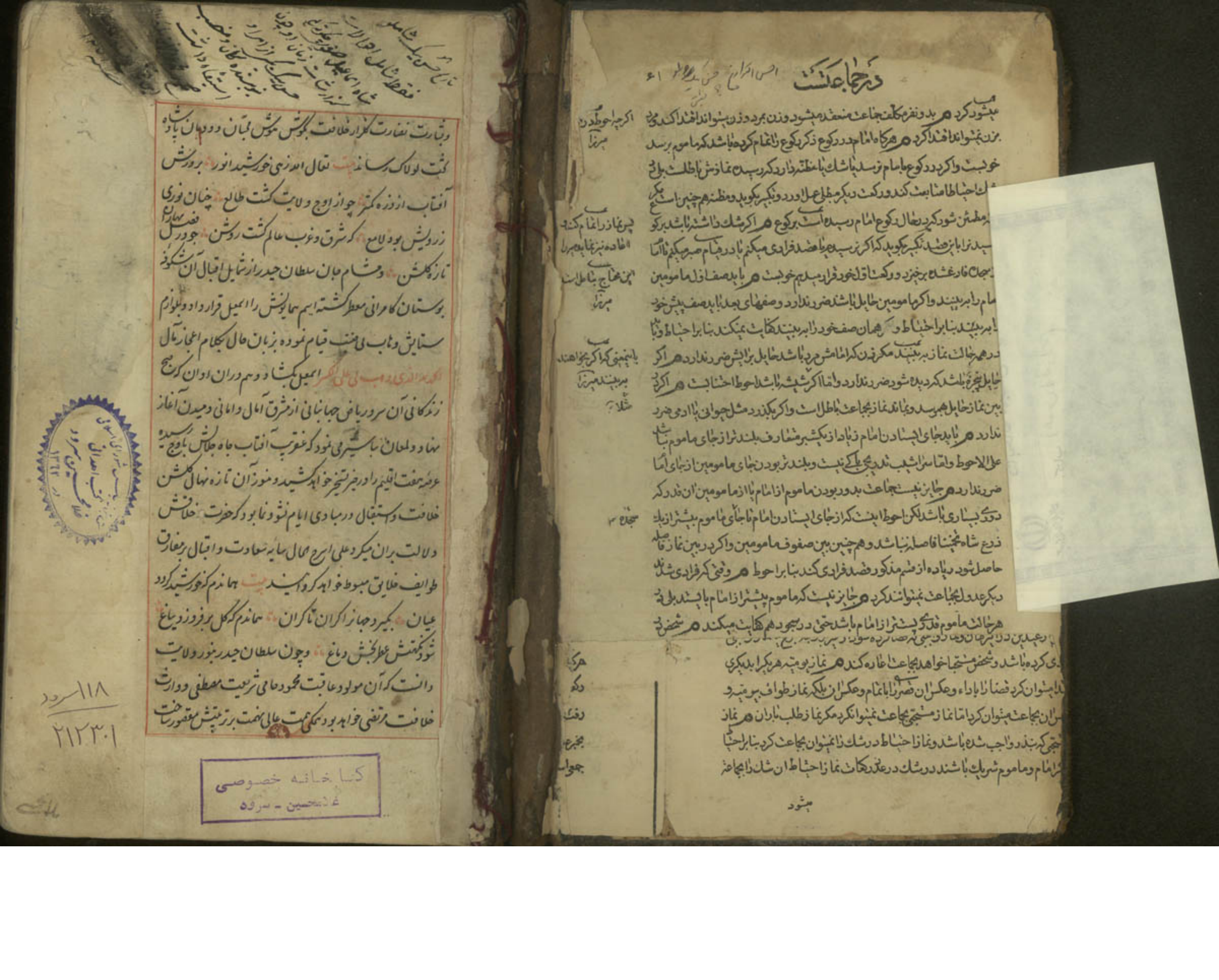




در جماعت





در جماعت



ومنصب ولایت عهد را بنام خجسته فرجامش رقم زده از روی جهت خاطر
باحیای سنن سنیهٔ آبای واجداد پرداخت اما پیش از آنکه شجرهٔ ایمنیش
از مهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد به نیت لشکر بشروان
کشید وبحسب تقدیر در معرکه قتال از کف ساقی اجل جام خبر انجام
شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
اکنون بروجهت مناسب چنان مینماید که قلم ستوده ارقام بذکر مجملی از
احوال سلاطین آق قوینلو زبان بگشاید بعد از آن صحایف روزگار را بشرح
کیفیت وظهور جهانگیری شاه دین پناه بیاراید جهت اول آنکه چون
شهادت سلطان حیدر ومقید شدن ونجات یافتن پادشاه
هفت کشور در ایام جهانبانی آن سالکان طریق کامرانی بوقوع پیوسته
است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات
ایشان در حیز بیان آید تا سلسله سخن بیکدیگر ارتباط یافته از اخباری
که موقوف علیه بیان ظهور شاهی است تتمه مبهم نماید دیگر آنکه برزد
مستخبران اخبار عالم باید ار صورت [illegible] بر منصه اظهار جلوه گر شود
تا زمانی که آن پادشاه گیتی ستان نسبت باین دودمان
امامت مکان در مقام ارادت واخلاص بودند روز بروز اعلام
دولت واقبال صفت ارتفاع میگرفت وچون عیار حسن محبت واعتقاد
را بنغل وغش عداوت ونفاق تبدیل دادند باندک زمان بنای

سلطنتی

سلطنتی بدان صاحب بصرصر بی نیازی انهدام یافته هباء منثورا پذیرفت
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
ذکر سلطنت مظفر آثار امن وامان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا
عثمان ومجملی از حالات وتوابع ایشان از ارقام عنبرین خامه فرونالت
ازین مجلد شامل اهالی فهم وفود تمایم این حکایت معطر میگردد که امیر
قرا عثمان در مقام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان دولت
ارشد او حضرت تاریخ سلطان بایالت بعضی از دیار بکر سرافراز بوده
اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانیده چون امیر دولت
نواز دشمن گداز عازم عقبی گردید پسر فرخنده اثرش علی بیک قایم
مقام پدر گشته چندگاه جناح احسان بر مفارق فرق انسان
مبسوط گردانید وبعد از فوت علی بیک ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش
مؤسس السلطنة والخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند دولت وکامرانی
تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که دران اوان
بر بلاد عراقین وفارس وکرمان فرمان فرما بود در طریق مخالفت
سلوک نمود ومدتها مابین ایشان مواد نزاع میان داشت
تا بموجبی که سابق مسطور گشت سرپنجهٔ اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات
جهانشاه را در نوشت وهم دران سال پادشاه خراسان میرزا
سلطان ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق

وآذربایجان گردید و بر وجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن تافت مهم او نیز بقوت
دولت امیر حسن بیک فیصل یافت آنگاه تمامی ولایت آران و آذربایجان و دیاربکر
و کردستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عراق عجم تا سرحد خراسان در حیز
تسخیر آن زیبنده تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش
اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادی آورد و مهمات طبقات انام در سلک
انتظام پذیرفت بیت حسن بیک چون عدل بنیاد کرد ❊ بعدل حسن خلق را
شاد کرد ❊ بفضل ازل بود آن سرفراز ❊ موافق نواز و مخالف گداز ❊ کرم بود
رسم دل روشنش ❊ بغیر از عدالت نبودی فنش ❊ ممالک بدورانش آباد بود ❊
رعیت ز بند غم آزاد بود ❊ مزارع نبودی لحصل کواب ❊ نبودی ز توجیه او در
عذاب ❊ باقبال او مردم آزاریی ❊ نبودی ز عمال بازاریی ❊ و حسن بیک را
نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمه والرضوان ارادت
واخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خدیجه
بیکم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیکی آغا را با سلطان حیدر
عقد فرمود و بواسطه مواصلت میمنت نشان و یمن همت آن دو مقتدای
بلندمکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن
مرکز دایره دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف می‌گرفت تا وقتی که
زمان حلول اجل طبیعی دررسید و ایام حیات مقرر بسمت اختتام پذیرفت
و آن حادثه هایله در شهور سنه اثنی اثنین و ثمانمایه واقع شده بود و در نقش

بعداز

بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز روی نمود و خواجه شمس الدین
محمد بن سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل
شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت
آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان کاشتند امیر حسن بیک را
هفت پسر بود بر این موجب اغرلو محمد مقصود بیک زینل بیک و سلطان خلیل و یعقوب
میرزا و یوسف میرزا و مسیح میرزا و از الجمله زینل بیک و اغرلو محمد و مقصود بیک
در زمان پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات
آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و از احسن تالیف مولانا ابوبکر
طهرانی معاصر امیر حسن بیک بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال
او را داشت نموده چون آن کتاب بنظر مؤلف رسید تفصیل اخبار آن
پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید ذکر حکومت
سلطان خلیل که اکبر اولاد حسن بیک بود و بیان محاربتی که میان
او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود سلطان خلیل در زمان حیات
پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمان فرمایی استقلال داشت و در آخر
اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب امرا و ارکان دولت
رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت و بعد از لوازم تعزیت و سوگواری
قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بر بساط نشاط برافراخته
ایالت ولایت دیاربکر را ببرادر ارشد خویش سلطان یعقوب داد



وسلطان خلیل بواسطه بخل وخست وسوی تدبیر وعدم رویت کما ینبغی از عهده
داوری ودارایی رعیت وسپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک
زمانی امرا ولشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب
میرزا مایل شدند ویعقوب میرزا اشعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه
بسیار سراسر جوشن پوش وخنجر گذار از دیار بکر متوجه آذربایجان شد وسلطان
خلیل نیز با جنود تبریز قاصد ستیز گشت وعلم نهضت مرتفع گردانید ودر حدود
مرند وخوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند ودلیران جانبین دست
باستعمال آلت قتال برده گرد نبرد باوج فلک تیز گردانیدند پس از
کشش وکوشش ووزان نسیم فتح وفیروزی بر پرچم سلطان یعقوب
وزید وسلطان خلیل بزخم تیغ بیدریغ یکی از لشکریان انجا هلاک
افتاده نهال اقبالش تا ابد او مستاصل گردید یفعل الله ما یشاء ویحکم
ما یرید

ذکر ارتفاع اعلام سلطنت میرزا یعقوب بتمشیت حضرت علام الغیوب

وچون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت
تمامی امرا ونوئینان آذربایجان برسلطنت یعقوب میرزا اتفاق کرده
عظمتش از ذوق فرقدین درگذشت یوسف میرزا ومسیح میرزا متابعت
برادر بزرگتر کردند ودست متابعت بدو داده شرط ملازمت
بجای آوردند ویعقوب میرزا بر خنگ دولت وحشمت نشسته از
معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت ودران

بلده

بلده فاخره براورنگ فرمانفرمایی تکیه زده چنانچه باید وشاید باستمالت
خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری
سعی موفور نمود ودر تقویت شریعت غرا کوشید جهة سادات وقضات
وعلما سیورغالات مقرر فرمود وقاضی مسیح الدین عیسی شاوه ولد
خواجه شکر الله وزیر که استادش بود بعالی منصب صدارت وحکومت امور
شرعیه منصوب گردانید بلکه آن جناب را در تمشیت امور ملک ومال دخل
داده رتبت جاه وجلال را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت وسرانجام
تمامی مهام سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود
تفویض نمود وجمیع امرا ووزرا وارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته
ابواب اصطناع بر روی فدوایین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون رقم
خشم توقیع فرماید وفرمود که مادام لسان باین توقیع موقع نشود هیچکس
مضمونش را انقیاد ننماید منصب امارت وکارسازی سپاه بصوفی
خلیل موصل بود وسلیمان بیک قرار یافت وانوار مکرمت ومرحمتش از
مطلع کهتر نوازی طالع شده بروجنات احوال سایر مقربان ولکنان
تافت اما قاضی عیسی فضایل وکمالات بسیار داشت وبرجمال حالش
حلیه دیانت متحلی بود وپیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر می نگاشت پادشاه
وامرا وسپاه را بمعروف امر کرده واز منکر نهی بلیغ می نمود ودر گفتن
کلمه حق از ملامت هیچکس نیندیشیده همواره زبان بنصیحت همگنان می گشود



واز جناب شریعت پناه قاضی ضیاالدین نور الله استماع افتاد که نوبتی از نزد سلاطین
مغرور روم ایلچیان بتبریز آمده بودند ویعقوب میرزا روز ملاقات ایشان مجلسی
در غایت ابهت وحشمت آراسته ودگله زردوزی پوشیده بود وبر سریر سلطنت
نشسته آن طایفه را باز داده چون هر کس در مجلس خویش قرار گرفت قاضی
بمجلس درآمده پادشاه را دران لباس دید پیش رفت وگفت زردوزی بر مردان
حرامست آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دگله را از کتف
یعقوب میرزا برگرفته فرجی انگفت خود درنگ در رو پوشانیدند وپادشاه
طریقه اطاعه ورعی داشته اصلا از اجتناب بمحل قاضی متغیر نگشت ودرین ایام
آن صدر عالیقدر پیوسته آن شهریار ذو الاقتدار از ارتکاب اموری که
مخالف شرع شریف بود منع مینمود وافاضه خیرات وانتفاعه مبرات ترغیب
وتحریص میفرمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق ومحاسن آداب
ولطف طبع وحدت ذهن اتصاف داشت ودر سرانجام امور ملکی ومالی
غایت معدلت بجای آورده ودر زمین دل رعایا تخم عاطفت واحسان میکاشت
وهمچنین بسایر امرا وارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که تعلق
بایشان بود شرایط وقوف وکاردانی بتقدیم میرسانیدند ومهما امکن در استمالت
خاطر اکابر واهالی کوشیده اعلام انصاف مرتفع میگردانیدند وچون
وزیاده بر ده سال حال برین منوال بگذشت وتمامی بلاد وامصار آن وآذر
بایجان وعراقین وفارس وکرمان معمور وآبادان گشت میرزا اعمال حسن

خود را

خود را بافعال سیه تبدیل داده نسبت بسلطان حیدر تغیر عقیده نموده بدان
واسطه اساس دولت آق قوینلو روی بانهدام آورده دست مشیت مسبب الاسباب
نوقه برکشود وچنانچه از حکایات آینده حقیقت این بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی

ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر الصفوی بجانب شروان وتوجه آنحضرت در ایام قتال وجدال از عالم بی ثبات گذران بمنزلهات ریاض خلد ورضوان

سلطان حیدر در آن اوقات بنابر وفور میلان باحراز فضیلت غزا وجهاد با لشکری
از اهل ارادت واعتقاد رایت بجانب دربند شهر شروان برافراشت
تا اکفاری که دران طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آمده بمقتضای
کلمه اقتلوا المشرکین را کار فرماید وچون شروانشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل
که دران زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت بر سنگ
غازیان عظام در وقت عبور بران مملکت متعرض عیتش کردند وبمقتضای
حدیث الحب یتوارث والبغض یتوارث سالک طریق عناد وخلاف گشته
ایلچی همعنان برق وباد بتبریز نزد یعقوب میرزا فرستاد وپیغام داد که سلطان
حیدر با سپاهی عظیم از مردم قزلباش بعزم رزم وپرخاش متوجه شروانشاه
شده وهیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت میسر گردد هوس
فتح دیگر ممالک فرماید وبدین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه وجلال
آن مرکز دایره استقلال راه یابد بیت هر چه آید ازان خلل در کار
همت زاول علاج آن ناچار ** پس مناسب آنست که خدام بارگاه سلطنت شکر



ظفر ترک بکومک وسند تا بنده مستظهر شده قزلباش را کمتر دارم که باین دیار
درآید و بقدم معامله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر
آبدار تسکین دهم و یعقوب میرزا نیز باستماع امثال این سخنان از جاده
صواب منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه
ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت مقاتله سلیمان
حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه ملحق گردد سلطان
حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت درآمده
بطرف دیار کفار لوازم شبگیر و ایلغار بجای می آورد و از مردم آن بلاد
و امصار طایفه که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از فواید انعام
و احسان محظوظ و بهره ور میگردانید و چون نواحی تیمور قاپی معسکر حضرت
سیادت مآبی و لایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار
و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده شیوه ناستوده تمرد و عناد
اظهار نمودند و دروازهای آن حصن حصین را بر روی ارادت بسته دست بانداختن
سنگ و تیر گشودند سلطان حیدر از مخالفت آن زمره مدبر متغیر گشته
غازیان مشهور را بفتح آن قلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز
محاربه و محاصره کرده تفنگچیان پولاد چنگ بی لبث و درنگ بکار خود پرداختند
و باندک فرصتی یکبرج از بروج تیمور قاپی را بهمت انهدام داده با خاک
راه یکسان ساختند مقارن آن حال پیری قاجار از عقب رسید بموقف

عرض رسانید که سلیمان بیک ترکمان بنابر فرموده یعقوب میرزا با جمعی ک
از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکنون دو سردار بکینه اشتعال
آتش جنگ و جدال متوجه لشکر نصرت مآل اند سلطان حیدر میرزا بعد از
استماع این خبر بمضمون **ان لا تقاتل فی سبیل الله** بخاطر گذرانیده از
کثرت اعدا اندیشیده رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت
مرتفع گردانیده در نواحی منزل تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان
با سپاه فراوان **بیت** همه چون تیغ کین برون ز نیام ؛ همه خنجر گذار و
خون آشام ؛ نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین بتسویه صفوف
پرداخته مستعد استعمال اسنه و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت
باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات
بکلام اعجاز صفات **ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا** گردان و صوفیان
صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای گیر و دار در عالم
انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ
کین از نیام وقاحت برکشیده در مقام مکاوحت ثبات ورزیده غایت
شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند **بیت** دلیران سنانها برافراختند ؛
ز هر سو بمیدان کین تاختند ؛ زمین شد ز خون یلان لاله زار ؛ فلک گشت
دریای گرد و غبار ؛ کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ؛ گشادند درهای جنگ و ستیز ؛
دراز و ز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بازمره ابطال

رجال بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری
بسیاری از سپاه شروان و تراکمه آذربایجان بر خاک هلاک انداخت
بیت شمشیر کین شاه حیدر مصاف ٭ در افکند در جسم اعدا شکاف ٭
به پیکان خونریز و رمح ستیز ٭ بر آورد از جان شان رستخیز ٭ و در فتوحات
شاهی که مهبط فتوحات نامتناهی است سمت تحریر یافته که در آن معرکه
هنگام جولان شجعان بی باک سلیمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت
آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاده
آنحضرت از کمال لطف و رحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت
کشیده دانسته او را امان داد بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت
نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیدند و از موجب آن عفو و اغماض
پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روز نامهٔ اجل او باختتام نرسیده
اما منشور حیات من برقم ختم مختوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت
می باید چشید و او را چندگاه دیگر مواسات و جفای بیوفائی باید کشید
آنگاه کرت دیگر بعد از آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا
حمله نمود و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسرپنجه قهر اقداح زهر مذاق
مرگ بر شروانیان پیموده چون نزدیک بآن رسید که شروانشاه
و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان یکران بوادی گریز منعطف گردانند
از شصت تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشتهٔ حیات آن

سلطان

سلطان مرتضوی صفات گردید مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد
بدرجهٔ شهادت فایز شده طایر روح پرفتوحش بجانب ریاض خلد برین
پرید **بیت** فغان از جور گردون ستمکار ٭ که جز آزار مردم نیستش کار ٭
بجز رسم جفا او را هنر نیست ٭ ز آیین وفا او را خبر نیست ٭ کمان کینه را
هر گه کند زه ٭ نشانه گرددش قلب که و مه ٭ شوی گر همچو حیدر ز اهل باطن ٭
نجات از تیر قدرت نیست ممکن ٭ القصه بعد از وقوع آن حادثهٔ عظمی
و داهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطراب دست از
پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیک
بدیدن پیکر نصرت ظفر مبتهج و مسرور گشته سریع جهت ایصال بشارت به تبریز
فرستادند جسد مطهر سلطان حیدر را پس از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در
موضع تبرسران بخاک سپردند و جهات و یراق که از قزلباش گرفته
بودند قسمت نمودند هر که روی بمقر خویش نهادند **ذکر محبوس شدن
در دریای ولایت و سروری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای
عمر و دولت یعقوب بیک بتقدیر پادشاه بی انباز** از مطلع کلام اعجاز
نظام واهب العطایا حیث قال سبحانه و تعالی **و اذ ابتلی ابراهیم
ربه بکلمات** نیر این معانی بر فضای خاطر اشراف طوایف انسانی می تابد که چون
ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نعمت ابتلا را
در کسوت بلا برو نماید و چندگاه چشم تماشایش را از دیدن چهرهٔ عروس آمال



مهجور داشته بظهور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب
دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچهٔ مطلوب از آن جا ب
شکفتن گیرد و اگر در اوایل حال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده
نباید شد زیرا که آخر الامر طریق مهجور بسمت سهولت پذیرد ابراهیم
خلیل تا ایقای آتش نمرود را باقدام رضا و تسلیم پیش نباید خطاب
مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی
صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا زمان قربان بر طبق آیهٔ کریمه یا ابت
افعل ما تومر گردن انقیاد ننهاد پرتو عاطفت یزدانی از افق وفدیناه
بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت یوسف صدیق تا بکید
اخوان از بحر عطوفت یعقوب در نیفتاد و بدیدهٔ غربت بملکت مصر نرسید
و نبی عربی صلی الله علیه و آله و سلم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی تمیم
انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیهٔ رسالتش نوزید بیت براه
عاشقی هر کس نهد گام ؛ نه بیند بی تعب روی دلارام ؛ چو اسمعیل از فرمان
مبرم ؛ نه پیچد سر کی گردد مکرم ؛ ز بعد ابتلای چاه یوسف ؛ برآمد بر
سریر جاه یوسف ؛ بگلزار امید جمله اشجار ؛ نروید هیچ گل بی خار آزار ؛
پس از انجام شام ظلمت اندوز ؛ شود صبح سعادت عالم افروز ؛
نظر این تشبیب حال فرخنده نقطهٔ دولت و اقبال و نیر سپهر سلطنت
و استقلال ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر صفویست زیرا که هنوز آفتاب گیتی

افروز

افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ هایله
پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلای جنان ببعیت
چندگاه بمحنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات آن بلیه برادر عالی گهرش
شهید شده عنان اضطرار بصوب غربت انعطاف داد و چون جابلهٔ مهر نگ
ازین وقایع و احوال و وصول افسر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی
خصال باوج امانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی
اما سبب حبس آن حضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه
در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش
سلطان علی پادشاه را قایم مقام گردانیدند و دست بیعت در دامن
متابعتش زده طنطنهٔ بشارت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند
و اندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان خیر زمره جهت ادای تهنیت منصب
ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر طلب خون مهر سپهر سروری
در اردبیل جمع آمدند و چون خبر بسمع یعقوب میرزا رسید ازدحام
ارباب هدایت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه
آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه برادر کهترش
سید ابراهیم و شاه واجب التعظیم و والدهٔ ماجدهٔ ایشان حلیمه بیگی
آغا را گرفته بشیراز برد و حاکم آن مملکت منصور بیک پرناک سپارد و آن
امیر حسب الفرموده باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر از رضا و تسلیم



چاره ندانست و با والده و برادران محجوب موکلان پیشتر از رفته
منصور پرناک ایشان را در قلعه اسطخر مقید ساخت شاه دین پناه در وقت سالی
بآن نایبه شاید گرفتار شده فغان از جان معتکفان ملا اعلی
برامد که آیا آفتاب که عرصه سپهر بوقلمون جولانگاه بکران همتش
خواهد بود در مجلس تنگ تر از دایره نون چگونه تحمل نماید و کامیابی که با نجه
رامیش پایه و حمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید
در عقد کسوف بچه طریق ماند بیت نشاید در صدف در شب افروز ٭ زبید نور
خور مستور در روز ٭ کسی کو را شهنشاهی نصیب است ٭ بکام دشمنان قیدش
غریب است ٭ هرچند مالکان ممالک هدایت میرزا یعقوب را از ان
دراری برج امامت منع نمودند بجایی نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت
تا وقتی که جبار منتقم اساس دولتش زیر و زبر گردانید و در زمستان سنه ست
و تسعین و ثمانمایه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح
قشلاق انداخته بود نزول بلا با و در اراده متواتر گشت یوسف میرزا
که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش هنوز از
سوگواری پسر باز نپرداخته بود که مدت عمرش نیز بر آمده عزیمت آن وقت نمود
هم دران هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده مدبر طبیعتش از
حفظ بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا درین باب
گوید بیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری ٭ عزیزان یوسف

ازکم شد

ازکم شد چه شد یعقوب را باری **ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن اکثر امرای بایندر** چون سلطان یعقوب هلاک بر ملک آخرت اختیار کرد صوفی
خلیل و امرای موصلو و پرناک پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند
و نوئینان بایندری بر سلطنت شیخ میرزا اتفاق کرده رایت خلافت
برافراشتند و در منزل سلطان بود که میان ایشان مقاتله بوقوع پیوسته
نسیم فتح و ظفر بر پرچم بایسنغر وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار
تافته مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه میرزا بایسنغر درعا
تجربه سر نداشت بر تخت سلطنت ممکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام
مهام ملک و مال را بقبضه اختیار آورده پایه اقتدارش از اوج سپهر
دوار درگذشت بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب داشت
قصد اخذ و قتل ایشان نمود هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی
روزگار آن طایفه برگشود از انجمله قاضی شربت شهادت چشید شیخ نجم
الدین مسعود اگرچه از چنگ اجل جان برد اما بی اختیار گردید در خلال
این احوال ولد محمود بیک ولد اغرلو محمد بن حسن بیک که در روز قتل خویش
مسیح میرزا از معرکه گریخته بود نشاه علی پرناک که در بعضی از ولایت عراق
حکومت مینمود ملحق شد و داعیه استقلال پیدا کرده شاه علی با بسیاری از امرا
و لشکریان روی بیعت بدو داده اکثر بلاد عراقین را بحیطه تصرف
آورده با سپاهی جلادت آیین روی توجه بدربگزین نهادند و چون این خبر



به تبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید و در
صحرای درگزین آن دو پادشاه پرخشم وکین با یکدیگر محاربه نموده پیکر نصرت
در نظر بایسنغر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیگ از غایت سرگردانی پناه
با آسیابی برده سید نعمت الله همدانی که در نواحی بود از آن صورت وقوف
یافته متوجه آزردن وانهدام حیاتش شد محمود بیگ ناگاه حوالی طاحونه را فرو
گرفت و محمود بیگ را بدست آورده در جوال از لال نزد بایسنغر میرزا
روانه ساخت و بایسنغر میرزا انبار طوایف بید امرا ایرغم را جبه کرد و در عرصات
هلاک انداخت و بعد ازین فتح جبروت و عظمت و باد و بروت و نخوة
صوفی خلیل از حد و عد درگذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور
ملک و مال کوتاه شد انمعنی سبب مخالفت سلیمان بیگ گشت بیان این
سخن آنست که سلیمان بیگ که در آن وقت والی دیاربکر بود چون کمال اعتبار
صوفی خلیل از امرای آذربایجان استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داده
باتفاق سایر حکام دیاربکر لشکر فراهم آورده روی بجانب تبریز نهاد و چون
این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنغر عنان توجه باستقبال
اعدا منعطف ساخت از غرایب آنکه در وقت تقارب فریقین امرای آذربایجان
که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک مینمودند یکبار ناگاه شعار خلاف
اظهار کرده زمام اختیار بایسنغر میرزا بدست آورده او را طوعا و کرها نزد
سلیمان بیگ بردند لاجرم صوفی خلیل مغلوب گشت و در جنگ سلیمان بیگ گرفتار

شد همش

شد همش از هم بگذشت و سلیمان بیگ بدستور معهود مهم سلطنت بر میرزا بایسنغر
اطلاق نموده در طارمش تبریز خرامید و سرانجام مهم ملک و مال را آرایش گرفته
رایت استقلال مرتفع گردانید ع هر روز یکی زدر در آید که منم **ذکر ارتفاع لوای
دولت رستم بیگ بامداد ابیه سلطان و انحطاط شوکت میرزا بایسنغر
و سلیمان ترکمان** رستم بیگ ولد مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ که آثار اقبال
از ناصیه اش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح
میرزا اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود مغلوب شد
در النجق نزد کوتوالش قرق سیدی علی محبوس گشت و ابیه سلطان که در سلک
اعاظم نوئینان انتظام داشت و همواره بقلم اندیشه نقش وصول امیر الامرائی
بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیگ از قراباغ
آران عازم النجق شد و معتمدان نزد قرق سیدی علی فرستاده پیغام
داد که مناسب آنست که رستم بیگ را بپادشاهی برداریم و جنود این حدود
را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان گماریم و قرق
سیدی علی باین معنی همداستان شده میان او و رستم بیگ قواعد عهد و پیمان
بغلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه رستم بیگ از قلعه النجق بیرون آمده بابیه
سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش همعنان یکدیگر
متوجه تبریز گشتند سپاهی بیشمار در ظل رایت ایشان جمع آمده این خبر بوضوح
میرزا بایسنغر و سلیمان بیگ رسیده مخالفان را استقبال نمودند اما هر فوجی



داکر بقرا ولی فرستادند طریق بیوفایی مسلوک داشته نزد رستم بیک رفتند
لاجرم بایسنغر میرزا و سلیمان بیک حیران شدند و میرزا بایسنغر بنا بر آنکه داماد
شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود عازم شروان
گشته سلیمان بیک روی بطرف دیار بکر آورده و رستم بیک عنان ریز
بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت
و همت بر تدارک اختلال که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته
گماشته سلک امور جمهور نزدیک و دور بیمن معدلتش بسمت انتظام پذیرفت
حکام ولایات عراق و فارس و کرمان و کردستان و لرستان فاهدان
نکته دان با تحف و اوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند
و اظهار طاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام کردند اما بایسنغر میرزا
چون بشروان رسید شروانشاه ~~امداد~~ امداد و امداد در راه اش نهاد همت گردانیده
ابواب انعام و اکرام مفتوح داشته اسباب سلطنت بهم رسانید و دران
ایام که بایسنغر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنا بر تقید بعضی
امرای منحوس طعامی مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک
چون بدیار بکر رسید و روزی چند بعیش اوقات گذرانیده ناگاه تیر
بلا از شست قضا گشاده رشته حیاتش منقطع گردانید کیفیت واقعه آن بود
که قبل ازین سلیمان بیک برادر دایه خلیل بیک را بنسبتی از اسباب گرفته
بود و درین وقت که پریشانی و بدحالی بدیار بکر مراجعت نموده علی بیک

و از خلیل که دران ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون
عم قاصد قتل او گشت و مترصد فرصت بود تا سحری در حمام حسن کیف بر روش
رسیده بزخم تیغ تیز روز حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید و رستم بیک
بعد از استماع آن خبر بحسب اتفاق خود قاسم بیک را حاکم و والی دیار بکر ساخت
و او بدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت ذکر نجات یافتن
دراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنغر بتقدیر حضرت
باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت در برج ولایت چندگاه در کمیت
حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم ولا تیاسوا
من روح الله از مهب الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد
و بر طبق مورد صحیح اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چند صورت روی نمود
که هر یک سبب نجات آنحضرت گردید اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال
قلعه بدان یعقوب میرزا دست ازو است کوتاه کرد تا یاغی مرض در انجا
درآمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا
حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنغر میرزا و سلیمان بیک را بگریزانید دیگر
آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهة امداد و امداد بارستم بیک ابواب
خلاف بار گشوده لشکری بمیرزا بایسنغر داده او را باستخلاص مملکت
موروث ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور
کرد که حضرت شاه دین پناه سلطانعلی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه

اصطخر مطلق العنان گردانیده محبوب ابه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه
صوفیان و غازیان عظام حسام انتقام از نیام کشیده دمار از روزگار میرزا
بایسنقر و شروانیان برآرند و معقود و مجهول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت
تصرفش قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه بایسنقر میرزا استماع نموده آن
سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد
ایشان فرستاد و التماس سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان
برگشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از
مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادات دینوی در ظل رایت سلطانعلی
پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر
گشته چون بمعبر آب کر رسیدند دران اطراف آب سیاه مخالف دیدند و از
هر دو جانب کنار آب را تود ده و خیر مضبوط ساخته چند گاه صفیر تیر از جانبین
آمد شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال یافته یک فتح
و ظفر در نظر هیچ یک از آن زمره جهره نمیگشود و آخر الامر بی آنکه غالب از
مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت نمود ابه سلطان همراه
سلطانعلی پادشاه روی توجه بتبریز آورد و هم دران اوقات کوسه حاجی بایندر
که حاکم اصفهان بود برستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام بایسنقر میرزا
خواند و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده بصوب تبریز تا منزل اهار و
مشکین راند رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف سهام طغیان مخالفان

دید بار دیگر ابه سلطان را در مصاحبت سلطانعلی پادشاه متوجه دفع بایسنقر
میرزا گردانید و قرا پیری تواجی را با جمعی کثیر از جوانان پرتهور بجنگ کوسه حاجی
بایندر فرستاد و ابه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان
ظفر یافته میرزا بایسنقر را بقتل رسانید و قرا پیری تواجی در نواحی درگزین با کوسه
حاجی مقاتله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شد و کوسه حاجی نیز
مقتول گردید و خبر بهجت اثر در یکشب به تبریز آمد و رستم فرخناک و مسرور
گشت و تمامی گلزار ممالک عراق و فارس و کرمان و آذربایجان از تعرض
معاندان مصون مانده دوحه اقبالش در ذروه آسمان در گذشت

ذکر شهید شدن سلطانعلی پادشاه و شرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم شاه دین پناه

چون رستم بیک بمساعدت طالع نیک از جانب یاغیان
بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطانعلی پادشاه
و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تبجیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی
داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبا و اجداد عظام بر سجاده امامت
و دین پروری تمکن ورزیده در تصفیه زاویه شیخ صفی الدین کوشیده
بارشاد طایفه صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و محل
معهود شتافته معتکفان زوایای هجران و منتظران حجابهای حرمان از
غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل گردانند و زبان
حال و قال بسپاس ستایش کریم ذوالجلال گردان ساخته غلغله نشاط و انبساط

بایوان کیوان رسانید مسند اقتدار و ملجئی که چند سال از وجود فایض الجود
اولاد امجادش شیخ صفی الدین غازی و عاطل بود بار دیگر از جلوس همایون
سلطان علی پادشاه زینت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف
بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع نیر حصول آمال بر صفحات احوال اهل
فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد و رشاد از تبسم نسیم عنبر شمیم این
بشارت برگلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ آمال ارباب صلاح و سداد
از پرتو انوار این سعادت در گلشن میوهٔ مقصود بار داد لاجرم در مدت
اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند و دست
اخلاص در دامن متابعت مخدومزادگان زده ملازمت عتبات
هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت
پناه سلطانعلی پادشاه بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت
اندیشیده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر
عالی گهر را باردو برد و جمعی از معتمدان تعیین کرد که ایشانرا بچشم نگاه دارند و هیچکس را
از طایفهٔ صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطانعلی پادشاه نگذارند و در ان
اوان که آن سپهر عالیمکان در اردوی رستم بیک تشریف داشتند هر روز
جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده
از نقود ابیض و احمر و اجناس نفیسه دیگر از نذورات پیشکش میگذرانیدند و چون نمی
توانستند که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند

داوانام

و آخر الامر رستم بیک از هجوم آن زمرهٔ ناجیه هراسی بیقیاس بخاطر راه داده در سنه
از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد و قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده سلطانعلی
پادشاه را شربت شهادت چشانیده سرچشمهٔ هدایت و عرفان را بخاک نامردی
انباشته ضمیر مکدر از آن دغدغه فارغ گرداند منهی کیفیت این اندیشه را معروض
داشته آن سرور آفاق که بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده شبی حضرت
شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود گردانیده تا خطهٔ اردبیل عنان
یکران بازکشید و از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هرکس در اردو
بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقاتله و مقابله
اعدا بستند و رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه ایبه سلطان
را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان حسب الفرمان
متوجه اردبیل گردیده در روزی که نزدیک بآن بلده رسید سلطانعلی پادشاه
بنور باطن هدایت میامن دانست که تقدیر ملک مقتضای آنست که در آن
روز اتباع رستم بیک آنحضرت را از سرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت چشانند
و بعد از اندک زمانی کارپردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه
عالم پناه بذروهٔ ثریا رسانند بنابرین صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از ارتحال خود خبر داد
و بارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق
مبارک آنحضرت نهاد همان لحظه طلیعهٔ لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن
مقتدای علی نام و عالیمقام جامهٔ جنگ پوشیده بدستور جد بزرگوار خود امام حسین علیه

السلام با اهل ظلام قتال مینمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام رحیق انجام
شهادت نوشید بیت دریغا که سرو ریاض کرم ؛ در افتاد از پا بتیغ ستم ؛
دریغا که خورشید اوج کمال ؛ پذیرفت از اوج کیوان زوال ؛ دریغا که سیر
کواکب مدام ؛ بود بر خلاف رضای کرام ؛ دریغا که یکلحظه چرخ نگون ؛
ز خون ریختن می نگوید سکون ؛ بود دامنش سرخ از خون ما ؛ ندارد غم
حال محزون ما ؛ درین باب هرچند گویم سخن ؛ نگردد ز دل دور رنگ خون ؛
همان به که سازم سخن مختصر ؛ کنم عرض حال شه دادگر ؛ شاه والا گهر بعد از
وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدای دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت
ندانست و با چنین بیک لله و خادم بیک و ده ده بیک و غیرهم از امرای
صوفی طریق مشورت سلوک داشته همگنان سفر گیلان مستصوب شمردند
و آنحضرت با قرب دویست کس از آن مریدان مخلص و مخلصان متخصص را دو
کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت
فرمود و چون بلاهیجان رسید فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از کبار
سلاطین گیلان بعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده
فال آن نقطه دایره شرف و اقبال را با قدام تعظیم و تبجیل نمود و جهة مسکن
آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده با حسن وجهی
طریق اخلاص و خدمتکاری بجای آورده و بعد از چند ماه سید ابراهیم خیال مراجعت
فرمود و تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست

از سر برداشت

از سر برداشت و بدستور ترکمه آق قوینلو طاقیه بر تارک مبارک نهاده
علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه عالم پناه تا زمانی که
ضمیر منیرش بلمعات الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت
دمیدن نیست و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان
مقیم بود آنگاه دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت
نهضت بجانب آذربایجان افراخته ابواب کشورستانی بر گشود چنانچه
بعد از تحریر تتمه ذکر ملوک آق قوینلو مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی و کیفیت
آن داستان غرابت نشان بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانه فتنه انگیز

احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک
بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت
و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه
حالش مشاهده نمود یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید
و چون احمد پادشاه چند سال بفراغ بال در ظلال عنایت قیصر دولت
و اقبال اوقات گذرانیده هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود
معدود از مردم روم و ترکمه بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک
بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله افراخته موکب عزاده را
استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر معلوم داشته باشند



بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت
طی فرموده کیفیت واقعه دانستند لاجرم بار دیگر عنان عزیمت بکنار آب
انعطاف دادند پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایره
جنگ و شین امرای عراق و آذربایجان طریق بیوفائی مسلوک داشته ناگاه
بر سر اردوی رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند
احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم استقامت
مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان
از میان برداشت و این صورت در سنه اثنی و تسعمایه روی نمود و مدت
سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت
آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت ابیه سلطان** چون
بی شائبه کلفتی و غایله مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه
نقاب از چهره برگشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال ارتفاع
داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره
اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود قرین ساخته و رعایا و مزارعان
را بتمهید قواعد عدالت نوید داد و رایت شریعت بروی برافراخت و فرمان
فرمود که از آنچه بحسب شرع متوجه ارباب دهقنت باشد وزرا و دیوانیان
یکدینار و یکمن بار بر هیچ آفریده حواله ندارند و تمامی طوایف انسانی را
از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و شلتاقات کسی را نیازارند

را رقم ابطال بر مقررات ارباب سیورغال کشیده نشان معافی تمکس از
اصحاب عمایم بامضا رسانیدند و این معنی بروی مبارک نیامد زیرا که هم در
اول اوقات سلطنتش ابیه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیدند و لوای
مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل آنکه
چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بن علیخان که بمزید تقرب
و شوکت از سایر امرا و ارکان دولت ممتاز و مستثنی گشته بود بنابر آنکه
کینه دیرینه از مظفر پرناک در سینه داشت او را مواخذه کشید بلکه عرق
حیاتش تیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک رسید که برادر
مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد خاطر بران قرار داد که بهنگام فرصت
این مخالفت مرتفع گشته درین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت
کرمان بنام ابیه سلطان رقم زد و ابیه سلطان از آذربایجان بصوب
کرمان روان شده بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک
فرستاد و او را بطلب خون برادر خود تحریض نمود و بین الجانبین قواعد
عهد و پیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم بیک پرناک با سپاهی بی باک
بابیه سلطان پیوست احمد پادشاه کیفیت این حادثه را شنیده با لشکر
آذربایجان عنان بدفع ایشان منعطف ساخت و در کنار آب الک اصفهان تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در میان آمده زبانه سنان فتنه انگیز
ابواب ستیز و خونریز بر روز آمد و کنار الک از خون کشتگان رنگ لاله نعمان گرفت

و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جیفهٔ از پای افتادگان با کوه دماوند
صفت مساوات پذیرفت بنابر اقتضای قضا نسیم نصرت و برترین بر پرچم
علم ایبه سلطان و قاسم بیک برناک وزید احمد پادشاه که شش ماه سلطنت
نمود در اثنای گرد و دار بقتل رسید و ایبه سلطان چون همین مهمی بزرگ را از پیش
برد توجه بجانب قشلاق آورده خطبه و سکه را بنام سلطان مراد ولد یعقوب
میرزا که بعد از قتل برادر خود بایسنغر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید
مزین ساخت قاصدی جهت طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی
بتکلف در موضع مناسب نصب کرده مسندی در پیشگاه بارگاه نهاد
و دستاری بر زبر مسند وضع نمود و هر صباح بدستوری که امرای سلاطین
را ملازمت نمایند بانجا میرفت و بر انجام مهام پرداخته پیشلان می‌کشید
و حال برین منوال جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید

ذکر خروج میرزا محمدی والوند و کشته شدن ایبه سلطان بتقدیر مالک الملک بی مانند

اولاد یوسف بیک بن امیر حسین بیک محمدی الوند در روز جنگ کبرالنک
در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفوق
سپاه ترک ستیزه کرد بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت و حاکم
آن دیار رحم او بیک بایندر باتفاق اشرف بیک اورا بپادشاهی برداشت
والوند میرزا بدیار بکر شتافت و بمعاونت قاسم بیک برناک که پس از واقعهٔ
سلیمان بیک بیجن خواهرزادهٔ خود رستم بیک حاکم آن مملکت گشته بود خیال

استقلال

استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون ایبه سلطان زمستان در بلدهٔ قم
بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان
گل آگاه کرد ایبه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف گردانید
و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را تحت تصرف آورده در ملک ری
رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان سپاه آذربایجان را فراهم کشیده
بجانب او نهضت نمود و محمدی قبل از استماع قتال آیت فرار خوانده
پیش حسن کیای چلاوی بقلعهٔ استا رفت و ایبه سلطان قشلاق انداخت
اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعهٔ استا بسر برد باتفاق امیر حسین بیک
و اشرف بیک روی توجه بری آورد و شبیخون بر کوزل احمد زده تمامی
یراقش بگرفت و کوزل احمد مفلوک و پریشان حال به برادر پیوسته ایبه سلطان
در قم مصلحت اقامت ندید و در میان زمستان بر اسب فرار سوار شده
عنان بار باط و انگ بازکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده
بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقاتله و مقابلهٔ مخالفان بست و محمدی
میرزا را در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرای عراق بتقدیم
اخلاص پیش او رفتند و غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را
پذیرفتند و محمدی میرزا ایشان را بمزید تربیت و عاطفت امیدوار گردانیده
با عداد بسیار و بیشمار متوجه ایبه سلطان گردید و ایبه سلطان نیز مصحوب
سلطان مراد روی آورده در عزیز کندی آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند



وهم از گرد راه در میدان تاخته بعرصهٔ قیامت از آتش تیغ تیز گرد انگیختند
ومحمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ایبه سلطان بخاک هلاک افتاده
سلطانمراد درمرافقت کوزل احمد پشت بمعرکه کرده روی توجه بجانب
شیراز نهادند آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز خرامیده بر تخت
سلطنت نشست ولوای مکنت بایوان کیوان رسانید ذکر ابتدای
سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت میرزا محمدی بانتها
چنانکه سابقا در حیز بیان آمد که چون امیرزاده الوند از معرکه کیز الک
بدیار بکر رسید قاسم بیک اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار
مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده
سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کار مدخل نداد و پادشاه را بی اختیار
انگاشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاد بنا علی هذا الوند میرزا از صحبتش
متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند شبی از اردوی قاسم
بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا چون
از توجه برادر بآن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در ظرف همت
خویش ندید از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا در دو سه روز و اید رسید
یکان بدار الملک آذربایجان درآمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب
وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطیف را بمرتبه وکالت
رسانید اما محمدی میرزا باتفاق جمعی از امرای عراق که بوی پیوستند از سلطانیه

بطرف

بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز از نیمعی و توقف
یافته ابواب خلافت و نزاع بر گشود و بلکه هم دران ایام با سپاه نصرت
انجام از شیراز عازم اصفهان گردید محمدی میرزا باستقبال پسر عم از شهر
بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین تلاقی الکتائب
و بعد از تسویهٔ صفوف و تحریک سیوف محمدی میرزا بکمند گزند مقید گشت
و سپاه او منهزم شده اقتضای قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از
جمله اعاظم امرا پیر علی و پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم
و کاشان رفت پیر علی بیک ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم
اقامت نمود و قناق بیک در کاشان رایت نخوت باوج آسمان
رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر محمدی را
مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بایل ساختن امرای مشار الیهم
نامزد کرد و پیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود
و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را بایمان استحکام داده قاصدی
بطلب پیر محمد و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان را بساوه آورد
پس از تقدیم مراسم میثاق آن سه امیر مصحوب پیرام بیک بجانب
سلطانیه در حرکت آمدند اما چون بدو برادران در خوی رسیدند
هراس بیقیاس راه داده شبی پیرام بیک را در خواب غفلت تنها
گذاشتند و هر یک علم هزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان



مراد بعد از اطلاع این کیفیت با پنجاه هزار سپاه پیاده و سوار متوجه
ساوه شد و پیرعلی بیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بمرمت
برج و باره پرداخت و سلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هر چه تمامتر بامر
محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهره مراد فایز نگشت و صاحب دلان
سخن دان درمیان انداخته مهم بر مصالحه قرار یافت بر نموجب که از
اولاد پیرعلی بیک ابدال از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت
سلطان مراد بر دوش گیرد و ترک محاصره داده پیرعلی بیک بدستوری
استمرار حاکم ساوه باشد همانروز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد
رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران بجانب آذربایجان
منعطف گردانید

گفتار در بیان مصالحه مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع دولت پادشاه هفت کشور

چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرمود هوس تسخیر
سایر ممالک موروثی بجانب تبریز نهضت نمود و الوند متوهم از او
گشته نواحی صاین قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد بچهار روز بنخی
اردوی پرعلم رسید و بخیال قتال علم اقامت برافراخت و در این
اثنا درویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیرالله بآن دو پادشاه ملاقات
کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش رسانید و از
وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و هر دو را بصلح و صفا مایل

گردانیده

گردانیده مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو برادرزاده
توسط بود و تمامی ولایت دیاربکر و آران و آذربایجان از الوند باشد
و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان مطلق بدیوان سلطان مراد گردد
بر نموجب عهد و پیمان درمیان آمده الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد
سلطان مراد رفته در قزوین طرح قشلاق انداخت و بعد ازین مصالحه
پیرعلی بیک و پیرمحمد و قناق بیک بملازمت سلطان مراد شتافته
پیرعلی بیک باتفاق قناق معروض تیغ سیاست گردید و پیرمحمد منظور
نظر اشفاق شده تربیت یافت و درین وقت بعرض سلطان مراد
رسید که حاکم تبریز قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین
با لشکر پرخشم و کین عازم فارس شد و قاسم بیک پرناک از توجه
پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در حیز مکنت خویش ندیده بقدم
اعتذار ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد بدو رسید
سلطان مراد و امرا اطاعت او را حکم ایمان بس دادند و جمیع
امرای پرناک را گرفته ابواب ملازمت بر روی ایشان گشادند و سلطان مراد
از قصر زرد بکازرون رفته زمستان انجا بپایان رسانیده در این
سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال
دیگر سلطان مراد در رولیان قشلاق کرد و پادشاه آفاق لشکر
بآذربایجان کشیده روی باستقبال نهال اقبال الوند آورد چنانکه



درضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وتقدس گفتار در
ابتدای ظهور دولت ابدپیوند شاهی وطلوع تباشیر صبح امید از افق
عنایت بی‌غایت الهی جل جلاله همت بلند شاه عالیجاه ونهمت ارجمند
السلطان ظل الله از مبادی تنسم صبای صبی واوایل تبسم گلزار نشو ونما
همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دولت را از
خار طغیان ارباب عناد پاک گرداند وبآبیاری شمشیر زمردفام گلزار
ملک وملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشایی برافرازد
بیت برافرازد لوای پادشاهی ٭ کند تسخیر از مه تا بماهی ٭ براندازد بنیروی
بدایت ٭ اساس دولت اهل غوایت ٭ زند برفرق اعدای بداختر ٭
بسان حیدر کرار خنجر ٭ بامداد امامان گرامی ٭ بگیرد عرصهٔ عالم تمامی ٭ کند نو
شیوهٔ دشمن گدازی ٭ بخشد دوستان را سرفرازی ٭ نهد بر طارم اعلا
مسند ٭ بنای شرع را سازد مشید ٭ زنور خاطر افلاک پرتو ٭ دهد دین را
نضارت از سر نو ٭ بلطف اهل یقین را چاره سازد ٭ زقهر اعدای دین آواره
سازد ٭ دهد از عدل معموری جهان را ٭ خجل سازد زبخشش بحر وکان را ٭ بناء علی هذا
بعد از آنکه چند ماه در گیلان رتبت اقامت افراشت وبا حاکم لاهیجان میرزا علی
طریق محبت واتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب وتلقین ملقن لاریب
خاطر عالی مآثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت رتبت
اردبیل گردد واز ارواح مقدسه آبای کرام واجداد عظام خویش استمداد نموده

همگی

همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند واینمعنی را
با طایفه از اعیان غازیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه وجلال بودند
ظاهر ساخته آن جماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت
دمیدنست ونسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت وفرمان
برمیان جان بستند وزبان باداء مضمون این مقال گشادند بیت توی سرور آل
خیر الانام ٭ کواکب سپاه ملک احتشام ٭ وجود همایون تو زیب تخت ٭ ملازم
بدرگاهت اقبال وبخت ٭ بهر سو که خواهی توجه نمای ٭ که گردی چو خورشید کشورگشای ٭
وبعد از تصمیم عزیمت آن قدوهٔ خاندان امامت وکرامت یکی از اهل اختصاص را
جهة طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناه میرزا علی فرستادند وتا حقیقت
نهضت همایون را با والی لاهیجان درمیان نهاد آنجناب از صغر سن وقلت
سپاه آنحضرت وعظم شان اهل طغیان وکثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که
چند گاهی دیگر با روزگار در ساختن انسب است واین عزیمت در حیز تاخیر
وتوقف انداختن بصواب اقرب بیت تحمل بود شیوهٔ دلپذیر ٭
خصوصا بکاری که باشد خطیر ٭ درین امر نیکو نباشد شتاب ٭ زراه تانی عنان
برمتاب ٭ واین جواب بعرض نواب کامیاب رسید شاه عالیجاه جهة
خاطر میرزا علی دران دیار فی الجمله توقف نمود وپس از روزی چند نفس
همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستمزاج
گشود آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشایی را بصبر وشکیبا امر کرده ودر باب

فسخ نیت نهفت شرایط الحاج بجای آورد اما التماس او درجهٔ قبول نیافت
و پرتو اجابت بر مدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشت
بیت پس از عوض خدمت ز روی نیاز ؞ زبان کرد در عذرخواهی دراز
که شاها ز تقصیر نازنده ام ؞ ز خدام درگاه شرمنده ام ؞ چه همت توان بست
در کار تو ؞ بود همت تو سزاوار تو ؞ بر رای پسند کهان و مهان ؞ مرادت
دهد کردگار جهان ؞ بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون
مراجعت فرموده در ساعتی که بیت ظفر همدم و اخترش یار بود ؞ سعادت
چو دولت مددکار بود ؞ برآمد بگردون بلند آفتاب ؞ گران گرد بر پای
دولت رکاب ؞ بتدبیر پیر و بخت جوان ؞ ز گیلان شه کامران شد روان
باهنگ رفتن میان بست چست ؞ برای صواب و بعزم درست ؞ و میرزا
علی با جمعی از سالکان طریق یکدل موکب عالی را مشایعه نموده پس از طی
مقداری مسافت اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان
از بلوک آستاره که داخل اعمال همان ولایت محل نزول پادشاه
ستاره سپاه گشت لشکر شتا دست یغما برآورده تاثیر سرما بجایی رسید
که کار از ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت بنابران خسرو با استحقاق
در آنجا یراق قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان
ثوابت و سیار منازل متواری را طی نموده در اوایل برج ربیع منزل [illegible]
اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمد و با ملازمان یکدل طی منازل فرموده

وزین

وزین الطاف کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مالوف رسیده چنانچه لازم
اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طواف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ
صفی الدین و سایر آبای بزرگوار بتقدیم رسانیدند و در آن مقام واجب الاحترام
دست برآورده زبان بسؤال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده
بی منت و واهب بی منت مرادی که داشت طلب نمود بیت خدیو جهانگیر
عالی حسب ؞ امامت نژاد حسینی نسب ؞ در آن مسند واجب الاحترام
مطاف گاه پناه کرام ؞ درفشاند از لب ز روی نیاز ؞ به پروردگار جهان
گفت راز ؞ که ای برتر از عقل و فهم و قیاس ؞ سزاوار حمد و ثنا و سپاس
توی تاج بخش ملوک عظام ؞ برآرنده حاجت خاص و عام ؞ کرم دستگیری
شوم سرفراز ؞ ز امداد فیض و چشم بی نیاز ؞ و گر تاج شاهی ببخشی بمن
بکار آیدم مرد شمشیرزن ؞ الهی باعزاز خیر البشر ؞ بحق امامان اثنی عشر
بحق دل شیخ صافی ضمیر ؞ برخ غیرت آفتاب منیر ؞ صفی نام صوفی صفت کز شرف
مهی بود تابان ز برج نجف ؞ خدایا بفرمان اهل یقین ؞ بحق تمام بزرگان دین
که بخشی مرا منصب سروری ؞ بر اعدای دولت دهی برتری ؞ بملک جهان
سرفرازم کنی ؞ مهمات اهل نیازم کنی ؞ که سازم اساس شریعت قوی
دهم ملت احمدی را نوی ؞ بشمشیر غزو و حسام جهاد ؞ کنم دفع اصحاب شر و فساد
و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر فیض انتما پرتو انداخت روی نیاز از زمین
برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان

علی بیک چاکرلو که از قبل مستولی بود میرزا طالش بادی در طریق هواخواهی
سلوک مینمود بنابرین لشکر بسیار آن دو سردار اقامت خدام بارگاه
فلک احتشام دران دیار مناسب مینمود لاجرم آنحضرت عزم سفر فرموده در خلوتی
خاص با زمرهٔ اهل اختصاص مانند مبارز الدوله والاقبال عبدی بیک
تواچی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفایی و غیر ایشان از اعیان امرا قرعهٔ
مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل
خلاف توقف درین ولایت از رعایت طریقهٔ حزم دور است آیا روی
توجه بکدام جانب آوریم که فتح مقصود باشد امرا جواب دادند که بهر طریق
که رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تاییدات الهی قرار یابد لایق دولت
ابد پیوند خواهد بود و بکلید عنایت مسبب الاسباب فتح و فیروزی درین
روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان
الهام بیان گذرانید فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة الان ثبت که
مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان بشتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام
برآورده عنان اقبال بمیدان قتال کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقهٔ
کریمهٔ من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهدهٔ چهرهٔ بهبود فایز گردیم
امرای عظام بنابرآنکه دران هنگام از غازیان جلادت اثر زیاده از سعید
نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضای آن عزیمت مصلحت
ندیدند بعرض رسانیدند که مناسب چنان می نماید که بسینهٔ سلطان حیدر

قدری راه

قدس سره عمل نموده تحت سرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان
فرستیم تا جار باز ارباب ارادت رسانند که یراق جهاد نموده بمیعاد مقرر در
اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزای اصحاب ظلم
و ظلام آوریم این سخن مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی چار
جیان جهة احضار غازیان باطراف ممالک فرستادند و پادشاه جهانمطاع
ماهچه رایات اقبال بصوب قراداغ دکوکه و یکیر برافراخت در اثنای راه
معلوم شد که یکی از بنایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی
کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود دکوکه و یکیر اقامت دارند و بکار غرور و پندار
بکاخ دماغ راه داده دیگری را به پیش چشم در نمی آرند شاه دین پناه با امرای
عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده دران حین یکی از
حجاب سراپردهٔ سپهر آیین خبر رسانید که از نزد سلطان حسین ایلچی رسید
و حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی
سرافراز شد گفت اگر ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان الجایی اندازد
بنده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقهٔ جانسپاری در گوش کشند
کمال اخلاص بظهور خواهیم رسانید و در باب رعایت لوازم عبودیت و چاکری
از خود بتقصیر راضی نخواهیم گشت بیت بدین سوغان تا بدار شهریار ** بخدمت
ببندیم کمر بنده وار ** ز ملک فراغت شوم گوشه گیر ** درایم بچشم مخالف چو تیر
کنم دل ز اخلاص غیرش بری ** نپیچم سر از طوق فرمان بری ** و این مسئول از



شرف قبول مهجور مانده خان مقرر شد که همان جند روز مهل توقف نماید تا پادشاه
عادل باشد و سلطان از مضمون خبر یافته با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم
پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط سلالت مناط سلطنت واداء دعای دوام
دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه
بیمن مقدم پادشاه دین پناه تشرف گردد هیچ شک نیست که کرت دیگر
نوم فراقونیلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت
و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بد مهر از سر افراز ایشان در خواهد
گذشت آنحضرت بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت آن ملتمس دانسته در
ضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود و در خلال
این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جارجیان بجهت
احضار ایشان باطراف و امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی
همایون میرسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده
باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایت نصرت
آیت بصوب سلطان حسین تخمینا ده هزار پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند
و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر
کشورستانی صفت انارت پذیرفت بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر
گیتی گشای از امتزاج با آن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام
در طرف دیگر برافراخته نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی

جند

جند در آن موضع اوقات گذرانیدند و سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی
بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح پیوست که از سحاب موافقتش غیر باران
عذر تساقط نمیگردد و از اقامت در مجاورتش نضارت ریاض دولت
بظهور نمی پیوندد و زبان مکر و فریب اظهار نموده گفت مناسب آنست که خدام
بارگاه فلک احتشام پیوسته در موافقت بنده بسر برده سلوک طریق نفاق رقیب
جایز شمرند تا من طریق اتفاق بجای آورده در قلع استیصال نهال اقبال بغی
و ضلال مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق پیموده بیمن دولت روز
افزون هیچ یک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم بیت
بمیدان کین برکشم تیغ تیز ⁂ سر دشمنان افکنم در ستیز ⁂ اگر شیر پیشم آید و گر هژبر
بدو سیل ریزم چو غرنده ابر ⁂ اما چون مید انشد که نخوت سلطان حسین بارانی
اعتماد را نمی شاید بروجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد ازین پادشاه
ظفر قرین دران دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایثار ا کسیل
کرده خاطر قدر مآثر بران قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت رای
اختیار کرده در سحاب حجب توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت
بدست آورده در اصداف احتیال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تباشیر
صبح سعادت را غمام ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک
اذفر اشعه ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت بیت اگر ابر طلب اندر
فزاید ⁂ طلوع صبح را مانع نیاید ⁂ اگر صد حیله سازند اهل دستان ⁂ نمیگردد



نسیم مشک پنهان ❁ القصه سلطان بآن خیال محال صحبتی انداخته از حضرت
شاه دین پناه و مقربان بارگاه ملک اشتباه استدعا نمود که منزل ظلمانی
او را بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و با این
الطاف فرق افتخار و مباهاتش بفرق فرقدان رسانند امرای عظام
چون مکنون ضمیر مکر تاثیرش را معلوم داشتند آن سرور پادشاهی
را که فی الواقع که عارض ذات میمنت صفاتش نمود در دولتخانه همایون
بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیک لله را در خدمتش باز گذاشته
عبدی بیک و خلفا بیک نزد سلطان حسین رفته عذرخواهی نموده گفتند
مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بعبوب الکلال انحراف یافته بنابران
میسر نشده که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین این
سخن را مقرون بصدق پنداشته بامرا الوای عزت افراشته در آن روز
مجلس ایشان را اجازت انصراف داد و چون عبدی بیک و خلفا بیک
بپایه سلطنت رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین
از رای نهضت نموده حضور سعد را از نور طلعت کوکب سعد سلطنت برج
وزین گردانند و در وقتی که انوار طلعت آفتاب از فضای جهان بوقلمون
پنهان خانه مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردید و در خیمه
نیلگون بیستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان انام
حواس فرق انام را عاطل گردانید پادشاه گردون غلام انجب استصواب

امرا عظام اشارت فرمود با خدام بارگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام
را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران
کوه پیکر و استران برق اثر را در زیر بار کشیده رایت برافراختند بیت
پس آنگاه خاقان والا جناب ❁ براند شبدیز گردون شتاب ❁ روان
شد از آن منزل پرخطر ❁ دوان در رکابش سپاه ظفر ❁ و چون
سلطان حسین باران و اتباع او شمع و مشعله بسیار در دار دولت نصرت
آثار مشاهده نمودند در آن شب از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل
غنودند و روز دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته دانستند که در تعاقب
مواکب سپهر مراتب حرفه ندارند بنابران پای شکیبایی در دامن اصطبار
پیچیدند و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین صحت و سلامت
بحضور سعد رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند آنگاه از آن منزل
نیز کوچ فرموده موضع دو قوزالام را معسکر فیروزی انجام گردانیدند عنایت
قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ربع مسکون و رعایت
صانع کن فیکون در نزول و ارتحال میسر آمال خدام عالیمقام موکب همایون
بیت بخت و دولت همنشین و بر دوام ❁ فتح و نصرت در نظر هر صبح و شام
والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام ذکر وصول قراجه
الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعه منتشا
از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش از عبارت دلگشای نقاوت



ومودات نورافزای روات بصحت رسیده وبتحقیق انجامیده که چون
صیت ظهور دولت شاهی وآوازهٔ طلوع نیر عنایت الهی در اطراف
آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص
وارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر خجسته اثر می‌شتافت
بیت رسیدند از هر طرف سروران ؛ بدرگاه شاه بلند اختران ؛
از انجمله قراجه الیاس که لباس اعزاز بطراز عبودیت خدام آستان سپهر
اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبه احترام بسته از مقام
مالوف ومسکن معهود قدم در راه نهادند وبعد از طی بوادی در منزل شوره
گل فرود آمده بار اقامت بگشادند منتش که بهادری بود در سرکشی ودر آن
نواحی حصاری داشت سپهر وش چون بر مرور قراجه وفرقهٔ رومیه مطلع
گشت بقدم استعجال او را استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد واخلاص
ظاهر ساخت وطرح ضیافت افکنده هر چند نفر غازیان را در منزل فرود
آورد وآنگاه ملازمان خود را بغارت وتاراج ایشان مامور گردانید
ونایرهٔ بیداد بادبی مروتی مشتعل گردید غازیان بقدر وسع در دفع اصحاب
کوشیدند وبسیار جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون برده عنان بطرف
اردوی نصرت نشان منعطف گردانیدند وقراجه الیاس در موضع دوقوز
الام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت وتقدیم آداب
لوازم خدمت واقعهٔ مذکوره مشروح معروض گردانید وشاه کامکار با عساکر

نصرت

نصرت شعار بجانب قلعهٔ منتش ایلغار فرمود واو از کیفیت حادثه خبر یافته
دانست که ایستادن پشه در برابر تند باد منتج ندامتست ومیدان داری
نخجیر مرغزاری با شیر بیشهٔ کارزاری بجز این سلوک سلامت بیت چو گنجشک
با باز بازی کند ؛ بگو نیز خود ترکتازی کند ؛ کبوتر که پهلو زند با عقاب ؛
بقصد سر خویش دارد شتاب ؛ لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده
سر خویش در راه گریز در پیش گرفت بیت ز بیم سپاه شه دین پناه ؛
شد آواره از جای خود کینه خواه ؛ وسحرگاهی که تباشیر صبح فیروزی
اثر از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در دمیدن بود و نسیم
فتح وفیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن
شاه دشمن شکن با شجعان تهمتن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام
آثار دست به نهب وتاراج بر آوردند وجمعی از متوطنان آن مکان
بپای مخالفت پیش آمده از غایت خسارت رایت جسارت بر افراختند
وقهرمان قهر پادشاه ظفر بهر بقتل آن گمرهان فرمان داده تیغ یمانی
غازیان آغاز خونفشانی کرده سنان اژدها سان مجاهدان شرایط جان
ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در معرکه بر خاک
هلاک افتادند وفوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر از فرط
حسرت وندامت جان دادند وچون ظفر ورود پادشاهی باکرام [illegible]
عنان عزیمت از راه قارمان بصوب ترخان گردانید واز آنجا جهته



معلمت ییلاق سارو قیا رفته قبه بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند **بیت** دران مرغزاری چو باغ بهشت ٭ نه کامران کرامت سرشت ٭ باقبال طرح اقامت فکند ٭ برنگ از سر برش سپهر بلند ٭ رخ سرفرازان بخاک درش ٭ سر سروران سوده بر درگهش ٭ دلش گشته فارغ ز بیم خطر ٭ جنابش پناه جنود ظفر ٭ و دران منزل بعوض همایون رسید که خرسی در مغاره وطن گزیده و پنجه تعرض بجانب رونده و آینده بازیده شاه شیر شکار عازم آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد آواز تهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون آمده پادشاه با شجاعت با آنکه سن شریفش از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست درستش گشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسید و خرس از پای درافتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهة اصابت عین الکمال در فلک آیه **وان یکاد** بر زبان ملک گذشت **بیت** تعالی الله زهی شاه فلک قدر ٭ چو حیدر در شجاعت منشرح صدر ٭ ز بیمش خون فشانده چشم بهرام ٭ نهاده چون بمیدان وفا گام ٭ گریزان شیر گردون از خدنگش ٭ پلنگ چرخ رانی روز جنگش ٭ کهرافشان عطارد در ثنایش ٭ ملک از صدق دل گفته دعایش **گفتار در بیان عزیمت شاه نو دولت شروان**

حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه کشتش و غیر گرجستان چون دو ماه موضع سارو قیا در سایه علم ظفر پیرایه سپهر قدر و بلند پایه بود شاه دین پناه پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از ان منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود و پس از رسیدن بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای عالیشان و کلانتران جنود ظفر نشان را جمع کرده اندیشه مطارحه نمایند که توجه رایات نصرت آیات بصوب کدام ولایت انسب است و نوبینان حسب الحکم بتقدیم رسانیده دران انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رای رایی روی نمود و بعضی مصلحت چنان دیدند که دران زمستان در ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی نشان اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند زمره بزبان آوردند که انسب آنست که رخش همت بجانب الکای قرقه تازیم و بر سر کفار آن دیار شتافته صدای گیر و دار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت بجانب چقور سعد مناسب نمود طایفه را دیار بکر ملازم و ملایم فراج بود از جمله امرا و خلیفة الخلفا و حسین بیک لله این سخنان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه ظفر لوا بزبان الهام بیان گذرانید که هیچ ازین اصوب نمی نماید و در خیر قبول اصحاب عقول در نمی آید که ما امشب درین استخاره برخواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت



ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و توقع یاد عمل خواهیم نمود صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعهٔ انوار هدایت آثار مهر درخشیدن گرفت
و بلوامع ضمیر الهام تاثیر آفتاب منیر عرصهٔ عالم را صفت اضائت پذیرفت
آن موید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را پایه سریر پادشاهی
طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة
والسلام نزد ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که
نخست رایت عزیمت بصوب شروان برافرازیم و حسام خون آشام
از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه بحسب دلخواه بسازیم شعر
بامداد و توفیق پروردگار ❁ برآریم از شاه شروان دمار ❁ حسام یمانی
برافشان کنیم ❁ بیک حمله خیلش پریشان کنیم ❁ و امرا این وارد
غیبی را بمسامع روسای سپاه رسانیدند و مجموع ایشان متفق اللفظ
والمعنی بزبان آوردند بیت زرشته رایت جنگ افراختن ❁ ز بار حرف
دشمنان تاختن ❁ و عزم یورش شروان جزم شده شعر دم صبح
کین مهرگیتی نورد ❁ بگردون برآمد بعزم نبرد ❁ برافراخت رایت بصوب
سپهر ❁ غبار رهش سرمهٔ چشم مهر ❁ شه کامران ملک احتشام ❁ برآمد بشبدیز
گردون خرام ❁ سوی ملک اعدا عنان تاب شد ❁ زمین از تزلزل چو
سیماب شد ❁ در اطراف مهد سپهر اقتدار ❁ روان شد سپاه ستاره
شمار ❁ و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل بلسین رای آفتاب

آیین جهان اقتضا فرمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر گردون تمکین عنان
یکران بصوب گرجستان منعطف گردانیده کفار آن دیار را از چشمهٔ
شمشیر جرعهٔ هلاک و بوار چشانند و خلفا بیک برحسب الفرمان واجب
الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از
اهل ضلال را در میدان قتال بتیغ و نیزه بگذرانیده و غنیمت بی نهایت
گرفته برطبق دلخواه بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت اورا
نوازش نموده کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و هم دران
ایام الیاس بیک را بفتح قلعهٔ منتش ارسال داشت و امیر الیاس بازمرهٔ
از سپاه بی هراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشته منتش گرد دیگر
رایت نهضت برافراشت و بعد از وصول جنود ظفر قرین بحوالی
آن حصن حصین چون سیلاب خوف و رعب بنای ثبات و قرار
قراباتان و متعلقان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان
کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته
لطف اورا شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب ملتمس ایشانرا معروف
گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بگشاد و کلانتران
ایشانرا بآستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت
بنظر عاطفت دران جماعت نگریسته قامت قابلیت ایشانرا بخلع
فاخره بیاراست و ضبط قلعهٔ منتش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده



اجازت انصراف ارزانی داشت و در رکاب نصرت نشان شاه والا احسان
از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل اخشاباد انداخت
منتش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از ساحت
بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس سر شکش
کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد شاه پوزش پذیر جرایم منتش را
بآب عفو و اغماض شسته او را بانعام تاج زرنگار و خلعت و کمر مرصع
و اسبان راهوار مفتخر و مباهی گردانید و منتش بدست اخلاص میان
خدمت جست بسته حسب الفرموده متوجه قلعه گردید گفتار در بیان
عبور فرمودن از فارس مضمار تقاعد از آب ارس و دیگر در آمدن
بولایت شروان از کمال شجاعت و جلادت و تهور و فیاض
علی الاطلاق هر ذو الاقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی
سازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور عنایت بی تعبیر و تسلیه
زورق تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاق انفس و آفاق هر صاحب
اعتباری را پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوّار برافرازد بهنگام طوفان
حوادث ایام و شهورها دی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت
نشاند ع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش :: نظر این تقریر کیفیت عبور
پادشاه گردون سریر از آب ارس و گذر در وقتی که بسبب طغیان
آب بحر بیکران سیاحان دریای مقاطر پادشاه بی همال از جانب

کوشمال

گوشمال گرجستان و فتح قلعه منتش فراغت یافت چنانچه در ارزنجان
مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون بنفاذ پیوست
که بیرام بیگ قرامانی با فوجی از زمره تکلو و زمره از قوم ذو القدر که پیشتر
از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قویش اولین عبور بند
و گذر قیری و قبایح را ملاحظه کرده هر یک را قابل گذشتن لشکر صف
شکن یابد بعضی از خود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند شروانیان
نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیگ برحسب فرمان
واجب الاذعان بدانجانب روان شده بعد از وصول بکنار آب و مشاهده
آن دو معبر هیچ یک را قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در بحر تدبیر
شناوری نمود ابواب رکوب بر سفینه مقصود در برویش نگشود آنگاه
سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس
و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال می یابد خیمه اقامت برافرازند و همت بر
سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران معروف سازند
و لشکریان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه
می نمودند و جمعی در اندیشه ترکیب پل و کلک می بودند که ناگاه قدوه
خاندان کرامت و امامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب
رسید و بر تحیر و تفکر سپاهیان دریای هیجا اطلاع یافته بی شائبه
تدبیر سمند خوش خرام ماهی اندام را قدمی چند بالای آب راند آنگاه

بکران را بطرف دریا انعطاف داده ازان بحر عمیق که نزد ارباب
فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بران محال می نمود بهدایت بخت سرمد بگذشت
ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت ٭ عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب
موکب گردون مراکب اسب در آب افکنده مجموع در امان صحت و عافیت
عبره کردند و مضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بابلغ وجهی ظهور نمود
و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد خود ظفر ورود نسبت
بزبدهٔ اولاد صاحب مقام محمود بیفزود بیت جو دیدند آن کرامت ٭
اهل ادراک ٭ ز دریای کرم شاه شرفناک ٭ در اخلاص و مواخواهی
فزودند ٭ زبان بهر دعای شه کشودند ٭ که شاها حشمتت هر دم فزون باد ٭
رخت از نور دولت لاله گون باد ٭ جو بگذشتی ازین دریای زخار ٭ شدی
مانند حیدر معجز آثار ٭ نماند بر تو مشکل هیچ کاری ٭ شود حکمت روان در هر
دیاری ٭ توجه کن بهر جانب که خواهی ٭ که همراهت بود لطف آلهی ٭ و آن
مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر که
خسرو ستاره سپاه از کنار دریای اخضر رایت نهضت بر افراخت
و از انوار تیغ زر اندود خود ظلم را از فضای عالم انهدام داده صدای
جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه ازان مرحله
کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بی دغدغه
و خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد و بعد از

وصول

وصول بمنزل گل دیگلن شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام ملایک آشیان
رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت پناه با خیل و سپاه
بپای قلعهٔ قبله که قلهٔ آن شرفهٔ همت از اوج سپهر در گذرانیده لنگرش
سر تیغ رفعت بر سپر زر نگار آفتاب رسانیده شتافته است و منتظر اشتغال
آلات رزم و پیکار نشسته بنا بر آن پادشاه عالم پناه عازم قصبهٔ شابران گشت
در وقتی که برید سریع السیر فلک بشهرستان آسمان در آمد یکی از خدام
سدهٔ سدره مقام را که موسوم بعلی بیک و ملقب بنجشی میرزا بود فرمود که
بشابران رفته مژدهٔ امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند و چون میرزا
هم در آنشب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام
ایمن و مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه هفت کشور ازان منزل روان
شده در اثنای طی مسافت عاده که منتهی بشماخی میشد پیش آمد رای الهام
نمای رفتن آن طریق را مناسب دولت ندانسته از راه شابران عنان
یکران بدان صوب گردانید و چون ماهچهٔ علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی
انداخت بوضوح پیوست که ساکنان دیار از صغار و کبار ترک قرار بر فرار اختیار
کرده در قلل جبال لحصن جسته اند و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر
دشمن سوز بوده در ان اثنا خبر رسید که بنه را که میان قلعهٔ گلستان و حصار
سود واقع است محل وصول معسکر گیتی اثر گردانیده و کردار ددی
خود را از بحر و شاخهای شجر استحکام داده شاه عالیمقدار بعد از استماع

این خبر بکار دشمن با خود مغرور ساخته از شماخی بدان جانب نهضت فرموده بجد
توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار شروانشاه متزلزل شده از منزل بقاف
قلعه گلستان کوچ نمود ذکر محاربه شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم
نصرت ظفر پرچم پادشاه عالی گهر سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار
مواهبش از مطالع افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
طلوع نموده بر صحایف احوال فرخنده مال سعادتمندی تابد و مرآت ضمیر خورشید
تاثیرش بر وجهی صفت انارت پذیرد که خود صورت صدق و صواب در روی
چهره بگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت واهب
از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آید بر ناصیه اقبال صاحب شقاوتی
وزد بصیرتش را بنابه تیره گرداند که حقیقت آیه ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید بیت چو از انوار
لطف حق اکبر * ضمیر سروری گردد منور * بهر کاری صواب اندیش باشد * ز هر فرزانه
اندر پیش باشد * بعقل کامل و تدبیر صایب * شود فتح و ظفر او را مصاحب *
عدو پیش گردد از فهم و خرد دور * بچشمش چهره بهبود مستور * فتد در وقت
رزم و گاه جولان * ز اوج جاه اندر چاه خذلان * مصدوقه این سیاق
آنکه چون تقدیر ملک قدیر بران منوال همیشه جریان پذیرفته بود که آفتاب
اقبال شاه ستوده خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصه
کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده

بنای

بنای عمر و حیاتش انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در
آذربایجان از قبول رای مختلف امرا و سرداران گردن پیچید بالهام هاتف
غیبی و تلقین لاریبی یورش شروان اختیار فرموده عنان یکران
بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آن حادثه هر چند
تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روزگارش نگشود
و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت
که از بیشه که در میان قلعه بیغورد و گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی
کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت پیش از آنکه
بمقصد رسد بمنزل جبانی بعساکر نصرت مآثر رسید و در معرکه رزم مرکب
زندگانیش بسر درآمده مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون
ماهچه رایت منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید بخت
عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار بدانجا رسانید شاه صاحب
تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیه سپاه نصرت
عطیه که عدد ایشان بهفت هزار نمی رسید اقدام فرمود و شروانشاه با
هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته
صعود نموده بهمت ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از
تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس دشمن سوز
بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در

جولان آمده صدای گیر و دار از اوج سپهر دوار در گذشت غازیان

موکب همایون شاهی در پناه جبه تایید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند

و مبارزان لشکر والی شروان از جنبه توکل عریان تیر و کمان باز یدند

بیت دلیران ببیدان رستخیز ❊ سنان بهر خونریز کردند تیز ❊ گرفته

بکف تیغ الماس گون ❊ سترده ز دل نقش صبر و سکون ❊ و فتنه ناجیه را

گل رخسار و لب از نسیم وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شکفته و خندان

و طایفه باغیه را صفحه چهره و صحیفه بهجه در غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبرة

ترهقها قترة محتجب پنهان پیادکان شروان به پیش صف آمده از

فراز آن پشته عقابان مرگ تاثیر را بقصد طایر روح مجاهدان کشور

گیر در پرواز آوردند و بهادران سپاه شاه جهان با تیغ بران

و سنان جان ستان سراپا روان شدند و حمله کردند به عنان

کمان بداندیشان را در باریدن باران سهام تاخیری و نه اقدام

جلادت نیکو کیشان را در مشقت صعود بران بلندی ماتری بیت فراز

و شیب ره از رهروان گرم پرس ❊ که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست ❊

پیکان دل نشان شروانیان مانند مار ایشان روی به نشیب آورده

ترک و تارک میدوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی

بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت دران اثنا بواسطه شتیه

تیر میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم برآمد و شروانشاه چیره شده با سواران

سپاه

سپاه یکبار حمله کرد و پیادکان شروان بدست و پای ستوران

در آمده دیگر مجال تیرباران نیافتند و غازیان رستم شیم از ستم حدنگ

تیز آهنگ این کشته عنان جلادت بجانب دشمنان یافتند بیت

گران شد رکاب و سبک شد عنان ❊ و زان جوز د مهیر و دشمن

سنان ❊ برانگیخت آتش انگشت گرد ❊ بگردون برآمد غبار نبرد ❊ بر

کشتی تیز شد تیغها ❊ برآمد ز دریای خون میغها ❊ شروانیان نیز در

مقام مدافعت ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر برآوردند

و هر دو لشکر در یکدگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون

نمونه آمویه و جیحون کردند بیت شد از باد کین آتش فتنه تیز ❊ زمین

فتنه خیز آسمان فتنه بیز ❊ سلامت برون برد رخت از جهان ❊ پری وار

شد تندرستی نهان ❊ در خلال احوال پادشاه ربع مسکون بقوت

باطن همایون شمشیر ذو الفقار از نیام انتقام برکشید و بحمله صف

شکاف و صدمه قیامت انتصاف زلزله در عرصه کون و مکان

انداخته غایت قدرت دست ولایت ظاهر کردانیده نهال حسام

خون آشامش از کاسه سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان

گرفت و شعله سنان ثعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت

وجود شان صفت احراق پذیرفت بیت ز بسکه روز دغا ادهم تو

جولان کرد ❊ هوا کنند فیروزگون غبار گرفت ❊ نهال تیغ تو از بسکه لاله بار

آورد ٭ بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت ٭ و چون شروانیان از
تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجرگذاری مشاهده نمودند دستشان
از کار و کارشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند که انهم
حمر مستنفرة فرت من قسورة پای در بادیهٔ فرار نهادند و روی بعقب
ادبار آوردند و بشیر غایت بهمن بچون صدای دلگشای و ان جندنا
لهم الغالبون در خم طاق گردون انداخت و نسیم روح گستر فتح و ظفر
بر پرچم علم شاه والا گهر وزیده بشام مستنشقان الا ان الله فی ایام
دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت
بیت چو گشت از خون زمین مانند گلبن ٭ جدا شد تن ز رگ و سر هم از تن ٭
نسیم فتح آمد روح گستر ٭ مشام غازیان شد عطر پرور ٭ شکست از تیغ شاهی
قلب اعدا ٭ کلید فتح بود آن تیغ گویا ٭ و شروانشاه و بسیاری از امرا
و سرداران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت و هوان افتادند
و غازیان منصور گردنکشان آن قوم مقهور را کلامیشی کرده تیشهٔ کین در خود
و بزرگ ایشان نهادند بیت فرو رفت آن کوه از زلزله ٭ گسسته شد آن
آهنین سلسله ٭ همه خیل شروان در آن رستخیز ٭ فتادند در زیر شمشیر تیز ٭
بقیة السیف که از آن معرکه جسته راه گریز پیمودند و چون اکثر زخمهای
کاری خورده بودند در فضای صحرای و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده
از جنگ عزرائیل نیاسودند شعر از آن صید که هیچ صیدی نرست ٭ نبودی

تنی

تنی کش سنانی نخست ٭ شدند آن همه کشته یا دستگیر ٭ چه پردل چه
بیدل چه برنا چه پیر ٭ و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید
در همان منزل نزول اجلال فرموده قبهٔ بارگاه با اوج مهر و ماه
رسانیده بخت دولت و کامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت
و امرا و شجعان را بار داده بتفقد حال ایشان پرداخت الجماعت روی
نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان
بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زوام دعا و ثنا نثار مجلس بهشت
آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص
داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید پایهٔ قدر و منزلت
کسی را که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید
اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب الاذعان
سرهای قتیلان را جمع آورده منارها بر افراختند و اجساد ایشان را
پیش سگان گذاشته طعمهٔ کلاب و ذباب ساختند بیت شاه چون تیغ
برکشد ز نیام ٭ بهره خونریز اهل ظلم و ظلام ٭ آن قدر کشته گشت از اعدا ٭
که مناری ز سر شود پیدا ٭ گرد دار کشتگان افتاده ٭ روزی وحش و طیر
آماده ٭ یارب این پادشاه کشورگیر ٭ خسرو تاجبخش چرخ سریر ٭
تا ابد باد در جهان منصور ٭ چشم بد از جمال خاتمش دور ذکر توجه خلفا
بیک جته و فوج شیخ شاه بجانب شهر نو و منور شدن آن دیار از شعشعهٔ انجم

اعلام سعادت پرتو شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب
شروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر اوقات خجسته
ساعات گذرانیده آنگاه رایت ظفر افراخته بلدهٔ شماخی را
از فرط انوار طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون گردانید
دران خطه بمسامع جاه و جلال رسید که دلدار بیگ ولد رشید
شروانشاه که او موسوم بشیخ ابراهیم است و ملقب بشیخ شاه در روز
محاربه جان بیگ با بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار
دریاست لشکر اقامت انداخته بخیال مخالفت حشری از پیاده
و سوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که خلفا بیگ با بعضی از سپاه نصرت نشان جهت دفع شیخ شاه
عنان بطرف شهر نو تافته موکب همایون نیز بدان صوب
نهضت فرمود چون این خبر مسموع شیخ شاه گشت چارهٔ کار منحصر
در فرار دانست باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته بدریا
درآمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیگ ازین
خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را محل رایت نصرت
پرتو گردانید و همانروز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده
اکابر و اعیان با تحف و پیشکش و اوان باستان امارت آشیان
آمدند و خلفا بیگ ایشانرا منظور نظر مرحمت گردانیده بانصاف

والطاف

والطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب در کمال عیش
و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه
سایهٔ وصول بران دیار انداخت و منزل شیخ شاه مضرب سرادقات
دولت و اقبال گشته خلفا بیگ بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافت
و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت
متوطنان شهر نو را معروض گردانید و این معنی موافق مزاج اشرف افتاده
کلانتران بلدهٔ نو را بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی فرمودند و حکومت
شهر نو را بخلفا بیگ تفویض نمود پس از چند روز پادشاه دوست نواز
جهت قشلامیشی عنان عزیمت بصوب محمودآباد انعطاف داد چون
بدان منزل رسید یراق قشلاق فرمود و بعضی از منهیان بعرض رسانیدند
که متوطنان قلعهٔ باکو بحمایت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور گشته طریق
خلاف سلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجای نمی
آرند از سر اهتزاز موج قهر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امرای
عظام استاجلو محمد خان و الیاس الغوداغلی با فوجی از سالکان مسالک
یکدل بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بدکردار
بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان
بدانصوب روان شدند و بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند مانند برج آسمان
مشید جدار بلندش بمقدار ارش از سنگهای یکپاره ارتفاع پذیرفته و فصیل بهم

عدیلش چون سد سکندر بسمت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای
محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و یکجانبش را که متصل بخشکی است
خندقی عریض عمیق بمتانت در افزوده متوطنان آن حصن بوفور جلادت
مغرور و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن
القصه امرا با عساکر مظفر توان قلعه را مرکزوار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه
کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست
بانداختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان
بیرون است و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد
یافت پس از طلوع ماتجه رایت شاهی از افق آن دیار نیر فتح و فیروزی
بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال
بتفصیل میپیوندد ان شاء الله تعالی **گفتار در بیان فتح باکو بقوت دولت
پادشاه نامجو جون شاه** مطو بر اطراف دست و بساتین و زیده قلعه
غنچه را مفتوح گردانید خار بقصد دیده اعدای دولت پایدار و سر تیز شد
شاخ شکوفه و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت بیت
شد عازم باغ خسرو گل ⁂ در غایت حشمت و تجمل ⁂ افراخت علم ز سرو آزاد
عالم ز ظهور دولتش شاد ⁂ پادشاه والا نژاد پرتو اهتمام بر تسخیر حصن حصین
باکو انداخت و با کوکبه سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدانجانب
افراخت و بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار

مثال

مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال بشعله پیکان
دیده دوز آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابدپیوند
را که بر بالای آن قلعه بلند بنای عناد استوار دارند بسوزند و زمره دیگر متین
و تیشه نقب زدن آغاز نمایند و جهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه
نهانی بگشایند و آن دو طایفه بخدمت و جد هر چه تمامتر آغاز و بنیاد پیکار
کرده خروش تکبیر و سوزن و زلزله در زمین و زمان انداختند و صدای نفیر
و نای زرین گوش ساکن قلعه سپهر برین کر ساخت و خدنگ بلند آهنگ
بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان
بیتاب و توان مخالفان پیام دنگ از برقی که پیکان در چشم ایشان میزد
روی تحت الثری آورد بیت ز دولت غازیان قادر انداز ⁂ عقاب چار پر آمد
به پرواز ⁂ ز منقار اعدا طعمه جسته ⁂ ز خون چشمشان منقار شسته ⁂ چو پیکان
رخنه در تن میگشودی ⁂ بجانها راه پر دنشد نمودی ⁂ در ان روز رای
اشرف اعلی خان اقتصار کرد که خندق را از سنگ برسازند تا سپاه ملک
صولت از انجا توانند گذشت و بنفس نفیس از باره کوه پیکر فرود آمده
قورچیان عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن
زمره باندک زمانی انقدر از سنگ در خندق ریختند که کوهی بلند نمودار
گشت و هر کس بران صعود نموده بر ساکنان حصار مشرف شد تا هجوم کار
متحصنان بجایی رسید که دست اضطرار در دامن الطاف شهریاری زدند

وزبان تضرع امان طلبیده گفتند بیت که تا نا بخشای برجان ما ٭
نظر کن بجمع پریشان ما ٭ بلطف تو هستیم امیدوار ٭ امان بخش ما را امان
زینهار ٭ عفو پادشاهانه شامل حال موفور الاختلال ایشان گشته در حال
ابواب قلعه بادکوبه بر روی غازیان گشادند و کلانتران حصار مصرع
شمشیر بدست و کفن انداز گردن ٭ بدرگاه سپهر مقدار شتافته کمر فرمان
برداری برمیان بستند و خرد پرورش پذیر الجماعت را تاج و خلعت
عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهة حکومت و نقل خزاین و ذخایر شروان
شاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس اجناس دیگر که شهر فرش
درآید باردوی همایون فرستند تا بر جنود ظفر ورود قسمت نماید و خلفا بیک
اشراف و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت
و بعد از وصول بقلعه خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده
پیشکش و ساوری لایق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع این نقود
و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود آنگاه قبور بعضی از ملوک
آن دیار را که نسبت با حضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت
ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیده ایشان را باتش انتقام بسوخت
و عمارت عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت
پس مقضی المرام ببارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت
بنهایت خسروانه سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از سایر امرا درگذشت

گفتار

گفتار در بیان توجه آن ثمره شجره امامت بجانب قلعه گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر
خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بطرف
حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن
داشتند و حصار قلعه بکثرت ذخیره موفور بوده نقش اطاعت و فرمان بری
بر صفحه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضروب خیام عساکر نصرت
نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کره نا زلزله در عالم و ولوله در جان
طوایف بنی آدم انداختند و امرای عظام اطراف آن حصن حصین را
بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در اثنا صورتی
چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرات و جسارت مردم گلستان
کشید و کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت
تنها در پای درختی که نزدیک بآن قلعه واقع است نشسته بود و در باب
کیفیت تسخیر آن قلعه تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده
دست بر گلو نهاده آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود
که رایت همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید
و برشحات سحاب لطف و عنایت پادشاهانه کشت زار اهالی گلستان را
خضرت داده نضارت بخشد و این معنی بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای
اقبالست ظاهر شده فتوری تمام با هتمامی که در محاصره آن حصار مینمود

بظهور انجامید دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادت که بصدق تحلی اتصاف
داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان
با وی میگوید که ملتمس آنست که بزبان من این حدیث بعرض شاه عالم‌پناه
رسانی که بیت کای شه کامران عدل‌پسر ٭ قدوهٔ آل پاک پیغمبر ٭ حامی دین
حضرت نبوی ٭ جانشین جناب مرتضوی ٭ بر مرآت ضمیر منیرت صورت
این معنی عکس پذیر خواهد بود که دران زمان که از آذربایجان بجانب
شروان در حرکت آمده از آب کر عبور فرمودی با خود مقرر نمودی
که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام
و احسان گردانیده خلعت امن و امان درپوشانید و آن عزیز
علی الصباح بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب را بعرض شاه
عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است
زیرا که من بعد از آب رعایت حال گلستانیان را با خود بدر کرده
بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشودم اکنون این
نذر را بوفا رسانیده از پیشگاه مرحمت ابواب تفرقه و تشویش بر روی
روزگار ساکنان این حصار بگشاییم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی
از نزد شیخ محمد خلیفه که جهة تحقیق ارباب ظلم و ضلال بجانب قراباغ
رفته بود رسید و شرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی
افزون از چون و چند فراهم آورده نخجوان را مورد معسکر نکبت

ازاده

از کرده محمد خواجه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه فرستاده
تا از قوبین اولی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیک شکراغلی را
بکمارود ارسال داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه نمایند
شاه دین‌پناه چون بر خیال مخالفان بدفعال واقف گشت یکبارگی
از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشورت با اعاظم
امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده بجمع آوردن کشتیها
و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و خوش میرزا بموجب فرمان اشرف
اعلی بترتیب پل مامور گشته بدان‌جا شتافت و هم دران ایام پادشاه
گردون غلام عنان ابرش خوش‌خرام بکنار آب تافت و مواکب
گردون مراتب شاهی در اندک زمان بتأیید الهی از جسری که در جواد تکمیل
یافته بود عبور نمود آنگاه تدبیر دفع اعدای دین و دولت کرده قراول
تعیین فرمود ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه دین‌پناه سعادتمند
امیرزاده الوند که دران ولا بر بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت
از فتوحات که پادشاه جهانبان را در ممالک شروان روی نموده بود
اندیشمند گشته با خود گفت که چون خدام آستان امامت آشیان
از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان
نموده بدینجانب شتابند پس مصلحت چنانست که پیش از آنکه این معنی
از حیز قوت بفعل آید باید که ما سپاه این حدود را جمع آورده در دفع

غازیان اهتمام نمایم و عنان عزیمت بجانب تروان انعطاف داده
طریق کشورگشایی مسلوک داریم و باین خیال محال لشکری از ابطال
رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت برافراخت و حسن بیک
شکراغلی را برسم منقلای بکرمارود روان ساخت و چون شاه
عالیجاه از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع
یافت پیری بیک قجر را که پهلوانی بود صفدر با فوجی از جوانان
جوشن ور بدفع بر حسن بیک شکراغلی روان فرمود و پیری بیک
بجانب کرمارود ایلغار کرده حسن بیک تاب مصافحه و مقابله نیاورده طریق
سلوک فرار بر قرار در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند
پیوست و پیری بیک بعضی از بازماندگان او را به تیغ بیدریغ گذرانیده
یراق ایشان را غنیمت گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه
خجسته صفات این فتح را مقدمهٔ فتوحات دانسته و خوش دل
و مسرور عازم قراباغ و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند
که در الکه او بودند از توجه پادشاه سعادتمند خبر یافته قدم ادبار
در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار
ایشان بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قجر برسم
منقلای بر سایر غازیان کشورگشای سبقت گرفت و ازانجانب
عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمد پس از استعمال آلات پیکار در جنگ

اسار گرفتار

اسار گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم
پناه فرستاد و قهرمان قهر بقتلش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده
از سطوت لشکر قیامت اثر برخود بلرزیده اقدام ثباتش متزلزل شده
متوجه چخور سعد گردید و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم آورده
دل بر محاربهٔ پادشاه ظفرشعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید
غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در خور
آفتاب فروغ نماید بیت کوه را در دیده گرچه قدر نیست :. هست در پیش
فلک بسیار پست :. نور اختر گرچه باشد بیحجاب :. کی نماید پیش نور آفتاب
القصه چون شاه کشورگشای هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت
نشان عبیر بیز و عنبرافشان ساخت و کیفیت فرار الوند بوضوح پیوست
متعاقب بدان صوب نهضت فرموده آخر روزی نزدیک معسکر دشمن
نزول اجلال نموده قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه افراشته غازیان عظام
را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرد و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه
بیرون آمده تا وقتی که نظاره گیان آسمان نسبت ارتفاع علم نورافشان
آفتاب تابان دیده برهم نهادند از جانبین لوازم پاس مرعی داشته
بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تامل
و اندیشه مینمودند گفتار در بیان فرقهٔ اخیار با زمرهٔ اشرار در مقام
شرور و تنسیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه

منصور علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب
ناز باز کرده نوبهٔ جنگ گردون از ابلق وجود همایون زیب و زینت
بخشید و بتیغ قهر خشم وجود شب ظلمت سلیب را انهزام داده اطراف
آفاق را بانوار فتح و فیروزی روشن گردانید بیت صبح که شد خسرو بیضا علم
عازم رزم شب ظلمت حشم :: توسن تند فلکش گشت رام :: کرد سوی
خیل مخالف خرام :: بهر نگونساری اهل خلاف :: تیغ زر اندود کشید از
غلاف :: پادشاه کشورگشای بپای همایون فلک فرسای بر پشت ابرش
جهانگرد پای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت روزافزون
وثوق بعنایت بیغایت قادر کن فیکون عنان سعادت نشان بتقاید
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده غازیان نصرت قرین و مجاهدان
میدان دین را برکوب امر کرده روی بجنبهٔ لشکر آورد بیت
بتوسن بر آمد شه کامران :: چو خورشید بر بارهٔ آسمان :: سراسر هژبران
میدان کین :: یلان جهانگیر نصرت قرین :: فکنده ببر جوشن زرنگار ::
گرفته بکف تیغ مردم شکار :: نشسته بر اسپان صرصر اثر :: بخدمت رسیدند
همچون ظفر :: و زبان باداء دعا و ثنای پادشاه مظفر لوا گشاده صدای
اخلاص و یکدلی در میمنه و میسرهٔ روزگار انداختند و از صدمهٔ قوایم
مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسپان شامی و حجازی کرهٔ زمین را تحریک
و تزلزل ساختند و آنحضرت همگنانرا بمزید تربیت و رعایت و وعدهٔ

رحمت

برحمت و عنایت استمالت و امیدوار ساخته بر انفار و جوانغار لشکر
فیروزی آثار رایات شکوه طلعت افزای جمشید حشمت استحکام داده و بهیجه
رایت نصرت آیت از مطلع قلب طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد
بیت صف جنگ آراست صاحبقران :: روان گشت با لشکری بیکران ::
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب :: ز بخت جوان خوشدل و کامیاب ::
و از آنجا امیرزاده الوند نیز بجنبهٔ خود شقاوت ورود پرداخته
اشارت نمود تا شتران اردوی او را بتمامی جمع کردند بزنجیر بیکدیگر بستند
و پس صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس از میدان
ستیز عنان بوادی گریز گرداند و راه بیرون شدن مسدود یافته
باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمونهٔ
دشت محشر بود مرتب گشت و غریو کرهنای و کوس و فغان نفیر
و سورن از اوج فلک هفتم درگذشت نهنگان پولادپوش و پلنگان
با رعد خروش از هر دو جانب مراکب بهمبر ستیز تیز کردند و دست
بخونریز گشودند و غبار فتنه انگیز سم باد پایان سبکخیز بعالمیان نمودند
پیکان جانستان حروف امن و امان از صحیفهٔ زندگانی محو ساخته
و سنان برق افروز شعلهٔ فنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت
و تیر مرگ تاثیر از شست درست دلیران گشاد یافته مانند پند دلپذیر
بی تعقل و تامل در دل جای کرد و نیزهٔ ثعبان مثال از کف ابطال رجال

زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد بیت بجاچی
کمان تیر کردند جفت ٭ زپیکان همه مهره پشت سفت ٭ شده جان
ستان نیزه هرکسی ٭ چو طوبی قدان فتنه در سر بسی ٭ وچون بحد
آمد شد سهام دلدوز واستعمال سنان جانسوز مهم دشمنان بدروز
فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام از نیام برکشیده روی
بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شکاف کسوت حیات
پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت جلادت
ظاهر ساختند انجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در
مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کوشش و خونریزی غایت
سعی و اهتمام بظهور رسانیدند شعر زهر دو طرف مردم تیز چنگ
بخونریز هم تیز کردند جنگ ٭ سر از خاک بر گرد یک حرگاه ٭ ز بس ناکه
افتاد بر خاک راه ٭ بخون بسکه جان رفت بیرون ز تن ٭ زمین را
در آورد جان در بدن ٭ زهر دو طرف ماجرا شد دراز ٭ نمی شد
گرههای آن رشته باز ٭ دران اثنا پادشاه سرفراز دشمن گداز
مانند سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را در ساحت روزگار
فرونشاند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت شب را
بقوت بازو نابود گرداند صمصام ذوالفقار آثار آخته بر صفوف
دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت

زین بر روی زمین انداخت و علم فتح و فیروزی برافراخت بیت
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف ٭ درافکند در جان دشمن شکاف ٭ ز جولان
شبدیز عالم نورد ٭ برآورد گرد از زمین نبرد ٭ ولی ابر تیغش چو شد
خونفشان ٭ فرونشاند آن گرد را در زمان ٭ جوشه را از اقبال پیوند بود
اگر خصم او کوه الوند بود ٭ بگرز گران سنگش از پا فتاد ٭ قدم جانب
ملک عقبا نهاد ٭ ومتعاقب پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت
نشان بهیأت اجتماعی بر مخالفان حمله نموده یکبار دست بتیغ
راندن و سر فشاندن برآوردند و از اعاظم امرای الوند لطیف بیک
و سیدی غازی بیک و موسی بیک و قرچقای را بنوک حسام خون
آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت سپاه دشمنان
نکبت قرین مانند زلف خوبرویان خطا و چین پریشان گشت
و الوند از معرکه جنگ روی گریز بصوب آذربایجان آورده از سر
نام و ننگ درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد ملازمان موکب
شاهی را در چمن دولت نامتناهی شکفته گردانید و نکهت روح
پرور فتح و ظفر از گلزار ولا تیأسوا من روح الله دمیده بمشام
مستنشقان وما النصر الا من عند الله رسید شعر وزید از عنایت
فضل الهی ٭ نسیم فتح بر اعلام شاهی ٭ مشام غازیان ترغیب روز
شد از عطر ظفر چون گل معطر ٭ وچون آفتاب عمر و زندگانی آن قوینلو

برحد زوال رسیده بود که چگان مو که پس از وصول بصف
شیران راه نجات مسدود دیده سپاه پادشاه صاحب تایید
از عقب درآمده زمرهٔ سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی
که از غرقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثنای راه با
سپاه رسیدند که هر کس که اسپ دران رود راند سفینه
حیاتش در گرداب فنا افتاد و دست از جان شیرین افشاند بیت
شاه صاحب قران کشورگیر ✿ خسرو دین پناه چرخ سریر ✿ روز هیجا
چو قصد دشمن کرد ✿ معنی انما مبین کرد ✿ در برابر کسی که گرد ستیز ✿
ریخت خونش بخنجر سرتیز ✿ وانکه بگریخت هر کجا که گریخت ✿ تیرهٔ جان
زهر درآمیخت ✿ هستیش را قضا عدم انگاشت ✿ تیغ تقدیرش از
میان برداشت ✿ و از یراق و جهات الوند لشکریان او
چندان اسپ و استر و شتر و اجناس نفاست اثر و اوانی نقره
و زر و غنیمت واصل غازیان و افر حشمت گشت که تفصیل آن موجب
تطویل میگردد و حضور شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب
دشمنان خاسر دران منزل نزول اجلال فرموده لوازم شکر
پادشاه ملک بخش بجای آورده دلاورانی که در دفع اعدا
مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند
بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور گردانید و انشب در غایت

عیش

عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دارالسلطنه
تبریز برافراخت و بعد از طی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم
در دارالملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون
مزین ساخت ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون دارتفاع
لوای ملت پیغامبر و دولت روزافزون چون تقدیر بی تغیر
پروردگار خبیر الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر متعلق
بآن بود که بر طبق حدیث ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة
من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت
پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع
مبین مصطفوی تازگی از رشحات سحاب همت عالی آثار و وارث
خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع
آفتاب سلطنت و اقبال مرکز سپهر نصرت و ظفر از ضلال رایات
همایون فالش تکلف نموده و مینماید و از مبادی ظهور اسباب
شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینهٔ ضمیر مهر
تنویرش با حسن وجهی چهره گشوده و میگشاید بیت جهانگیری که
هست از بخت سرمد ✿ بتایید خداوند موید ✿ ظفر پیوسته بین در رکابش ✿
شرف در موکب نصرت ایابش ✿ بهر کشور که خواهد شاد و خرم ✿ شود
بخت از قدوم او مکرم ✿ عیار زر زنامش در فزاید ✿ بچشم از هر مه کوبی بنماید ✿

عطارد بر فلک گوید ثنایش ❊ خطیب منبر گردون دعایش ❊ و چون بدستور
معهود این پادشاه مؤید و منصور در موضع سرور لوای فتح و فیروزی
برافراخت و غایت عنایت ملک ملک‌بخش خلعت بابهجت ولله
[illegible] برقامت قابلیتش درست ساخت و از آن مقام
مبتهج و دوستکام متوجه دار السلطنهٔ تبریز گشته در روزی که داخل
ایام سنهٔ ست و تسعمایه بود و لسان عید دلگشای و مانند نوروز فرح‌افزا
می‌نمود و همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق
متوطنان آن دیار مبسوط گردانیده و بنور طلعت عالم‌آرای و صیقل
معدلت ظلم‌زدای ظلال ظلم و ظلمه و تراکم جور تراکمه از ساحت ملک
آذربایجان و آئینهٔ دل اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و انجلا رسانیده
در ساعتی سعادت‌بخش و زمان میمنت‌نشان اورنگ سلطنت و
جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین
برآمده افسر خلافت و کشورستانی ببرکت وصول بر فرق همایون
آن زیبندهٔ سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی برآمد رباعی
افسر ز سر تو گشت نامی شاها ❊ تخت از قدم تو شد گرامی شاها ❊ القاب تو
ملک رست حامی شاها ❊ زان ملک تو شد جهان تمامی شاها ❊
و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ امامیه و تمشیت
مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه معروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون

زمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام
نامی ائمهٔ اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر خوانند و پیشنمازان تمامی بلدان
در اقامت صلواة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه منسوخ گردانند
و موذنان مساجد و معابد بلفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان
سازند و غازیان و لشکریان مجاهد از هر کس امری مخالف ملت بیضا
مشاهده نمایند سرش از تن بیندازند لاجرم صیت منقبت ائمهٔ معصومین
و دعای دولت پادشاه هدایت آیین بر سر منبر بلند گشت و روی
زر بنقش اسامی سامی آن هدایت راه یقین و القاب میمنت ایاب
خرد حشمت قرین مزین شده زینت از همه اشیا درگذشت رباعی
افسر ز تو بر سر آمد شاها ❊ تخت از قدم تو برتر آمد شاها ❊ بر زر نامت
چو زیور آمد شاها ❊ به از همه چیزها زر آمد شاها ❊ ناظمان مناظم حیدری
و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمهٔ هدایت شعار از خوف
بتعظیم نام نامی نتوانستند برد زبان طعن و لعن بر ایشان گشادند و بنیان
متعبد و خوارج متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر
و خایب و حیران و هارب روی باطراف آفاق نهادند از فیض عام
انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی
شگفته گردید و از پرتو عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتکار
در گلشن مقصود در نهج بهبود سر بر فلک کبود کشید بیت شاه کیوان سریر ماه مسیر ❊

مشتری طبع آفتاب ضمیر جون بدولت نشست بر اورنگ ∴ جانب
عدل و داد کرد آهنگ ∴ لیک جون برکشید تیغ جهاد ∴ رخنه در جان
دشمنان بگشاد ∴ از خوارج نماند هیچ اثر ∴ مگر اندر میان نار سقر ∴ منصب
وکالت نفس نفیس همایون بر جبین یک لله قرار گرفت و مهم وزارت
صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین
جیلانی پای بر مسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط
در آورده ابواب دین پروری برگشاد و سایر امرا و ارکان دولت
بمناصب سرافراز گردیده و بر مسند اختیار و اعتبار تکیه زده بمرتبهٔ سروری
رسیدند بیت جو توفیق آلهی کرد یاری ∴ برافراشته رخت شهریاری ∴
ابر از الطاف خویش بنواخت ∴ بانعام فراوان منقح ساخت ∴
بهر کشور یکی را مهتری داد ∴ سریر جاه و تاج سروری داد ∴ بر آتش
هر که از اخلاص دم زد ∴ بفرق خسروی خاور قدم زد ∴ و آن زمستان
پادشاه عالیشان در دار السلطنهٔ تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن
مکان را در آفتاب عدل و احسان از برودت جور و سداد اصحاب
طغیان محافظت فرمود بیت خلایق را بنعمت داد یاری ∴ ولایت را
رفته رستگاری ∴ ز بس افتاد کانرا داد میداد ∴ جهان زاعدل نوشروان
شد از یاد گفتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بقوم الوند [illegible]
شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی شاه انجم سپاه چرخ سریر ∴ مهر گیتی نورد کشورگیر ∴

سوی

سوی بیت الشرف جو کرد خرام ∴ خیمه زد بر منازل بهرام ∴ سر برافراخت رایت
منصور ∴ گل برافروخت عارض پر نور ∴ بهر قتل عدوی شاه زمن ∴ تیز شد
باز غنچهٔ سوسن ∴ چتر معکوس لاله گلگون گشت ∴ لشکر سبزه گشت عازم دشت ∴
بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند کرت دیگر سپاه
فراهم آورده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانید
و دفع شر آن بد اختر بر ذمهٔ همت شاه ولایت گهر واجب نموده از
دار الملک تبریز با لشکر پر ستیز عازم خونریز معاندان گشت و بطالع
مسعود ماهچهٔ رایت نصرت بصوب آذربایجان در حرکت آمده آوازی
نفیر و صدای کوس از ایوان کیوان در گذشت بیت برآمد ز کوس
رو ارو غریو ∴ غریوی گران شد سراسیمه دیو ∴ ز بانگ دهل گوش بگرفت
ماه ∴ ز گرد سپه مهر گم کرد راه ∴ موکب همایون پادشاه از راه الماق
بترخان شتافته جون خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات
از دست داده متوجه کیغی گردید و از کیغی نیز راه گریز پیش گرفته بتبریز
رفت و شاه عالیشان در ییلاقهای ترخان و آذربایجان چندگاه
بامر شکار پرداخته و رایت عیش و نشاط افراخته و در آن اثنا بتحقیق
پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه شکوهمند باز عزم رزم نموده از
تبریز باوجان نقل فرموده از وزیدن صرصر این خبر آتش غضب پادشاه
صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم آورده

عنان بکران بطرف آذربایجان تافت وچون حدود قلعه بارکری مضرب
خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که بافوجی از ابطال
رجال بر سبیل استعجال ایلغار کرده ناگهان خود را بر سر ارباب ظلم وضلال
رسانید وصید مقصود را بکمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر ازان ممر فارغ
گرداند وباین عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون شتاب
آورده عنان ریز بجد در تبریز شتافت والوند از قرب وصول پادشاه
عالیجاه خبر یافته بار دیگر گریز بر ستیز اختیار کرد واز اوجان بهمدان رفته
از آنجا روی توجه ببغداد آورد وپادشاه گیتی ستان چون باوجان
رسید وبرکیفیت فرار خصم مطلع گردید انعقاد رای بر توقف نمود که امرای
عظام احمال واثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته
بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز را از غبار کوکب
کواکب مراتب چتر پیر ساخته دران زمستان نیز دران قشلاق توقف
نکرده اعلام دین پروری ورایات عدل گستری برافراخت اما میر
زاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانیده بسبب
خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود بجانب دیار بکر توجه
نموده دران دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست تقاضای اجل حیاتش
در نوردید یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید گفتار در بیان نهضت علم انجم
حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم دران ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که ملک

آذربایجان

آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان در آمد مراد بن یعقوب میرزا
که جام زندگانی او از شراب مراد ومرام تهی بود باین سبب زبان
الهام بیان شاهی از وی بنامراد تعبیر نمود وولایات عراق عجم
وفارس وکرمان را با توابع ومضافات در کف تصرف داشت ودران
زمستان که شاه [illegible] در تبریز قشلاق فرمود نامراد در دلیجان
اوقات گذرانیده در اوایل فصل شتا قریب هفتاد هزار سوار جوشن
پوش خنجرگذار بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت بنا برعلی هذا
در وقتی که چتر اورنگ مینا رنگ سپهر بر کوکب فرید شرف رایت نهضت
بجانب برج حمل برافراخت ونسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت
ریاحین وازهار در اهتزاز آمده فضای باغ وگلزار را از خار آزار خود
شستوی پاک ساخت بیت شد از فیضان ابر نیسان ⁂ اطراف چمن
چو باغ رضوان ⁂ افروخت چو شمع آتش گل ⁂ پروانه صفت بسوخت بلبل
شاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیرخوی ولشکری پلنگ خشم
جنگجوی که بنجار پیکان چشم مور میدوخت وشعله سنان آتش
فشان دل کیوان میسوخت لوای کشورگشای بصوب همدان ارتفاع
داد ومانند قمر در طی منازل وقطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی
معسکر نامراد در هیچ موضعی بار اقامت نگشاد در روز یکشنبه ازان
مرحله بعزم مقاتله بر مرکب هامون نورد برآمده در اثنای راه بواسطه



استمداد و وارث هوا انجا طرف علی خان رسید که آذر اشتعال
آتش قتال را در توقف اندازد و چندین ساعت دیگر خصم بد اختر را
مهلت داده بوقت دمیدن لوای بیضای صبح رایت محاربت بر افرازد
باین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب [illegible] دی نایاب بود نزول
اجلال فرموده نواب کامیاب مانند ماهی در تشنگی آغاز اضطراب
کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است
و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور غیر چشمهٔ آفتاب عذیر [illegible] دو چشم
قطره فشان سحاب در روی بحر آب حسرت نمی بارد پس لایق دولت
و مصلحت سپاه گردون صولت آنست که اردوی کیهان پوی از ینجا کوچ
کرده مرحله که نزدیک تاب باشد [illegible] سیراب گردد شاه دیمای نیر زبان
الهام جاری گردانیدند که وهاب علی الاطلاق قادرست که درین بیابان
از فضای بحر عطای بی انتهای خویش [illegible] سیراب سازد و تشنه
لبان میدان جهاد و سپاهیان بکار استشهاد را بسبب فقدان آب در ورطه
عقاب نیندازد آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت کرده هر کس
مقداری که حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان روح پرور
و بسان باطن ارباب عرفان فیض گستر بر جوشید و حقیقت آیت کریمه
عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان
لاجرم بر طبق کریمهٔ **قد علم کل اناس مشربهم** هر یک از غازیان بر شربی [illegible]

بخش

بخش بی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام
دولت قدوهٔ خاندان کرامت و امامت گردان ساخته و آن آب عذوبت
مآب نقش دغدغه از لوح خاطر پاک کردند **نظم** شاه عالم پناه شیر شکار
با سپهکان لجه بکار ∴ غرق بحر عطای ربانی ∴ خرم از فیض فضل سبحانی ∴ هم دران
یورت شب پاسودند ∴ شاکر لطف ایزدی بودند **گفتار در بیان محاربه**
پادشاه عالیجاه با نامراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق
منصور و مطلوب صبح روز دوشنبه سنه ۹۰۷ که لوای بیضای آفتاب
کشورگشای از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانیده شعاع تیغ
عالم سوز انقطاع جنود نجوم انهزام داده مژدهٔ فرح افزای **و ینصرک الله نصرا عزیزا**
بگوش هوش خدام موکب اعلی رسانید **نظم** صبح که خورشید علم بر کشید
تیغ زر اندود سری شب برید ∴ نور ظفر کرد ز هر سو هجوم ∴ گشت گریزان ز رده عکس
نجوم ∴ شاه خورشید احتشام بر ابرش گردون خرام نشسته رای کشورگشای
بر نظم سپاه انجم اندخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره
قلب و مقدمه لشکر را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت زره روان
[illegible] و بهادران جوشن پوش نوعی صف کشیدند که کره ارض را وجود
[illegible] از فولاد پیدا گشت و الویهٔ گوناگون و سپرهای رنگارنگ
[illegible] بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت
[illegible] جهاندار دین پرور نامدار ∴ بیاراست صفی



زمردان کار ⁂ نه صف بلکه سدی سکندر اساس ⁂ فکنده بدلهای اعدا هراس
علمها چو سرو از زمین خاسته ⁂ سپرها چو گل عالم آراسته ⁂ بدینسان روان گشت
شاه جهان ⁂ بجنبش درآمد زمین و زمان ⁂ و از آنجانب نیز نامراد بر انغار
و جوانغار سپاه کینه گذار بر دلاوران کاری و شیران بیشه نامداری استحکام
داده در دامن کوهی بر شکوه صف کشیده و چون بموجب کلمه وقذف
فی قلوبهم الرعب و با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان
موید بغایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف
آن را بجز و تختها در متانت افزود نظم و زانسو مخالف ز خوف تلف ⁂
پی کینه کوشی بر آراست صف ⁂ به پیش صف از تخته و از جبر ⁂ حصاری
برافراخت آن بی هنر ⁂ نه آن قلعه را از پی جنگ ساخت ⁂ که بر خود فضای
جهان تنگ ساخت ⁂ پس از دو طرف مردان میدان شهامت
و شیران بیشه جرأت از هر طرف خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و ضرب
برافروختند و بنوک پیکان دلدوز شعله سنان جانسوز هنگامه قتال را
گرم کرده خرمن حیات یکدیگر سوختند تیر خارا گذار در چشم هر یک …
دلیران معرکه شکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان …
گذار بدن هژبران بیشه کارزار را چشمه چشمه ساخته و از فو…
خون بظهور رسانیده قطعه ز تیر و خدنگ تا تیر دلیران …
در چشم زره شد … ولیکن در بنای عمر هر کس ⁂ پدید آمد …

و چون کار دشمنان بحد استکمال سیف و سنان منقطع رسید غازیان
جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر و شمشیر بردند و سپاه نامراد نیز سپر
تحمل در سر کشیده پای ثبات فشرده و روی بحرب آوردند و هر دو طایفه
درهم آویخته گرد بلا بر فرق یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربت بمرتبه
انجامید که بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام چنان حربی
مشاهده نکرده و هیچ آفریده خون ریزش چنان ندیده و گوش هیچ جهان
دیده کوششی بدینسان نشنیده نظم یلان از دو جانب در آن رستخیز ⁂
کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ⁂ ز شمشیر شد سینه‌ها چاک چاک ⁂ ز خون گشت
رخساره از گرد پاک ⁂ کثرت جیفه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ
تنگ گردانید و فور سیلان خون روزگار برگشته نمونه آموی و جیحون
در صحرای جنگ بظهور رسانید نظم در آن دشت از دست بر دیلان ⁂
ز شمشیر مردافکن پردلان ⁂ بهر سو روان گشت جوی ز خون ⁂ به پهنا
ز دریای جیحون فزون ⁂ آخر الامر نسیم کرامت شمیم از مهب والله یؤتی
ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح
نصرت از گلزار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام کوکب آلتی رسیدن
آغاز غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم
و ظلام را از پیش برداشتند و زبان حال و مآل بمضمون کریمه فهزموهم باذن الله
گردان ساخته یکتن را از سپاه دشمن در آن معرکه نامی نگذاشتند نامراد

بامعدودی که در اصل ایشان اندک ناچیزی بود بطرف شیراز گریخته و
بسیاری از امرا و متابعان او را در میدان خون با خاک راه برآمیختند
بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از
وجود لشت فرسود ایشان برآوردند گرایم غنایم و نفایس که دران
مصاف بحیطهٔ تصرف غازیان درآمده بسیار بود و کثرت اسب و شتر
که اهل تهور از نامراد و اتباعش گرفته بمثابه بود که می‌سب وهم تعداد
نمی‌توانست نمود پادشاه ذو اقتدار بعد ازین فتح نامدار که در شت
وتسعمایه واقع شده مردان روزبکار را بانعام و احسان فراوان
نوازش کرده فتح نامها باطراف امصار و بلدان فرستاده و عنان سمند
تنومند بدامن کوه الوند منعطف ساخته دران ییلاق دلپسند داد عیش
وکامرانی داد **گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بصوب دار الملک
شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بجانب کاشان** چون پادشاه سعادتمند
روزی چند در دامان کوه الوند بفراغ بال بگذرانید خان معلوم شد که
نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس
و توابع معروف دارد رای صواب نمای خان اقتضا نمود که قبل از آنکه
ضعیف قوی گردد از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان بدان صوب
معطوف سازد و بصرصر غضب نهال اقبال او را از بنیاد براندازد
لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة

والغوان

والغوان روان شده در اثنای راه بنا بر وصول خبر طغیان حسین بیگ
زمان اشرف اعلی نفاذ یافت که الیاس بیک ایقوداغلی با جمعی کثیر
از سالکان طریق یکدل متوجه دفع شر او شود و در فتح بلاد رستمدار آثار
اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیک حسب الفرموده عنان عزیمت بجانب
حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ برکوچ باصفهان شتافت
و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت
و در شوشتر نیز مجال سکون محال دانسته ببغداد رفت و رایت ظفر
طراز پادشاه دشمن گداز در عین احترام و اعزاز بدار الملک شیراز درآمده
سایهٔ عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و لمعگاه سلیمانی
از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضارت گرفته ظلام ظلم
و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از
وصول موکب همایون خبر یافتند پیشکشهای شایسته ترتیب داده
با مفاتیح حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب
ابواب الطاف بر روی الجماعت گشاده زمام ایالت هر ولایتی
را بدست درایت حاکمی عادل نهاده و پادشاه عالیجاه چندگاه دران
بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از ان متوجه خطهٔ کاشان گردید و در
اثنای راه به بساط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخجیر و آهو
خالی گردانیدند و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت

واقبال از مطلع امانی و آمال طلوع نموده فضای آن مملکت را مانند
فردوس اعلی نضارت خواهد داد و رایات ظلال عنایات بر مفارق
ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد و گل تمنای
ایشان در چمن امید شگفته و خندان گشت و شجرهٔ مقصود ممکنان
بثمرهٔ بهبود بارور شده نوای فرح افزای و سرور از طربخانهٔ ناهید در گذشت
اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلما مولانا
جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرموده رعایا
و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطهٔ جنت قرین قیام و اقدام
نمودند و تمامی اسواق و دکاکین را بدیبای هفت رنگ و اقمشهٔ روم
و مصر و فرنگ آرایش دادند و از زیب و زینت غیرت افزای کارخانهٔ
چین ساخته جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق اخلاص نهادند
و مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی آلهی بآن
بلده در آمده آیین ابتهاج مزاج همایون در افزوده در بزم نشاط
و کامرانی نشسته بر انجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و کلای
عظام و امرای جمشید احتشام خانچه باید و شاید و غایت علو همت که پادشاه
بحر مکرمت را لایق نماید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند
و فضای بهشت آسا و مرغزاری باصفای روح افزا جهة آن کار اختیار کرده
قبهٔ خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند شاه عالم

پناه باستصواب بندگان دولتخواه آن مقام فرح انجام را بانوار طلعت
خورشید سیما زینت سپهر فخر الجمشید و مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته
جام راح ریحانی و ساغر بادهٔ ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر
گردید و از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان لالهای سیراب
عیان بوده از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزاری مینمود
مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از لوح خواطر سترده و
سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ
اهل جنون بیرون بردند بیت فروغ بادهٔ مجلس را بیاراست :: ز مستان
بانگ نوشا نوش برخاست :: مغنی در مقام دلنوازی :: بآهنگ دعای شاه
غازی :: کشید از دل نوای روح پرور :: برقص آمد ز شوقش چرخ اخضر ::
ز لحن دلگشای عود و قانون :: نشاط می پرستان گشت افزون :: ببزم
پادشاه هفت اورنگ :: بخدمت منحنی شد قامت چنگ :: و در روز که
طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت
و سرفرازی بر آمده امرای تواجی هر یک از حکام بلدان و امرا و نوئینان
و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند و خواص و مقربان
و ابواب والگیان در پایهٔ سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش بانتظار
و فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان
پناه کمر خدمتگاری بر میان بستند و سایر خدم و لشکریان در مقام فرمانبری

و طاعت گذاری نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد دهر چندین سیاحت مرکز خاک نموده شبیه آن مشاهده ننموده نظم مجلسی چون بهشت جان پرور :: اهل آن جمله صاحب فر :: هر یکی پشت لشکر جرار :: چاکر پادشاه عدل شعار :: از دل و جان مطیع فرمانش :: منفتح از دو نور رضوانش :: و بعد از انعقاد دران محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای رنگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آنمقدار بمجلس همایون رسانیدند که از کمیت آن قلم دو زبان عاجز است و از وصف کیفیت آن بنان فصاحت بیان قاصر نظم مهیا گشت خوانهای مرصع :: بنعمتهای گوناگون ملمع :: ز ظرف سیم و زر گردید پر خوان :: سپهری پر ز مهر و ماه تابان :: بهر ظرفی طعام از رنگ دیگر :: ز لیمو ترشی و حلوای شکر :: ز اطباق برنج آمد دران سور :: کواکب سان هزاران قبه نور :: ز بریان و کباب و بره تازه :: ز مردم گشت پنهان صورت آز :: ندانم چون کنم وصف فرعفر :: طبقها بود پر از ریزه زر :: جبین قلیه زنگی بود پر نور :: ز زردهٔ چون سواد دیدهٔ حور :: و چون طوایف انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امرای تواجی خلع فاخره و الوان وافره از پوستین سمور و دیگر سنجاب و الباس و جامهای مخمل و اطلس و دارایی

وجقهای

وجقهای سقرلات تبریزی و کلههای زربفت و زردوزی که حاضر بوده بهر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته در ارزوز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامهٔ شاهی منفتح و مباهی گردیدند و دران ایام فرخ انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاهی بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن حاوی فضایل و کمالات نفسانی مشمول الطاف بیدریغ گشته بمنصب صدارت سرافراز گشت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی دریغ نمی‌نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه گردید در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت صعود نموده پایهٔ قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت درگذشت القصه پس از وقوع امر مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا نمود که لوای کشورگشا بصوب بلدهٔ قم برافراخت و همعنان دولت و اقبال طی مراحل نموده دران خطهٔ شریف طرح قشلاق انداخت ذکر شهادت الیاس بیک ایغوت اغلی بشمشیر والی رستمدار و توجه رایات ظفرشعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار چنانکه خامهٔ سخن گذار سابق در سلک تحریر کشید الیاس بیک ایغوت اغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه شیراز بود با طایفهٔ از

غازیان عظام عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین
کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس الغار
کردند الجناب بر توجه خصم اطلاع یافته در رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله
عنان بطرف قلعه درامین منعطف ساخت و اعدا متعاقب بظاهر آن حصار
شتافتند و چندگاه بامر محاصره و محاربه قیام نموده چون دیدند که ایشان را فتح
آن قلعه بجنگ میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس
فرستادند و از صلح و مصالحه سخن راندند الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد
نموده از قلعه درامین بیرون آمده بارستمداریان در صحبت حسین کیا طریق مکر
و غدر مسلوک داشته آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانیدند و این
خبر در بلده قم معروض شاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب پادشاهانه
اشتعال یافت و در اوایل فصل بهار اعلام نصرت اعلام بصوب قلعه گلخندان
که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت نمود و آن حصاریست مانند
سپهر دوار از سنگ حوادث مصون و بنیان قلعه گردون فیروزه گون از کمند
نوایب مأمون خندق عمیق او چون میدان امل در غایت وسعت و فراز
بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت قلعه همچو قله الوند و کنگرش ایمن از
کمند گزند ◦ ساحت این سپهر مینا فام ◦ گل خندان گلشن بهرام ◦ و چون باهجه
رایت فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بد فعالش
ابواب مخالفت و عصیان برگشاد و دروب قلعه بر روی خود بسته بانداختن

تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را
چون نگین انگشتری احاطه نموده روز اول بترتیب ابواب قلعه گیری پرداختند
و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداختند و فتح آن حصن حصین را پیش نهاد
همت ساختند از بالای قلعه تیر تیز همچون کواکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال
آوردند از پایان پیکان آتش فشان بسان دعوات مستجاب روی بسوی بالا
کرد و از هیبت صدای تفنگ رعد ارکان آن حصار بمت تزلزل گرفت و از شعله
قاروره نفط بنای زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت و غازیان عظام
سپرها و چترها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق بگذشتند و بپای کریز آمده
بسان کلنگ دری عازم نقب گشتند وقتی که کمان ساکنان گلخندان همچون دیده
عاشقان گریان و خونریز گشته باران تیر فرو می بارید و بهر تیری مبارزی مجروح
و بیروح میگردید آن پهلوان بیمن دولت پادشاه جهان پای بر زبر کنگرهای آن
نهاده صعود می نمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر آن بر آمدند و حصاری
بآن استحکام قهر افزا مفتوح گشت قهرمان غضب پادشاه عرب و عجم بقتل عام فرمان
فرمود و تمامی از صغیر و کبیر و برنا و پیر طعمه تیغ و تیر شده در آن دیار دیار
نماند و زبان تقدیر ملک قدیر آیه کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان
آن مکان رسانید الحکم لله الواحد القهار و القوة تقتضی الآثار المختارة و الله الاخیار

ذکر فتح فیروزکوه و حصار استا و وصول بعضی از حکام ولایت بپایه سریر اعلی

چون پادشاه اسکندر نشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب

قلعه فیروزکوه بر افراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام
و متانت بمرتبهٔ اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را از سبیل غلبه و قهر
از جملهٔ محالات می شمارد و در آن زمان برادران جلادت آثار بوفور اسباب
حصارداری و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول
نمی نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله
در جان آن گروه افتاد و رستداریان دست به تیر و کمان گشادند و غازیان
آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده روز نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند
و مدت ده روز حال بدین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از
مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورگشای وزید
سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریق حصار گلخندان مفتوح ساخته برحسب فرمان
واجب الاذعان دست تقبل عام برآوردند و تمامی متوطنان آن جای را معرض
تیغ سیاست کردانیده روز دیگر پادشاه والاگهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعه
استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب حرکت فرمود حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی
اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان
و سام نریمان را غاشیه کش خویش می پنداشت و در آن اوان دوازده هزار
سوار و پیاده جرار در ظل رایتش بسر می بردند و یراق و استعداد بسیار و آلات
پیکار جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکرد بنابرین چون حسین کیا
از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق تهور نکرده زور



نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در کمین گاهی منزل گزید و از
بهادران لشکر نصرت اثر زمره که حالت روز مصاف را از لذت شب زفاف
بالاتر میدانستند بر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان هوا ارتفاع یافت و از
طایفه ارلی طرف تیغ و سنان مجروح و بیروح شده التهاب آتش قتال کانون درون همکنان را
فرو نشاند بالاخره پیکار بکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه رستمدار بیخت و حسین کیا
با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام
و بنیان حصار فیروزکوه مستور و محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون شحنه
بر گرد برج شش دار و کمند اوهام از وصول بر شرفات بلند او قاصر نظم قلعه استوار
چون چرخ :: شمسه با ذروه فلک همسر :: نزد واقع نشسته بر باش :: چرخ بهرام مشعلی
ناحش :: و رود عظیم در دامن آن حصار جاری بود و این معنی در کمال متانت
و حصارش می افزود چون شاه عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه ظفر لوا چند روزی
با محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر همایون واضح گردید که مجرد اهتمام لشکر جرار
و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار میسر نیست ع زرشک حادثه برج سپهر را
چه خلل :: لاجرم رای عقده گشای بر حل آن واقعه غیر معضل گماشت و خاطر
دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب رود را که مایهٔ انتعاش محصوران بود
بجانب دیگر اندازد تا ایشان لبان ماهی بر ساحل مضطر شده بخواهند که
بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لله با جمعی کثیر از مردمیدان بحکم اهتمام
آن مهم مامور گشته باندک روزی نهر عریض در بالای آب حفر نمودند و راه

جریان رود آب را بجانب دیگر گشادند و اگر آن آب دران جوی افتاد
و بعضی از آن همچنان بسوی قلعه روان بود بنابران پادشاه گیتی ستان سپاهیان را
امر نمود که سنگ و خاک و چوب و خاشاک از پیش آن سدی ببندند و بدان جهت
آتش محنت در جان محصوران زده آن جماعت را خشک لب و سوخته دل ساختند
و لشکریان قیامت از حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده
آن حال کشتی امید خود را در غرق بحر فنا دیدند و از آتش عطش خرمن شکیبایی
ایشان از احتراق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر اجتهاد و استماع
بر میان بسته بیشتر از پیشتر دست بانداختن تیر و سنگ گشودند و در روز نهم از نشستن
آب محصوران بیتاب شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان آن حصار را
بقید اسیری مقید گردانیده رو بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند
و به روز دیگر ایشان نیز غبار جنگ و شین ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع
نیز در حیز تسخیر پادشاه کشورگشایی درآمد و تمامی اهالی استا و ارک و آن موضع
مورد تیغ بیاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بجماعت زمره از ارکان دولت
نجات یافتند و حسین کیا مانند بوم در قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند گاه
بواسطه امراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم
آخرت پیوست و در روزی که نایره غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان
جسدش را با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محرق ساختند القصه بعد از
فتوحات مبین پادشاه ظفر قرین تمهید بساط جشن و سور اشارت فرمود
ورودی

چند دران حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود دران اثنا محمد حسین میرزا ولد
خاقان منصور سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن از گیلان
با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پای بوس
همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده منضی المرام بطرف ولایت
خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از استا بصوب عراق مراجعت فرمود
و ملک ری را از یمن مقدم شریف غیرت افزای فردوس اعلی ساخت و از انجا بخرقان
رفته از خرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سرلوق برافراخت و دران
اثنا خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروی را بمسامع جاه و جلال رسیده
موکب همایون در ضمان عنایت بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن نقد حیات محمد کره بنایره غضب شاه سکندر شکوه

پیش از انکه ولایت عجم در حیز تصرف
پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قوینلو شخصی که مشهور بسلطان
احمد ساروی بود بعضی از مردم هرجایی با خود متفق کرده دار العباده یزد را تحت
تصرف درآورد و چون ماهچه علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق افراخت پرتو
ایالت یزد بجلبین بیگ لله مقرر شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک
نوکرانش انتظام داشت بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون شرف نفاذ یافت که
شاه تقی الدین محمد اصفهانی مصحوب شعیب آقا بیزد رود و سلطان محمد ساروی را
از مقام خلاف و عناد بگذراند و بمساعی حمیده شاه تقی الدین محمد [illegible]
قواعد

معالحت تمهید یافته عهد و پیمان در میان آورد که مدت العمر از جادهٔ عبودیت خدام
سدره سدره مقام در نگذرد و نسبت بشعیب آقا در مقام اتحاد و موافقت باشد انگاه
شعیب آقا نیز در در آمده روزی چند حکومت کرد سلطان احمد داعیهٔ شرارت بران
داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی
استقلال بفرمان فرمائی مشغول گردید اما هم دران ایام بردست محمد کره که در گرگی
مثل او بی باکی نمود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین
آق قوینلو در ابرقوه داروغگی مینمود دران زمان که رایت نصرت نشان شاه جهان
از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره محمد ایلچی با تحف لایقه بخدمت گیتی مرتبه فرستاده اظهار
اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق
ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره محمد نفاذ
پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نمود محمد کره روزی چند
طریق چاکری و فرمانبرداری مسلوک داشته آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت تمرد و
نکابت ادبار افراخت و از ابرقوه ایلغار کرده نیمشبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیله
که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید و آن
بلده را محفوظ ساخته در مقام خلاف نواب سپهر اوصاف ثبات قدم نموده
چون این حالات را بپادشاه ملک اقتدار شنود از سرلوق باصفهان شتافته
از انجا عنان یکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر

بهرام انتقام آن بلده را مرکز وار احاطه کردند و اسباب قلعه گیری ترتیب نموده با خصم
تیر و سنگ دست برآوردند مدت یکماه هر روز از وقتی که خورشید روشن چهر
بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوای یغما مرتفع میگردانید تا زمانیکه مشاعل نجوم بر
بروج قلعهٔ نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون
عقاب سهام خون آشام بقصد جسد مرغ روح مخالفان پرواز میدادند و اجانب
کره نیز آتش ستیز افروخته شست بست باند اختن خدنگ مرگ آهنگ میگشادند
آخر الامر بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران فیروز جنگ رخنها در بارهٔ یزد پیدا شد
و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب
تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با گروهی که
در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر آغاز جنگ و جدل نمودند و خود
ظفور و رود روی بتسخیر آن حصار آورده بعد از آنکه مدت یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه
پرداختند یمن دولت روز افزون قلعه را نیز قهرا و قسرا مفتوح ساختند کره برجی
بلند که تا آن وقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند گزند ایمن بود مردم یزد آنرا
نقاره خانه میگفتند پناه برد و از مضمون آیه فاینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی
بروج مشیده غافل ماند و غازیان قلعه گشای آن برج را احاطه نموده فرمان لازم
الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مذکور بود هیمه بسیار
جمع سازند و آن را از زیر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبائی سوخته
بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بران موجب کرد نمودند تقدیم رسانیده شعله

آن سرکره ابتر کشید وکره از تاب حرارت در اضطراب افتاده بروزنه فرار کرد
غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه صعلوک دیگر که
در آنجا بودند پایان آوردند ودست وگردن بسته بپایه سریر اعلی بردند شاه دین
پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند واساس جمعیت اتباعش
را بشعله بیدریغ سوخته بنیاد تمامی آن قوم دنی ناپاک را برانداختند وکره در آن قفس
بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت فرمود
آنگاه نایرهٔ غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلدهٔ اصفهان غازیان
عالیشان هیمه فراوان مجتمع گردانیده آتش در آن زده کره را با جمعی از نوکرانش
که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم وعذاب نار جحیم رسانیدند

گفتار در بیان نهضت رایت گیتی ستانی بولایت طبس ومعاودت نمودن بعد از قتل سه هزار کس

دران اوقات که پادشاه عالیشان بمحاصره یزد اشتغال داشت
امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]
آنجا رسیده بوسیله امرای ملک شرف بساط بوسی مستفید شده مکتوب وپیشکشی که آورده
بود معروض گردانید وچون دران کتاب تعظیم جانب پادشاه مشرق ومغرب بتعارف
مناسب تحریر یافته بود ونیز تحف وتبرکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نمود
امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاهانه گشت وخیال یورش خراسان
بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابران بعد از آنکه فتح یزد تیسر پذیرفت وکره در
قفس قرار گرفت مبارز الدین عبدی بیک تواجی با فوجی از جنود قیامت شکوه

متوجه تسخیر ابرقوه شد پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه
عشره وتسعمایه از راه بیابان یزد بجانب طبس ایلغار فرمود ودر آن اوان ولایت
طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیورغال امیر محمد ولی بیک مقرر بود
واز ملازمان آنجناب امیر بردی بابا محافظت آن سرحد مینمود وبردی بابا ناگهان
از وصول موکب ظفرنشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت وغازیان عظام
از گرد راه در شهر طبس تاختند هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیده
غنیمت بی نهایت یافته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه سورت غضب پادشاه
عجم وعرب بسمت تسکین پذیرفت وبفتح قلعه التفات ننموده عنان فرحت الوطن
داده بصوب یزد توجه فرمود ودر یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان نهضت
وپرتو انوار معدلتش بر وجنات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت ودرین
اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را تسخیر نموده بود جمعی کثیر از اتباع کره اسیر
گرفته بودند بدرگاه عالم پناه رسیده شرف بساط بوسی دریافته بواسطه آن نیکو خدمتی
مورد ملحوظ عین الطاف پادشاه گردید وهم دران ایام از نزد قیصر روم ایلدرم
بایزید ایلچی بآستان سلطنت آشیان آمد وتحف لایقه وتبرکات رایقه آورد
وبسعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص واعتقاد
کرد شاه عالم پناه او را بانعام تاج وخلعت واسب وزر سرافراز گردانید واحراق
جسد حسین کیا ومحمد کره ومتابعانش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف
واندیشه راه دیار خویش گرفت وبعد از وصول بروم تتمه از اشتعال آتش خشم پادشاه

بوض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عادل شان آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان
قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی
بسر برده بعضی اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع الحان و اغانی
معروف ساخت **ذکر شکار نمودن پادشاه سکندر دوران در فضای دشت طرب**
افزای گیزالک فصل بهاران که ز فیض غمام :: گشت چمن غیرت دار السلام :: روی
زمین خوبی از سر گرفت :: صحن چمن زینت دیگر گرفت :: سلطان گل بعقد شکار جبل
پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سر تیز گردانید و نسیم فروردین روایح
مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کهستان منتشر ساخته روحی تازه بقالب
نبات نبات رسانید آهوان سیاه چشم از منزل زمستانی بساحت سبزه زار و فضای
روح افزای مرغزار خرامیدند و پلنگان بسیار خشم در آرزوی وصال و مشاهدهٔ جمال
ایشان مضطرب شده همه تن گوش گردیدند نظم پی صید شکار شهریاران :: کمان
گشت و قوس قزح شد تیرباران :: زپیکان نشاط انگیز ژاله :: چو صیدی غرقه در خون
لاله :: نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زده لذت صید باعث تعمیم
عزیمت خسروانه شده حکم همیون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس
حکام و لشکریان اشراف و اعیان بیرون آمده جرگه کرده جانوران شکاری را از بیابان
گیزالک که ساحت دلگشای آن چون سپهر مینا رنگ وسیع است برانند و از جنس
آهو و نخجیر و وحوش و طیور در آن صحاری جانداری را بر قرار نگذارند و جهت تمشیت
این مهم تواجیان بصوب بلاد رفته موکب نصرت نشان نیز از اصفهان بجرگه روانه شد

بهر بیابان

بهر بیابان که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت و قطرات از بنان انتظام
عقود لآلی پذیرفت خار دل آزار چون شاخ شکوفه گل فشانی پیشه کرد و خس و خاشاک
مانند اوراق گل و ریاحین بساط کامرانی بر راه گسترد و امرا و کلانتران ولایات
نیز از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری رانده
در الکای مذکور جرگه بهم رسیده از آهو و نخجیر و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنمقدار
جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار
بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته شهاب سان چو که در آمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو
در رنگ دشت گیزالک را رنگ یاقوت رمانی داد و احیانا از ضرب سنان نایره
خونفشان از چشم بر گشاد زمانی بگرز گران سر و گردن گوزن نرم گردانیده
ساعتی شمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخجیر و خرگوش افکنده همه را بچراگاه
عدم رسانید نظم شه بر دل بنوک نیزه و تیر :: گهی آهو فکندی گاه نخجیر :: گهی شیری
به نیزه در ربودی :: گهی گور از خدنگش گور بودی :: بعد از آن بر حسب فرمان
واجب الاذعان امرا و نوینان نیز در جرگه تاختند هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر
آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک انداختند آنگاه امر اذن عام از مکمن عنایت
پادشاه گردون احتشام شرف صدور یافته تمام غازیان و لشکریان آغاز تیغ
راندن و شکار افکندن کردند و در طرفة العین تمامی آن جانوران را گلگون عرق
ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و از ده شش هزار و منقعد جانور
کشته تواجیان آنها را بر امرا و نوینان و اشراف و خدام ملایک احتشام تقسیم نمودند

و استادان بنا بر حسب فرمان واجب الاذعان از زر دست و خشتبان منارها مرتب
نمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای بلده اصفهان را معسکر نصرت نشان
ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف ساقیان زهره جبین ماه جبین جامهای
شراب ارغوانی گرفته رایت عیش و عشرت و کامرانی بلند و مرتفع ساخت والحمد لله رب العالمین

ذکر نظارت ولایت همدان از پرتو رایات کشورگشا و ارتفاع منازل روح افزا بتوجه معمار همت پادشاه سعادت انتما

شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق
اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بر حسب اقتضای رای صواب نما متوجه ولایت
همدان شد و بعد از وصول بدان مملکت در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال
نموده در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور
و اعتساف اهتمام تمام نموده در آن اثنا خاطر اشرف اعلی مایل بطواف مزار فایض
الانوار امام زاده سهل علی علیه التحیة والدعا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف
برده مجاوران آن آستان کرامت آشیان بصلات و صدقات نوازش یافته
مراسم اخلاص و نیاز بجای آوردند بنابر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی
داشت فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر
بر سر مرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند و اساس آن ایوان گنبد بر آسمان مشید
و مستحکم سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که
شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات بی مانندش
فوق رفعت از کنگرهٔ منازل ماه و مهر بگذرانید **بیت** بوستانی چنانکه طاوس ملایک هر دم

از سدره نماید بهوایش پرواز ⁂ و هم در آن ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل
مانند زمزم از زمین قدم حضرت اسمعیل علیه السلام چشمهٔ آب عذوبت مآب در عقبهٔ کوه مرتبه اشتی
ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبهٔ آن در بلندی از شرفهٔ خورنق
و سدیر در گذشت و نزدیک بان چشمه حوضی کوثر مثال احداث یافته از آب زلال مالامال
شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهار باغ دلگشا و بوستانی روح افزا
در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار بر افراختند
ساحت باغ اش را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرپرور مزین و معطر
ساختند و حالا آن گلشن قدس روش بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها
و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده و شکوفه هایش افلاک از انفعال
گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش نوای طبع در اطراف
گلهای آتش رنگش نغمهٔ روضه من ریاض الجنه سراید بنفشهٔ مشکبوی از حوالی لاله هایش چون
زلف دلفریب خوبان سر بر زده و سنبل مسلسل موی با گلهای حمرایش چون خط غالیه
بوی با لعل لبان خوش بر آمده و اثمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح و قوت
دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل **نظم** چو خط بتان
سبزه اش دلگشا ⁂ ز رشک گلستانش نسیم صبا ⁂ درختان سروش همه دلپسند ⁂ چو خوبان
رعنای بالابلند ⁂ هوایش همیشه نه گرم و سرد ⁂ نه در دی غم گل نه اندوه گرد ⁂ القصه
چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض آثار فراغت یافت عنان
بارهٔ خوش رفتار بصوب قشلاق سرلوق تافت و در آن تابستان گاهی بصید شکار آهو میل

نمود احبابا جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از انکه موسم
وارت هوا برین منوال کذشت رایات ظفر آیات متوجه سارو قورغان کشت

گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهده دست برد

در فصل خزان که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده تعدیل اوراق
لیل ونهار فرمان داده حریف خریف آغاز دم سردی نموده کرمی تابستان روی
در نقصان نهاد وبلبل از صعوبت هجران لاله وگل لال کشته ترک نغمه سرایی کرده
ولشکر برد بنیاد دست برد نموده بغارت نبات نبات پرداخت **نظم** ریخت
براطراف بساتین سحر ⁂ زنفس سرد خزان برک در ⁂ کل زغم هجر نسیم بهار ⁂ بر زر
خاک بنشسته دزار ⁂ بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق
کردستان در سارو قورغان رحل اقامت انداخته قطع طریق وغصب اموال هر
فریق را سرمایه وجه معاش ساخته دفع شر آن بد اختر بر ذمه همت پادشاه هفت کشور
واجب بود بدان جانب نهضت فرمود وصارم کرد چون از توجه لوای کشورگشای
وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته اهمال وانتقال بر جای بگذاشت وبمضمون
من نجا برأسه فقد ربح عمل کرده عزیمت بجانب عقبات سخت وبیشهای پر درخت
برافراشت وغازیان عظام تمامی جهات صارم واتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از
کردان بی ایمان که در آن دیار دیدند بتیغ بیدریغ بگذرانیدند ومواکب کواکب مراتب
از آنجا بقول اوزن رفته در آن مقام این خبر شیوع یافت که حاکم فومن امیر حسام الدین
از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سرمی پیچد وگردن بچنبر فرمان برداری وخراج

کذاری

کذاری در نمی آرد بنابران تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات نصرت
نشان بدانجانب روان شده بعد از وصول بر حد ولایت مذکور عساکر بهرام صولت
مانند شیر ژیان بجنگل وبیشه گیلان درآمده آغاز نهب وتاراج نمودند ودر تضییق کار اهالی آن
کوشیده بجنگل وبیشه گیلان درآمده ابواب قتل وغارت بر روی روزگار ایشان بگشادند
وحاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی زشت توبه کرده در سفینه اعتذار
واستغفار نشسته ایلچی سخن دان باموال نفایس فراوان بدرگاه سلاطین پناه
ارسال داشت وقبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد ورسم
وسال بسال خراج ومال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتکار شمارد وعفو کامل
ولطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمه خجسته اذا ملکت فاسجح از جریمه عظیمه
امیر حسام الدین تجاوز نموده قاصد او را مشمول انعام واحسان گردانیده نشان
حکومت مملکت گیلان عنایت نمود ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته منشور موفور
السرور بدست گرفته رخصت معاودت یافت وموکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود
ولایت گیلان رجعت نموده بطارم شتافت ودر آن زمستان خطه طارم از یمن مقدم
تکرم غیرت افزای گلستان ارم بود ودو بساط عیش ونشاط انبساط یافته ساغر عشرت مواد
کامرانی وحشمت می افزود وچون فصل شتا بر طبق مدعا خدام سدره مقام بپایان
رسید پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه ییلاق اشرف خویش گشت
وفراش فروردین بسیط زمین را به بساط زمردین آرایش داد وسلطان گل در
کمال شوکت وتجمل پرده زنگاری از چهره گلناری گشوده روی بانجمن چمن نهاد **نظم**

گردد سحاب نیسانی ؞ در چمن بار گوهر افشانی ؞ ژاله بارید همچو در خوشاب ؞
لاله شد ساغری پر از می ناب ؞ رخ بر افروخت غنچه مستور ؞ چشم بگشاد نرگس مخمور ؞
پادشاه موید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمد و بعد از
وصول بمقصد چمنی را که از غایت نزاهت رشک گلستان ارم بود همین ورود میمنت همایون
مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند باسباب تاختن و تیر و قپق انداختن
قیام نمود آنگاه رایت عزیمت بصوب سورلوق برافراخت و در اثنای آن بمسامع نواب
کامیاب شاهی رسید که طارم کرد نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده و بموضع ارجی
آمده و باز وخش نائره فتنه و فساد اشتعال دارد بیرام بیک قرامان و خان خلفا
خلفای با فوجی از مردم رزم آزمای بدفع شر آن بداختر مامور گشته روی بطرف ارجی
آوردند و صارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعه کوهی برده در آن موضع حصین آماده
جنگ و پیکار گشته پای جهر و شکیبایی بفشرد امرای عظام با سپاه بیرام انتقام او را
تعاقب نموده بعد از وصول بدامن کوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده
مانند پلنگ خشمناک بر فراز کوه آمده بگرد و برند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم
بودند بقدم مقاتله و مقابله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و نائره
زشت قفا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و کوه از خون کشتگان
بسان بدخشان قطرات اشک لعل گون بر جبین آورد و چشمه آفتاب از گرد معرکه دار و گیر
تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعله
در خرمن استقامت اندوخت و نوک پیکان آتش افروز حروف این رسالت از اوراق

روزگار محو ساخت **نظم** دو دریای خونین در آمد بجوش ؞ بدرید منوبر از او ودش ؞
ز نیزه در سینه کاوش گرفت ؞ ز چشم زره خون تراوش گرفت ؞ ز نوک سنان الماس سلب
جگر ؞ فروزان چو از خار گلهای تر ؞ آخر الامر شمایم نسیم ظفر مشام امرای غضنفر اثر را
معطر گردانیده صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام پسر و برادر بعضی
از سرداران لشکرش را بکمند اسیری مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند
و تمامی ایل و الوسش را غارتیده سالماً غانماً مراجعت بصوب اردوی نواب اعلی معطوف عنان
گردانیدند و در خوی بپایه سریر گردون مصیر رسیده بیرام بیک و خلفا بیک ایلدار تقبیل
زمین عبودیت کیفیت آن محاربه و شکست اعدای دولت را شرح و معروض
داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص یافته رایت مفاخرت
و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب صادر
بهت صادر گشت غازیان عظام جماعتی را که مامور بودند بار دو بازار برده هر یک را
بعقوبتی که از آن بدتر تواند بود قتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز
آن زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال
و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون از فروغ شراب
گلگون طراوت ایام بهار داده در مسند بساط انصاف و معدلت میکوشید
نسیم عنایات ربانی از مهب سعادت جاودانی منتسم و غنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت
و جهانبانی متبسم و الحمد لله المنعم و المکرم گفتار در بیان جشن نمودن شاه گیتی فروز
در روز توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله ذو القدر مشاعلات ابکت فروز ارز

نظم چون ابر بهار شد گهربار ❊ بر گشت زمین ز در شهوار ❊ بشگفت ز باد صبح لاله
آورد به بزم گل پیاله ❊ افروخت ز تاب می رخ گل ❊ برخاست فغان ز جان بلبل
شد شاخ شکوفه پر ستاره ❊ مه چشم گشاد در نظاره ❊ پادشاه آفاق از نوبت
قشلاق بیرون خرامیده در مرغزار بکه عذوبت آبش خاصیت چشمه تسنیم ظاهر میگردانید
ولطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید نزول کرد
و بترتیب جشن نوروزی اشارت فرمود در آن روز جهان افروز از سر نوازش
امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی درکشید طبقات انام
را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر ❊ خدیو
جهانگیر روشن ضمیر ❊ بیاراست بزمی گران تا بشتر ❊ نظر کش بنادر ده کس در نظر ❊
در آن جشن حکام روی زمین ❊ ولاتی که بودند دولت قرین ❊ بزرگان ملک و
سران سپاه ❊ سپهدار ایران حشمت پناه ❊ کشیدند هر یک پی پیشکش ❊ بپیش
شهنشاه خورشید وش ❊ شهنشه زبان لطف گشود ❊ سران سروراز انوازش نمود ❊
بانعام اسپان بازین زر ❊ کمرها مرصع بدر و گهر ❊ قبای خود افسر زرنگار ❊ زر نقد
بیش از حساب شمار ❊ مهان و کهان را سر افراز کرد ❊ جام در خوشی باز کرد ❊ نشستند
اشراف عالیمقام ❊ بپای سریر سپهر احتشام ❊ بگردش در آمد می خوشگوار ❊
ز دست جوانان نسرین عذار ❊ رخ ساقیان از فروغ شراب ❊ بر افروخت
چون عارض آفتاب ❊ مغنی بصوت دف و چنگ و نی ❊ دعا گفت بر شاه فرخنده
پی ❊ که شاها لوای تو فیروز باد ❊ بعهد تو هر روز نوروز باد ❊ بنوروز بیت باد

فتح وظفر

فتح وظفر ❊ بنوروز بخت از گفت فرخ اثر ❊ و بعد از انقضای ایام جشن و نوروز بسامع
پادشاه موید منصور رسید که نامراد از بغداد گریخته بعلاء الدوله ذو القدر پیوسته و علاء الدوله
دختر خود را باوی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه
شاهی لوای طغیان مرتفع گردانیده اکنون بابیابی از خاطر داده خیال افزون بدبارگی
شتافته و بسبب انصراف مرم بد اوش در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش
پرده ناموس مردم می درند و لشکریان هرش هر جا خبری می یابند بغارت می برند نظم
لشکر ظالم ضلالت کیش ❊ مردم بدنهاد شر اندیش ❊ جمله از شیوه مروت دور ❊
یافته از فریب نفس غرور ❊ کرده پیوسته عزم جور و فساد ❊ مال و ناموس خلق داده بباد
از استماع این خبر نایره غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بر فلک اخضر کشیده دفع
شر آن گروه بد اختر بر ذمه همت خسروانه واجب نمود حکم همایون باجتماع لشکر نیابت
اثر نافذ گردید تواجیان قمر سیر حکم رسانیدن جار روی باطراف بلاد و امصار آورده
اندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و کردستان
و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند نظم سپاهی بلطف الهی همه ❊ سرافراز
با تاج شاهی همه ❊ کمربسته هر یک بفرمان بری ❊ گشاده زبان تا کتری بیت پس آنگه
پادشاه ربع مسکون ❊ بروز فرخ و بخت همایون ❊ اعلام زرنگار افراخته و در دفع
شر اشرار ذو القدر روی بیش نهاد همت ساخته عنان بسمند گیتی نورد بجانب ارزنجان العطا داد
و افغان کوس که و نفیر با اوج فلک اثیر رسید هر کس در اردوی همایون بود روبراه نهاده
نظم روان شد باقبال شاه جهان ❊ سعادت مساعد ظفر همعنان ❊ نهان از غبار بموالک

سپهر ❊ مه رایتش ثالث ماه و مهر ❊ جنیبت کشانش ملوک عظام ❊ بفرمان بری
مقیم هر کدام ❊ و پس از آنکه پنجه برق خورشید اثر ساحت آذربایجان را از نور مملو
غیرت افزای فضای آسمان گردانید علاء الدوله بر بعضی مطلع گردیده بعضی از قلاع
دیار بکر را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان خود سپرده روی هزیمت بصوب البستان آورد
و کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسید همارز نهضت همایون از عقب مخالف
دون افتاده علاء الدوله در البستان نیز مجال توقف محال دانسته زمره از متعلقان را
بجانب روم گسیل کرده و فرقه را بصوب شام فرستاده و خود با معدودی چند بکوه دردناک که
از غایت رفعت قله آن باوج قلهٔ آسمان می ساید و کره زمین از فراز آن کمتر از ذره
می نماید پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرفرازی قطع
منازل نموده بر بعضی از ولایت که داخل مملکت روم بود عبور فرموده و بهر شهر و قصبه
که رسید ابواب عدل و احسان بر روی روزگار متوطنان برگشود و چون کنار رود
البستان مضرب خیام سپاه بحر خروش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشکریان ذو القدر
بل خیری از دون همتان عقوبت منظر جامه جنگ پوشیده دست بشمشیر و خنجر یازیده ❊ در برابر
موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراست ناگه سپاه گران ❊ کزو جهان را
گران ناگران ❊ همه آهنین درع خاراشکاف ❊ همه همچو روئین تن اندر مصاف ❊ و غازیان
عظام نیز بتسویهٔ صفوف پرداخته غریو کره نای و سورنای زلزله در زمین و زمان انداخت
و صدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون کر ساخت نظم برآمد ز هر دو سپه بانگ
کوس ❊ هوا نیلگون شد سپهر آبنوس ❊ چو برق درخشنده از تیره میغ ❊ همی آتش

ادوخت

ادوخت از گرز و تیغ ❊ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر و کمان
و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی
بظهور رسانیده بزخم نیزه خطی قامت تیرمثال جوانان نوخاسته را مانند کمان خم کردند
وگاه از نهیب شمشیر خونبار سر سروران مردافگن را وداع بدن میفرمودند احیانا ناوک
پیکان خاراگذار راه بیابان عدم در جسم دلیران صف شکن میگشود لاجرم ز هر دمی
خون مجرمی بر خاک میریخت و در هر قدمی خاک وجود همدمی با خون بر می آمیخت بیت
ز بس کشته کامد ز هر دو گروه ❊ ز خون خواست دریا و از کشته کوه ❊ و با آنکه در آن روز
سپاه پادشاه گیتی فروز نصرت تیغ جهانسوز ملول بسیاری از آن خیل مخذول
را به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند و بقیة السیف پای فرار استوار داشته
تا شب در موقف کارزار بایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفت و شعشعهٔ آفتاب بنیام غروب درآمده
از عکس خون کشتگان ساخت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه عالیجناب
در معسکر همایون نزول اجلال فرموده سپاه ظفر انتساب را باقامت لوازم
پاس امر فرموده لشکر ذو القدر نیز مراسم طلایه پرداخته تا صباح از جانبین طریقهٔ
تیقظ و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهدار قضا و قدر دیبای زرنگار فراز آسمان
گون گردون پوشید پادشاه بهرام انتقام بدن بی بدیل را بدرع زر اندود
آراسته بر بارهٔ تیزرفتار دلدل آثار پولاد سم قطاس دم برآمد و بتسویهٔ صفوف
لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را بنور طلعت همایون غیرت فزای

سپهر بوقلمون گردانیده و از این جانب اشرار دیوانه او و القدر در برابر آمده درین
روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور روز نخستین
قدم ثبات استوار داشته بهنگام هجوم سپاه ظلام و ظلوم هر یک از فرق باغیه بدروازه
باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرزیور فتح و ظفر افراخت
و از استعمال اشعه اسنه و تیغ بدریع خیل ظلام شب لشکر انجام را مغلوب ساخت
بار دیگر غازیان رستم از شمشیر و خنجر کشیده روی بقوم پرشر ذوالقدر آوردند و درین
روز نسایم نصرت و برتری بر شقه رایت سالکان مسالک شریعت پروری وزید
اعدای واژون اختر آغاز انهزام کردند اما مضمون فتن لم نفعکم الفرار ان فررتم
شامل حال آن مردم گشت و سرپنجه قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن
قوم بی دولت را در نوشت جهات و یراق و تملکات ایشان تمام در تحت
تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایره فنا در حوبات
و انبار غلات آن جمع خاکسار رسمت اشتعال پذیرفت بیت بباد غضب آتشی بر فروخت
که شهر و ده خاکساران بسوخت ∴ پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن
قوم مدبر عازم دیار بکر گشته بر دیار شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات
جمهور که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند
نوازش فرموده چون هوای دیار بکر از غبار عنبر بیز مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال
پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه خربوت وطن دارند و حمایت موجب
اعتزاز ایشان گشته شرایط فرمان برداری بجای نمی آرند موکب همایون بدان جانب

شتافته سپاه ستاره عدد بعد در تحت لبطا اسا بگرد آن قلعه متانت انتما در آمدند
و با فروختن شعله آتش جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداختند در روز دوم خندق
در دیوار آن قلعه که چون قم جوزا از جهت اختلال صعوبت بود افکندند و صورت
فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شده حکم همایون شرف نفاذ یافت
که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر
هر کس را یابند اسیر سرپنجه اقتدار گردانند و فرمان بران موجب فرموده بجای آوردند
چون کیفیت فتح قلعه خربوت بمسامع کوتوال سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام
سرکشی و عناد در گذشته مقالید حصون و امصار را با کف شایسته و تبرکات
بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب
اطاعت و خدمتکاری برگشادند و پادشاه مخلص نواز در بارهٔ اتباع انعام
و احسان نموده زمام ایالت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاد و ظل
مراجعت کوفته عنان عزیمت بطرف اخلاط انعطاف داد و در اثنای راه شرف الدین
بیک که حاکم بدلیس بود با پیشکش فراوان با آستان سلطنت آشیان شتافته
شرف بساط بوسی حاصل نمود و جلیس بایزید خرام گشته دست عنایت پادشاه بر جبین
فتح ابواب لطف و رحمت پروری بر روی روزگارش برگشود پس از آنکه ولایت
اخلاط بسط بساط سلطنت مناط گشت مشاهده سیبهای حمرا بر اغصان درختان
ملون اوراق و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای نای و نوش از ایوان
کیوان در گذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام

برداخته ازانجا بخوی شتافت فصل دی درخوی بوده پرتو انوار معدلتش بر ساحت
احوال سوطنان آذربایجان تافت **ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر کرت دیگر و کشته
شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت بیگ** دران زمستان که موضع خوی مضرب خیام
پادشاه نیکوخوی بود علاء الدوله ذو القدر لشکری جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش
که قاسم نام داشت و اورا بجهت اتصاف بشجاعت سارو قبلان میگفتند بجانب
دیاربکر ارسال نمود و محمد بیگ استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام **کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله** واثق بوده در برابر اعدا صف آرای گشت
و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیگ را صورت نصرت
دست داد و سارو قبلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل
قوم ذو القدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیگ از وقوع این فتح
مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده سارو قبلان را با سایر اسیران
گردن زده رؤس نابکار ایشان را باردوی اعلی روان فرمود و قاصد در قشلاق
خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانیده
غریق انعام و احسان بجانب دیاربکر مراجعت کرده عنایت بی غایت شاهی را که
دیده بود معروض محمد بیگ گردانید اما علاء الدوله که بعد از شنیدن این خبر مانند
پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسران سیلاب خون جگر از چشم تر روان
ساخت و دیاربکر را باجتماع و یراق خیل و حشم پرداخت و پانزده هزار سوار
عقوبت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر که کلانتر را کور شهرخ و خورد را احمد بیک

بیکفند

بیکفند سرداران سپاه کرده ایشان را جهت طلب خون سارو قبلان بجانب
محمد بیگ استاجلو روان ساخت و محمد بیگ از هجوم اعدای شوم خبر یافته باز مستعد قتال
گشت و بظاهر قلعه آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از هیبت آن
عنان صبر و شکیب از قبضه اقتدار کوتوال چهار پنجم بیرون رفت و سیلاب خون چون
رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافله امن و سلامت رخت از عرصه
جهان بربست آخر الامر محمد بیگ باد ظفر صرصر اثر از خیل بدخواه ذو القدر را چون
غبار بی اعتبار از عرصه روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیگ با بسیاری از ابنا
در معرکه کشته زمانه بر بهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشته محمد بیگ کرت
بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل کرده سرهای مقتولان را
بر پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی فرمیر پایه سریر سلطنت مصیر فرستاد
چون دران زمان پادشاه جمجشم در قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته الهی
محمد بیگ استاجلو در ییلاق همدان سرهای دشمنان را باستان ملایک آشیان رسانید
و کیفیت فتح را که تایید یزدانی دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانید
و بانصاف انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیاربکر باز گردید
و چون خبر نکبت علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آن دیار که از دیر
کینه دیرینه داشت لشکر بروی کشید و علاء الدوله در میان قتال بزخم تیغ رومیان
کشته رشته عمر بسیاری از قوم ذو القدر دران معرکه منقطع گردید و بقیة السیف
در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت

و بی‌شائبهٔ تکلفی و غائلهٔ تشعبی گلشن ممالک شاهی از خار آزار ان سالکان طریق
عصیان سمت نضارت پذیرفت و شاه صاحب تأیید آن بهار و تابستان
در نزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات
بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم زرگر منظور نظر کیمیا اثر
پادشاه عالی گهر شده رتبت اعتبار و اختیار برافراشت ذکر شمهٔ از حال امیر نجم
الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و اقبال و کامرانی
بر ضمیر کیمیا تأثیر صرافان معیار اعتبار و عیارشناسان کارخانهٔ روزگار در حجاب
استتار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان
رشت که داخل مملکت جیلانات منتظم بود بواسطهٔ کمال مهارت در صنعت صناعت
از امثال و اقران ممتاز و مستثنی می‌بود و در ان ایام که آن گوهر الطاف الهی یعنی
حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهیجان بسر می‌برد امیر نجم الدین مسعود بنابر
ارادتی که نسبت بدودمان پیغمبر سیما منتسبان خاندان حیدر ثابت داشت نقش
محبت آن قرة العین ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری
که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدان ارسال نمود و بزبان
نیاز مضمون اینمقال پیغام فرمود شعر سلام علی من شاقنی بوصاله وان لم
اودا لطیف خیاله عشقت و بالعین غیر آتی سمعت من الحاکین وصف جماله
نظم ز بس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام خیال تو در دل
دیده جا کرده گرگویی ترا سالها دیده ام و چون این تحفه و پیغام بعرض خدام

آستان

آستان سپهر احتشام رسید نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر
پادشاه کامکار تمام عیار نمود و بسکهٔ قبول مقرون شده فاید شمول انعام و اکرام
رخصت انصراف یافت و بعد از انکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از ان مملکت
بخطهٔ اردبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم
سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود و در مذهب تسنن
غلوی نمود دانست که امیر نجم الدین مسعود بملت عشریه امامیه عمل مینماید و نسبت بآن
قدوهٔ اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیاز سلوک میفرماید بنابران امیر اسحق را بقتل
آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین ازین معنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه شاه
جم اقتدار آورد و در ان ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون
پیوسته در سلک سایر خدام پایهٔ سریر اعلی انتظام یافت و پرتو آفتاب عنایت
شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت
و چون آنجناب بصفت حراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل اتصاف داشت
و بطلاوت گفتار و حسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود همواره تخم جود و احسان
در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار پیدا کرد و در
خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث
الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی
امرای عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن
تربیت پادشاه والا و غایت آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان

گشت **نظم** بلطف پادشاه بنده پرور * خدیو دین پناه عدل گستر * پناه سروران
درگاه او گشت * ملک جیران عز و جاه او گشت * و آن امیر صافی ضمیر در ازالت
اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایت وقوع یافته بود بقدر امکان
سعی نموده در حال اصحاب فضل و کمال کوشیده با نامل معدلت ابواب بر گشود
نظم دری جود و سخا بر خلق بگشاد * نبودش کام غیر از داد و بیداد * بیمن
التفات شهریاری * بنای عدل را داد استواری * ز ابر لطف و افراط عالم
چو گلزار ارم گردید خرم **بغداد و بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بحیطه
تصرف پادشاه والانژاد** چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای
این گلشن از رشحات سحاب قلم این حکایت را بدینسان رقم میزند که بعد از
رفتن نامراد نزد علاء الدوله ذوالقدر یکی از امرای شجاعت اثر باریک نام در دار السلطنه
بغداد استیلا یافت و بخیال محال سلطنت و استقلال افراخته با پستان ملایک اشیاع
شاه جهان شتافت نیاران در پاییز سنه اربع عشر و تسعمایه که ولایات ازوع
ماهچهٔ رایت نصرت نشان طراوت بوستان جهان داشت رای باریک
خرد و حشمت آیین متوجه انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل
بیاول را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست بر دقایق مهم سعادت
امتیاز داشت فرمود که ببغداد رفته باریک را باطاعت خدام سده سدره
منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و مصحوب او تاج و خلعت
جهة باریک فرستاد و خلیل بیک متوجه دار السلام شده چون باریک بر قرب وصول او

اطلاع یافت جمعی از مردم بیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید
و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام بدار السلام در آورده باریک در باغ میرزا
پیر بوداق بادی ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تبجیل و ما بعد من هذا القبیل اقدام فرمود
بثبت نواب درگاه سپهر اشتباه اظهار اطاعت و انقیاد و پوشیدن تاج و خلعت
شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و دربارهٔ خلیل بیگ
طریق انعام و احسان بجای آورده جهت ایستادگان پایه سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه
مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه با ابو اسحق شیرجی که از جملهٔ اعاظم
امرایش بود تسلیم نموده او را مصحوب خلیل بیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت
و کیفیت عجز و نیازمندی او را بموقف نواب کامیاب رساند و نشان حکومت
بغداد بنامش حاصل گرداند و خلیل بیاول و ابو اسحق شیرجی روی بار دوی
کیهان پوی آورده در همدان سعادت زمین بوس شاه همه دان دریافته و انقیاد
و اطاعت باریک را بوسیلهٔ امرای اثرای عرض کردند و تحف و تبرکات را که
همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل بود که باریک
بار خدمتگاری بر دوش گرفته و حلقهٔ طاعتگزاری در گوش کرده بدرگاه عالم
پناه شتابد شاه عالیمقام بچشم التفات در پیشکشها نگریست اما نسبت
با بو اسحق اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر
صحیفه ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته باستان
اقبال آشیان شتابی هرآینه بعواطف بیدریغ اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را

بنقل و غش نفاق مغشوش سازی بی شایبه و شبهه در دار الغرب سیاست مونه
عقوبت بگذاری چون ابو اسحق شیره چی رخت انصراف یافته بمجلس باریک بیک رسید آنچه
دیده بود و شنیده بملک معروض گردانید و باریک دل بجانب ظاهر جنید و دوری
در شعار متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانید با آنکه خیال قلعه داری
کرده روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دار السلام علف بسیار حواله
داشت و آن مقدار جو و گندم از مردم بستد که اگر یکسال در بلده متحصن می بود ذخیره
بآذوقه لشکریانش وفا مینمود درین اثنا از قدوه اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه
که آبا عن جد در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم بود نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق
اخلاص و دولتخواهی سلوک مینمود متوهم شده آن جناب را مواخذ و مقید ساخت در
چاهی که زبان حوصله بخیلان تنگ و مانند فکر عقلای عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج
بر سر نهاده باعلان کلمه عصیان پرداخت و ازینجانب زبان زمای مشارق
و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیره چی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده
حسین بیک لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منقلای سپاه گردانیده موکب
کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیک بآهستگی در حرکت آمد باریک این خبر شنیده
اضطراب و خوفش بیشتر از بیشتر شد پس از وصول حسین بیک لله بدو منزلی بغداد از دو
باریک مصلحت در صبح ندیده در شبی که ابر چون دیده عاشقان برقی می افروخت
و باران اشک میریخت و مانند حال زار مهجوران ناله رعد با نوای گریه می آمیخت
تنگ بر تنگ فرار کشیده از دجله بگذشت و مقرون با نواع تعب بطرف حلب گریخت روز

دیگر

دیگر یوسف زرین لقای خورشید از چاه دیجور شب فرا رسیده باوج رسید و انوار طلعت
با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت انارت بخشید
بغدادیان بر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافته دو کس پایان رفته آن
یوسف مصر سیادت را بغایت منحیف و نحیف یافتند بر دوش گرفته از چاه بیرون
آوردند و زمام اختیار آن دیار را بقبضه اقتدار آن زبده اولاد سید ابرار داده
شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر گردید و لله بیک در روز جمعه بچهار باغ
ظاهر بغداد در سید محمد دران روز نخست بمسجد جامع تشریف برده خطبه را بنام
و القاب پادشاه عالیجاه مزین ساخته کمال اخلاص و اطاعت بجای آورد و بعد از
ادای نماز خرم و سرافراز بیرون شهر شتافته با لله بیک ملاقات نموده لله بیک
نسبت بآن جناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش
برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضه داشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب
کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایات را
بخلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد
گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای عباس بر مسند حکومت نشست و تمهید
اساس رحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بربست **گفتار در بیان
وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مرقد ائمه
کرام علیهم السلام** دران ایام که دست عنایت مفتح الابواب [illegible] سلطانی
مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والا نژاد نهاد آنحضرت

دربعضی از توابع آن مملکت بنشاط و شکار اشتغال می نمود هر روز بمساعدت بخت
فیروزش شاهباز بلند همت در هوای صید ملک پرواز داده تا بانی طی مسافت
میفرمود مقارن آن فتح حدود دار السلام از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفر عطیه مانند سپهر از
فروغ چهره ماه و مهر صفت اضاءت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون
اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع یافت لاجرم امرا و اشراف
در مصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند سوقه و عوام الناس
در غایت انبساط و سرور بنظارهٔ موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته
ابواب فرح و حضور بر روی خود گشودند چنانچه دران دیار معهود است گاوها
جهة تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند چون چشم
ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوان را جدا کرده در پای بارگیر
فلک مسیر صاحب تاج و سریر افکندند و مراسم دعا و ثنا بجای آوردند نظم
که ای شاه فلک قدر جوانبخت :: ز پای تو بلندی یافته تخت :: جهان یکسر چو
دار الملک بغداد :: ز الطافت همیشه باد آباد :: براه بندگانت خم قد و دل
بسان گاو قربان باد مقبول :: وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر
کیمیا اثر شاه والا نژاد مستحسن نموده بانامل عواطف بی دریغ ابواب اشفاق
بر روی امید ایشان گشاد و بتاریخ پنجم جمادی الاولی سنه اربع عشر و تسعمایه در چهار
باغ میرزا بیر بوداق نزول اجلال فرمود تمامی بغدادیان را در ظلال عدل و احسان
بار داد و پایهٔ قدر و منزلت سید محمد کمونه را بمزید لطف و مرحمت بلند ساخت

واورا

واورا باعلا مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت و مرحمت بنواخت
آن پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب دران مقام راحت
انجام بسر برده روز دیگر عزم طواف عتبهٔ علیه جاریه کرده روی بدشت کربلا
آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطرسا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت
چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بران خاک پاک مالیده بزبان
مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه السلام والثنا
استمداد فرموده مجاوران روضهٔ بهشت نشان را بانعام و نذور و صلات
موفور خوشدل و مسرور گردانیده النفس اجناس زربفت قبرپوش
صندوق زیب جنت رتبت پوشانید ارکان و اطراف آن مطاف
معتکفان حظایر قدس را به پردهای زرنگار که منقش بنقوش بدایع آثار
زیب و زینت در افزود و دوازده قندیل طلا هر یک چون شعلهٔ آفتاب
نور افروز بر قبهٔ عرش فرسا وقف نموده صحن آن جنت فیض آیین را
از گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین فرش ساخت و ساحت آن منزل
فردوس قرین را بارکان اخلاص رفته و طشتهای مربع از جنس زر در دست
شیلان خوانسالاران آستان سلطنت اشتباه از انواع حلاوه و اطعمه
فراوان المقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضهٔ بهشت آثار
ازان محظوظ و بهره ور شده دلهای فراوان بجانها بردند و یکشب پادشاه
حسینی نسب در مرقد جد بزرگوار اسلام الله علیه بالعشی والابکار معتکف بوده

روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بلکه شتافته از انجا عنان عزیمت
بصوب خطهٔ کفت برافراخت و التجا باستانهٔ قدس منزلت و عتبهٔ کعبه مرتبت
شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب
امیر المومنین علی ابن ابوطالب علیه الصلوة و السلام نموده باقدام نیاز طواف
آن روضهٔ عرش مطاف بجای آورده دران حریم واجب الاعزاز که کعبهٔ
اهل راز و سجدهگاه اهل نیاز است روی اخلاص بر زمین نموده مرادی که داشت
از واهب العطایا مسئلت کرد نظم بگفت ای تاج بخش پادشاهان ∴ برافراز
گیتی پناهان ∴ ز لطف تست ما را سرفرازی ∴ رعیت پروری مسکین نوازی
برافرازندهٔ رایات شاهی ∴ بامر و نهی تو شاها مباهی ∴ بامیدت دل غمناک
خرسند ∴ ز خاک ارگهت جان خردمند ∴ ز فضل تست چون اقبال جاوید
ز ذیلش دست کوته دست امید ∴ خداوندا باین شاه شرفناک ∴ وصی پادشاه
کشت لولاک ∴ همایون دودهٔ باغ امامت ∴ نضارت بخش گلزار کرامت
علی مرتضی سلطان کونین ∴ بچشم مردمی چون مردم عین ∴ که از علمش جهانرا
خوشی ده ∴ اساس دین بعلمش محکمی ده ∴ بر ارباب حسد پیروزیم بخش ∴ بملک
سروری بهروزیم بخش ∴ بجانم سرفرازی ده بعالم ∴ که نشنیند بدل گرد ملالم
و از امداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن
خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت
و سگ آن سدره مرتبه باصناف لطف و هدایا نوازش فرموده همگی

الت

همت نیفی انتما بر ترفیه حال ایشان گماشت انگاه بهمراهی بخت انگاه بحله
بازگشته ازان مرحله عنان غزا و جهاد بصوب منازل اعراب عنزه که در بریهٔ
جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول برونق الجاعت بسیاری
از ایشان را کشته و اموال و جهات را غنیمت گرفته شکارکنان بدار السلام بغداد
بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته بحصول
آمال و امانی آن مهر سپهر کشورستانی از شرفات غرفات آسمانی در گذشت
و شاه دین پناه بعد از وصول بدار السلام شرف طواف روضهٔ عطرسا و مرقد
فلک فرسای امام همام هادی اعالی و اعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت
نژاد مرجع رشد و ارشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته جانجن
سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورد
و مجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان
گردانیده انگاه بسامره خرامید و بسعادت زیارت عتبهٔ کعبه مرتبهٔ قدوهٔ اولاد
رسول امی هاشمی امام علی النقی و امام حسن عسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت
و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام اکرام او بر وجنات حال سکنه
انعام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره بغداد
بازگشته در اثنای راه بنشاط شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام
عمارتی که دران ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت در فضایی که نزدیک بدروازهٔ
قرانایوست بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از انجا بعزم تماشای

طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق رقوم کلک بیان گشته توجه فرمود
پس از فراغ از زمان امر فقد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران بیشه
و هژبران مردافکن بود روان شد و در نواحی آن بیشه ببری که ثور گردون از مهابت
آن در صیدگاه فلک روز لحقی می بود از دور نمودار شد و پادشاه شیرافکن که
خم کمان ابرویش هلال مثال پیوسته بگشادگی چهره اقبال اشارت میکند و صدای
خدنگ دل ستانش همواره نوای وصول بنشانه مقصود در خم طاق گردون می افکند
تهمتانه خدنگ آن دد رفت و از لجت سر بند مدد یافته بیکجوبه تیر مرگ تاثیر آن
شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رای فلک بر رخ قوس از مشاهده آن علامت
انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از نهیب آن رمی خایف گشته در بیشه
اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر
برواج و رونق عتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت
هر یک از آن عتبه کوبه مرتبه نقاره و رانبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند
و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده بشش
صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختایی در غایت زیبایی ترتیب دهند
و صنادیق قدیم را از آن مراقد عطر پاش برداشته صندوقهای مجدد را بجایش
نهند آنگاه خلیفه الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت مکنی بابو
منصور و ملقب بخلیفه الخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و بمشیت
مهام مزارات ائمه کرام را برای او تفویض نمود و القاب را بانعام تاج زر

دوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین و کمر و شمشیر بند و بار طلا و صراحی و طبقچه
و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماتحه اعلام ظفر اعلام
باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در خم طاق آسمان
انداخت ذکر اهانت ولایت حویزه و شوشتر از مشعشعیه بامجه رایت پادشاه
دین پرور و بیان وصول حاکم لرستان ملک رستم بآستان خلافت
آشیان پادشاه عدالت شیم برطالع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر
فروغ این معنی نورگستر خواهد بود که جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند
بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام قایلند و چنان استماع افتاده که بعد از
مبادرت بعبارتی که معهود آن قوم است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت
مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر را بزمین فرو برده
و شکم را بر نوک آن نهاده قوت میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن
شمشیر مانند کمان خم میشود یا می شکند در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از
سادات می بوده در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی از مطلع تایید
آلهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود در حینی که فتح بغداد روی نموده باستماع
جاه و جلال پیوست که سلطان محسن مانند هر موجود ممکن بعالم فنا شتافته
و شعشعه انوار ایالت بر وجنات احوال پسر سلطان فیاض تافته قوم
مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض غایت حضرت غوث بی بهره است
اعتراف می نمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیه ضلالت

وغوایت می بجاید نباران ودفع شرالجماعت بی دین بر ذمه همت پادشاه ظفر
قرین واجب بود از دار السلام بغداد اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن
زمان دار الملک حکام مشعشع بود توجه فرمود نظم روان گشت شاه ملک مرتبه
خدیو جهانگیر جم کوکبه روان در رکابش کهان ومهان جنیبت کشانش ملوک
جهان ودر آن اثنا بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان
ملک رستم بطریق ظلم وستم اقدام مینماید واز توجه رایت علم ظفر نشیم استکاف
نموده ابواب زمان بر روی روزگار خود می گشاید وفرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که امیر نجم الدین مسعود بیرام بیگ قرامانی وحسین بیگ
با ده هزار نفر از سپاه رستم اثر جهت دفع ملک رستم عازم لرستان
گشتند وموکب منصور بدستور متوجه دار الملک مشعشع نموده چون این خبر بحویزه
رسید سلطان فیاض با لشکری که بنوک سنان سندان گذار مغفر ازرق
سپهر بودندی وبه پیکان خدنگ خاراشکاف خون از شریان شیران
بیشه مصاف گشودندی از شهر بیرون آمده مستعد جدال بایستادند پادشاه
والا نژاد بعد از وصول بنواحی معسکر دشمنان بداختر میمنه ومیسره وقلب وجود
امرای صف آرای کشورگشای ویمن جلادت غازیان رستم توان رزم
آزمای آراسته ومستحکم گردانیدند وانوار طوق خورشید منجوق مطلع ارتفاع
طالع گشته در اطراف وجوانب موکب ظفر مناقب از صفوف اصحاب جرأت
مرکب مردانگی بمهیز ستیز از جای برانگیخته لب شمشیر مانند عشاق مشتاق به مقتل

سروری جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد وپیکان آتش فشان در سینه
وپهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد نظم خدنگ بلا قبه اگیر شد
سنان ستیز نیزه خونریز شد ز خون یلان گشت میدان جنگ چو بحری که
ابش بود لاله رنگ وران ژرف دریای پر خون ناب سراسر همی گشت
همچون حباب ودر آن روز از وقتی که فضای معرکه سپهر با بروز زنگار
خرد ثوابت وسیارت افارت گرفت در آن میدان هولناک از جانبین
لوازم خون ریزش وشرایط کشش وکوشش بجای می آوردند در اواخر روز
بهنگام غروب رسیده شعشعهٔ اقبال قوم مشعشع بود بزوال انجامید غازیان عظام
وحامیان حوزه اسلام همات اجتماعی حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده
بر ارباب ظلام وظلم تاختند ویمن دولت پادشاه اسلام کمال سعی واجتهاد
بتقدیم رسانیده فیاض را با بسیاری از امرا از خاک هلاک انداختند بیت
دشمن که گذشت کرنای جنگ بی شبهه زمین ز خون او یابد رنگ روزی نمود
وریف سرپنجه شیر بجز جان زید بمیدان پلنگ ودر آن نماز دیگر لشکر فتح وظفر
در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الدین امنوا
علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه وجلال رسید که بقیة السیف لشکر مشعشع
کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بمعرکه فرار کرده اموال وبراق
ایشان غنیمت غازیان پادشاه عالمیان بر تیر ای فتح مبین لوازم محامد حضرت
رب العالمین بجای آورده ایالت آنجا را بیکی از امرای معدلت آیین مفوض ساخت

و عزم در قول و نموده بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم انجا باقدام اطاعت
و انقیاد پیش آمده بی شایبه اهمال و امهال مفاتید شهر و قلعه تسلیم نواب
بارگاه فلک اشتباه نموده پادشاه دین پناه آن بلده را بیکی از اهل اعتماد
سپرده بطرف شوشتر نهضت فرمود و حاکم شوشتر که دران زمان در قلعه
سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمان فرمای ربع مسکون خبر یافت
دانست که روباه حیله ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالاتست
و پشه حقارت پیشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات از جنس جواهر
و اجناس نفیسه دیگر و اسب و اشتر و استر انچه می توانست جهة پیشکش سرانجام
کرده بارشاد ملهم عقل از مضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین
پناه شتافته شرایط بندگی بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه
پادشاه کشورگیر درآمده یکی از امرا را بضبط ان مملکت تعیین فرمود و انوار
معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار رعایای انجا تافت اما قضیه
امرای ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند برین منوال فیصل یافت که چون
ملک رستم از قرب وصول ایشان اگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته
از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه ببعضی از جبال
حصین برد و امرای نصرت قرین بحدود کوه رفته دران اثنا امیر نجم الدین
مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر اعلی بدو رسید مراجعت نمود و در ظاهر
قلعه سلاسل ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب بادای دعا و ثنا گشود

و بیرام بیگ و لله بیگ بعد از معاودت نجم بیگ پیشتر از پیشتر در دفع ماده
فساد ملک رستم مساعی جمیله مبذول داشتند و هم دران ایام مهم او باضطرار
انجامید اعتماد بر کمال مرحمت پادشاه فلک اقتدار نموده قاصدی نزد امرا
فرستاده امان طلبید و ایشان ایلچی او را نوازش عهد و پیمان در میان آورده
رخصت انصراف دادند انگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت
و بیرام بیگ و لله مقضی المرام طبل مراجعت کوفته متوجه اردوی همایون در شوشتر
بودند که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و ملک رستم را بپایه سریر سپهر اشتباه
رسانیدند و پادشاه کریم شیم چون نهایت عجز و نیاز ملک رستم را مشاهده
فرمود از غایت مرحمت جبلی بر حال موفور الاختلالش ببخشود و او را بانعام
تاج عالم خراج و خلعت خاص اختصاص داده مکانش را بلآلی آبدار و درر شاهوار
ترصیع نمود و ملک رستم مدتی بآن جهات ملازمت سده سدره مرتبت
میکرد و پس از ان بتفویض ایالت موروث سرافراز گشته روی بلرستان
آورد ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی بمملکت شیراز و وقوع
بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه بی انباز شاه عالی گهر بعد از انکه از
مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنا بر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند
خورشید خرام بصوب فارس تافت و چون حدود قصبه دارابجرد را مضرب خیام
عساکر بهرام انتقام گردانید نزد خرد گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال
آن ولایت بر کوهی که پاذزهر از و حاصل میشود بسیار است عزم صید و شکار از جهت

فیض تاثیر بر رزد وجود ظهور شکار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته هر چند شبانه
روز جانوران شکاری را راندند و در قمورقا انقدر از وحوش و سباع جمع آمد
که نطاق از احاطه کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه
تاخته بتیغ و تیر چندان بز کوهی و نخجیر بر خاک افکند که شرح آن بتقریر و تحریر برید
بدهت و چون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت
روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بآن امر پرداختند و در آن کار تمامی
افراد و آحاد لشکریان در قمورقا تاخته سایر آن جانوران را غرقه بخون ساختند
و ماهچه رایت اعلام از دارالجو بصوب مقصود اصلی حرکت فرمود مقارن آن حال
اخی بیک که در خلال احوال مذکور برسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاءالملک
حاکم لار رفته بود بازآمد و خبر اطاعت ایشان را بمسامع ایستادگان پایه سریر
اعلی رسانید و نفایس اجناس و تبرکات پیشکش را که حاکم لار و هرموز بپیشکش
فرستاده بودند بر طبق عرض نهاده بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دوست
نواز عزم و سرافراز بشیراز رسیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان
بعزت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانیده در فصل بهار نیز در فرحات
آن ولایات بتهیج اقدام ریحانی پرداخت آنگاه عنان بارگیر عالم نورد بجانب
تبریز منعطف گردانید و از جمله وقایع سیل و نهار که در آن زمستان و بهار
وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشرف طبقات انسانی
انتظام داشت در شیراز بیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی

گردید

گشته بتفویض منصب وزارت سزاوار شد و از روی وقوف و کاردانی
در انجام امور مناصب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب
صدارت مقرر بود از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت
دخل مینمود و کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بخار غرور
و پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت بامیر نجم ابواب مخالفت بازگشاد و در غیبت
آن جناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود
و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتجرع مینمود و صدا
که امیر نجم مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد اگر به بنده سپارند
باندک زمانی آن مال بسیار را بخزانه عامره رسانم و غایت کفایت و کاردانی
در سرانجام مهام سلطانی ظاهر گردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت
بآن سخن التفات نکرد و هم در آن ایام کیفیت حال را با امیر نجم در میان نهاده قاضی
محمد را بدو سپرد امیر نجم او را مصادره و مواخذه نموده در آن اثنا انقدار قبایح
افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت و حکم همایون بسیاستش صادر شده کار از
شفاعت امرا و ارکان دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت را
بامیر شریف الدین علی که از جمله احفاد امجاد افراد انسانی بود تفویض نمود سید شریف
جرجانی بود و اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید
فاضل صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب بلند مراتب دخل کرده
پرتو انوار عاطفت پادشاهانه بر صفحات روزگارش تافت **ذکر نهضت رایات**

نصرت آیت از ولایات فارس بجانب عراق و آذربایجان و انتقال
امیر نجم الدین مسعود بمغفرة معبود مستعان چون پادشاه فلک اقتدار چند
روزی در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای حضرت
افزای را از خون آهو و نخجیر رشک ساخت عزیمت حفظ اصفهان فرموده بعد از
وصول بمقصد میدان بلده جنت نشان در نظر همت آن حضرت تنگ نمود
و بگشاد ساختن آن فرمان داد بر آن حسب الحکم بتقدیم رساننده آن میدان را
مانند عرصه امید وسیع گردانیدند پادشاه عالیجاه اینجا یکدو هفته باسب تاختن
و تیر بر قبق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان
در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانیدند و در فصل پائیز از
کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و از آنجا متوجه دار الملک
آذربایجان گشت ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور در آیین بستن شهر را [illegible]
و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده
بعیش و طرب اوقات گذرانیدند آنگاه بجانب خوی توجه فرموده در اثنای
راه مزاج با ابتهاج امیر نجم الدین زرگر از نهج اعتدال انتقال نمود و التهاب آتش تب
اسباب خباب وکالت مآب را در بوته مرض بگداخت و اشتداد حرارت
سوء المزاج قوی محرقه را ضعیف ساخته الباب را از پای در انداخت تلطیف غذا
و استعمال دوا فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بمبلغ خوب
که کلمه اشتهار یافته در بیت ذبح تبریز رخت روی بجنت المأوی نهاد و پادشاه

دالارزاد



دالارزاد از مفارقت آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نمود و روح
شریفش بنجات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بنجف روان
نمود بعد از انقضای ایام تعزیت آن خسرو صافی طویت امیر یار احمد اصفهانی را
بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیدند و تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت
را بمتابعتش مأمور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز
گذاشته او را از زبان لطف و عنایت بی غایت بنواخت و نجم بیک ثانی نیز
امیر صایب تدبیر بلند همت بود در ایام اقتدار با صغار و کبار در کمال برنهج عدالت
سلوک نمود بعد از آن پادشاه سلیمان مکان ازرحمه الویه ظفر عطیه را بجانب
خوی برافراشت و تا وقت یورش شروان در موضع ترد آن ولایت اقامت
داشت و در آن اوقات میرزا بیک علائی که از سایر وزرای نواب آسمان
کشورگشا بعلو قدر و وفور اختیار ممتاز و مستثنی بود ببعضی از جرایم متهم گشته و سیاست
امیر نجم ثانی بدو علت شده عالم فانی را بدرود نمود گفتار در بیان توجه موکب
ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال
و امانی در مبادی فصل دی و اوایل زمستان و خنکیهای دی که عارض خوبان
گلرو و رخسار بنفشه مویان در شته خوی نیلوفری گردید و جمشید خورشید در زمستان
خانه جدی شتافته پوستین سحاب بر دوش کشید نظم گلگونه عارض نباتان شد
از باد خنک بنفشه مانند ∴ خورشید ز بیم سرد دی ∴ جوشن ز سحاب در بر افکند
پادشاه صاحب تأیید شنید که شیخ کرت دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته

و باستظهار قلاع و اعتماد سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر
نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال مینماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی
ایلچیان آستان سپهر احتشام نمی‌گشاید **نظم** برافراخته رایت سروری ⁂
نموده خیال جهان داوری ⁂ بکدام خاقان با تخت و تاج ⁂ نکرده زنخوت ادای
خراج **بنا علی هذا** پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرموده که نوبت دیگر رایت هدایت آیت
بجانب شروان برافرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید
بتادیب شیخشاه پردازد و با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برف و سرما در
اواسط سنه خمس عشر و تسعمایه لوای کشورگشایی بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از
امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بمعبر جواد شتافته جهته عبور موکب منصور کشتی
و جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب اراس رسید
پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد منتشر گردید شیخشاه
از مقابله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و نواب کامیاب
شاهی از تعیین وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند
تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آن حصار
بتقدیم اطاعت و انقیاد موکب ظفرشعار را استقبال کرد و باضعاف الطاف اختصاص
یافته مفاتیح شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بگلستان
رفته حاکم آن ولایت در طریق سلوک خدمتکاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال نمود
و بنهایت غایت شاهی سرافراز گشته پایه قدر و منزلتش در افزود و در بین ایام اکثر

حکام

حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک خدام عالیمقام
منتظم گردیده و منظور انظار مراحم الطاف گشته رقم افتخار و جاه بر اوج سماوات
رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند یاراحمد آقا و محمد بیک پشت پندار بحصانت حصار
استوار کرده با آنکه خود بملازمت نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه در بند
فتح آن قلعه بلند شده عنان بکران بدان صوب انعطاف داد و پس از وصول
اطراف و جوانب آن حصن حصین را که بروایتی از آثار اسکندریست برادری
حشمت آیین و غازیان ظفر قرین قسمت نمود و هر کس بموضع خویش فرمود
گرد فرود آمدند و صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش سورن و نای
زرین بنیان حصار سپهر دوار را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در
مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست بانداختن سنگ و تیر بردند و غازیان
عظام تیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید روح مخالفان از آشیانه کمان
پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون حصار در متانت
بمثابه بود که دایره سور کوه مثالش با منطقة البروج دست تعصب در کمر دادی
و کنگره فصیل بی عدیلش رفعت قلعه سپهر را در پیش چشم در نمی‌آوردی ساکنان
او بوقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانستندی و قاطنانش بهنگام احتیاج
گوشت حمل را در تاب آتش آفتاب کباب توانستندی کرد **بیت** خندقش
از عمق بجایی رسید ⁂ که ته آن گاو زمین شد پدید ⁂ فتح آن حصار استوار بمجرد
استعمال آلات جنگ و پیکار تیسیر پذیر نیست پادشاه صاحب تدبیر در حل آن

عقده تأمل نموده نقبچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند
والجماعت آغاز کار کرده در پنج روز دوازده نقب به برج قلعه رسانیدند
احمد بیگ و سایر اهالی حصار چون حال برین منوال دانستند هرچند در جهت آنکه دفع
سعی نمایند بموجب کلمه کریمه **ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک** بالآخره شاه
ظفر قرین بران حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم دست عجز و نیاز در ذیل
عاطفت خسروانه آویخته زبان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالم پناه
آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و دریای مرحمت
آنحضرت در تموج آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش ضلالت پاک
ساخت و همه را مشمول رعایت بی غایت گردانیده قلاده حکومت دربند
را در گردن منصور بیگ انداخت و ایالت سایر مواضع شروان را ابلمه بیگ
تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان اولیا
و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار تبرسران مدفون بود
بجانب اردبیل نقل کردند زمره از خواص بارگاه سلاطین پناه در اواخر سنه
مذکوره متعهد آن خدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضای بیست
و دو سال از قبر بیرون آوردند و در محفه محفوف برحمت حی لا یموت نهاده
بمقبره منوره آبای عظامش بردند با وجود امتداد زمان اعضای روح
فزایش از هم نریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نضارت
مینمود چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و تقبیل نعش

مقرون

مقرون برحمت و غفران فراغت یافت هم دران زمستان عزم مراجعت
فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی نژاد بصوب قراباغ اران تافت
و بقیه ایام شتا در انموضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار و مبادی
اهتزاز ریاحین و ازهار خورشید متوجه مقر خویش گشت متوطنان
تبریز بسبب وصول موکب ظفر اشعار فلک اقتدار نصرت بسیار اظهار کرده
و تمامی دکان و بازار را آیین بستند و چنگ عیش و طرب ساز نموده بیمن مقدم
بکرم فرمان فرمای عالم در بزم نشاط و خوشی نشستند و آنحضرت بساط
عزت پرداخته روزی چند دران بلده بدولت و اقبال بگذرانیده به ییلاق
بیرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل کرد دران بهار پادشاه فلک
اقتدار بقاعده استمرار دران امکنه و منازل گاهی در بزم خوشی نشسته بکام
دل از دست ساقیان بقاعده هر وقت جام صهبا در میکشید احیانا رخت
عدالت و رعیت پروری برامد و مهمات رعایا و عجزه را بکفایت مقرون
میگردانید و در تابستان که باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نموده حرارت
هوا چون دولت شاه مظفر لوا از زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه
شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکرها فرمان داد و بعد از
طی منازل در النگ خرقان نزول اجلال فرموده روزی چند بتوقف
اتفاق افتاد **آغاز داستان فتح خراسان** فرازندگان اعلام نکته دانی
و برازندگان اورنگ سخن رانی برین دقیقه عارف و بدین قضیه واقف اند

که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده را فاجیت است از روی صدق نیت
و صفای طویت روی اخلاص و نیاز بر ساحت آستان اقبال طراز آورد
و در آفتاب عنایت ملک بی نیاز نهال آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش
در چمن مراد به نسیم سرافرازی شکفته گردد و هر وادی شوکتی که بکثرت اسباب
شوکت مغرور گشته ربقه طاعت در حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت
در نیاورد باندک زمانی دوده عظمتش از صرصر ادبار انقطاع یافته در ریاض
حشمتش بوادی غیر ذی زرع پذیرد بنظر فقره اخیر این تحریر صورت حال محمد خان
شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بسعت مملکت و ولایت و وفور
خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و بسیاری موجبات
سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سده سدره منزلت در طریق
فرمان برداری و اطاعت گذاری سلوک نمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشور
کشای زنگ تکبر و نخوت از آینه زمانه بصیقل تایید ایزدی بزدود و مفصل این
مجمل آنکه محمد خان از فضای ترکستان تا حدود دستمان بحیز تصرف و تسخیر در آورد
و اولاد امجاد خاقان منصور سلطان حسین میرزا را از بلاد خراسان متفرق
گردانیده صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفه
خاطر رسم و منتقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق دولتخواهی مسلوک
نداشت و بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله بادشاه غضنفر نهاد را
سهل و آسان پنداشت ازین غافل که باز هر چند بلند پرواز باشد با همای

همایون و شهباز سدره المنتهی بال مساوات نتواند گشود و شبنغار اگر بر باد اکثار بود
با سیمرغ قاف ولایت عرصه معارضه نتواند پیمود شاه سکندر جاه بعد از اطلاع
بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان سخن دان فضایل
مآب ارشد المله شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است
و شیخ زاده لاهجانی و جناب فضیلت پناهی ضیاء الدین نور الله نزد آن
خاقان عالیجاه فرستاده و او را بسلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقه
اطاعت و انقیاد دعوت نموده از ارتکاب امور نالایق که موجب انهدام
مبانی آسایش خلایق است منع نمود اما آن سخنان موثر نیفتاد و بلکه در آن
اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهجانی از نزد ایستادگان پایه سریر عظمت و
جهانبانی برسم رسالت آمده امیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه
درگاه عالم پناه گردانیده در مکتوبی که مصحوب او ارسال داشته در قلم آورد
که چون عزم حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق
و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود
و منتسبان آستان ملایک آشیان در جواب این سخنان بوی نوشتند که
ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهت طواف روضه رضویه علی قدرها لکف السلام
و التحیه بدان صوب توجه فرماییم لایق آنکه در استقبال موکب عز و اقبال
طریق استقبال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن
گدازی بدیشان نماییم محمد خان ازین جواب در بحر اضطراب افتاده در آن

رستمان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه
بیابان بحدود کرمان ارسال داشت تا بعضی از قری آن ولایت را غارت کرده
نسبت برعایا و بیچارگان لوازم خفت و تعدی بجای آوردند بنا بر علی هذا در
اواسط سنه ثلث عشر و تسعمایه که لوای کشورگشای سایه وصول بر الکّ قوقان
افکند و بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان
و لرستان و آذربایجان با سپاه فراوان در اردوی نصرت نشان جمع
آمدند و عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمدخان جزم نموده استادکاران
جهت استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغ بترتیب طوی عظیم
فرمان فرمود و حاضران سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب
جشن و سور و موجبات عیش و حضور آن مقدار که سزاوار محبت ان پادشاه
سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند و در تکلفات و تزئین مجلس بهشت
آیین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در صباحی که چرخ و
ثوابت و سیار بزم نظارت آثار ملک دوار را بانوار طلعت همایون
زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود نجوم را نثار نموده اهالی روزگار را از
وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید گیتی
ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای بروج آسمانی ساخت و امرا
و حکام و سران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان
و محاربه محمدخان قرعه مشورت در میان انداخت متفق اللفظ والمعنی

سوقوردن

سوقوردن بقمع و ظفر را مستصواب شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون ابیات
بر زبان آوردند **نظم** که ای شاه دین پرور سرفراز ٭ خدیو جهانگیر کهتر نواز ٭ قضا باد
بر طبق رایت مدام ٭ ظلال عنایات تو مستدام ٭ فضای فلک لشکرگاه تو باد ٭ کرام
ملک در سپاه تو باد ٭ بغیر توای شاه فیروزبخت ٭ کسی نیست شایسته تاج و تخت ٭
چه جای خراسان تمام جهان ٭ طفیل قدوم تو بود بیگمان ٭ ترا ای جهاندار جم اقتدار
همه بندگانیم طاعت گذار ٭ بر آنیم یکسر که هنگام جنگ ٭ شود دشمنت گر بسان پلنگ ٭
بر پنجه چون شیر زو در آوریم ٭ چو روباه او را ز هم بردریم ٭ خود این نیست ما را مراد
دگر ٭ که بازیم در خدمتت جان و سر ٭ و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت
و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده جواهر اخلاص و نیاز بر طبق عرض
نهادند و کلاه پایه سریر اعلی بموجب اشاره علیه تمامی حکام و نوئینان سپاه را
در مواضع مناسب نشانده صلای عیش و عشرت در دادند و اقداح رحیق عقیق رنگ
چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرد و جامهای شراب رحیق مغش
با ساغر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیار دوران بجای آورد **نظم**
ببزم خرد و عالی ماثر ٭ شراب روح پرور گشت دایر ٭ ز جام کام بخش خسروانی ٭
جهان کهنه را نو شد جوانی ٭ نوای نی صلای عیش در داد ٭ لب ساقی ز کام دل
خبر داد ٭ سرود دلگشای بزم شاهی ٭ برقص آورد ز مه تا بماهی ٭ و بعد از
کشیدن الغه وادان و فراهم آمدن سفره دستارخوان پادشاه صاحب اقتدار
آغاز بخشش کرد و اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام از اسپان زرین

زین مرصع لجام و شمشیرهای مرصع ساز مذهب نیام و کمرهای مزین بدر و گهر وتاجهای زردوزی دولت اثر و کلههای مخمل رنگ و قباهای دیبای زرنگار ونقود نامعدود وجواهر زواهر هر انجه تحویل تحویلداران بود عام ساختند و مجموع آن نفایس اجناس واموال بنفایس را بر حاضران قسمت نموده فرق افتخار و مباهات آن زمره حق شناس را باوج سماوات برافراختند و وفور انعام و احسان پادشاه عالیشان دران بزم بهشت بنیان بجای رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش انچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع کردانیده حقا که ابر نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل وجود آن مهر سپهر وجود خوی نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دل کان گره بسته دیگر خود را خوار شمردی **بیت** گر دل و دست بحر و کان باشد ❁ دل و دست خدایگان باشد ❁ و چون جمشید خورشید از استشمام روایح راح گلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در نهان خانهٔ منسوب میل استراحت نمود هریک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست از نشاط و خرمی سر بر رفعت افتخار و دستگاهی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادات در زیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرموده **الحمد لله الملک المعبود والصلواة والسلام علی صاحب لواء الحمد وصاحب المقام المحمود** ذکر توجه عساکر نصرت اثر به نیت محاربه زمان



فرمای توم نامدار ازبک علی الصباح که خسرو جنود انجم طلبه تسخیر ممالک سپهر جهان اعلام زرنگار افادت اثار برافراخت و بر نقوه خنگ تیز رفتار بر آمده دمغ خسر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای زرین زلزله در زمان و زمین انگنده سپاه ظفر قرین بهونان کوه کوهان صحرا نوردند و زیر بار کشیدند و اسپان تازی نژاد گردون نهاد را بزینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند شاه صاحب تائید پای در رکاب ظفر انتساب آورده بر اسپی مانند دولت ابد پیوند قوی و نشان لخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب مرتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و نعره روار و سواران از ایوان کیوان در گذشت **نظم** بتقدیر حق و شاه کیف ❁ گرامی در درج عز و شرف ❁ برامد بشبدیز دلدل مسیر ❁ چو خور بر فراز سپهر اثیر ❁ روان شد سوی دشمن کینه خواه ❁ شتابان بگرد و پس سران سپاه ❁ سعادت مساعد ظفر رهبرش ❁ فضای زمین تنگ بر لشکرش ❁ شده همرهش از ملایک خیول ❁ چو روح الامین در رکاب رسول ❁ و پادشاه ظفر عطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطهٔ ری شتافت و از آنجا نیز بلا توقف عنان بکران بصوب ولایت دامغان تافت دار و غه آنجا که احمد سلطان نام داشت و داماد محمد شیبانی بود از قرب وصول جنود نصرت ورود واقف شده روی بوادی فرار آورد و از سر ملک و مال در گذشته بدین قیاس خواجه مظفر تبرا

کرد در استرآباد حاکم بود سلوک طریق گریز اختیار کرده از دامنهٔ زرد جاک بطرف
بارزو درون رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود ارباب و کلانتران
ولایت جرجان مثل رفیع الدین و بابا نوذر و غیرهما پیشکش و نزدان باستقبال
رایت ظفر مآل شتافته در بسطام بشرف طاپوی خدیو گردون احتشام سرافراز
گشتند و دران وقت سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه
بود چون خبر وصول جتر زر اندود شنید نماند تایید فتح و ظفر متوجه اردوی
کیهان پوی گشته در خطهٔ جاجرم شرف ملازمت خدام سدهٔ سدره حشمت
دریافت و آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت بنام نامی آن جناب تفال فرموده
انوار الطاف بروجنات روزگار خواجه ستوده اوصاف یافته در حدود
اسفراین قامت قابلیتش را بخلع فاخره زیب و زینت داده منصب عالی
مراتب وزارت خاصهٔ همایون تعلق بوی گرفت و با آنکه از زمان هیچ یک
از وزرا اجازت مهر زدن بیانیه بودند حکم شاهی از مکمن عنایت نامتناهی
شرف صدور یافت که فرامین مطاعه پس بعد بمهر شریف آن سالک دولتخواه
رسانند و الیجناب رامی حیث الاستقلال و الانفراد متعهد منصب صاحب
دیوانی دانسته دیگری را باوی سهیم و شریک نداند و جناب سلطانی بتفیض
نفس یزدانی بر مسند اعتبار و اختیار نشسته از روی وقوف و کاردانی دران
منصب دخل کرد و در کفایت اموال دیوانی و رعایت سالکان طریق
مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد از آنجانب محمد خان شیبانی که دران

زمان از هزاره بادلی هزار پاره پشیمان بازگشته در باغ جهان آرای مقیم بود
و از انهای احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت شعار استماع نموده با آنکه پیوسته
زبان لاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بجد و عراق و آذربایجان
خواهم کشید و بعد از تسخیر ممالک ایران عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف
خواهم کرد در بند انقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه
مقدمهٔ سپاه دشمن ملکت خراسان درآید در اواخر رجب سنه ست عشر
و تسعمایه در روزی که قمر در طریقهٔ محترقه بود خاک بی ناموس بر فرق دولت
خود بیخته از راه هرات بمرو گریخت و در آنجا تحصن نموده اشتهار در باب
طلب جنود ازبک نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان
قرا امیر زاکه از قبل او حاکم مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده
راه مرو شاهجان پیش گرفت و از طایفهٔ ازبک و مردم ماوراءالنهر غیر خواجه
محمود دیوان متنفسی در هرات نماند و خواجه مشار الیه برافقت امیر سلطان
محمد ولد سید محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعهٔ
اختیار الدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب
شاهی رسید که آنحضرت وثوق بر کمال عنایت ملک الملک بخش عظیم
الشانه از پیشتر بیشتر شده دار و عکان جهت ضبط ولایت خراسان تعیین
نمود و بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدس گشت و بعد از وصول بدان
مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضهٔ عنبر مطاف امام الجن و الانس

خلاصه هر موجود و ممکن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثنا بسته
باحسن وجهی شرایط زیارت بجای آورد و تقبیل آن عتبه که مرتبه قیام نموده
ارزو حاصیت آن افتخار دودمان ولایت و رسالت استمداد و طلب فرمود
نظم شه روشن ضمیر پاک باطن :. پس از طوف امام الانس والجن :. زبان
بگشاد از بهر مناجات :. بگفت ای کام بخش اهل حاجات :. برافرازنده
شاهان عالم :. بود شاهنشهی بر تو مسلم :. تو بخشی سرفرازی سروران را
بلطف خویش نوازی سرا را :. خداوندا بحق آل حیدر :. خصوصا این امام
شرع پرور :. هدایت بخش ارباب جرایم :. گرامی دوده کلاز کاظم :. که بر اعلای
دین فیروزیم ده :. بملک سروری بهروزیم ده :. بتیغ ظلم را از دهر زدای
بعدلم جمله عالم بیارای :. و پادشاه کشورگشای بعد از فراغت از مراسم
مناجات زیارت سادات و نقبا و سدنه آن سده سدره مرتبه نقود
صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخت و نذور و صدقات بمستحقان
رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون از هوای
آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عنبر بیز شد بنابر آنکه داروغه
گریخته بود رعایا طریقه خدمتکاری و فرمان برداری بجای آوردند و از توهم
سپاه ظفر پناه امان یافته شعار مذهب علیه امامیه اظهار کردند و پادشاه
ظفر لوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشا برسم منقلا بجانب
مرو فرستاده در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق کلمه همایون ارباب

الدول ملهم بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون انعم بر تو انداخت
که دانه محمد دران یورش شهید خواهد شد بزبان الهام بیان گذرانید
که دانه محمد را دیگر بار نخواهد دید و چون محمد خان شیبانی از قرب وصول
مقدمه جنود ظفر نشان وقوف یافت جان وفا میرزا و قرنی را
با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر ازبک باستقبال ارسال داشت و در
نواحی قریه طاهر آباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت
صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه بر لفظ گهربار پادشاه عالی تبار گذشته
بود بزخم تیر یکی از ازبکان شریر دانه محمد شربت شهادت چشید
ومع ذلک غازیان عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایات
تفوق بلند گردانیدند و فرقه ازبک را که جره شده بودند بدان
قرو دوانیدند مقارن اینحال ماهچه رایت همایون پادشاه
مرتضوی خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخت عساکر فیروزی
مآثر در اطراف آن بلده قبه بارگاه و خرگاه مرتفع ساختند و اعیان
محاصره و محاربه نمودند و بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان
ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی را بیکی از امرای سپرده
خاطر بحفظ قرار داد و درباب محافظت آن حصن حصین شرایط
مبالغه بجای آورد اگرچه تسخیر آن حصن سپاه کشورگیر را الحکم سلطانی
بسمت تیسیر میگرفت اما بنابر ملاحظه تلف شدن شجعان صف شکن

حکم همایون رخصت آن امر انتلق نمی پذیرفت و اکثر آن ایام
فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیک بدروازه مرد
می شتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار
می تافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرة
و فیروزی روزی میگشت و در هر معرکه فرقه از از بکیه کشته
دست تقاضای ساطحیات ایشان را در می نوشت چنانچه عادت
زمانه است گاهی بعض غازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت
در میکشیدند اجانا جمعی اسیر ربخه تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل
میرسیدند و چون چند روز حال بر بمنوال گذشت بیمن تدبیر صاحب
قدوه آل مظهر العجایب صورت فتح جلوه گر گشت گفتار در بیان
وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی بر مرات طبایع
فلک ارتفاع و مشکوه ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی
عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که بابشم لمعات
رای منیر نشو و نما یافته بمقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکه نغمت حال خجسته مآل او شود هر آینه گلبن بلندیش از دراب
فیروزی آثار یهدی الله لنوره من یشاء و الی صراط مستقیم
سر رفعت بر افرازد که از شعشعه شمشیر آبدارش بر طبق گفتار الجنة
تحت اظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت نمیت

نصرت

نصارت گیرد و گاه از اهتزاز رای اصابت نمایش موافق و ارسلنا
علیهم ریحا صرصرا عاتیة فی یوم نحس مستمر زندگانی اعدای ملک و ملک کرماد اشتدت
به الریح فی یوم عاصف هبا منثورا پذیرد نظم بود ظاهر فروغ ایمنانی
که باشد پایه کشورستانی ⁘ گهی شمشیر ارباب جلادت ⁘ گهی تدبیر اصحاب
سعادت ⁘ توان ملک جهان را کرد تسخیر ⁘ گهی از تیغ و گه از حسن تدبیر ⁘ فروغ
تیغ اگر خصم سوز است ⁘ شعاع رای هم عالم فروز است ⁘ جوانی بخت را از
رای پیر است ⁘ ثبات ملک از رای منیر است ⁘ چه خوش گفت آن سخن
دان هنرور ⁘ که بودش کلک مشکین روح پرور ⁘ بشمشیری یکی با صد توان
گشت ⁘ برای لشکری را بشکنی پشت ⁘ و لله الحمد و المنة که حقیقت ایمنی
از لمعات رای صایب شاه دین پناه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب
تیقظ و انتباه بابلغ وجهی ظاهر میگردید نقش هر تدبیر که از برای سر انجام
امور ملک و ملت بر لوح ضمیر می انگارد موافق نسخه تقدیر می آید و صورت
هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدای دین و دولت
بر ورق حال تصویر میسازد مطابق اقتضای آید مثنوی هر چه رایش نقش
بندد بر ضمیر ⁘ از قضا بود چو آن صورت پذیر ⁘ و آنچه تدبیرش نگارد در ورق
راست آید نسخه تدبیر حق ⁘ تمام صدق انتقال از نسایم این حکایت
اقبال مآل مشام جهان را معطر میگرداند که روزی چند ظاهر مرو محل آیات
عساکر نصرت مآثر بود و مجاهده و محاصره دلها به اثر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود

با علی

و در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت تدبیری
عکس پذیر گشت که یک دو کوچ باز پس نشینند تا محمد خان شیبانی کلمه الانصراف
قبل التمکن بهزیمت معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید و عزم
لشکرکشی کرده بتقدم جرات از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر کامیاب
خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف داده بضرب تیغ و سنان سزای کردارش
در کنار نهند و باین رای تدبیر صایب که از جمله الهامات و ملهمات لاریبی
عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا ظاهر سازد در آخر
روز چهارشنبه بیست و سیم شعبان سنه ست عشر و تسعمایه رایت نصرت نشان
از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمد و از نهر محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ
بود گذشته نزول اجلال فرموده یک روز و دو شب در آن منزل توقف فرموده
بعضی از نوئینان ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت
متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از غایت غیرت اضطراب می نمودند اما
زمره از مقربان متانت رای رزین پادشاه دین نزد ایشان ظاهر بود دانستند که
آن قضیه بی شایبه اشتباه منتج مقدمه فتح و ظفر است و بر طبق آیت کریمه
عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور عنایات خالق حی و دلایل عجیب

آنکه دلش مهبط نور خداست ... کی رود آن ره که مآلش خطاست
هر چه در آموزش الهام غیب ... رشحه فیضی بود از جام غیب

از نواب حضرت
سلطانی سیف الانامی لا زال کاسمه مظفرا علی الاعدا استماع افتاده که در منزل

مذکور

مذکور پادشاه موید و منصور یکی منتسبان آستان خلافت آشیان او نمود که مکتوبی
بمحمد خان در قلم آورد که سابقا بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر
رسوخ تمام یافته و عنقریب از جهت امضای این عزیمت متوجه عراق و آذربایجان
خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال
طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا داریم و علی الرغم
امال همت بر توجه آن صوب میگماریم چون وعده تو بوفا نرسید ما بمقتضای صدق
روح افزا عمل نموده لوای جهان گشا بجانب مشهد مقدس بر افراختیم و لله الحمد
والمنه که بشرف طواف آن قبله اقبال و کعبه آمال مشرف گشته از غبار آستان
امامت آشیان آنحضرت روشنایی دیده حاصل ساختیم بیت غبار کوی
او را ای شنیدم کحل بینایی :: بحمد الله نمردم تا بچشم خویشتن دیدم :: غرض
از تحریر این مقدمه آنکه منظور آن بود بلکه لایق و مناسب چنان می نمود که
آن جناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال
پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند چون بسمیعی
از خبر فوت بفعل نیامد اما جهت دریافت ملاقات تا ظاهر گردد که مسکن ایشان
تشریف حضور ارزانی داشتیم درین مقام نیز از آن جناب لوازم آشنایت
ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایت خراسان
قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل مبادی چون لاله و ازهار بمیدان کارزار توجه
خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مستور است بحیز ظهور آید و این مکتوب

میمنت اسلوب موجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان عظام گرفت و نماز
دیگر روز پنجشنبه بآب مرور رفت و صباح روز جمعه که خسرو سپهر علم نجوم نیجر
تیغ زر اندود از بام افق بیرون کشید و متحصنان قلعهٔ افلاک که بخیال ستیز
و ستیز پای در فضای معرکهٔ سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید امیربیک موصلی
مهردار با سیصد سوار جرار بر پل محمودی باز داشت و بنفس نفیس همایون
رایت نهضت بصوب قریهٔ بلمیان برافراشت مقرر آنکه چون امیربیک
سیاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته
بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا ازبکان دلیر شده بی دغدغه از نسیم
آبی که دران راه است بگذرند و تعاقب اردوی همایون استعجال نموده
از شهر دور افتند و از آب جون معلوم فرمود که پادشاه عاقبت محمود
کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان
یکران تا حدود عراق و آذربایجان باز نخواهند کشید مع ذلک روز اول
جهت رعایت حزم از شهر بیرون نیامد اما سحر روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران
جوشن پوش خنجرگذار هریک بنوک خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیده
مور و مار بر هم دوختندی و بشعلهٔ شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات
رستم و اسفندیار بسوختندی قدم از دروازهٔ مرو بیرون نهاده خود در قلب
لشکر بایستاد و جناحین را بنور وجود خان و جانی بیگ میرزا و قنبرعلی استحکام
داده بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نموده در اثنای راه

مکتوب

مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسیده و معلوم کرده فرمود که
سبب این مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقابله با بهادران
را در تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار نشیر نمود و با خواجه کمال الدین
فرمود که قاصد را امروز در مضبوط سازند و از لشکریان هرکه در شهر مانده باشند
بیرون روند و در طی مسافت طریق سرعت سلوک داشته چون بقریهٔ محمودی
رسید امیربیک مهردار حسب المقرر عنان عزیمت بصوب فرار انعطاف داد
و محمد خان بمجرد مشاهدهٔ این معنی مسرور شده بدیدن پیکر ظفر امیدوار گشته
در رفتار بیشتر از پیشتر تعجیل نمود و لب از برق و باد از نسیم آب بگذشت
و از مضمون کریمه عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای ایزد
فرای ان هذا الیوم عسیر بغالب ذا اهل ازان بیخبر که اندران دار و گیر سر پنجهٔ
قهر گردد اسیر ⁂ اما پادشاه مظفر لوا از رسیدن امیربیک بموکب اشرف
اعلی از قرب وصول دشمن مخذول یافته با سه هزار از امرای عظام و قور خان
بهرام انتقام که دران زمان ملازم رکاب ظفر انتساب بودند عنان
سمند گیتی نورد انعطاف داده مانند شیر ژیان که روی بنخجیر آهو آورد
و یا شاهباز بلند پرواز که شکار کنجشک و تیهو آسان شمارد روی بطرف
دشمنان آورد نظم چو شاه جهانگیر عالی مکان ⁂ خرامید از جانب
اربکان ⁂ فروغ مهش عالم آرای شد ⁂ لوای همایون فلکسای شد ⁂
بفرق دیای ظفر در رکاب ⁂ روان گشت سوی عدو کامیاب ⁂ یمین و یسار

شه رزم‌خواه ❊ شد آراسته از نران سپاه ❊ ز بسیاری شوکت غازیان
قوی گشت دو بازوی شیرژیان ❊ یلان زره‌پوش آهن قبا ❊ بدل جمله را
حب آل عبا ❊ ز پیش و پس موکب شهریار ❊ نهادند رو جانب کارزار ❊
بطعن مخالف زبان تیز شد ❊ سنان یلان فتنه انگیز شد ❊ برآمد همه تیغها از
نیام ❊ چو خورشید از طارم نیلفام ❊ و در نواحی قریه محمودی تقارب فریقین
بتلاقی انجامیده از هر طرف آوازی نفیر و نای زرین بلند گشت و صدای کورگه
و سورن از ذروه سپهر برین برگذشت نظم دم نای برشد برین سبز کاخ ❊
وزان باد بگسست بر سدره شاخ ❊ شد آن صور غارتگر زندگی ❊ سرافیل را
داد شرمندگی ❊ گرد معرکه باوج فلک اثیر در رسید و غبار سم ستوران
گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم غبار سپه بر فلک برد راه ❊
شد انباشته چهره مهر و ماه ❊ جهان تیره شد مهر عالم فروز ❊ که شد آبنوسی
شب عاج روز ❊ غازیان نیزهای افعی اندام بر دست گرفته روی بدیشان
آوردند و از کمان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم
کردند که از نیش سنان شهادت غازیان موکب همایون نایره خون از
شریان دلیران میگشاد و از طرف پیکان دل‌نشان سپاه مخالف
هدف سینه بجان آمده نقد جان بباد میدادند نظم ز رمح غازیان موکب شاه ❊
روان شد خون دل از چشم بدخواه ❊ ز پیکان خدنگ کیش خانی ❊ برآمد
ز جوانان زندگانی ❊ و در آن اثنا که بباد حمله هزاران جثه بکار رفتند نهنگان

دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته فوج فوج امواج ابطال رجال
میوخت و قطرات خون از تیغ و تیر چون باران از جوف میغ فرو بارید
در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه گیهانی مصاف حیدر
التقاف شمشیر ذوالفقار اوصاف از نیام انتقام آخته بمهمیز شجاعت
کامل و تازیانه شهامت شامل جواد تیزرفتار دلدل آثار از جای برانگیخت
و در قلب مذکور خصم تاخته بهر حمله چون شیر جمعی از فئه باغیه را از خاک راه
برآمیخت نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمودی کشتی حیاتش
را در گرداب فنا انداختی و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفوق هر کس سایه
گستردی کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساختی نظم
چو شاه جهانگیر حیدر مصاف ❊ برآورد شمشیر کین از غلاف ❊ بهر کس زخمی
عدو برنهاد ❊ زمین را ز خون سرش رنگ داد ❊ ز تیغ یمانی عیان گرد
جام ❊ تو گفتی که رفت آب تیغش مدام ❊ بهر سو که ساقی گری ساز کرد ❊
سران را چو سنان سرانداز کرد ❊ و محمدخان شیبانی از روی اختیار
یا اضطرار ساعی‌های ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت
ضربت حسام مغفرشکاف بهرام شدید الانتقام خایف شده سپر زرین
آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سحاب خون آشام سیمرغ توهم
نموده در پس کوه قاف نهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان گداز ❊
ملک خواست از بیدلان زینهار ❊ ز الماس نوک سنانهای تیز ❊

هوا گشت پر ز وزن فتنه‌خیز ٭ ز بیداد شمشیر الماس‌گون ٭ ز چشم زمانه
ببارید خون ٭ آخر الامر لوای کشورگشای جهان‌آرای شاه دین‌پناه را
باختر سعادت از فتح و فیروزی مقارنه دست داد و نوای فرح‌فزای وینصرک الله
نصراً عزیزاً بگوش هوش پادشاه دین‌پناه رسیده ندای فدمرناهم تدمیرا
در عالم افتاد و جنود شقاوت ورود ازبک پشت بمعرکه ستیز کرده عنان
بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت ترک ایشان از تعاقب
نموده اکثر گریختگان را بر خاک انداختند و از جمهور مردم خراسان امیر جلال
الدین محمد پسر کلانتر سید غیاث الدین باغبان و خواجه معز الدین حسین
و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مروی بودند در آن روز
هولناک بزخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان وفا میرزا
و قنبرلی در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند
و محمدخان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی سیاه آب
با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسب در چهار دیواری راندند که
راه بیرون شد نداشت و دورمش سلطان با فوجی از غازیان آن
محوطه را احاطه نموده دست بشمشیر و انداختن تیر برآوردند و ازبکان
بر زبر یکدیگر افتاده در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه
بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده بر سر دیوار
محوطه بر می‌آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ غازیان از پای در می‌افتادند

چون

چون تمامی آن قوم شریر عرضه شمشیر و نیزه و تیر گشته بعضی از ملازمان موکب
همایون در میان کشتگان محمدخان را طلبیده او را در همان محوطه در سبب چندین
چهره خسته یافتند که بجهة افتادن گریختگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان
بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سری را که از غایت نخوت
غیر خود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر
پناه بردند و در پای سمند جهان‌پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند
و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی قیام
نمودند و نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند امیر بیک موصلی و بعضی
دیگر از سران بیشه یکدلی را که در آن معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند
بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانیده جهات و یراق محمدخان شیبانی
و امرا و ارکان دولت او را که افزون از حد و چون و زیاده از استقصای
محاسبان ذوفنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان
مرو شاهجهان رحم فرموده از سرهای کشتگان منارها برافراخت خواجه
کمال الدین محمود ساغرجی که در روزگار محمدخان بمنصب اشراف دیوان
مشرف بود بلکه در تمام سرانجام مهام ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار دخل
مینمود و بواسطه مساعدت بخت و طالع در آن روز در مرو توقف
داشت چون خبر قتل خان خود را شنود به پدره مرتبت امور کشورستانی
امیر نجم الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر

نگاشته با میرنجم نمهٔ از وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض نمود و زبان
شفاعت گشوده خواجه بجان امان یافت بلکه هم دران ایام آفتاب عاطفت
پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده در وجنات احوالش تافت
و در منصب وزارت صاحب دیوان دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند
گشت والحمد لله المحمود فی کل فعاله والصلوة علی صاحب الوار محمد و آله **ذکر**
رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هرات و منور شدن آن
بلده از فروغ ماهچه رایات نصرت آیات چون ماهچه لوای فیروزی
ساحت پادشاه سلیمان مرتبت در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید
خرمن نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان شیبانی وزید و سلک
جمعیت فرق ازبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب
فرمان واجب الاذعان فتح نامها باقلام بلاغت انتما بر صحایف انشا
و املا نگاشتند و مصحوب ایلچیان قرمیر باطراف ولایات عرب و آذربایجان
و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند از الجمله علیخان بیگ
کرد که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیرنجم ثانی بود بجانب دار السلطنه
هرات توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان **الذی انزل فیه القرآن**
نسایم فیروزکامی بر چمن آمال و امانی هر دیار وزیده غنچه مراد هواخواهان
پادشاه صفوی نژاد بر گلشن امید شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ اقبال محبان
خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوهٔ شادمانی بار داد **بیت** ازین بشارة

خرم کز ناگهان آمد ∴ هزار جان غم کشته شادمان آمد ∴ و صباح روز دیگر
سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند شیخ الاسلامی سیف الملة والدین
احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین
محمد بن امیر جلال الدین یوسف رازی و قاضی صدر الدین محمد امامی و قاضی
اختیار الدین حسن ترشتی و غیرهم در دار السیادهٔ سلطانیه جهة ترتیب
و سادوری جمع گشته بعضی از ایشان متوجه استقبال قلیجان بیگ شدند در این
اثنا زمرهٔ از مردم اوباش و طالبان فتنه و پرخاش هجوم کرده با تیغهای کشیده
بآن بقعه درآمدند و محمد لکور را که شحنهٔ شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم
بر وجه احسن معاش نمی نمودند در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب
و غوغا در هیجان آمده قریب صد کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم ازبک
داشتند کشته گشته نماز دیگر همان روز قلیجان بیگ بشهر رسیده خلایق را
بوفور عنایات شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را
تسکین داده فتح نامه همایون را که باسم مردم صدور یافته بود باشراف
و اعیان رسانیدند و روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ
زین الدین علی زیارتگاهی جهة خواندن فتح نامهٔ شاهی بر سر منبر برآمده
منشور موفور السرور را بآواز خوش و لحن دلکش قرائت کرد اما باوجود
تلقین غازیان که در پای منبر بودند لعن مخالفان شاه مردان علیه
التحیة والغفران نکشود بنابران موآخذ شده هم در مسجد بزخم تیغ قلیجان بیگ

نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و از جهت رعب تمام بر خاطر امام
استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند هم دران ایام مرو شاهجان بدره ملک
تعلق گرفته اعلام هدایت انجام از ظاهر آن بلده بدار الملک خراسان
در حرکت آمد و نخست جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی
بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و نقیب
ملت شرف دودمان عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف
صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای
نماز امیر صدر الدین ابراهیم امینی بر منبر آمده آن زمان واجب الاذعان
را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر
گردید و آنگاه برحسب اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک
مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جلال الدین عطاء الله دام
سلمه الله و ابقاه بر منبر صعود نموده خطبهٔ نماز جمعه بذکر مناقب و مفاخر و اسامی
و القاب مفاخر ائمه اثنا عشر و القاب قدوهٔ اولاد خیر البشر صلی الله علیه
و علیهم با طلعت الشمس و القمر بیاراست و غلغل تهنیت و مبارکباد از چپ
و راست جهان و میان جان جهانیان برخاست و در منتصف ماه مذکور برام
رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هرات رسیدند
سادات و قضات و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا
و ثنا بتقدیم رسانیده آنچه خواستند و دانستند پیشکش کردند امیر نجم در باغ

سفید ورود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه خود که تا آن
غایت در قلعهٔ اختیار الدین متحصن بود ارسال نموده او را بترک عناد و لجاج
امر نموده و خواجه خود آن نصایح را بسمع قبول جای داده از قلعه بیرون آمد و با امید
و دست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم آویخته در سلک سایر ملازمان
آن آستان منتظم گردید و کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین بعهدهٔ ویس بیگ تکلو
شد مقارن این حال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع
یافت و صغار و کبار بآذین بستن شهر اشتغال نمودند و فروغ بهجت
و شادمانی بر وجنات احوال ممکنات تافت و در صباح روز هشتم اکابر
و اهالی و اصحاب بلد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستبشار تمام موکب گردون
احتشام را استقبال نمودند و در صدد و چشمهٔ خورد که از غبار سم سمند گیتی نورد
دیده بخت هرویان روشنی یافته جبههٔ غلامی و اطاعت بر خاک راه سودند
و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده
بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرای فرا رسیدند و نزول فرمودند و حکام
خاقان مغفور را بنور مقدم همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیدند
و بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نموده قوایم
سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هرات شرف قرار پذیرفت
و از اشعهٔ انوار معدلت نامتناهی روضهٔ امید سالکان طریق دولتخواهی
نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت

انتساب خسرو مالک رقاب سیراب گردید و تشنگان فیافی جور و بیدادی
از فیضان غمام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و
اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلای لازم الاحترام بقدر
مراتب و مدارج از سیورغالات و مناصب حظی تمام و بهره مالا کلام یافتند
اکابر قبایل نامدار و اعاظم اقوام ذوی الاحترام کامکار که از اطراف بلاد
و دیار بدرگاه فلک اقتدار راندند بانعامات سرافراز گشته راضی و شاکر
گرد مباهی و مبتهج باوطان خود شتافتند عامه رعایا از التهاب آتش جور
و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از اشتعال
نایره ظلم و ظلام ظلام شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند و شعار
مذهب هدایت آثار معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان
سمت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان بدکردار
منسوخ شده ارکان شریعت غرا صفت رسوخ پذیرفت نظم شاه مالک
رقاب خیراندیش :: خسرو دین پناه حیدرکیش :: چون برافراخت رایت اقبال ::
زد قدم بر سریر جاه و جلال :: از سحاب عطا و ابر کرم :: شست از لوح دهر
گرد ستم :: کرد بنیان عدل و داد بلند :: دوده ظلم از جهان برکند ::
زآب شمشیر غزو تیغ جهاد :: گلشن دهر را نضارت داد :: کرد از ابر دست
بحار اثر :: جیب امید را پر از گوهر :: منصب داروغگی هرات به تملک
متعلق گشت و امر قضایا برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض

یافت

یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر تشنگان رمضان شد پادشاه
عالیجاه بعیدگاه تشریف برده بآداب سنن از روز عید قیام نموده صلات و صدقات
بارباب استحقاق رسانیده به بسط بساط عیش و نشاط اشارت فرمود و در آن
زمستان پادشاه عالیشان طرح قشلاق انداخته در باب امر معروف
و نهی منکر بوجهی مبالغه کرد که بعضی از اعیان ملازمان که مرتکب شرب شراب شده
بودند سرنگون آویخته مورد تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان
باقطار امصار و بلدان ممالک جهان رسید ولاة و حکام و طوایف انام جهت
اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام کعبه احترام بسته بدار السلطنه خرامیدند
و شرایف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل گردانیده باوصاف الطاف
سرافراز و مباهی گردیدند و از الجمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان
ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان بآستان ملایک آشیان شتافته
در باغ جهان آرا بشرف بساط بوسی فایز گشت و انیس بزم خاص و جلیس اختصاص شد
از وفور عنایات شاهی سرافراز شده سر افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین در
گذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملک نصرت ملک حصار
و شادمان و ختلان و بدخشان بوی تفویض نمود و بانعام تاج زردوزی
و کمر مرصع و خلع ملمع و اسبان راهوار و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش در افزود
و هم در آن اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بآستان خلافت
آشیان آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت

جناب امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلک احفاد اولاد حضرت ولایت
مرتبت هدایت منقبت رسید نعمة الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه
قدوهٔ اصحاب دین امیر جمال الدین علی حسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی
تمکن دارد و جناب شریعت مآب فضیلت اکتساب قاضی عبد الرحمن استرآبادی از اکابر
بودند و مجموع آن زمره واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف
پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمرهٔ در ملازمت
موکب همایون توقف کرده فرقهٔ عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند

ذکر طوی نمودن پادشاه گیتی افروز در روز نوروز و منقبت رایت نصرت
آیت بصوب میمنه و ماریاب در فصل بهار که نسیم اعتدال آثار در شکفتن ریاحین و ازهار
ساحت عالم را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در بیت
الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عزت و کامرانی برافراخت
سحاب دریا دل بستانی از افاضهٔ فیض ربانی در آبدار و گوهر شاهوار در دامن
انجمن جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطهٔ غمام نوبهاری بسیاس
انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب از گوش و گردن اغصان گلزار و عذار بستان
ریاحین و ازهار در آویخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل پردهٔ زنگاری
از چهرهٔ گلنار بگشود و بلبل بی تحمل آغاز نغمه سرایی کرده بهزار زبان دعای دولت
روزافزون حضرت کشورگشایی ادا کرد نظم چون گشت بهار عالم افروز ۞ بشکفت
چمن زباد نوروز ۞ سلطان گل از کمال اعزاز ۞ بنشست فراز مسند ناز ۞

از بهر نثار باد گلریز ۞ از شاخ شکوفه شد گهرریز ۞ نرگس ز نوای بلبل زار ۞ از خواب
خمار گشت بیدار ۞ از گوهر آبدار ژاله ۞ پر شد قدح عقیق لاله ۞ پادشاه مبارک
جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت و ملکبنین آرایش
سرکار پادشاهی در فضای جانفزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هرات
واقع است بر انجام طوی قیام نموده قبهٔ بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام
برافراشتند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس و اکسون آن مقام
فرح انجام را غیرت خانهٔ بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه و سایبان
بنا کرده ز حسن پذیرد بیان ۞ درخشنده شد قبهٔ بارگاه ۞ چو برج حمل فرقهٔ
خورشید و ماه ۞ و خوانسالاران درگاه عالم پناه از انواع اجناس اطعمهٔ
لذیذه المقدار ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که هرگز در دیگ وهم و خیال
عشر عشیر آن طبخ نیافته بود و شیره جیان فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین
که در رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تمامی فضای آن صحرا در نظر
بینندگان گلزاری نضارت آثار می نمود و جام نوروز سلطانی آن مهر سپهر کشور
ستانی بر بارهٔ اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرای بطوی خانه تشریف
برد و بر تختی که در منزل مذکور باشارت همایون ساخته شده بود نشسته و کلای
عتبهٔ علیه و حکام ولایات محروسه و امرا و نوئینان و خواص و مقربان و وزرا
و صدور و جمهور بزرگان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند و علی اختلاف
مراتبهم و تباین درجاتهم چنانکه معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر زر

وعبودیت بر طبق اخلاص نهادند تخت امید تخم اخلاص در زمین اختصاص افشانده
پیشانی خدمت بر پایه سریر سدره منزلت سوده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده
بادای مضمون این مقال برگشودند رباعی کای قدوه دودمان سلطان کهف :: استاده
بخدمت سلاطین صف صف :: بادا همه سال کوکب اقبالت :: مانده آفتاب در عین
شرف :: آنگاه از صرّهای زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید و اوانی
و ظروف چینی و زرین و سیمین و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسبان
مرصع لجام و شمشیرهای مرصع نیام آنمقدار پیشکش نمود که حمل آن اشیا هزار اسب کردی
و پادشاه دریادل تمامی آن اجناس نفایس را در همان منزل بقورجیان
عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین سایر ارکان دولت
قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز تبرکات لایقه و منسوقات رایقه
پیشکش کردند و مناصب مناسب استعداد خویش مراسم مخالصت و نیازمندی
بجای آوردند آن دست بحر عطای پادشاه کشورگشای تمامی حاضران را از سادات
و قضات و علما و حکما و امرا و نوئینان و سایر فرق ملازمان سده سدره انتما
بپوشیدن تاجهای زردوزی و جکمههای سقرلاط قرمزی و جبههای کیش و سنجاب
و اتاقی و قباهای دیبا و قطنی و دارایی منقح سرافراز ساخت و بعد از آن بکشیدن
طعام و آشامیدن شراب طعام اشارت نموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت
ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح
راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و ساقیان نغمه پرداز نواختن

چنگ

چنگ و عود و نی و ارغنون کردند نظم ز دست ساقیان ماه رخسار ::
شرابی چون لب نوشین دلدار :: به بزم پادشاهی گشت دایر :: فروغش
روشنی بخش ضمایر :: ز ساز مطربان زهره آهنگ :: برآمد صوت عود و نغمه چنگ ::
مغنی در مقام نغمه سازی :: همی گفتی دعای شاه غازی :: که شاها طالعت
فیروز بادا :: همیشه روز تو نوروز بادا :: بهر نوروزت از فضل الهی :: زیبت بنو ورد
بادا پادشاهی :: چو در بزم کواکب جام خورشید :: به بزم عشرت شه باد جاوید ::
و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غایب بود هر یک از اهل
مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت
فرمودند بیت چو غایب شد از دیده شیخ و شاب :: به بزم فلک ساغر آفتاب ::
پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرای خرامید و پهلوی
آرامش بر مسند آسایش نهاده مشغول نوم گردید و بعد از روزی چند از این
بزم باز دیگر جام رزم زده خیال مقاتله در خاطر انور همایون سر بر زده عازم
فتح ممالک ماوراءالنهر گشت و موکب ظفر آیات از بلده فاخره هرات متوجه
میمنه و فاریاب شد سلاطین ازبک چون از توجه سپاه نصرت پناه خبر
یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته
بود و عبدالله خان که آنجا را حکومت مینمود و جانی بیک سلطان که ایالت
قبات ارمند و توابع که تعلق بوی میداشت بیکدیگر پیوسته در تدارک
آن مهم قرعه مشورت در میان انداختند و چون دیدند که اگر موکب پادشاه

ربع مسکون از آب آمویه عبور نموده آید یک ازبک در دیار ماوراءالنهر و ترکستان
مجال اقامت نیابد خواطر همگنان بران قرار یافت که دست در دامان متابعت
و فرمان برداری زده از در عجز و نیازمندی درآیند و بوسیلهٔ فرستادن
پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب مراحم الطاف پادشاهی بر روی
روزگار خویش گشایند و بر موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امرای
عالیشان شرف بساط بوسی حاصل گردانیده پیشکش کشیدند و شمهٔ از عجز
و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیر مرحمت خسروانه از مطلع و احسن الله
کما احسن الیک طلوع نموده بر وجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت و از
جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته
ایلچیان بدان طرف آب شتافته محمد تیمور سلطان و عبید الله خان
مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی میثاق را
بقسم مستحکم ساختند که پادشاه ربع مسکون اگر اینطرف آب را مسلم دارد
هرگز قدم از جادهٔ خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد
امر و نهی درگاه شاهی باشیم و خواجه کمال الدین محمود ایشان را با انعام
الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده منقضی المرام
بلده میمنه و فاریاب که معسکر ظفرمآب بود مراجعت نموده کیفیت مهمی را
که ساخته و پرداخته بود بعرض رسانید و حضرت پادشاه تاج بخش تاج ستان
برحسب التماس محمد تیمور سلطان عبید الله خان ممالک ماوراءالنهر را بر ایشان

مسلم داشت و ایالت مملکت بلخ و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و رباط
و غرجستان را به بیرام بیک قرامانی عنایت کرد و خاطر همایون میل معاودت
نموده روی توجه بملک آورد و طرهٔ علم ظفر پیکرش غیرت افزای زلف
معنبر حور و صدای کوس رعد افزایش چون نی و عود موجب ازدیاد فرح
و سرور والحمد لله الغفور والصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور

ذکر فوت آقا رستم روزافزون و رسیدن امیر عبد الکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنا بر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و نعوذ از ارتفاع
علم سلطنت پادشاه سکندر شیم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر
از مازندران مستولی شده بود و بواسطهٔ عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی
اطاعت فرمان واجب الانقیاد و الاذعان نمی نمود پیش از وقوع فتح
خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که دست منت و دامن شکیب این سخن
مسموع نواب شاهی گشت بنا برعلی هذا در ان ولا که محمد خان شیبانی
در نواحی مرو ازپای درآمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد
یاول که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت
بگذشت او را باری برده در کنار آقا رستم افکند و درویش محمد آن مسافت
بعید پیموده بعد از وصول ببارگاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری
از مشاهدهٔ آن حالت بغایت بترسید و از انتقام پادشاه گردون غلام
اندیشیده منصور اشتعال نیران غضب قیامت لهب همایون شب مهموم گردید

اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست درهم داده بعد از سه چهار روزی
روی بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آستان
ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الانامی
بمازندران رود و اموال چندین ساله آن ولایت را مستخلص گرداند و الجناب بموجب
فرمان جهانمطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدان حدود امیر نظام
عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروش شده ارشاد و استحقاق بوی تعلق میداشت
و میرآقا رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق
مخاصمت می پیمودند مدعای امیر عبدالکریم آنکه حکومت مازندران بنابر مفوض
آبا و اجدادش بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری
و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی ایشان را همراه ساخته بجانب
اردوی کیهان پوی در حرکت آمدند بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت
حال معروض ایستادگان پایه اورنگ حشمت گردانیده آن مهم را بمقتضای رای
اشرف اعلی فیصل دهد و در نواحی سمنان بمعسکر نصرت نشان رسیده همراه امیر عبدالکریم
و آقا محمد با نثار و پیشکش بدرگاه سلاطین پناه درآمدند و بهنگام فرصت قصه منازعه
ایشان را عرض کرد شاه عالیمکان بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران
نگریست و فرق افتخار و مباهات هر دو سرور را بانعام افسر زرنگار و خلع شاهوار
باوج سپهر دوار رسانید و حکم همایون از مکمن عدالت روزافزون شرف
نفاذ یافت که الکه در حکومت تصرف آقا رستم می بوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر

عبدالکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط بآنکه مال و جهات
چندین ساله آن ولایت را که او اکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب
گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار
تومان قبول نمودند و جناب سلطان سیف الانامی نوبت دیگر جهت تحصیل آن
وجه بمازندران تشریف برد و در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام
بجای آورد و بعد از فراغ از مهم مازندران لوای گردون سای بصوب عراق
در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشورگشای عطرآگین گشت
پادشاه عالمیان پناه در زمستان هم در آنجا طرح اقامت انداخت و اکابر
و اشراف ممالک محروسه که جهت اقامت مراسم تهنیت بلده سدره منزلت آمده
بودند مشمول عواطف بیدریغ ساخت و هم دران اوان ایلچیان سلطان مصر
قنصو و قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهت مبارکباد فتح خراسان
بآستان ملایک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام شده دعاگوی خوان
بازگردیدند

ذکر شکار نمودن پادشاه آفاق در جبال تمیشه از حال منزل قشلاق

چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق
متنوعه ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا بیکر معشر بشر را از اشیای
مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خواطر را محزون میگرداند و مواظبت
بر یک نهج گرد ملال بر حواشی ضمایر می فشاند اگر مدت اوقات بر جد محض
بگذرد صورت ملالی روی نماید اگر روزی چند بلعب مطلق معروف گردد

ابواب اختلال بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه والی غایت
واذا حللتم فاصطادوا زمان آلهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از
احرام که دست منع بر سینه مشتهیات نفسانی می‌نهند بیرون آیند مطلق العنان شده
بار صید و شکار که از مستلذات طبیعت انسانیت قیام نمایند بنا علی هذا
دران زمستان که پادشاه ظفر لوا در بلده قم مستوفی بجمیع صنایع املاک
و انجم بود و شاهباز همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده
توسن گردش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر مینمود ضمیر مهر تنویر
بشکار آهو و نخجیر مایل گشته صباح که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش
مرغزار فلک از افق شرقی در پرواز آمده فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار از صغار و کبار آن دیار
بر صحاری و قفار نواحی قم محیط شده جانوران شکار را از جانب خندق آن
بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته بر که امرا آخته
پادشاه شیر شکار عنان عزیمت معطوف ساخته در نماز پیشین هما روز چو که بهم
رسید و بمعاونت تایید ایزدی المقدار نخجیر و آهو مجتمع گشت که کمیت آن
از حساب و شمار مستوفی فطنت آثار در گذشت و شاه ملک اقتدار و نوجوانان
کامکار چنانچه معهود است بنوبت بضرب شمشیر و تیر بآهو و نخجیر رسانیده در
عرض یکدو ساعت بیست و شش هزار جانور بقتل رسید و از خون کشتگان
درمیان زمستان در ظاهر قم لاله زاری نضارت آثار عیان گردید به نواحی آن

آستان ملایک آشیان آن جانوران شکار را ارغازیان عظام قسمت
نموده بعد از آنکه اندک زمانی درگذشت بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم
شکار صحرای ورامان گشت و بدستور استمرار امرا و عساکر نصرت شعار
و رعایا و مردم جلادت آثار بلوازم آن کار پرداخته مدت دوازده شبانه روز
در بیابان و قفار از زدن جانوران شکار نیاسودند و چون جرگه بهم رسید
بیمن دولت پادشاه موید منصور المقدار وحوش و طیور جمع آمده که هر چند
همای بلند پرواز می‌پرید غیر شاخ نخجیر و گوزن آشیانه نمیدید و تراکم جانوران شکاری
و سباع بمرتبه رسید که گرگ و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از هم نمی‌رمیدند
و شاه صاحب تایید لخت تنها در شکارگاه در آمده بدستور معهود نهایت
جلادت بجای آورده و شیر از صولت خدنگ خسرو پلنگ آهنگ در طرف
آهو نمی‌توانست گریست نظم زتیر و نیزه چه شیر و نخجیر ∴ بهم آمیخت همچون
شکر و شیر ∴ ولی شمشیر او طوفانی انگیخت ∴ که از آمیزش تن روح بگریخت ∴
و دران روز چهل هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب تیغ و حسام خون
آشام و سهام اجل انجام شاه عالیمقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید
و بیمن اهتمام تواجیان عظام منقسم گردید پس از آن دو نوبت پادشاه
سکندر منقبت در حدود ساوه تابان امر مشغول گردید کرت اول شانزده هزار
نخجیر و آهو و کرت ثانی یازده هزار بقتل رسید نظم چو رای خسرو بهرام تدبیر ∴
نماید عزم صید گور و نخجیر ∴ ملایک گویا نخجیر رانند ∴ بسوی صیدگاه او رسانند ∴

وگرانس وجن رانبت معذور .:. که ارند اینقدر رسید ازره دور .:. و در اثنای
امور مذکوره جناب سلطان سیف الامامی از ولایت مازندران باز آمده امیر
عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه تقبل ایشان نقد شده بود
بدرگاه سپهر اشتباه رسانیدند و مناقشه که درباب ادای وجه در میان مشار الیهما
واقع شده بود موقوف نواب بلند جناب گردانید و شاه ملقب نواز جناب
سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ
شد که حکام مازندران چندگاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان
آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیده از جمله وقایع
که در یورت قشلاق بوقوع انجامید یکی آنکه محمد خان ایشک آقاسی و نجم بیگ
که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه بابر پادشاه رفته
بودند باز آمده عرض کردند که آنجناب تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امرای عظام احمد بیگ
صوفی اغلی و شاهرخ افشار فتح نموده بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده
برخلاف دارد بنابران حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی از
نهنگان دریای زخار یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته دیو
سلطان که در کالپوش جرجان قشلاق کرده بود همراه گردند و از آب آمویه
عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رسانند
مقارن اینحال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از
پسران او سلطان مراد نام از غم جد سلطان سلیم نام که جانشین پدر بود گریخته

التجا بدرگاه

التجا بدرگاه عالم پناه آورد بنا علی هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت
که دیو سلطان باردوی همایون پیوندد و نجم بیگ با بعضی دیگر از امرا که اسامی
ایشان مذکور خواهد شد متوجه تادیب محمد بابر میرزا گردد و هم در آن
ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت
پدرانه ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه همه وجه تقبل را که
مبلغ بیست هزار تومان بود وصول دهند و ایشان در خدمت جناب سلطان
سیف الامامی که صاحب تکفل آن مبلغ بود دعا و ثنا خوانان روی بالکای
خود آوردند و برضاجویی آنجناب در انجام آن وجه مشغول گردیدند

ذکر وقایع محارباتی که میان ظهیر الدین محمد بابر میرزا [illegible] و سلاطین ازبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر باتفاق صانع بلاد و عباد

در آن ایام که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد
بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان
فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود بنابر آنکه نقد اعتقاد آن خسرو عالی
تبار بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه کشورگیر تمام عیار نموده قاصدان او را مشمول
انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت
آنچه از مملکت ماوراء النهر بحیز تسخیر درآورده بر وی مسلم باشد لاجرم بابر پادشاه
در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه با لشکر زابلستان متوجه ولایت موروثی
شده بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان اویس را بخود ملحق گردانید

نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن مملکت حمزه
سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را
فراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش درفش
آفتاب درخش بابری بمخالفان رسیده بین الجانبین محاربتی در غایت
صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی
ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر مخالفان ازبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی
سلطان در معرکه کشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان
بحیز تسخیر آن خلاصهٔ دودمان امیر تیمور گورکان درآمد و بمقتضای شیوهٔ ستودهٔ
خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه
پادشاه حشمت آیین عرضه داشت نمود و مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر لشکری از
امرای عظام با فوجی از غازیان عالیمقام باین بنده ملحق گردانند امیدست که عنقریب
اسرع الحال سایر ممالک ماوراءالنهر مفتوح گردد و سکه و خطبه بنام و القاب نواب
کامیاب قرین گشته انهدام مبانی جهانبانی سلاطین ازبک بوقوع میپیوندد
و چون ایلچیان آنحضرت بدرگاه سدره حضرت اعلی رسیدند بوسیله امرای جمشید
حشمت مضمون این عریضه را عرض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت
که احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک افشار با زمرهٔ از شیران بیشه پیکار بحصار
شادمان رفته امداد میرزا بابر را پیش نهاد همت سازند و در موکب زبدهٔ
سلاطین آفاق متعاقباً فرق ازبک بر دارند این دو امیر پاک ضمیر بحصار شادمان شتافته

بابر میرزا باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان و والی
بخارا عبدالله خان چون از این حال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان
شتافتند و ماهچه رایت نصرت آیت بابری از افق دارالسلطنه سمرقند طالع شده
اطراف آن مملکت را بانوار عدل و نصفت اضاءت بخشید و رسوم اهل ظلم
و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مناقب و مفاخر ائمه معصومین و
مراسم پرداخت نام شاه سیادت پناه سکندر آیین زیب و زینت پذیرفت
و میرزا بابر کرت دیگر در تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاد و در
طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بالجان
میرزا ارزانی داشت و در بلدهٔ فاخرهٔ بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر در آمده
بود حکام معدلت آثار گماشت و احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک را
بانعام و تبرکات لایقه و منسوجات رایقه و اسپان گردن توان و جرمهای
زر و عقود جوهر خوشدل و مسرور گردانیده اجازت معاودت داد و جهت
نواب کامیاب سپهر آستان خلافت آیات اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع
پادشاهانه فرستاد اما در باب رعایت محمد جان بیک ایشیک آقاسی نجم بیک
که از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریق اهمال و تغافل مسلوک
داشت **باز آمدن بهرا** چون محمد خان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسید عرضه
داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و چنانکه مذکور گشت
نجم بیک با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و بادگان

بیک و خواجه کمال الدین محمود بیک تاغچی متوجه ماورالنهر شد اما قبل از آنکه
بآن حدود رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین ازبک بار دیگر لشکر بما ورالنهر
کشیدند و میرزا محمد بابر را منهزم گردانیدند شرح این آنکه محمد تیمور سلطان و عبیدالله
خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیک و شاهرخ بیک نوبت دیگر خیال تسخیر
ماورالنهر نموده با جانی بیک سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب
انعام و احسان بر روی سرداران الوس ازبک گشودند و سپاهی جرار
و لشکر جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمایه علم نهضت
بصوب بخارا افراختند و منقلای جنود ایشان بر جناح استعجال مسافت گرد
یکبار نواحی آن بلده را تاختند چون این خبر بسمع میرزا محمد بابر رسید از غایت
جرات با اندک لشکر که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه مخالفان گشت هر چند
محمد ترخان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن
مناسب دولت نیست و طریق حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن
دلیران رسیده عنان بمکافحت ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله
منطوی گشت ناگاه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیک سلطان
با سپاه بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جبن و بد دلی پیراسته در آن صحرا
سپاهی نمودند و میرزا محمد بابر پس از مشاهده این جلادت و تهور آن لشکر
بر دخت و تیغ از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرق ازبک را قتیل و جریح ساخت
ازبکان نیز پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند

داد

دکرد نبرد باوج سپهر گردانیده کثرت پیکان آبدار و نوک سنان نیزه
و دم شمشیر آتش بار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را از لوح بقا
ستردند و آنحضرت بقدر امکان در معرکه اثبات قدم ورزیده بعد از تفرق
سپاه و چیره گشتن ازبکان کینه خواه رو بصوب بخارا گردانیدند و در آن بلده
بر مصلحت اقامت ندیده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند اردو را الجود
ملحق ساخته آن حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیک
سلطان و عبیدالله خان را کرت بعد اخری تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع
و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بتوغ خود خرامیدند و رعایت
رعیت کرده بهیچکس از متوطنان ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول
سنه مذکور باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند
محمد بابر میرزا چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا حصار را مضبوط
کرده فرمود تا بر گرد شهر خندقی کندند و محلات آنرا کوچه بند نموده کسان جهة استمداد
نزد والی بلخ بیرام بیک قرمانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی
را با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت
و سلاطین ازبک با حصار آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و دخول غازیان
شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتعال نایره پیکار ندانسته عنان مراجعت
معطوف گردانیدند و چون از اخبار حکام خراسان خبر استیلای محمد تیمور سلطان
و عبیدالله خان بر دیار ماورالنهر بسمع نجم بیک رسید دفع ازبکان را پیش نهاد

همت ساخته باده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت لب رود جیحون (؟)
آمد و حسین بیک لله از هرات و حکام و داروغگان سایر ولایات نیز
پیوسته نیاز و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب
ماوراءالنهر روان شدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از
اطراف امصار خراسان بملازمت امیرنجم رفته شرایط دعاگویی و رضاجویی
بجای آوردند و آنجناب آن جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهمانی
که داشتند بکفایت اقتران داد و امیرغیاث الدین محمد بن امیریوسف را نگاه
داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب
مرغاب رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب او را استقبال نموده
شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیرنجم قریب
بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد
که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آوردند و امیرغیاث الدین محمد را مأمور کرد که بحصار
رفته میرزا محمد بابر را بلطف و عنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا
با جنود آن دیار بوی ملحق گردند بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته و در ماه رجب سنه
مذکور از آب عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود که امیرغیاث الدین محمد از جانب
حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیرنجم با بعضی از امرا
واندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را جهت رسم استقبال نموده در رنگ جنگ
که در بند آهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف نثار و پیشکش

١٤١

بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین ازبک از عبور نجم بیک خبر یافتند غلات
و حبوبات را اندرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراءالنهر را یکی از سلاطین
متعهد شده خود را مضبوط گردانید ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیرنجم ثانی
و شهید شدن او بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی بانی مبانی سخن سازی
و ناظم مناظم قصه پردازی بدست این حکایت را بر نهج مرقوم میسازد که
چون امیریار احمد اصفهانی که ملقب بنجم ثانی بود بوفور فراست و کاردانی
و صفت وقوف سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط
و حل و عقد و قبض و بسط مهمات کشورستانی رایت بی مثلی می افراشت
چنانچه سابقا مسطور شد شاه دین پناه بعد از فوت امیرنجم زرگر زمام امور
وکالت نفس همایون در قبضه اقتدار آنجناب نهاده او را صاحب اختیار
مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و ارکان و مقربان تسلط و نفوق داد
و امیرنجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان بارگاه
پرداخته امور ملکی و مالی و جزوی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت
بر انجام مقرون ساخت بنا بر آنکه در سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف
و اعیان عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات
مکنت و عظمت انقدار در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع
امرای عظیم الشان بلکه از اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان
خاصه او از دیک پنجهزار سوار یراق دار رسیده و نوکر خوان و امورش از حد

حساب و استیفای محاسبان دانا نیاورد گردید هر روز قرب صد هزار گوسفند
شیلان او بود مرغ و غاز و جوجه را بدین قیاس باید کرد در شهور مذکور با آنکه
تمامی اسباب را از آب گذرانیده بود هر روز سیزده دیگ از نقره خام جهت پختن
طعام در مطبخ او در کار بود و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی
فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از عزیزی صادق القول استماع افتاد که
دران طرف آب شخصی که در وقت کشیدن شیلان بر در خانه آن امیر بادشاه نشان
حاضر بود بر زبان تعجب از جوکیدار پرسید که هر روز اینقدر معالی را در ولایت
باقی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد
و برنج و ماهی و سایر حوائج در کار ما بسیار است اما هر روز مراده من دار چینی
و فلفل و زعفران و زیره و زنجبیل بعضی دیگر از ادویه ضرورت میشود که جهت پیدا
کردن آن دشوار است غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب حشمت و شوکت آن
امیر بلا شبهه و نظیر این وجه ترقی نمود بکثرت جاه و جلال مغرور گشته بی آنکه از
پادشاه موید منصور رخصت یابد متکفل فتح ماوراء النهر گردید و مقاتله سپاه
ازبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان شمرده پس از عبور
بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظل السلطنه رایت عزیمت و اربر افراخت
پولاد سلطان افشار که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوت
مقاتله و محاربه ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مداهنه در آمده
بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار باز گشاده امیر نجم او را مقید ساخت

بلغو بوز بیگی را با جماعتی از ازبکان که دران مکان بودند کشته متعرض رعایا نشد و از آنجا
بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت شده
ثبات قدم ورزید نجم بیگ اطراف شهر را امر التقسیم فرموده هر کس بمورچل خود فرود
آمد و جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و بزخم سنگ رعد در برج
و باره های خورشید اثر افکندند در عرض دو سه روز قهر اقتدار آن بلده را استیلا
یافتند و شیخم میرزا با متابعانش اسیر پنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت
و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی
بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنوده قرب
پانصد هزار کس از سپاه و رعیت را تیغ بیدریغ گذرانیدند و عازم بخارا شد
زیرا که جانی بیگ سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه ازبک در بلده
بخارا مقام داشتند و نقش مقاتله و مقابله و صورت معارضه و مجادله بلوح
خاطر و صحیفه دل می نگاشتند چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور
سلطان و ابو سعید سلطان ولد کوچکنجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بقصد
دست برد متوجه شده اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیگ قرامانی
را با جمعی کثیر از سالکان مسالک جلادت بدفع ایشان مامور گردانیده آن
دو سلطان از توجه بیرام بیگ و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن
شدند بیرام بیگ کیفیت حال را اعلام نمود و نجم بیگ با تمامی عساکر بظاهر
غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف حصار را

مضبوط ساخته هر روز فوجی از ازبکان خونخوار الکه میفرستادند و از ینجانب
نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیانا مغلوب می‌شدند و چون چند
روز حال برین منوال بگذشت و آذوقه ایشان مفقود گشت خواجه کمال الدین
محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود میدانست که تسخیر قلعه
بمحاربه تیسر پذیر نیست بعرض امیر نجم رسانید که درین زمستان فایده در محاصره
غجدوان مترتب نمی‌شود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت آلات رزم
و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان درآنجا توطن دارند اگر
چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر رسد جهة فقدان حبوبات تنقیص
خواهند یافت مناسب دولت آنکه ازینجا طبل کوچ کوفته در نواحی قرشی و خزار
قشلاق اندازیم تا از ولایات بر کار یخ اردو بازاریان و سوداگران غله
در مجالس بار روی ظفر اختصاص آورند چون زمستان بپایان رسد و ذخیره
ازبکان روی در نقصان نهاده علیق چهارپایان در حیز ابتدا شود متوجه فتح
بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه غجدوان کوچ کرده بکنار
آب روان شویم ازبکان تصور خواهند کرد که این حرکت بنابر خوف و هراس
از ما وقوع می‌یابد و این معنی موجب جسارت ایشان خواهد شد هنوز این سخن
باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه والخلافه میرزا محمد بابر از آنجا آمد و همان
سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی
مبالغه کرد و امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نمود و فرمود که فردا کوچ

کرده بدان طرف رویم و روز دیگر سه شنبه سیم ماه رمضان سنه ثمان و عشر و تسعمایه
بود علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراءالنهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع
گشت و بهم از حزامرد و دیروز در گذشت صورت حال آنکه چون در بلده
بخارا استماع جانی بیک سلطان و عبیدالله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در
ظاهر حصار غجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهة بدست آوردن
آذوقه و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر
بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان
گشتند و بعد از وصول بغجدوان دیار محمد تیمور سلطان با ازبکانی که در آن
حصار بودند بدیشان پیوسته هم عنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند
امیر نجم ثانی پس از مشاهده این حال دل بر قتال نهاده میمنه و میسره لشکر را بوجود
امرای عظام استحکام داد و خود در قلب ایستاده مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر میرزا
با خود خاصه طرح باشند که در هر طرف که بکومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از
تسویه صفوف حرب و ترتیب فوج جلادت آثار از برانغار سپاه ازبک
در میدان تاخته جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند بیرام بیک که در آنجا بود متوجه
دفع شر ایشان گشته بزخم تیر از پای درافتاد و این معنی موجب ازدیاد جسارت
اوزبکان شده یکبار بر سپاه عراق و آذربایجان تاختند و امرا و عداوتی
که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در دامن فرار نهادند
لاجرم چون نجم بیک شکست یافته ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر میرزا با سپاه خاصه او نیز هم

کبار آورده امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود
متعاقب موکب آنحضرت در حرکت آمد حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی متوجه
گذر کرکین گشتند و ما بچه رایت سلاطین ازبک از افق فتح و ظفر طالع گشته سپاه
ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله در معرکه بامیر نجم
رسیده آنجناب را اسیر پنجه تقدیر ساختند و بنزد پادشاه خود برده حسب الحکم
اساس حیاتش را بنیاد انداختند و زین الدین بدیع بیک نیز با بسیاری از غازیان
و جمعی از خراسانیان نیز هم در آن روز شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر
بکوهها و مغارها گریخته بودند مثل محی الدین یحیی و خواجه شمس الدین محمد و امیر
و خواجه امیر جان بنا و خواجه قوام الدین محمد بن استاد عبدل نیز بدست ترکمانان
افتاده جام هلاکت درکشیدند و در هفدهم ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هراة
رسید امیر عماد الدین محمود اصفهانی که بحکم جهانمطاع وزیر و صاحب اختیار
ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت
و پس از سه چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی در ضمان جمعیت
و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطیع منصب حکومت بلده
فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بمدارای رعیت
و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت وعده فرمود اما
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین
محمد بابر میرزا بصوب حصار شادمان رفته بودند از آنحضرت عنایت و رعایت

یافته

یافته راه مخلص پیش گرفتند و در پانزدهم ماه رمضان امراء و حکام در باب استحکام
آن خطه جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشته و این اخبار در قشلاق اصفهان
بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید و بار دیگر یورش خراسان و دفع بیداد
ازبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید **ذکر نهضت پادشاه با استحقاق**
از قم بصوب اصفهان و پیش بازتان و توجه رایات آفتاب شعاع از آن
حدود بجانب دار الملک عراق چون زمان فرمای طوایف مردم رستان
سنه سبع عشر و تسعمایه در بلده فاخره قم بپایان رسانیدند و خرد و خیل انجم
از برج شتوی عنان بگردان بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا
از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاهده عارض رنگین
گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور برگشود **نظم** سر دارد علم بلند پایه
بر ذوق چمن فکند سایه ∴ بید از سر خنجر گهربار ∴ شد بر یاسمین در ربار ∴ بار دیگر هوای
صید و شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا آثار پیدا شد و پادشاه
فلک اقتدار عازم اصفهان گشت و چنانچه چند بار در اوراق بزبان قلم
لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و بیست
و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردید آنگاه اعلام
ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه پیش زمان و ییلاق شد در آن
بهار و تابستان در مرغزاری نضارت آثار گاهی بتجرع اقداح خوشگوار
و احیانا بصید گوزن و توجقاری که در آن دشت بسیار بود اقدام فرمود و در

فصل پاییز که در منزل ماهند از فروغ طلعت خورشید صفت افادت پذیرفت و از
تاثیر هوای خزانی لباس خضرت آثار شجعان نرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان
صورت کارگاه صباغان گرفت و پادشاه جهانیان عازم خطهٔ اصفهان گشت
و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط و انبساط
در داد و کما ینبغی بتفقد حال ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجددا ابواب لطف
و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد و گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض
چون آفتاب و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را نافروسیراب میکرداند و گاهی
بر تخت سلطنت و استقلال بر آمده ستمکشان وادی جور و اعتساف را بچشمه سار
عدل و انصاف میرسانید **نظم** کشیدی پادشاه هفت اورنگ :. گهی در بزم عشرة
جام گلرنگ :. نشستی گاه بر تخت عدالت :. پی تادیب ارباب ضلالت :. بنای
عدل را آباد کردی :. دل غمدیدگان را شاد کردی :. و در تضاعف آن حالت
خاطر انور همایون متوجه رایت ولد سلطان بایزید گشته ایالت بعضی از ولایت
فارس رجوع باو شد و سلطان مراد حسب فرمان فرمای بلاد و عباد بجانب
مقصد در حرکت آمده در اثنای راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه
بمقصد رسد متوجه عالم عقبا گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **گفتار در بیان**
ولادت با سعادت شاهزاده عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا و رسیدن
اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی در آن زمستان که بلده
محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای

ریاض جنان بود واهب بی منت گوهری از خزانهٔ کان امکان بیرون آورده
در کنار عطوفت شاه والا جاه نهاد و بنسیم عنایت ازلی در چمن پادشاهی
گلی طاهر شکفت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت
لم یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهال طوبی مثالی سر کشید که ظلال اقبالش
جهانیان را مهاد امن و امان رسانید **نظم** گلی بشکفت در گلزار شاهی :. وجودش
مظهر لطف الهی :. نهالی رست از باغ امامت :. ظلالش مرجع اهل کرامت :.
بر آمد اختری از برج اقبال :. فروغش نوربخش چشم آمال :. یعنی حضرت
شاه دین پناه را در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمایه بسعادت پسری خورشید منظر
متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنهٔ بشارت
و زمزمه غلغلهٔ تهنیت از ایوان کیوان در گذشت بساط جشن و مجلس عیش و سرور
تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت
کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر
و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون شاهزاده صاحب سعادت کردند و خدام سدهٔ
سدره منزلت مرتبهٔ صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده
لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب
و مکنی بابو الفتح گشته چند قابلهٔ حور سرشت جهت ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت
و بواسطهٔ تولد آن شاهزاده دولتمند چند روز طویهای دلپسند وقوع یافت
مواد اعتقاد ذوی الانام بمحبت از زیاده گشت و هم در آن رای ذی اصابت

عین الکمال دست سپهر بدفعال نیل ملالی بر چهره احوال نواب پایه سریر جاه و جلال
کشیده خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کشته شدن
سلاطین اوزبک از آب آمویه متواتر آمدن گرفت بنابران یورش خراسان کرت
دیگر پیش نهاد همت عالی اثر گشت و رایات ظفر آیات از اصفهان بجانب
ساوه نهضت نمود و غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار در گذشت

ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان

چون امیر نجم ثانی از جام قضای سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر خراسان
در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا گشت نخست جانی بیک سلطان از آمویه گذشته متوجه
دار السلطنه هرات گشت امراء و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف
یافتند پیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیدند احمد بیک صوفی اغلی قلعه اختیار الدین
را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج میرزا سلطان محمد که در میان شرق
شمالی شهرست رایت اقتدار برافراخت امیر عماد الدین محمود دروازه فیروز
آباد را ضبط نمود امیر غیاث الدین محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازه
عراق بدیگری از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان
در اوایل ذو القعده بظاهر هرات رسید نخست در النگ کهدستان فرود آمده
بعد و نوبت زمره از لشکریان بقدم محاربت از طرف باغ سفید خود را نزدیک
بخندق رسانیدند و اصحاب بکان دل لشکریان هرویان مجروح شده مایوس باز
گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازه فیروز آباد جنگ پیش آوردند

و از دست برد ملازمان امیر عماد الدین محمود مغلوب بشر و زخمهای کاری خورده
در بعضی از آن معارک بابا عشق تبرایی که منسوب لله بیک بود بدست ازبکان
گرفتار گشته شربت شهادت چشید و مقارن آن حال عبید الله خان نیز بنواحی شهر
رسیده در حوالی قریه ازاوان و ساق سلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان
تاتار در کنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاختند و بافکندن تیر
و سنگ پرداختند و بعد هر چه تمامتر بامر محاصره قیام نموده علم جنگ و پیکار برافراختند
و چون در سال گذشته محصول هرات نیک نیامده بود و در آن اوقات نرخ
حبوبات ترقی تمام نمود مع ذلک امرای عظام جهة آذوق غازیان بر محلات
شهر غله حواله کردند بدین جهة تنقیص بسیار بضعفا رو کار رسیده در کمال اضطرار
بسر بردند القصه ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافت بعد از آن پرتو انوار
عنایات الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیک سلطان
و عبید الله خان مخالفتی روی نمود در صباح سیم محرم سنه تسع عشر و تسعمایه که موافق
اول روز نوروز بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات بجانب دیار خود
توجه نمودند در آن روز فیروز هرویان را به نسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی
در چمن مراد شکفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و باره
فارغ گشته بر بساتین و باغات و منازل و مزارعات خود شتافتند جانی بیک سلطان
بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بقرشی رفت اما هم در آن ایام محمد تیمور
سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو پادشاه

باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف طوس مشهد مقدسه انعطاف دادند و از حدود و
نواحی اسفراین تخت تصرف در آورده دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این
خبر بدار السلطنه هراة رسید امرای عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه
بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند خواجه عبد الله
و بعضی دیگر از هواخواهان ازبکان آن بلده را ضبط نموده جهت ایصال بشارت
سرعان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان
طوعا و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه و شهر پیش برده اظهار
اطاعت و انقیاد کردند و تیمور سلطان در باغ جهان آرای فرود آمده خطبه بنام
خود خواند و چون میدانست که در ایام در بندان تفرقه بسیار بهر و پایان رسیده
با مردم بر وجه احسن معاش کرد اما طایفه از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز
غمز و سعایت نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دام بلا و در طریق رنج و عنا انداختند
مولانا شمس الدین محمد نهی و مولانا حبیب الله واعظ و موذن مسجد جامع را زخم
کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش فتنه اشتعال بیشتر یافت
با آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس امیر غیاث الدین محمد بن
امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که به اغراض فاسده
خویش در مقام انهدام بنای زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب
مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که
یکدو شیعی بزخم کارد او شربت شهادت چشیده بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه

تسکین

تسکین یافته چون دو ماه تیمور سلطان در دار السلطنه هرات و عبید الله خان
در مشهد مقدس و بعضی دیگر ولایات حکومت کردند ناگاه خبر وصول منقلای
سپاه کشورگشای شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا بودند عنان عزیمت
بصوب ماوراء النهر تافتند **ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید
شرف الدین بمناصب مناسبه و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار
موکب کواکب مرتب** امیر سید شرف الدین که جامع انواع فضل و ادب و حاوی
علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب
مستثنی بود بعد از وفات قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته
بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت امیر نجم
مسعود ثانی را نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که
بیرق ظفر پیکر از خراسان مراجعت نموده پرتو وصول بر ولایت عراق انداخت رخصت
طواف عتبات عالیات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد
آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی منتخب و مباهی شده بواسطه
وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن
اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر نمود
که من حیث الاستقلال بر انجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و در این ایام که خبر نهضت
امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچه الویه آفتاب طلیعه از اصفهان متوجه ساوه گردید در رودخانه
ولایت مذکور پادشاه صاحب تایید بتجدید نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده

وکالت نقش نفیس همایون را در عهده آن جناب کرده پایه قدر و منزلتش را بایوان
کیوان رسانید و ایضا سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود
بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخته بتکفل امور صدارت نصب فرمود و چون اعلام
ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار پرتو وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان جهة مصلحت یورش خراسان
آذوقه سه ماهه بردارند و با آنکه دران سال در ساوه حبوبات در غایت قلت
بود و ملیه قحط و غلا شیوع تمام داشت بیمن توجه خاطر عالی مآثر آنقدار غله که دلخواه
سپاه انجم جاه بود بحیطه تصرف ایشان درآمده موکب پادشاه فرخنده صفات مدت
ده روز در ساوه توقف نموده از آنجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد
متوجه فیروزکوه گشت و ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی
اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه شقه قبه سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزکاره سپهر
دوار می نمود و پادشاه جهانبان بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان ازان منزل
سلطان میدانی فرامید زین الیک را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورگشا جهة
منقلای عساکر فرستاده خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمد در اثنای راه بنواحی
دامغان جناب سلطان سیف الاتابکی که جهت تحقیق وجوه تنقیل امیر عبدالکریم و آقا محمد
رفته بود از مازندران منقضی المرام باز آمده بشرف بساط بوسی سرافراز شدند بنابرآنکه
درباب سرانجام وجوه مذکور شرایط یکوخدمتی بظهور رسانیده بود مجددا پرتو عنایت
پادشاه مظفرلوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکه بسطام از نزول موکب

کواکب

کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و شتابنده
براق بهادران رستم اثر شرف نفاذ یافت و صباحی که سپهداران قضاقدر
دیبای آفتاب بر زبر جوشن مصقول خیول ثوابت و سیار پوشیدند و لوامع
تیغ برق کردار و اشعه سنه شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه چین
روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام انام و قورچیان بهرام صولت
و غازیان داو شوکت و سایر هژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش
جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبارفتار سوار گردیده در صحرای دلگشای
صف صف ایستادند و سیوف جان گداز آخته رماح اجل پیوند افراخته زبان سخن
سازی بدعوی جلادت و سربازی گشادند یکی از ایشان از جام رحمت الهی دولتخواهی
سرمست شده بمضمون این مقال مترنم بود **نظم** بر آنم که چون دشمن بدگهر ∴ کند عزم رزم
شه دادگر ∴ بگرز گران و بشمشیر تیز ∴ سر و دست او در آکنم ریز ریز ∴ بعزم عدم
رهنمونش کنم ∴ قدم از سر و پی زخونش کنم ∴ و دیگر بر جاده اخلاص حضرت
پادشاه استقامت ورزیده بفحوای این کلام تکلم می نمود **نظم** در آید اگر دشمن
تیز چنگ ∴ بدریای هیجا بسان نهنگ ∴ ز آل شاه امامت نژاد ∴ خدیو جهانگیر
پاک اعتقاد ∴ بقلاب مردی زبونش کنم ∴ ز فرق سنان غرق خونش کنم ∴
و دران صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید بر اشهب گردون نورد
برآمد و برسال بی اختیار ابطال رجال آغاز عبور نموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه
جنود ظفر علم را نظر فرخنده از در درآورده بهر طایفه از عساکر بهرام مغافر میرسید

سرداران ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه می سودند
و اسپی فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز باداء دعا و ثنا میگشودند **نظم** کرشاها فلک
بکام تو باد ∴ جنود ملک در سپاه تو باد ∴ ظفر در رکاب تو با دوام ∴ سعادت
رفیق تو هر صبح و شام ∴ لوای تو پیوسته فیروز باد ∴ همیشه عدوی تو کم روز باد ∴
گران تا گران جهان زان تست ∴ سر جمله در طوق فرمان تست ∴ سر تاجداران
ترا چاکرند ∴ بجز راه اخلاص تو نسپرند ∴ نخواهند غیر از تو شاهی دگر ∴ ندارند جز تو
پناه دگر ∴ بهر جا که رزم آزمایی کنی ∴ چو خورشید کشور گشایی کنی ∴ ندارند جان و
سر از تو دریغ ∴ جدا از جسم و جان عدو تیر و تیغ ∴ و نقد اخلاص آن سالکان
طریق اخلاص در معیار همه کیمیا تاثیر زیبندهٔ تاج و سریر تمام عیار نموده بسکهٔ
قبول اقتران یافت و نا بمه روز بتضاعف اسباب ترفه و کامرانی و بهجت
و شادمانی افزود و بعد از فراغ ازان امر بصوب دولتخانهٔ همایون شتافت

ذکر رسیدن منقلای سپاه ظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه مؤید منصور

پس از عرض سپاه انجم جاه و
تحقیق یراق شجعان زرکلاه شاه سعادت همتش از الوس بسطام به ییلاق
کالپوش خرامید و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن قبا
برسم منقلای بتوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل سلطان بقوت و دولت شاهی
مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد
مقدسه نهاد و عبید الله خان که دران ولایت اقامت داشت چون ازین معنی خبر یافت

اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی
که خلیل سلطان بیک فرسخی او رسید بعضی از ارباب و کلانتران را که جا مانده
عنان عزیمت بصوب مرو شاهجهان انعطاف داد و از آنجا نیز مجال توقف
نیافته از راه سبزر بمعبر چارجوی رفت و آمویه را عبور نموده راه بخارا پیش
گرفت و برین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس [illegible]
بخاطر تیمور سلطان که در هرات بود در راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر
خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر
غیاث و خواجه جلال الدین قاسم و نجوری و مولانا قاسم خوانده پیر و خواجه
شاه حسین خیابانی را که جا مانده همراه برد و بر طبق نصرت با رعب بره هنوز
موکب همایون پادشاه ربع مسکون در ییلاق کالپوش بود که نیر صبح
و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق ازبک در دیار
خراسان نماند و دست شیبت تا در ملک بخشش لباس امن و امان در قامت
اهالی آن بلده پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را بر افشاند
و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استقبال نهال زندگانی
امیر محمد گردید و آن عالیجناب نقابت پناه برهانی الفقرا و اطلاع یافته بمقتضای
کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت
از سمرقند گریخته پناه بحصار شادمان برد و ظهیر بابر میرزا گرفت و دیگر آن زبدهٔ اولاد
خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب نفوذ عنایت و نمود الحرمت در زمان

زین الکان بدار السلطنه هرات فرا رسیده بدستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه
شاهی برگشود ذکر فتنه که ابوالقاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی
کثیر بر زمین ریخت ابوالقاسم در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا در سلک
اعاظم امرای بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را تحت
تصرف درآورد با وی در مقام التفات و عنایات سلوک نمود و ایغا تیمور سلطان
دران ایام که بخراسان آمد او را منظور نظر تربیت گردانیده در بعضی از مهمات
ملکی و مالی دخل داده بمرتبه نیابت رسید لاجرم ابوالقاسم نوکری چند را هم
کشیده بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش راه یافت بعد از فرار تیمور سلطان
در هرات توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم دران ایام خواجه
عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزرای والا عاظم خواجه جلال الدین
میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هرات در دولتخواهی
نواب کامیاب شاهی ظاهر گشته میان ایشان و ابوالقاسم صورت خلاف روی
نموده از شهر بکرخ و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول و حشام آن ولایت
قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان
تافت و ارباب و کلانتران هرات ازان حادثه وقوف یافته دروازهای
شهر و برج و باره را مضبوط ساختند و خاطر بر مدافعت و مخالفت قرار داده علم
و مقاتلت برافراختند ابوالقاسم در باغ سرافراز که از انجا تا شهر نیم فرسنگ مسافت
دارد نزول کرد و جمعی کثیر از مردم بلوکات با خود متفق گردانیده خواجه شهاب الدین غوری

که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق حقانیت سالکان
مذهب علیه امامیه مشهور از شهر گریخته بوی ملحق گردیده و امیر نظام الدین عبد القادر
که شمه از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر پذیرفت دران
وقت در شهر بود جمعی کثیر با مردم فتنه جوی مجتمع ساخته سرای خود را بحیط ضبط درآورده
صدای هواخواهی ابوالقاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام باحوال هرویان راه یافت
اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابوالقاسم دلیر شده روزی از
دروازه خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان
او بقدم جرات از خندق گذشته دروازه را آتش زدند اما بواسطه اشتغال بر آن
شهر نتوانستند آمد خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازه ملک تعلق بدیشان
میداشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشه فرار نموده با انبوه منسوبان
میرزا قاسم و خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیر
انداز پیاده بر دروازه خوش رفتند و بضرب خدنگ مردافکن و رک آهنگ
ابوالقاسم و اتباع او را خایب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر
متوهم گشته از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و با ابوالقاسم پیوست و او
روز دیگر در ظاهر هرات نشسته در تفتیش مسلمانان کوشیده انگاه خبر قرب وصول
امرای عظمای پادشاه ظفر لوا منتشر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان
واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق باو میداشت و سایر قراولان
ازانک راه کاه سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان در صباحی بنواحی

دارالسلطنه هرات رسید و هرویان را تنبیه نموده بی شایبه توقف اهمال متوجه مخالفان
گردید و از مردم عطاالله و خواجه کمال الدین محمدی و میرزا قاسم و خواجه مولانا و غیرهم
از دروازه ملک بیرون رفته متعاقب پری سلطان در حرکت آمدند و خواجه
محمدی و میرزا قاسم براه عجلت بلبی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پری
سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بموکب رسیدند و دست بتیر
و تیغ زده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند دران اثنا مولانا میر محمد قندی
باز مره که در عقب مانده بودند از پس پشت ابوالقاسم بباغ سرافراز در آمده دست
بتاراج برآوردند و سلک جمعیت آن کم سعادت از هم گسیخته امیر عبدالقادر بطرف
ارب گریخت و ابوالقاسم تا حدود غرجستان عنان باز نکشید و غازیان
عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام راست ساخته شهاب الدین
غوری و قاسم کرجی را با سی و چند کس از مردم که متابعت ابوالقاسم کرده بودند
بقتل رسانیدند و سرهای آن بیدادگران بی دولت را از بدن جدا ساخته اجساد
ایشان را طعمه کلاب و ذباب گردانیدند و در روز دیگر ازین فتح مبین
جناب خواجه مظفر بتکچی بآن بلده فاخره رسید جراحات جارحات ایام را
بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید الطاف پادشاهی مرتضوی
اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری برافراخت
اما ابوالقاسم چون از ظاهر هرات بگریخت در حدود غرجستان با خان نیتاق
پیوست و باستظهار اطاعت نابکار رکن مقدسه عاشیه را تاخت کرده و هم دران

حدود می بود تا وقتی که امیر اردوشاه خروج کرده تیغ تیز خونریز او بالوده خون گردید بمنه
والکرم المنان و علیه التکلان ذکر وصول پادشاه عالیمکان بالنگ رادکان و متعلق شدن
ایالت خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون
مراتب ظل الهی بعد از توجه خلیل سلطان بر چهار روز از کالپوش نهضت نموده کوچ
بر کوچ بخبوشان شتافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین ماوراءالنهر مسموع یافت و حضرت
شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیده از خبوشان بالنگ رادکان خرامیدند
و دران مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت نموده بساط نشاط و بساط عیش
و انبساط ممهد و مبسوط گردانیدند و دران ولا حاکم ولایت مرو دده بیک که از توهم
سپاه ازبک آن بلده را باز گذاشته بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت
ناهنجار پادشاه جهت شعار حکم فرمود که او را در کسوت نسوان در آورده و درازگوشی
سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما هم دران روز بار دیگر عنایات
جرم سوز شامل حال دده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور
معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در النگ رادکان خاطر همایون مآثر شاهی زینت
زمره از امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی
ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خانی لقب داده بسبب تفویض ایالت
دارالسلطنه هرات و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش را برافراخت آن
پادشاه دین پناه احرام طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالیمقام ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیهما السلام بسته از رادکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و جبهه

ستوده آنحضرت بود از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار
فرحبخش بر وجنات عالی مجاوران آن روضهٔ عرش منزلت تافت و از آن بقعهٔ
ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از بدان حدود رسیدن معلوم شد که بیابانیان
و صحرانشینان تبت نغاز بانی که از معرکهٔ عبیدخان هزیمت نموده بودند توطن اختیار
کرده‌اند و طایفه را تهیه ساخته یراق زمره را بغارت برده‌اند و ایشان در وقت
عبور ازبکان از آب مرغاب غاشیهٔ اطاعت ایشان بر دوش گرفته‌اند
ولی شایبهٔ اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته‌اند بنا بر علی هذا لشکر
قهر پادشاهی نصرت بقتل عام فرمان داد و توپخشی با جمعی کثیر از عساکر بهرام صولت
بان کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت را از خون آن قوم دون گلگون
ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یعمل سوءً
یجز به در خم طاق گردون انداختند و موکب همایون ربع مسکون از النگ باباخاکی
که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت روزی چند میل اقامت نموده از پای
افتادگان زاویهٔ بیدادی و از دست رفتگان بادیهٔ نامرادی که در دار السلطنهٔ
هرات و توابع مضافات امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول خبر
همایون بمنزل باباخاکی و توقف یافتند قدم از سر ساخته از سرمایهٔ رفع درجات
شناخته باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقویم قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز
گشته زبان حال و قال بدعای دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشادند
و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام

نهاوند

نهاوند و در خلال این امیر نظام الدین عبدالباقی جبههٔ انجام معظم مهمات و کار سلطنت
و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناه زین المحان بآن بلدهٔ فاخره شتافت و قضایای
ذوی البرایا را بر نهج عدالت فیصل داده بیمن اهتمام خیر اندیش امور ملک و ملت در سلک
النظام انتظام یافت **ذکر مآل حال خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود**
و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن دلاوری نمود خامهٔ مشکین شمامه از ضمن حکایات
سابقه بر صحیفهٔ بیان رقم زده بود که خواجه کمال الدین محمود بعد از وقوع عبیدخان از آب
آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته خندگاه رایت
مقاومت با سلاطین ازبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدر رسید و در شهر
ذخیره نماید بوبای سلطان بوقمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن
بلده شده با سپاه وزوان از گذر ترمذ عبور نموده بلخیان باطاعت ازبکان مایل گشته
خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمده بجهة بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه
مجسته لوا بابر میرزا بود رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه
جمادی الآخر سنه تسع عشر و تسعمایه استماع نمود که بابری سلطان باتفاق سایر سلاطین
ماوراء النهر رفته بلخ را باز گذاشت بنابران خواجه محمود بار دیگر ببلخ شتافت اما
اشراف و اعیان بلدهٔ مذکور انکه خواجه محمود شاید ایشان را بجرم اطاعت بابری سلطان
مواخذه نماید ابواب را در شهر بگذاشتند و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان
شده پس از وصول بمنزل پل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی از حشام دزدان
بود و در شیوهٔ قطع طریق سلوک نموده خود را از جمله هواخواهان سلطانان ازبک

می‌شمرد بالجمله دو چار جوزه آن خوارج پسندیده اخلاص نموده او را
دستگیر کرده در اوایل رجب سنهٔ مذکوره شربت شهادت چشانیدند و چون خبر توفیق
پادشاه والا گهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طبرستان گشته در یلاق
بابا خاکی فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که دیو سلطان و امیر سلطان
بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایت دیو سلطان
بحکومت بلخ توقف نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت
نماید و امیر سلطان جهت کومک زین لخان بخراسان باز آید و ولایت خالی کشور عال
او باشند و امرا با فوجی از سپاه ظفر لوا روی بمقصد آورده پس از وصول بشبرغان
ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و امرا مراسم اطاعت
و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر و قلعه را بر روی امید امرا گشادند و از بلخ نیز سادات
و نقبات و اشراف و اعیان شهر و قلعه را نیز نزد دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز
و پیشکش بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص و خدمتگاری کردند اما مردم اندخود که از
مردم اهل طلال را که موسوم بود بتقرا ابقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان و طغیان
مسلوک داشتند بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان بتظاهر اندخود
شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه‌گیری نمودند و قراابقال و اتباع
او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند
و زمان محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابدپیوند قهراً آن بلده
مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داد کارسازان اندخود از ضرب تیر

درگذشت

درگذشت صغیر و کبیر برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ و تیر بقتل رسیدند و قراابقال را
که بند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت
یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلال که در آن مملکت
روی نموده مشغولی کرده پرتو انوار معدلتش بر وجنات اهالی طخارستان تافت امیر سلطان
جانکه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانید بعد از مراجعت لوای
کشورگشای شاهی بمقصد رسید همانجا ساکن گردید **ذکر توجه شاهرخ بیک افشار بصوب
گرمسیر و قندهار** در آن ایام خجسته آغاز و خنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از محمد خان
شیبانی خاطر عالی مآثر فارغ ساخته در بلدهٔ فاخرهٔ هرات لوای نشاط و کامرانی برافراخت
و امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت
گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر آثار آمده اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در
ملازمت بندگان امامت و کرامت بسر برده نواب سکندر حشمت در وقت مراجعت از
خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم
همایون شجاع بیک را بحسین بیک لله سپردند تا در قلعهٔ اختیار الدین محبوس
گرداند و حسین بیک حسب الامر عمل نموده شجاع بیک بعد از چندگاه که در آن
محبس اوقات گذرانیده یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق
گردانیده عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هرات
مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسبان مأمون نور و آلات
نیز در پای آن قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیلهٔ الموعود

با طعام و اطعمه که بمذرت دران تعبیه کرده بودند ضیافت نموده چون آن جماعت بخواب
شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای فصیل حصار را اتباک ریز انداخته و بپای جلادت از خندق
گذشته بنوکران خویش که مکمل و مسلح ایستاده بودند ملحق شد و بر اسپی جابک رفتار
سوار شده بصوب قندهار فرار نمود روز دیگر که این معنی بموقف حسین بیگ لله رسید از
غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا یابند
معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلده فاخره هرات فتنه عظیم
حادث شده جمعی کثیر قتل گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان غارت و تاراج
یافت و درین اوقات که فروغ ماهچه علم ظفر پیکر بر ساحت خراسان تافت
خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیگ شده فرمان همایون نافذ گشت
که شاه رخ بیگ با فوجی از سپاهیان جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح
آن ولایت اگر مهم بلخ داند که خود فیصل نیافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد
و شاه رخ بیگ راه قندهار پیش گرفته شجاع بیگ در شهر تحصین نمود بعد از قرب
وصول شاه رخ بیگ رسولان چرب زبان با مال فراوان ارسال داشته
اظهار انقیاد کرده از جرایم سابقه عذر خواسته لوازم استغفار بجای آورد و خطبه
و سکه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون مزین گردانیده شعار مذهب
حقه امامیه ظاهر ساخت ادای باج و خراج را ملتزم گردید شاه رخ بیگ عذر پذیرفت
طبل مراجعت فرو کوفته عازم اردو گشت و در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت
را شنوده عنان بکران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف داد و در ورود

که موکب

که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت
اطاعت و انقیاد شجاع بیگ را بعرض نواب کامیاب اشرف اعلی رسانید

در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب ممالک عراق

چون امور مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته
و پرداخته شد و هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب اهتمام ضمیر منیر تواند بود
نماند رای عالم آرای پادشاه کشورگشا بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان
که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوزان لیل و نهار سمت
اعتدال پذیرفت مهر سپهر شرفناک از الکای بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کهندستان
را از یمن مقدم همایون رشک فزای گلستان ساخت متوطنان دار السلطنه هرات
که از استیلای بابر خبر یافتند و سپاه پادشاه کشورگشای در مهاد امنیت بودند از
استشمام نسایم معدلت فرمان فرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت می غنودند
یکبار در باب آفتاب وقت افتادند و بسموم غموم و مهاوت گرفتار شده خاطر
بر تجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و در اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ
بولایت نشابور شتافته در اندک زمان بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم
فتنه انگیز و جوقی از اوباش بر سر سلطان محمد بایقرا ولد میرزا ابو المحسن را بپادشاهی
برداشته در ساز نایره ظلم و فساد اشتعال و التهاب دادند و بعضی از قلاع را
مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشادند
بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیگ

استاجلو که بکایان سلطان ملقب شده با فوجی از سپاه ظفر سلک جهت دفع
شر الکاعت متوجه گشتند و برنجه شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه
را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد
بایقرا اگر گنه همی ارکان انجا بی ازتاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر
عبد الباقی و جابان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان یکران بصوب
گلستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیدند
و مهماتی که بکفایت مقرون ساخته بودند بعرض رسانیدند و پادشاه عالیجاه آن
زمستان در صفاهان امان ملک منان در اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت
و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عیش و عشرت گسترده
در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت و در موسم سردی
دی از شعله ساغر می بزم طرب بر افروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار
مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت
مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده
سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بر دمید جمشید خورشید از
زمستان خانه حوت برای حشمت و تجمل بر افراخته متوجه حمل گشت و از اهتزاز نسیم
فروردین ساحت گلزار و بساتین در نضارت از بهشت برین در گذشت نظم
چو بشکفت بار دگر گل بباغ ⁂ برافروخت لاله لسان چراغ ⁂ ببرج حمل رایت
زرفشان ⁂ برافراخت جمشید گردون مکان ⁂ دربار شد از ارم بهشت ⁂

نفعای

فضای چمن گشت همچون بهشت ⁂ پادشاه بکوه دشت ⁂ صحرا و دشت شده
اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان ، نهضت نموده
بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایت را محل ضرب خیام
حشمت و دولت ساخت و آن بلده جنت آیت را مکان و مضرب سرادقات
عزت گردانیده بتمهید بساط عیش و عشرت اشارت فرمود و آن بهار در ییلاق
آن دیار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین نزهات
عالمست در کمال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانیده و در صباح و رواح
در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشیده در آن
اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و خاطر انور
همایون عازم میدان رزم گشته مجلس بزم در نوشت گفتار در بیان شمه
از احوال روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیه مخالفت
زمان و نمای هفت اقلیم از ریاض روایات گذشته بگلزار حکایات مذکور گشته
شمیم این خبر بمشام جان مستنشقان نسیم سیر رسید که فوت صاحبقران امیر تیمور
گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت روم و توابع و لواحق را
بر پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و چون موسی چلبی چندگاهی بلوازم امر پادشاهی
پرداخت بواسطه حلول اجل مقدر عالم آفت را منزل ساخت سلطان مراد قدم بر مسند
سلطنت نهاده مدتی مدید اوقات شریف بمراد و کامرانی گذرانیده بود از آنکه
او نیز بملک باقی مشغول گردید ولد ارشدش سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت نظم

بجای پدر شاد و خرم نشست :: زنگی جنگ آوران بر دست :: جهان را
بخوبی جهاندار شد :: بتخت حکومت سزاوار شد :: و سلطان محمد پادشاهی
بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بوفور علم و فضیلت معروف همواره
همت بر استیصال اهل ضلالت مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ
نسبت بملوک نصاری و کفار فرنگ بلوح ضمیر نگاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که الحال
باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک ساخته مدتی
مسند علم استقلال برافراخت و چون سلطان محمد نیز مانند پدر و جد بعالم مخلد
انتقال کرد پسرش ایلدرم بایزید روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و او نیز
خسرو مجاهد بود نسبت بکدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک
می نمود و وفاتش در سنه سبع و تسعمایه اتفاق افتاد و ولد ارشدش سلیم پای
بر سریر جهانبانی نهاده او بخلاف روش آبا و اجداد از جاده مستقیم سلامت
نفس نفیس تجاوز نموده با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان در آمده
ابواب مقاتله و مقابله باز گشود و در شهور سنه عشرین و تسعمایه از اطراف ولایت
روم لشکری فراهم آورده که هر یک در صحرای هیجا نوک سنان ثعبان آسا
باشدت کوه الوند از پیش برداشتندی و در معرکه نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ
تخم اجل در زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حزر و تخمین مستوفیان آگاه
افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطه دایره خیال محاسبان مهارت پناه بیرون
نظم سپاه چو دریا بجوش و خروش :: سراسر نهنگان پولاد پوش :: همه کینه کوش و

همه رزم جوی :: تمامی سبع سیرت و دیو خوی :: آنگاه متوجه آذربایجان گشته
ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصدان
او نیز همدران با آستان آسمان نشان رسیده بوسیله نواب سده سینه و حجاب
عتبه علیه سعادت زمین بوسی دریافت سخن سلطان روم جنبت قتال و جدال
عرضه داشت آن حضرت در جواب فرمود که ما نیز بوجود تایید الهی و جنود توفیق
نامتناهی ربانی توجه آن جانب نموده ایم و مقاتله و مقابله خیل شقاوت هجوم روم را
پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته ایم و در منزل که ملاقات واقع شود آنچه
مقدر باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلناتینهم لا قبل فیها لنخرجن منها بنیروی
بشر و بخشم پلنگ :: من اینک رسیدم بمیدان جنگ :: به پیش عدو باز گرد و
بگوی :: که ای گشته با سروران رزم جوی :: کشم بر سر و میان تیغ تیز :: بدیشان
نمایم طریق ستیز :: ز خون دلیران مردم شکار :: همه دشت و هامون کنم
لاله زار :: بنوک سنان سعادت هجوم :: جهان را کنم پاک از نسل روم ::
آنگاه ایلچی را بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر گردانیده رخصت انصراف
داده روی بپایه سریر سلطان سلیم شتافت بوفق جوابی که شنیده بود
زبان گشاد ذکر توجه رایت نصرت هجوم و استقلال خصوم و قتال شاه مرتضوی
خصال با پادشاه روم بر ضمیر فیض تدبیر حریفان بزم جاه و جلال و خاطر مهر مآثر
سرخوشان باده دولت و اقبال انجمن ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت
و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعا

رسد خیال نشاط انگیزد که ابواب عیش و سروری بر روی روزگار خمار زدگان

بزم سپهر جفاکار بگشاید و اگر مشام غفلت سرانجام غرور و پندار از رایحهٔ

آن هجوم بهجت انجام اندک بهره یابد خیال عربده سازد و طرح بدمستی اندازد

که عیش عالمی منغص گرداند و نقش مسرت و سرور را از لوح زندگانی جهانی

بزداید ع بوی ز نسیم باده بس مستان را ⁖ نظر ان عبارات مشکین رقم که شمایم

رشحات قلم عنبرشمام جان فضلای مسوده شیم رسانید صورت سلطان سلیم تواند

بود که بعد از استشمام شراب ایالت و کامکاری بوفور خیل و سپاه مغرور گشته

عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرصهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه

جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت نمود کیفیت واقعه آنکه شاه بلکوهیبت

همانی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد و عازم میدان

قتال شده پای فلک فرسای بر پشت اشهب جهان پیمای گردانیده عنان

ظفرنشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده آیهٔ کریمهٔ فضل الله المجاهدین

علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانیده نظم برآمد جهان چون بپشت سمند

چو خورشید بر اوج چرخ بلند ⁖ لوایش برافراخت سر بر سپهر ⁖ مه رایتش گشت

منجوق مهر ⁖ نقاره کنان در رکابش سران ⁖ جنیبت کشانش همه سروران

سر گردنکشان خاک راهش شده ⁖ ظفر مشعلهٔ سپاهش شده ⁖ و چون هوای

تبریز از غبار موکب همایون عطرآگین گشت بوضوح پیوست که سلطان سلیم کوچ

بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفرپناه بی آنکه با جتماع سپاه پردازد با ده

دوازده هزار سوار تیغ گذار که دران زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند

عنان یکران بطرف دشمنان معطوف ساخت و در اوایل رجب سنهٔ عشرین

و تسعمایه در منزل چالدران که به پنج و شش منزلی تبریز واقع است تقارب فریقین

دست داده پادشاه والانژاد میمنهٔ لشکر جلادت نهاد را بوجود خان محمد

و بعضی دیگر از امرای منصور مؤید گردانید و در میسره درمش خان با جمعی

کثیر از شجعان کینه کوش منزل گزیدند و ما بهچهٔ علم انجم حشم از افق مقلب طالع گشته

متقرر شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد بیک کمونه و امیر شریف الدین

علی باتفاق فوجی از شیر بیشهٔ یکدلی در سایهٔ آن رایت ظفرآیت توقف نمایند

و آنحضرت بنفس نفیس اشرف اعلی با زمرهٔ از مخلصان لجهٔ دغا و یلکان قلهٔ هیجا در

قول صف کشیدند تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب عنایت برگشایند

نظم برارست شاه ظفر اقتباس ⁖ صف از سپاه قیامت هراس ⁖ صف

بلکه سد سکندر بنا ⁖ نموده نهیبش طریق فنا ⁖ و چون مبانی اختلال شکوه ابطال

رجال صف متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه سان از جای رمح مبارزت

و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال کشیده فروغ ماهچهٔ آتش فشانی

معرکهٔ قتال را بیاراست نظم علمها برآمد بر اوج سپهر ⁖ شده هر علم پیکر ماه و مهر

سنان گشت چون شمع افروخته ⁖ شعاعش دل دشمنان سوخته ⁖ و از انجانب

سلطان روم چنانکه معهود ملوک روم است بر فراز پشتهٔ فرود آمده معسکر را

از عرابه و جبیر دیواری بلند گردانیده و انهار از بحر پیکر گسسته دران حصار استوار

[illegible]

منزل گزیده دوازده هزار صف ایستاده بکار خود پرداختند و زیاده بر دویست
هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاده کر رایت قتال و جدال برافرازند اگاه
از هر دو جانب پلنگان فتنه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بلادت بطالت
و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال
قتال بردند **نظم** بکف جمله را تیغ خارا گذار ❊ فکنده ببر جوشن زرنگار ❊ زهر سوی
مانند غره شیر ❊ بمیدان رسیدند مردان دلیر ❊ بمردانگی هر یکی رستمی ❊
بهم برزده لشکری در دمی ❊ نشسته بر اسپان فولاد سم ❊ بجولان ز آواز رو ینه
خم ❊ غریو کوس رعد آواز بلند شده آیة **اذا زلزلت الارض زلزالها** ظاهر
ساخت **نظم** برآمد ز کردون خروش نفیر ❊ بدرید بر چرخ جوخ اثیر ❊ جهان
آمد آواز سورن بگوش ❊ که شد بیدلان را ز سر عقل و هوش ❊ شعله سنان
عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخکر پیکان شعله افروز
همچو صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی بباد فنا در داده
رماح ثعبان کردار غازیان موکب سپهر رایت مانند شهاب ثاقب بسوی
عفاریت روم زبانه کشیدن گرفت و نهنگ سریع آهنگ رومیان از درع
و خفتان غازیان بسان بادشبکیر از لباس حریر بیرون پرید سر سرداران
در دست و پای اسپان گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و چون ناموران
از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از هفت طبقه زمین درگذشت
نظم فرو ریخت خون از دم تیغها ❊ چو قطار امطار از میغها ❊ سنان یلان شعله

افروز شد ❊ چو برق بهاری جهانسوز شد ❊ و دران روز هولناک جمعی کثیر از رومیان
بی باک بضرب تیغ و سنان دلیران پادشاه سپاه ظفرناک بر خاک
هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوار افلاک بی نهایت
بودند و لوازم میدان داری و جنگ گذاری بقدر مقدور سعی مینمودند و توپچیان
ایشان از آتش دادن تفنگ و افروختن نایره جنگ بمرتبه طریقه جد و اجتهاد
بجای آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم انداخت
و از شرر کانون درون پردلان را میسوخت و غبار دود فضای سپهر کبود را
شب آسا تاریک ساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه نیز مانند
حسین بیک لله و صفا بیک و ساروپیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید
شریف و سید محمد کمونه و سلطان میرزا بزخم خدنگ و تفنگ دشمنان شربت
شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای عز دای
ومن تقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیما شنیدند
و دران اثنا آتش غضب پادشاه عجم دعوب در خاطر غیرت مآثر زبانه
زدن گرفت و شعله قهر قیامت لهب در باطن جمعیت میامن صفت التهاب
پذیرفت شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت
اخیار بر صف دشمنان خاکسار حمله کرده و بقوت دست و بازوی ولایت و قلادت
سرپنجه کرامت و هیبت کردار وجود تحت خلق از ساکنان ممالک شجاعت
بر آورد ولی شائبه تکلف تهوری و غایله تغیف و دروغ گستری دران موکب آن مهر

سپهر بروری کارزاری نمودند که از دمهای افلاک از نهیب خدنگ مار پیکر آتش
زبان زینهار برگشاد و شیر آفتاب از تاب سنان آتش فشانش در بیشه
التهاب و اضطراب افتاد **نظم** شه شیر دل در صف کارزار ∴ جهان بر رستخیزی
نمود آشکار ∴ که بر چشم اعدا جهان شد سیاه ∴ نهان گشت در گرد خورشید و
ماه ∴ ز بس کشته انداخت بر یکدگر ∴ نهان شد زمین بهر دار نظر ∴ و در آن
اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملغوج اغلی که نهنگی بود از بحر یردلی در برابر
آنحضرت در آمد و پیش از آنکه دست به تیغ و سنان برد شاه حیدر اثر شمشیر
برق اثرش زد که تا سینه او شق گشت از ثقات استماع افتاد که یکی
از ملازمان ملغوج اغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد پادشاه روم
آن ضربت را ملاحظه نموده بر زبان راند که غیر از نکه منتسب بنور نبی
مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت نیست که این نوع تیغ تواند زد
القصه چون سپاه سلطان سلیم از شهامت و تیغ گذاری و آن صدمات
و میدان داری شاه مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه
اقتدار ایشان بیرون رفت و روی بفراری که عرابه و چپر بنده کرده
بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان
تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند اما بقیة السیف که با ضعاف
مضاعف لشکر مغرور بودند اطراف آن محوطه را مضبوط کردند و تفنگ
اندازان را به پیکار ایشان بازداشته تا رسم جنگ و پیکار کردند

و چون بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون این امر واضح و لایح بود که در آن مقام
اقامت به پیکار موجب هلاک خدام نصرت شعار میشود خاطر عالی ما ترا از آن
واز گرفت که بموجب کلمه الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشینند که رومیان
مانند محمد خان شیبانی دلیر گشته جهت کامیابی از میان عرابه و چپر بیرون
آیند آنگاه عطف عنان کرده بار دیگر بر ایشان تازد و بنیاد حیات
آن قوم پرستیز را براندازد بنابراین با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز
رفته از آن راه بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب
ممالک محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان داده
سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک
آذربایجان خرامید و شنید که پادشاه صاحب تأیید عساکر فیروزی
مآثر را جمع کرده متوجه آن جانب است بنابر آن خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی
گشت و سلامت نفس منحصر در مراجعت دانسته از سر ضبط آذربایجان درگذشت
و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر
همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم مراجعت نمود **رباعی** هر چند بود گوزن
پر زور و دلیر ∴ هرگز نشود مقیم در بیشه شیر ∴ گنجشک وطن کند بهر جای ولیک
در مسکن شاهباز کی ماند دیر ∴ این خبر بهجت اثر در موضع درگزین بمسامع
پادشاه والا گهر رسیده هاتف غیب در مخاطبه آن مرکز دایره عز
و جلال مضمون این مقال رسانید **رباعی** کای سرور عالی گهر قدس جناب ∴

دانای فریدون فر اقبال مآب ** با جوم نوکبه خصم چون نقش بر آب **
با ملک نو قصد او چو دریا و حباب ** لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه
تبریز گردیده در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور
در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضات و اکابر و اعیان باقدام
استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیدهٔ امید را جلا داده
مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند روح که بجسد
در آید و مثال نور که حدیقهٔ حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان در آمده
زمستان هم آنجا قشلاق نمود و بتدارک اختلال که در عقب خدام
بارگاه سدره منقبت دست داده بود مشغول گردیده ابواب انصاف
و معدلت برگشود **نظم** جهان از تو نوید زندگی یافت ** عدالت مژده پایندگی
یافت ** فلک بنیاد غم از بیخ برکند ** عوض طرح بنای عدل افکند **

ذکر دخول کوکب زهره از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

دران زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهان
بر فضای جانفزای روضهٔ رضوان تفاخر می نمود خاطر خورشید مآثر ذره
پرور و ضمیر مهر تنویر ضیا گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط
و حل و عقد و داد و ستد امور مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی
در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که متانت رای

از جنبش اساس بنیان دولت سمت ثبات و آرام گیرد و با جذاب فکر
دور بینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از
شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد و از
نسیم محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای قاطبان اطراف امصار و ربوع
پیوندد و نفحت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب
حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند و رحمت کاملش
مغمومان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته
بریاض نزاهت آثار معدلت فایز گرداند و ابر نیسان را از ابار دست
در ر نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشان را از بخشش کف
گوهر بخشش خون از دامن بکشاید **نظم** خجسته رای او بر خلق راه هنر سنجد
مبارک پای او در ملک راه خیر بنماید ** سعادت چشم بگشاید که تا رویش ببیند چند
زمانه گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید ** و بعد از استشاره و استخاره خلعت
این منصب جلیل المرتب بر قامت قابلیت فرید افراد انسانی میرزا
شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب بلند جناب دورمش خان
منتظم بود چست آمده حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت
که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت
و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت
طریق متابعتش نمایند و غاشیهٔ مطاوعت بر دوش گرفته بی وقوف

ومشورتش در هیچ مهم از مهمات جزوی وکلی مدخل نمایند تا یوم عزیمت علیه
میرزا شاه حسین پناه امرای خاقانیه وبلاد ولاه مرتفع گشت وپایه
حشمت واقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع
یافته از فرق فرقدین درگذشت **بیت** پناه سروران شد درگه او ❊ سر نام
آوران خاک ره او ❊ وهم دران ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید
متوجه تقویت ارکان شریعت غرا وتمشیت مهام سادات ونقبات وعلما
گشته منصب صدارت را الجناب سیادت پناه امیر شهاب الدین ولد سید نظام الدین
احمد کلاه که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود وچون آن جناب
کما ینبغی از عهده سرانجام آن امور ومنصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت
بوجود فایض الجود نقابت مآبی مشرف شد که انوار جمال فرخنده مآل معنوی
از مطالع حال خجسته مآلش طالع است وآثار کمال لایزالی مرتضوی از صفحات
افعال ستوده اعمالش لامع توضیح کلام الهی را بعبارت فصاحت آیاتش
وافی وتصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارات حقیقت معانیش
کافی گشت مشکلات رسایل سلف را منطق ملعس متین دربیع شهاب خلف را
بیان براهینش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع وقادش مصور ونقاوه
آثار متاخرین بر صفحه ضمیر فیض پذیرش محرر **نظم** هست نوک کلک او مفتاح باب
مشکلات ❊ هست نور رای او مصباح راه اهتدا ❊ می برد لطف کلامش
تاب از آب حیات ❊ میزند کلکش موج بر لوح شما ❊ یعنی افتخار اعاظم

صدور

صدور واستظهار اکابر نزدیک ودور خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی میوه دودمان ملت علیه امامیه قدوه
اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص ویکرنگی جمال الحق والحقیقه
والدین محمد الحسینی الشهرکی لازال مسند الصدارت مشرفا بوجوده وریاض الرفعه
ناضرة باضعاف افاضة سحاب فضله وجوده وقطع نظر از تکلفات منشیانه
وتنقیحات مترسلانه ساحت گلزار ملک وملت بترشحات سحاب اهتمام
واجتهاد آن ورکن منشرح الصدور این صدر عالیمقدار بتجدید ناضر وسیراب
گشت وفضای دین ودولت از قطرات غمام اعتنا والتفات این دو
بزرگ وحدیقه صفات در خضرت ونضارت از سرابستان جنان درگذشت
ومهام شریعت بصفا برطبق اجتهاد ائمه هدی علیهم السلام الله تعالی برالتمام
افزون یافت **نظم** چو از لطف شهنشاه سرافراز ❊ دو عالیقدر گردیدند ممتاز
یکی در ملکت فرمان روا شد ❊ یکی محراب دین را مقتدا شد ❊ یکی شد
مرجع احکام اسلام ❊ بلندی یافت شرع از آن نکو نام ❊ وپادشاه عالیجاه
دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار
بمبادی دیدن ریاض وازهار بصحرای اوجان شتافت واز آنجا احرام
طواف عتبات قدسی مطاف آبای عظام واجداد کرام بسته عنان عزیمت
بصوب خطه اردبیل تافت وچون بآن عتبه اقبال وکعبه آمال رسید
خیابانه عادت آن جوهر پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورده

مجاوران آن سده سنیه را باصناف عواطف نوازش فرمود و عزم
ییلاق سهند کرد و موسم تابستان و فصل پاییز در سهند اوقات فرخنده ساعات
بعیش و نشاط معروف ساخت و در زمستان کرت دیگر به تبریز رسیده
طرح قشلاق انداخت و دران زمستان از فیض فضل ربانی و انعام
عام سبحانی در نور بخش عقد لآلی مجد و معالی افزود و دری از برج اقبال
درخشش از افق خلافت و کشورستانی طلوع نمود **نظم** بر آمد ماهی از برج
سعادت ∴ ز رویش لامع انوار سیادت ∴ نگویم مه که روشن آفتابی ∴
ببرج سرفرازی کامیابی ∴ رخت شمع شبستان امامت ∴ وجودش گوهر
کان کرامت ∴ یعنی شاهزاده ستوده خصال و سرو گلزار جاه و جلال القاص
میرزا انبته الله تعالی نباتا حسنا در ساعتی محمود و طالعی مسعود متولد گشت
و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور تمهید پذیرفت نوای
نای و نوش از ایوان کیوان در گذشت **بیت** باز از نو شهریار ازاری آمد پدید
بر سر سامان عالم افسری آمد پدید ∴ الحمد لله العلی المجید و منه الاعانة والتوفیق

ذکر کشته شدن خلیل سلطان ذوالقدر خلیل سلطان ذوالقدر که بیمن
تربیت پادشاه بر و بحر در بلده فاخره شیراز حکومت مینمود و از حسن
رعایت خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود در روز
که در معرکه چالدران گاهی از شعله تیغ عالمسوز گیتی فروز خرمن حیات سپاه
سلطان سلیم محترق میگردید و احیانا تفنگ ریح اهنگ رومیان مانند

تیر سند بر دیده دل غازیان میرسید ناگاه نظر مبارک پادشاه ظفر نمون
خصال بر وی افتاد که با قشون آراسته از حدود فارس در یکجانب معرکه ایستاده
نه جهت اقدام بامر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان می برد و نه
اندیشه ننگ و نام و ننگ بر خاطر عاطرش میگذرد مشاهده این صورت
موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را فرمود که برود و خلیل سلطان را
بگوید که عنان جرات بدین معرکه انعطاف دهد و با انعطاف سایر ملازمان
رکاب نصرت نشان روی بمحاربت مخالفان نهد و آن قورچی فرمان
واجب الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنید و آنچه شنید
قاعد تکرار یافته آن صورت کلی فایده روی ننمود بلکه عکس مطلوب نتیجه
داد و حاکم شیراز عنان وزر گردانیده حقوق تربیت نواب کامیاب را
نابود انگاشته تا مامنی عنان یکران بازکشید و در خلال احوال گذشته
کیفیت حدوث نادانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده سیاست
شعله غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف
سیاست بسوختن خرمن حیاتش مامور گردید و او از برق و باد سرعت
سیر استعاره نموده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی که ببلده مذکوره
رسید خلیل سلطان مجلس بزیب و زینت آراسته بود و با اکثر امراء و ارکان
دولت خویش بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال می نمود
و در غایت مسرت و کامرانی ابواب فرح و شادمانی مفتوح گردانیده

از کمال غفلت و نادانی اندیشهٔ انقطاع رشتهٔ زندگانی بر خیمه یکدر را نموده
کور سلیمان بیان بلای ناگهان میان محفل درآمد و چون دید که جمعی
کثیر حاضر نبوده اند بیشتر شد که اگر باظهار رمانی الفقیر بپردازد شاید که خلیل سلطان
قدم در وادی طغیان نهاده او را ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش
وی گفت که حکم قضا امضا بر جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده
چوب تادیب نمایم در ساعت باز گردم اگر درین بزم مرتکب این
امر میشوم ناموس ترا زیان دارد لایق دولت آنکه بخلوتخانه درآیی تا حسب الحکم
بتقدیم رسانیده مراجعت نمایم خلیل سلطان بنهانخانه درآمد که سلیمان
بن سلمان از عقبش بشتافت و نشانیکه درباب سیاستش بمهر همایون
رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت چکند بنده که گردن فرمانبرداری نهد کور سلیمان
علی الفور سر او را از تن جدا کرده از آنخانه پای بیرون نهاد و آنگاه مجوچی
که در وقت از ایستادگان پایه سریر سدره منزلت حکم یافته بود که ضبط
شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت
برافرازد چون سر خلیل سلطان را باردوی نصرت نشان رسانید علی بیگ
ذو القدر منظور نظر پادشاه نامور گشته بحکومت شیراز معین گردید تا غایت
ایالت آن مملکت تعلق بوی میدارد و در دارایی سپاه و رعیت لوازم
سعی و اهتمام بجای می آرد نظم ملک را هیبت زین معنی ملالی ** که گردد مردم
از عالی بحالی ** ثبات از شیوهٔ او دور باشد ** دوام از طور او مهجور باشد **

یکی را

یکی را بر سریر سرفرازی ** برزد خون بتیغ بی نیازی ** یکی را در زمان
بینوایی ** دهد در مملکت فرمان روایی ** ذکر وقوع بلیه قحط و غلا در مملکت
خراسان و رسیدن امیر سلطان باستان پادشاه داد احسان
بسبب وفور عبور عساکر و حدوث نوایب متواتره و قلت زراعت
و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت و بعد ان لمعان نیر عاطفت
پادشاهی در اواخر سنه تسع و تسعمایه در بلاد خراسان سیما دار السلطنة
هرات صانها الله عن الکبات قحطی در غایت شدت و عرتی در نهایت
صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون وضیع و شریف و صغیر و کبیر اشتعال
یافته روز بروز شعلهٔ آن نامیه می افزود و از صبح تا شام غبرآه دردآلود
گرسنگان در هیچ دودمان مرئی میگشت و از شام تا بام فغان ناله ربنا
و هر از ذروهٔ چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب طعمه هرچند عنبری
پرید در غیر سنبله دانه نمیدید و برید خیال چندانکه آهو مثال از گرد دشت
و صحرا امید دید بجز خط جوانان از سبزی خبری نمی شنید از نان جو و گندم
هیچکس از طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه
هرکس راهبری بود دهان میگشاد و بعضی از اهل نعم انبان پوسیده و سختیان
خوشیده می نوشیدند و زمرهٔ بمغز پنبه دانه و نان ارزن و ذرت اوقات
میگذرانیدند و اکثر محتاجان و درویشان این اغذیهٔ لطیفه را گدایی می یافتند
و هر روز جمعی کثیر در سواد هرات فوت شده بعالم عدم می شتافتند که خدایا ان را

از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می افتادند و توانگران
را از گرانی مطعومات و وجه معاش باتمام رسانیده در مقام گدایی می ایستادند

نظم فرو دانی ان قحط پای ثبات ∴ که نایاب شد نان چو آب حیات ∴
دو صد منزل از دیگ شد آتش دور ∴ فراموش شد نام نان بر تنور ∴ ز قحط آتش
دیگدانها بمرد ∴ جو قحطی که آتش از آن جان نبرد ∴ و سال دیگر نیز حال بر این

منوال جاری بود خلق کثیر از گرسنگی هلاک گردید و دران سال اگر نادرا
گندمی از ولایت هرات آوردندی اغنیا یکمن بشش هزار دینار سیری را
میخریدند و دران اوقات درون و بیرون هرات چون از زر بود و اوباش
از گوشت بنی نوع انسان تفقدی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند
و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید یکبار در وآویخته در خانه با در ویرانه او را
میکشیدند و بقتل رسانیده روغنش را ذخیره نموده گوشت را خورده
رایت عشرت می افراختند و هرچند روزی فوجی ازین طایفه بواسطه روغن
روغن آدمی رسوا گشته طارمان زین انجمن ایشان را سیاست نموده
جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بر وقت کشتگان آمده گوشتهای ایشان را
مانند لوم کاو قربانی در می ربودند بیت عشق عالم سوز تو چندان که عاشق میکشد
زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میزنند ∴ البته بجهت امتداد بلای قحط و غلا ویرانی
هرات و توابع و مضافات بآن مرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد
اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد

داد

داد با مساعدت نمی نمود مع ذلک گاهی تاخت قزلباشیه از بکیه معینی
از فقدو خراسان میرسید و زین انجمان و دیو سلطان را با فوج آن طایفه
کماینبغی میسر نگردید بنابرین در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمایه امیر
سلطان که در ولایت قاین که الکای او بود در درگاه و آلاوسدهٔ علیا
شتافته در فشان تیر بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمه از کیفیت
خرابی خراسان و جرات معاندان معروض داشت مقارن حال دیو سلطان
نیز از جانب بلخ باستانه جاه و جلال رسیده قضیهٔ طغیان محمد زمان میرزا
و امیر اردو شاه را در غرجستان و جمع ان بعرض نواب کامیاب رسانیدند
لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت
عالی نهمت ساخت و در باب مبانی انهدام شوکت اعدای دولت علم
اجتهاد و اهتمام برافراخت ذکر تفویض ایالت ولایه خراسان بشاهزادهٔ
سعادت انتما ابوالفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رعایت و سعت معدلت
درمیان قزلباش چون پرتو شعور پادشاه موید منصور بر کمال اختلال احوال
خراسان تافت و از اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد ارکان دیو سلطان و محمد زمان
خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور کرد که منصب سلطنت آن مملکت را از
سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزادهٔ جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت
طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را اتکه آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق
و قطع و فصل آن ولایات را در قبضه اختیار او نهند و فرمان واجب الاذعان

برموجب شرف نفاذ یافته حکم شد که امیر صدارت آن شاهزاده
زاد دولته و سعادته و پیشوای ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و داد
و ستد اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان
فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون مزین کرده اینده بربارگیر دولت و اقبال
سوار گردیده در رکاب شاهزاده کامیاب روی بدار السلطنه هرات
آورد و جهة استمالت رعایا برادر خود میرزا ابراهیم را پیشتر بان بلده
فرستاد و میرزا ابراهیم در اوایل سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بدار الملک
خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انام مبسوط
گردانید از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست بتفقد حال ستمدیدگان
آن ولایت پرداخت و همگنان را از وادی ویرانی و پریشانی بسرچشمهٔ
جمعیت و آبادانی رسانید و زین الحال متوجه درگاه عالم پناه گشته در راه
ربیع الآخر سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب
میرزا و امیر خان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهمعنان
سادات و ثقات و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال
نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل انامل شریف
مشرف گشتند و بزبان حال و قال باداء دعای دولت روان کردند و در
وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف چمن باصناف ریاحین آراسته
بود سلطان نو رسیدهٔ گل در غایت تجمل بر تخت کمت برآمده بنسیم

اردیبهشتی

اردیبهشتی زمان نضارت رخسارش میفزود طهماسب میرزا باغ
شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داده بر مسند
حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم
خراسان را در آن بهار گلهای کامرانی در چمن آمال و امانی بشکفت و از
رشحات سحاب مواهب بر دل ریاض فضای هرویان سیراب گشته صفت
خضرت پذیرفت و از یمن مقدم مکرم شاهزاده صاحب سعادت در آن سال
محصولات در کمال خوبی وقوع شده از کثرت حصول جو باب عسرت بیسر
تبدیل یافت و نیر فراغ بال و رفاه حال از افق عنایت منعم ذو الجلال طالع گشته
بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان برحسب فرمان
واجب الاذعان منصب صدارت عالی و پیشوایی سادات و ثقات و علما را
بامیر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هرچه تمامتر متکفل امور
مذکور شده سیورغال و وظایف و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب
احکام همایون و شروط واقفان مجری داشت و منصب وزارت امیر
سلطان و ضبط احوال دیوانی ممالک خراسان را بشیخ مجد الدین کرمانی
که جامع فضایل نفسانی بود تعلق داد و بیمن نصفت و حسن مکرمت آنجناب
مهام رعایا و فرادعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت
اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت و استقلال در ییلاقات
بهترین اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط گذرانیده بهنگام دم سردی دی

و ایام زمستان و جنگهای وی بار دیگر بدار الملک آذربایجان شتافت و قشلاق
نموده در اوایل سنه ثلث عشرین و تسعمایه بهنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار
موکب ظفر شعار از تبریز به ییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار
نزهت آثار را از فروغ ماهچه اعلام فایض الانوار مزید نضارت بخشیده
زینت فردوس اعلی داد و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن
ییلاق بسط بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه نخجوان گشت
در اثنای آن راه از واسطه طلوع کواکب سپهر کشورگیر کشورگشا دیده امید خلایق
بنور سعادت جاوید روشن شده طنطنه بهجت و شادمانی از دروازه اوج آسمانی
درگذشت **ذکر ولادت شاهزادگان عظام نعمهم الله تعالی الی مرتب اباتهم
الکرام** نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوة و اکمل
التحیات تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلیست بر آنکه وفور اولاد از جمله عوارف نعمای الهی است
و کثرت اخلاف از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیراکه بقای نوع منحصرست در
وقوع توالد و تناسل و نظام بازبسته بوجود این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم
انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات
زبان وحی بیان بسؤال همایون فال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت
ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه
عنایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه

علی الت

علی التعاقب و التوالی عقد امید او را بوجود لآلی متعالی بیاراید و در ان ایام
همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود
در عرض یک هفته از مطلع مرام آنحضرت دو کوکب سعادت اثر بلکه دو نیر خورشید انور طلوع
نمود اول آنکه در منزل دراورد مرانه بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ثلث و عشرین
و تسعمایه **نظم** گل گلشن شاه ملک عرب ∴ ابوالقاسم حسینی نسب ∴ برآمد
چو خور بر سپهر وجود ∴ نظام جهان از وجودش سبب ∴ ز رویش عیان دودمان نبی
ز خویش نمایان علو نسب ∴ فلک ساخت پستان مهر پر ز شیر ∴ بامید ارضاع
آن نوش لب ∴ غذایش شدی شیره جان حور ∴ اگر شیر از وی نمودی طلب
جو آید پی پرورش مهر و ماه ∴ برین فخر فیروزه گون روز و شب ∴ فروغ جبینش ز
رخ دود ∴ ز آیینه دهر زنگ تعب ∴ ز یمن قدومش بفرمان شاه ∴ مهیا شد
اسباب عیش و طرب ∴ پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت
بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان لوازم تهنیت و ثنا بجای آوردند
و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی سرافراز شدند و
زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للکی حضرت شاهزاده باسم المهنیه درویش
خان بن مبارز الدین عیدی بیک تواجی که از امرای ذو الاقتدار مزید
تقرب و اختصاص امتیاز دارد مفوض گردید و آن خان بلند مکان بسبب
تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه
کشید **نظم** ز جنس زر و گوهر شاهوار ∴ فزون از حساب و برون از شمار

نوبهای زدم دیر غذ و نک ∴ زکتان زر دوخته تنگ تنگ ∴ ستوران
رهوار گردن خرام ∴ همه نقره نعل و مرصع لجام ∴ دران بزم زد شه کامگار
در اودرد و گفت از سر اقتدار ∴ که شاها من از بهر ایثار تو ∴ ندارم متاعی سزاوار
ز لطف عمیم تو شرمنده ام ∴ بجان بندگان ترا بنده ام ∴ پادشاه بنده نواز
خان لازم الاعزاز را بانعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت
طمع برافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی
فرستاده پایهٔ قدر و منزلتش باوج سپهر برین افراخت دران ایام که بنان
بلاغت انجام جهت بیان ولادت شاهزاده سام قلم مستوده رقم کلک دلپذیر
مولانا شهاب الدین احمد جعفری در تاریخ آن توالد همایون این قطعه بر
لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار ∴ کامد زجان و دل
فلکش چاکر و رهی ∴ سامست نام نامی آن کوکب و مدام ∴ باد کند سعادت و
اقبال همرهی ∴ ادکوکبست در برج شهنشاهیش مقام ∴ او پادشاه و جمله شهزادگان
رهی ∴ و هنوز بساط طوی و جشن شاهزاده مطوی نشده بود که روز
جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود
نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست مواهب
سبحانی بتجدید ابواب بزم شادمانی برگشاد نظم از نو ساقیان
برخاستند ∴ باز بزم نقل و می آراستند ∴ از فروغ ساغر چون آفتاب ∴
گشت گلزار طرب پر آب و تاب ∴ از نوای دلگشای اهل ساز ∴ باز ابواب

رفع

رفع گردید باز ∴ و بعد از چهار روز از تولد شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت
و جهانداری بگوهر دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعه جمال اختر
نور گستر پر دخانت احوال فرق بشر تافت یعنی همایون شاهزاده سکندر
مقام موالدین بهرام میرزا در دی نوذ و بر حسن ایام تازگی رام مرام
مدام بارگاه فلک احتشام شده سرور خواطر نزدیک و دور بیفزود بار دیگر
ساقیان ناهید رخسار باد های خوشگوار باکواب و اباریق و کاس
من معین در گردش آوردند و غلمان آفتاب دیدار اطراف آن
بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهة مما یتخیرون
تزیین گردانیدند نظم بکف جام می ساقی عشوه ساز ∴ سوی ماه نو دست
بردم دراز ∴ بهرجانبی گلرخی نیم مست ∴ چو شاخ گلی جام گلگون بدست ∴
خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون کشیده رامشگران
نغمه پرداز حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند
گردانیده نظم به بزم خرد جمشید اورنگ ∴ برآمد صوت عود و
نغمه چنگ ∴ مدام از لطف تو باد اکرم ∴ بعالم صد هزاران همچو رستم ∴
ز اولاد تو عالم باد آباد ∴ دلت هر دم بنوزادی شاد ∴ و چون سیدان
جشن و طوی بنهایت انجامید اردوی کیهان پوی بنخجوان شتافت
آن سال دران خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی
بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جلال الدین محمد

بجانب شروان روان نمود **گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه**
شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم
کامروانی جانا اگرت لطف ازل یار بود ∴ توفیق شهنشهی مددکار بود ∴ با آنکه
در اول نزدی رای صواب ∴ و آخر وطنت منزل اخیار بود ∴ نظر این گفتار
آنکه فرمان فرمای شیروان یعنی شیخشاه سلمه الله وابقاه بعد از چندگاه در
مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نموده باز سلوک خود را تغیر نمود بارشاد
ملهم توفیق سالک طریق نزاهت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار
پرداخت و قاصدان بلاغت اثر با تنسوقات وافر و تبرکات نادر بدرگاه
عالم پناه فرستاده زبان باظهار اطاعت و فرمان برداری بگشاد
و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه
بآب عفو پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد در جادهٔ
مستقیم خدمتکاری و طاعت گذاری ثبات قدم ورزیده سر از حلقهٔ عبودیت
بیرون نیارم و برپای اخلاص و بنیاز سودن ساحت بارگاه سلاطین پناه
نموده خود را یکی از بندگان آستان ملایک آشیان شمارم ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایهٔ سریر سلطنت
و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید
از مطالع مرحمت بیدریغ طالع گشته ظلمت لیالی و الی مرد ازا نابود گردانیده
شمایم الطاف حسنه از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفاتر جرائم

داما

دامان اوراق صحف هبا منثورا بخشیده حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل
السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید ثقلین امیر جمال الدین محمد
بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن
گردانیده نایرهٔ دغدغه بترشح هدایت بخش فرمان برداری ثبات
قدم ورزیده دیگر خیال خلاف نماید و هرگاه خواهد بدرگاه سلاطین
پناه آید آنحضرت بموجب حکم جهانمطاع از قشلاق نخوان متوجه شروان
گشته چون نزدیک بالکه رسیدند شیخشاه لوازم استقبال بجای
آورده در بسط بساط ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص و خدمتکاری
بظهور رسانید و جناب میرزائی شرایط امر رسالت پرداخته
شیخشاه را بعنایت پادشاهی امیدوار ساخت و در نظم
مناظم شریعت آرائی بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی را که حاکم شروان
در بعضی از مسایل ملت علیهٔ امامیه داشت برطرف ساخت لاجرم
شیخشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ
عالیشان را حسب المدعا رخصت انصراف داده مصحوب ایشان از
اسبان بدوی و اشتران ردع و اجناس روم و فرنگ و نقود
نامعدود و جواهر خوش رنگ الحق توانست و دانست بآستان
سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد
امجاد را بملازمت فرستد اگر حکم همایون شرف نفاذ یابد خود نیز

لبنده سینه امانت و کرامت گشتاند و میرزا شاه حسین و ملا و سادات
فانقین هم در قشلاق نخجوان بپایه سریر سلیمان زمان باز آمدند و تحف
و تبرکات پیشکش را موقوف گردانیدند و انظار کمال اخلاص و نیازمندی
آنجناب مشاهده نموده بوعده لمع اشرف اعلی رسانیدند و این معنی موجب
ازدیاد فرح و سرور پادشاه موید منصور گشته آن زمستان در رفاهیت
کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای
لذات روحانی و استقبال مرضات سبحانی گماشت ذکر توجه موکب نصرت
آثار از نخجوان بییلاق ایفارق و اشتغال بامر شریع و ذی حیدو نشکار
چون خورشید بلند مهر از منزل حوت بنوم عید حمل علم توجه برافراخت
و از بروج حمل طالع شده بفروغ عالم آرای از ماه تا ماهی روشن
ساخت طرق نوق مهر منحوق پادشاه کیوان مکان در حرکت آمده
روزی چند به ییلاق نفارت آثار ایفارق را از نزول همایون طراوت
سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه بفضای روح افزای سورلوق
شتافت و از انجا عنان عزیمت بروده خانه ملوار تافته مدت یکماه
دران منزل بصید ماهی پرداخته بعد از ان بموجب فرمان واجب الاذعان
اردوی همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین
بجانب قم نهضت فرمود و شاهباز چتر خجسته ظلال عازم کوه بیستون
و رودخانه جمال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز دران ره بشکار نخجیر آهو

اوقات

اوقات شریف صرف کرد و از انجا روی توجه بقشلاق قم آورد و در
ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمایه خطه قم از مقدم همایون غیرت افزای
جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام بآداب ایام صیام اقدام فرمود و [illegible]
هلال عید بدور قدح اشارت کرد پادشاه اسلام باقامت مراسم
آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح دوستکامی درکشید
و تمامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره قرین ساخت و دران
اثنا بمسامع جلال رسید که حکام رستمدار و مازندران سر از اطاعت
و انقیاد پیچیده در ادای مال و اخراجات اهمال می نمایند و باقدام خلاف
طریق نموده بدست بی شرمی ابواب ظلم و بیدادی بر روی خلق عباد میگشایند
بنابرین فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر الحضرت
البهیه دورمیش خان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خود
گردانیده عنان بطرف مازندران تافته بعد از انقضای فصل دی حضرت
اعلی از خوابیدن دران مملکت مزاج همایون را از حد اعتدال بمقام
اعتلال انتقال کرد و اندک الم عارض ذات ملکی ملکات شده قوای
طبیعی روی بضعف آورد و دلی که بصنوف دعای زنده دلان محفوف
متغیر گشت و وجود کمی ملکی همتش باظهار عواطف و مکارم معروف است
متاثر شد حکمای مسیحادم در بحر تحیر افتادند که عرض مرض با چنین جوهری
پاک ازه روی آمیزش گرفت و اطبای خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گزیدند که

الم با آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت سبحان الله گفتم
حاشا که دست اذیت بذیل جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای
مقومت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را چون تواند پیمود
و ارتفاع درجات منزلتش را چند روزی عارضه دست داد و بر طبق کلمه
حمی یوم کفاره سنین فی الجمله مرض اتفاق افتاد مولانا جلال الدین محمد که قانون
کلیات شفا از طیب انفاس روح فزایش هویدا بود و رای صواب نمایش
در ازاله امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات می نمود در
معالجه آن عارضه اغذیه و اشربه مناسبه ترتیب کرد بعنایت حکیم علی الاطلاق
از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین شربت شفای عاجل نصیب پادشاه
عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد ارکان دولت و وزرا و اعیان
حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه
نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند
و در روز دهم از حدوث آن حالت مسئلت فقرا و مساکین عز اجابت
یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت و الحمد لله علی الصحة و السلام
و الصلوة علی نبیه کاشف الغمة و الشفیع الامة و آله و عترته

ذکر فتح مازندران و دستبرد امرای عظام جنود انیس حضرت البهیه دورمیش خان

بحکام مازندران
یعنی امیر عبد الکریم که خامه عنبر شمیم بکند و نوبت بذکر مجملی از احوال او عطف شان

شده و آقا محمد ولد آقا رستم روز افزون در خلال احوال گذشته از جاده
مستقیم اطاعت خدام موکب همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش
گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای
خراج و مال تغافل می ورزیدند این خبر در بلده قم بمسامع جاه و جلال رسید
برحسب مثال لازم الامتثال انیس حضرت البهیه دورمیش خان و زینل خان
و جمعی کثیر از ابطال رجال و نهنگان دریای زخار جنگ روبه آن کوه همچون پلنگ
متوجه تسخیر آن ولایت و متکفل تادیب ارباب غوایت گشتند نخست
روی توجه بتصرف قلاعی که آقا محمد داشت آوردند و چون این خبر بدو رسید
خود در قلعه اولاد که در متانت حکم حصار سبع شداد داشت متحصن شد
و قلعه گلیس را که در غایت رفعت بود و متوطنان آن حصن حصین بیکی
از اهل اعتماد سپرد و در محافظتش شرایط اهتمام و مبالغه بجای آورد و ما همه
رایت فتح آیت دورمیش خان بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه اربع و عشرین پرتو
وصول بر ظاهر گلیس انداخته قلعه مذکوره بهره غازیان موید گشته که پاسبان
بامش با کیوان حصار سپهر مینا فام همراز بودی و ماهی آب خندقش
با گاو زمین دمسازی می نمودی رفعت دیوارش بمرتبه که طایر اندیشه را
ببال وهم و خیال پرواز بر فراز آن دست نمیداد و مسافت متانتش بمثابه
که عنکبوت خیال را کمند تدبیر صعود بر غرفات آن اتفاق نمی افتاد نظم
قلعه چون حصار سبع بلند ؞ کنگرش فارغ از کمند کمند ؞ خاکریزش چو کوه خاراسنگ

پای اندیشه از صعود کنگرش کند :: خندق او عمیق و پهناور :: همچو دریای فکر
اهل هنر :: خان عالیشان در همان روز که بدو آن حصار رسید سپاه انجم
جاه را بافروختن آتش جنگ و بانداختن تیر و تفنگ مامور گردانید دلیران
نامور از در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده غرش کمان رعد صدای
مرگ بگوش بهادران رسانیده و تیر تخش پاره خون از چشم شجاعان گشاده
جان را از مصاحبت بدن باز رهانید و آواز تفنگ او از صور اسرافیل در
قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز مارنوز را نیان
از غمام نیسان فرو باریده جمعی را در خاک هلاک انداخت و مدت سه چهار روز
حال بر همین منوال جاری بود و در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع
اطراف قلعه جنگ پیش بردند و از خندق گذشته مانند کبک دری بر جان ریز
برآمدند و زخم تیر خدنگ تیز آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهزم ساخته
فتح آن حصار استوار تیسر پذیرفت و مفاتیح خزائن و ذخایر اختیار نواب دوران ملک خان
قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر انتباه متوجه قلعه اولاد شد
و آقا محمد چون بر همین وتیره وقوف یافت رعب و هراس بنیاد او را اندراس
داده قاصدان بموجب زبان زد خان عالیمکان ارسال داشته بجان امان
طلبید اس حضرت الهیه بعجز و بیچارگی آقا محمد ترحم نموده از جرایم آثام درگذشت
و اشارت نمود که عالیجاه نظام الملة والدین احمد بیگ و قدوة الاشراف
قاضی جهان بقلعه در آمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان دهند تا بیرون شتابد

ایشان

ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بهدایت بخت سرمد سالک طریق اطاعت
و انقیاد گشت و بشرف ملاقات دورمیش خان بتوفیق باری متوجه ساری شد
و والی آن دیار امیر عبدالکریم پسر خود سید سلطان محمود را با دو هزار تومان
نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاده ملتزم
ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خان بدرگاه عالم
پناه رود من نیز متعاقب بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف
پای بوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار خواهم
دریافت و خان سید زاده را مشمول انعام و احسان گردانیده خلع نفیسه
پوشانیدند و جهت سید عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و بهنگام این احوال
حکام هزار جریب و رستمدار و ولات و سایر دیار چون سید حسین هزار
جریبی و ملک کاوس و ملک بهمن باستانه علیه اس حضرت الهیه شتافته
پیشکشهای موفور و تبرکات نامحصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمان بری کرده
در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون در حدود اصفهان بودند

گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان از جهت اقدام بر امر صید و انتقال مولانا علاء الدین طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار

در آن ایام که مزاج باابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری
از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون
عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر نصرت مآثر

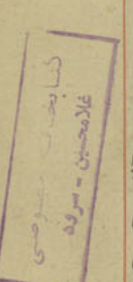
بلکه اکابر و اعاظم حرکت کرده بجانب اصفهان روند و پادشاه گیتی آرای
در ساعتی که فرح افزای بود دیبای فلک فرسای در رکاب انتساب آورده
حرکت نهضت فرمود و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطر
افشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید
قرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجهٔ اعراض خاصیت انفاس مسیحا ظاهر
می نمود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان حلول
اجل مقدور در رسیده بود استعمال اشربه و اغذیهٔ نافع نیفتاد و نتیجه نداد و ساعت
بساعت صعوبت آن عارضه از بیشتر بیشتر گشته بعد از سه روز امتداد عارضه در
منزل مهیار که داخل ولایت اصفهانست آن حکیم فطنت شعار از عالم ناپایدار در گذشت
نظم در این دیر فنا نماند حکیم حکما :: که آدمی بکند با قضای کن فیکون :: اصول نبض
چو شد بر جبلتش اصلی :: بلای عجز درفت پای افلاطون :: هلاک طبع چو بسوی فساد
روی نهاد :: بماند عهده در دست بوعلی قانون :: القصه پادشاه سعادت قرین
از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردید بازماندگان او را تسلی فرموده خلع
فاخره پوشانید و پسر ارشدش را بمزید الطاف و اعطاف نواخته ماتم مقام پدر
ساخت و بدستور لوای کشورگشای منصور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت
و در موضع جاله سیاه قمورقا بهم رسیده گور بسیار و آهو و نخجیر بیشمار و سایر جانوران
شکاری پای بستهٔ دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و اعاظم
امرا و ارکان دولت یازده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بودند بقتل رسیدند

و هنوز

و هنوز سیاه جاله مضروب خیام شاه انجم سپاه بود که درویش خان بپایهٔ سریر
ظفر نشان رسید حاکم مازندران و رستمدار را پیشکش فراوان و اموال بسیار
بشرف پای بوس نواب فلک اقتدار رسانید و بواسطهٔ آن نیکو خدمتی بیش از پیش
منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ شاهی مرتبه او را از مراتب
سایر امرا در گذرانید ذکر طلوع ماه رایت فیروزی آیت از افق بلدهٔ قم و ظهور
اسباب سور و سرور موکب ظفر پادشاه عالیجاه بعد از فراغبالی از شکار
جاله سیاه از راه دیلمان عازم خطهٔ قم شده و در آن بلدهٔ جنت اثر بزم آشتی
پادشاه زادهٔ سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا از زبان اشرف ترتیب طوی بزرگ
شرف نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام باسباب آن امر پرداخته در ساعت
میمنت انجام سر آن اختر برج شرف و کامکاری را تراشیده موی مشکبویش را بطبق
سنت با نقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی فروز در بزم
نشاط انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت امرای عظام و نواب
بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام وافره خوشدل و مسرور ساخت
مقارن این حال نسایم اعتدال در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن با درتشریف هوای
بوستان نوبهاری جامهای گلنازی پوشیدند هر کس قدح زرین برکف گرفته
از بزم بساتین و از ساخت آن بلبل سرمست از دیدن گل بی طاقتی شده نوای نغمه رای
در عالم انداخت نظم نرگس سرمست بکف جام می :: کرده باطل غم و اندوه طی ::
شاهد گل چهره گلگون نموده :: باد و گرد هوش ز بلبل ربوده :: شاخ شکوفه درم بیشمار ::

گرد بزم بمن و گل نثار ○ و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز مانند خورشید خاوری
بر تخت بخت و فیروزی رانده بلوازم طوی نوروزی قیام نموده از پرتو حضور انور آن
پرتو متوجه شده ترتیب محبت ترتیب بهجت و کامرانی ساخت نظم
باز در بزم طرب آهنگ عزت ساز شد ○ بر رخ اهل شرف درهای دولت باز شد
باز آواز بریشم رفت تا چرخ کبود ○ ارغنون ساز فلک را نغمه دمساز شد ○
باز بی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد ○ شیوه شوق و سرمستی ز سر آغاز شد ○ و دران
جشن بقاعده معهود و دستور استمرار امرا و ارکان دولت پایدار خصوصا
ملاذ اکابر خاقانیین میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی پیشکشها
کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار
نوشیده از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع فاخره پوشیدند و هم دران
ایام بدیع آیین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار و در عقب سیر و گشت
و کوهسار گشته نواحی ساوه را شکارگاه فرمود و آن صحاری و بیابانها را از خون
آهو و نخجیر غیرت افزای لاله زار ساخت و از آنجا بصوب قم نهضت فرمود
بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری عبد الکریم برطبق وعده که با حضرت
البهیه دورمش خان کرده بود با پیشکشهای فراوان بآستان ملایک آشیان
رسید و بشرف بساط بوسی سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین رحمت
و عنایت رعایت گردید نظم هر که از دشمنت دیده بخت ○ سوی درگاه
شاه آرد رخت ○ چون بخاک درش جبین ساید ○ باسعادات همنشین آید ○

گفتار



گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف

دران زمستان
که پادشاه جنت مکان در فضای بهشت نشان قم تخم عدل و احسان
در زمین دل طوایف اهل ایمان میکشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره
دباج بعد از فوت والد خویش امیره حسام الدین در فومن و رشت
فرمان فرما شده است و در طریق عصیان سلوک مینماید و باوجود یکه والی
رشت ابواب ارتکاب افعال بر روی روزگار خود میگشاید بناء علی هذا
مقرر شد که ایشیک آقاسی حضرت دورمش خان و زینل خان و حاکم رستمدار و مازندران
را با خود متفق سازند و از راه دریاکنار بلاهیجان شتابند و باتفاق والی
دریاکنار احمد سلطان عنان یکران بصوب رشت تابند و موکب همایون
پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطرف فومن
متوجه امیره دباج شود و دورمش خان برحسب فرمان واجب الاذعان براه
لاهیجان در حرکت آمده سایه رایت فیروزی نشان پرتو وصول بر حدود
سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غرق بحر ندامت
و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود دران دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه
نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع
هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی
که از اعیان مملکت گیلان بمزید تعیین ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی

و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم نیاز و تفرع و مراسم تشفع و تخشع
بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایرهٔ غضب حضرت پناهی
را تسکین دهد والتماس شفاعت رفع نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی
همایون بود ارسال نمود عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه
گشته در الکای سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب والا جناب
زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه فلک اشتباه را بلب نیاز بوسیدند
و قبول نمودند که از مال وجهات سنوات گذشته مبلغ چهار ار تومان علی التوقیت
ادا نماید و من بعد سال بسال خراج موفور بخزانهٔ عامره رسانند بعد از وفور مبالغه
و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی
فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمهٔ همایون والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس مطمح نظر انور شده از جریمهٔ عظیمهٔ او درگذشت **نظم** زهی بخشنده
شاه مکرمت کیش ⁂ که هست از جرم مجرم عفو او بیش ⁂ ز فضلش هر که عفو از
جرم او جست ⁂ بآب عفو گرد دولتش شست ⁂ آنگاه حکم همایون شرف نفاذ
یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سابق ایام بامیره دباج مسلم باشد
و دورمیش خان با متابعان باستان خلافت آشیان مراجعت نمایند و چون
آن نشان فتنه نشان بدو رسید عنان معاودت انعطاف داده هم
در الکای سلطانیه شرف تقبیل پایهٔ سریر گردون شکوه دریافتند و الحان
انعام افرهای زردوزی و خلع فاخره متفخر و مباهی گشته منقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند

و پادشاه اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اضعاف خیرات و مبرات
بپایان رسانیدند و چون هلال فرخ فال شوال مثال تیغ سیمین بر کف جوانان زهره
جبین هویدا گردید آداب آن روز سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط گسترد
و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه
نمایند و تهور ابواب جور و بیداد فوق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح
بود که اگر رومیان آن عزیمت نمایند آن داعیه را از حیز قوت بفعل رسانند حاکم
دار السلام شاه علی بیک که بعوض نام خویش ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد
غازیان موکب همایون مقابله و مقاتلهٔ اعدای دولت روز افزون تمام نمی تواند نمود
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر الحضرت زین الخان و حاکم
کردستان جوجی سلطان عثمان بگرای عوض سلطان تافته آنگاه شاه عالیجاه
اردوی همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم کسیل کرده عازم حدود
کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته
عنان بارگیر عالم نورد بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در نزهت گاه
آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان
گردیده توسن سرکش ایام را مرام خدام عالیمقام و اسباب دوام اقبال و احتشام
بر وفق مدعای رای اصابت انجام در سلک انتظام آورد و الحمد لله الملک المنان
والسلام علی نبینا خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام **ذکر طوی مدبر امور شرعیین
میرزا کمال الدین شاه حسین و بعضی دیگر از واردات احوال در زمانی آن نقش**

جون ولایت کاشان بحضور عال سرد بوستان جاه جلال و دوحه جمن عزت
واقبال وکیل السلطنه واعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب اعلا ون
عال از غبار سم مراکب شبدیز مثال آن حدود را عطر افشان ساخت براق
طوی عظیم ترتیب پیشکش بسیار نموده در مرغزاری که عذوبت زلال جوشکوار آتش
از عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت
می نمود فراشان چابک دست خرگاههای منقش مطلا و خیام زرکش سپهر
اساس بر افراختند و سرا پردها از اجناس روم و فرنگ و شامیانهای
ازناجه و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند بیت شد افراخته خیمه و سایبان :: زر دیبای
زر دوزی و پرنیان :: واز گوسفند فربه واب بر دار و قاز مسمن و مرغ جوان
جهت پختن الوان اطعمه المقدار مذبح فرستاد که خوانسالاران و مطبخیان
جند روز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات
واقسام لیمو و جوارشات جندان ترتیب نمود که قبل ازان مردم کمتر دیده
وجود آن قدر قندیات را در خارج محال می پنداشتند شیره جیان عزت
قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شراب صافی تر از ماء معین جندان
حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت واز میوهای نایاب
ونواکه لطافت مآب دران طوی خانه آنمقدار جمع گشت که باغبان جهان انگشت
حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات
طرب و حضور بادشاه موید منصور متوجه آن منزل دلکشا گشته میرزا شاه حسین

بگستردن

بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آسا را از اطلس معری
وختایی و دیبای ششتری و دارایی رنگ نگار خانه چین ساخت و شاه بنده نواز
بر مسند سرفرازی قرار گرفته امرای تواجی هر یک از ارکان دولت و مقربان
حضرت را در موضع مناسب رخصت جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای
شراب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی بر گشادند
واز شعاع اقداح جون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را
زمان نضارت می افزود واز نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالیچیان آهنگ ساز
زهره خنیاگر را در اهتزاز آورده نغمه یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما می سرود
عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل میشکفت و زبان مطربان روح
افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلکشا میگفت رباعی شاها
فرح تو هر دم افزون بادا :: از غم دل اعدای تو پرخون بادا :: تا بزم ملک فروز
از ساغر مهر :: از جام طرب روی تو گلگون بادا :: خوانسالاران چابک دست
و بکاولان پاکیزه نهاد هر ساعت مایدهای زنگارنگ مشحون با طعمه گوناگون کشیدند
و بعد از ثوابت و سیاره اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذیذ
آثار دران صحبت جنت زینت حاضر میگردانیدند و بعد از وقوع از کشیدن
طعام و تاثیر گیار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود نامعدود
واسپان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختایی
و مخملهای فرنگی و الجههای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت و غیرت

خویش پیشکش شاه اسکندر روش نمودند و با انعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسب
با زین زر منوز و موفور شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط
جشن و طوی مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی ارکان شان باصفهان قرار مسند
طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین بمصلحت استخلاص اموال حاکم گیلان
قبول کرده بیش از ده روز در قم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل
آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد
فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس
بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان
تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف بازخواست حاضر سازند این مبلغ را
خاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن خندان گشته
بر زبان همایون گذرانیدند که الحمد لله والمنه که مرا چنین وزیری هست که از رعایت
علو همت می تواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب جود و احسان
بر روی طوایف انسان برگشاید و هم در آن مجلس تاج و دستار و خلعتی که
در بر داشت جهت میرزا شاه حسین فرستاد و مفتریان را منزجر گردانید
و هذیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید
و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحب تایید
از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده
چند روز دیگر بسور و سرور گذشت ذکر شکار کردن پادشاه در حدود

ساوه و همدان رسیدن زمره از احکام ولایت باستان ملایک آشیان

و چون پادشاه گیتی فروز بعد از طی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده
قم اوقات فرخنده مآل بگذرانید بار دیگر هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر
دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر گرد
آن دشت و بیابان فرو گرفته جرگه انداختند و بر انداختن آهو و نخچیر قیام نموده
افکندن گور و گوزن پیش نهاد همت ساختند و فضای شکارگاه از فر طلعت
پادشاه اسکندر جاه نضارت نگارخانهٔ چین یافت و مرغ طایر بهوای آنکه
طعمهٔ شاهین گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و باز بلند پرواز
گشاده منقار جنگ از خون آهو رنگ دادند و سگ و یوز از قید جسته
و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخچیر و گوزن نهادند نظم برون جستند
بازان سبکخیز :: بقصد صید کرده چنگ را تیز :: در آمد چنگل شاهین بپرواز
بطوطی ماند بر بالا نه دراز :: کمین بگشادن یوزان ز هر سو :: ز دو بسته ره جستن
ز هر سو :: فضای دشت پرنخچیر شد تنگ :: ز سیر تازیان تیز آهنگ :: وقمورتا
در صحرای راسفنجان بهم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیر شکار بلوازم
آن امر قیام نموده بضرب تیغ و تیر آهو و نخچیر فراوان کشته از اجساد
و امعای آنها مدتی مدید زاغ و زغن مایده رفایده مهیا بود شاه ملک اقتدار
بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت نموده در یک فرسخی آن بلده
انیس الحضرت دورمیش خان و سایر نوئینان که جهت امداد عوض سلطان دام السلام

بغداد رفته بودند ممعان توفیق رفیق باز آمده از خاک بارگاه سلاطین
روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون ارشاد به بفراهان و از فراهان
بکره رود رفته از اینجا امان کوهی که در دو فرسخی مزار فایض الانوار امام
سهل علی است شتافت و زیاده از بیست روز در آن مرغزار دلفروز مضرب
سرادقات جاه و جلال بود در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه
ازبک ماوراءالنهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایت خراسان در خاطر
مصور ساخته اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که
دورمیش خان باتفاق زینل خان و سایر امرای عراق و مازندران
بحدود فیروزکوه رفته ییلاق نمایند و اگر خبر توجه فرق ازبک بممالک
محروسه محقق گردد و امداد امیر سلطان داعیش نهاد همت عالی گردانند
و این حضرت حسب الفرموده بآن مملکت رفته بمدت دو ماه بفیروزی
و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشته پادشاه
مؤید منصور از منزل مذکور بمزار فایض الانوار مظهر فیض جلی امام سهل علی شتافته
همت بر جوار طوف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت
مجاوران آن روضه مقام را باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید
آنگاه از راه سیلاخور بیاق الکی همدان خرامید و از آق الکی آهنگ
همدان کرده پس از وصول بدان فضای جانفزا امیره دباج که سابقا
در مقام اطاعت خدام پایه سریر اعلی آمده باج بر گردن گرفته بود بدرگاه

سلاطین

سلاطین پناه رسید و در صباح که شاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر تخت
بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پای بوس همایون که نهایت آرزوی
ربع مسکون همان تواند بود سرافراز شده پیشکش بسیار کشیده روی نیاز بر ساحت
بارگاه جهان پناه سوده زبان بادای دعا و ثنا گویا گردانید **نظم** که تا فلک بقای
تو جاوید باد ؛ لوای تو را همچو خورشید باد ؛ سزد گر کشد فضای سپهر ؛
منور رخساره ات ماه مهر ؛ همان به که سپهر و خور مدام ؛ موافق بکت
بود صبح و شام ؛ سزد گر بملک یمن تا بچین ؛ سلاطین ایران و توران زمین ؛
بخدمت ببندند پشت کمر ؛ بپیچند از طوق فرمانت سر ؛ بود خاک راهت سری
سروران ؛ چه حکام گیلان چه مازندران ؛ و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار
تومان نقد بود نصف زر احمر که هر اشرفی از آن درست مثلی آفتاب درخشان
بودی و بجودت آن سرور خاطر جمهور نزدیک و دور افزودی **قرة النا
ظرین** درخشان ایشان و نصفی سیم ابیض که چشم بد، هر گنجه آن آتش غیرت
در خرمن ماه شب چهارده زدی و صرفی فلک هر چند در گرد نقود ثوابت
و سیاره گشتی نظیر آن کوکبی بر صفحه ظهور ندیدی **ع** ولی اهل جهان خواهان آنان
و چون نقد اخلاص امیره دباج از خلاص اسلامی و خفقانی تمام عیار بیرون
آمده بود مانند طلای مهدی رواج یافت و بانواع الطاف و اصناف
و اعطاف شاه مرتضوی اوصاف عز و شرف پرورش یافته بود نامزد
از دو جشن گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفت بسامانش

از منزل ماه و مهر درگذشت و موکب نصرت نشان از النگ همدان برودخانهٔ
تلوار شتافته جهت شکار ماهی چند روز اتفاق افتاد و دران منزل کارکیا
سلطان احمد سابقاً چنانچه بپایهٔ سریر اعلی آمده بود مشمول انعام و اکرام اجازت
یافته روی بلاهیجان آورد و فرمان فرمای بلاد و عباد از رودخانهٔ تلوار متوجه
مراغه گشته در اثنای راه بدستور استمرار لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید و بعد از
وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدداً بپوشیدن افسر زرنگار و خلع
شاهوار مفتخر و مباهی شده برفتن گیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام
در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمایه بود سایهٔ شرف بر منزل
نبات مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور دورمیش خان از ییلاق
لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیراکه در اثنای
وقایع مذکوره و حالات مزبوره رای ملک آرای نواب کامیاب متوجه تسخیر مهمات
حکام و امرای دار المرز گشته بوده حکم همایون باسم سامی دورمیش خان صادر گشت
که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایهٔ سریر اعلی مراجعت نموده جماعت
مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز جمعه غرهٔ شوال که در پیشگاه
فضای فیض افزای سپهر معلای زرنگار مهد گسترده گشت و طوایف نجوم سمات
هجوم مستوق انوار لم یزلی شده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ذره ذره سماوات
درگذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز
عید بمرغزار نزاهت آثار که فرازشان جایکدست اطراف و جوانب آنرا

بجام

بجام زرین طناب و سایبانهای سپهر نقاب آراسته بودند تشریف حضور
ارزانی داشت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز در مجلس بزم نشسته رایت
عیش و عشرت برافراشت و امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات
وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم دران هفته انیس الحضرت رخصت
یافته بجانب قم که الکای طلازمانش بود متوجه گردید در همان ماه خبر فوت
والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و دران
مقام مجملی بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن
قوی موجب ازدیاد ارتفاع قدر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال
شده زبان بمضمون این مقال گویا گردید بیت بس تجربه کردیم درین دیر
مکافات ؞ با آل علی هرکه در افتاد بر افتاد ؞ و هم در منزل نبات نبات
دولت دیگر از ریاض اقبال شاهی بر دمید و پسر شروانشاه مظفر سلطان
بپایهٔ سریر اعلی آمده فرق افتخار و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه
کلک سخن گذار مرقوم میگرداند و کیفیت این اجمال تفصیل می پیوندد ذکر رسیدن
سلطان مظفر بدرگاه پادشاه والا گهر در خلال احوال گذشته شیخشاه
شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود تحف
نفیسه و هدایای شریفه ترتیب نموده پسر ارشد خویش مظفر را متوجه آستان
ملایک آشیان گردانید و بنواب بلندجناب عرضه داشت نمود که اگر سلطان
مظفر منظور نظر تربیت پادشاه والا گهر گشته پایهٔ قدر و منزلتش بازدواج یکی از

مجلس‌نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد هر آینه این کمینه را وثوق
واعتماد بر کمال التفات پادشاهی از دیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه
جاه و جلال پویم **نظم** جوار الطاف شاهنشاه غازی :: میسر گردد م این سرافرازی
ظفر کردارم سوی درگاه :: ز فرق سر قدم سازم دران راه :: کنم نقد دل و جان را
نثارش :: نتابم گردن از طوق وقارش :: دران ایام که منزل نبات مضرب
خیام زرین طناب عساکر ظفر مآب بود سلطان مظفر باردوی همایون
رسید و حجاب درگاه والا نواب بارگاه سپهر اشتباه او را بشرف بساط
بوسی رسانیدند و پیشکشها را که آورده بود گذرانیدند و در خلوتی مدعای
شهنشاه را معروض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران
داده بنظر شفقت در سلطان مظفر نگریست و یکی از جهات مکرمات را نامزد
کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش برگشاد و سلطان مظفر چند
روزی در خدمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده هر ساعتی لطفی مجدد و هر لحظه
تفقدی مجدد نسبت باو وقوع می یافت و زمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از
افق اشفاق بیکرانه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش می تافت و در وقت
رخصت بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع بلآلی شاهوار و کمر شمشیر مرصع و بار طلا و اسب تازی
نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته روی بشروان آورد و بعد از
ملاقات پدر شمه از لطف و عنایت که از پادشاه دوست نواز دشمن گداز
مشاهده نموده بود عرض کرده شروانشاه نیز عازم ملازم بارگاه سپهر اشتباه شد

و خدام بارگاه خود را براق سفر و ترتیب پیشکش پادشاه والا گهر مأمور گردانید
قطعه چنین که شاه مرا طبع پاک و خوی نکوست :: عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست
بوقت ملک‌ستانی چه حاجتش بسپاه :: که کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست

ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان از مهمات ولایات مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب همایون کامیاب سپهر جناب عالم مدار اقدس الاعلی

پادشاه بلند جناب از منزل نبات نصرت همعنان و ظفر در رکاب بدار السلطنه
تبریز شتافت و زیاده بریکماه دران بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیدند
از آنجا عنان بگران بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان
دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بغزو گرجستان تاخت و ولایت
گرجیان بی ایمان را به نهب برانداخت و دران دیار بیمن دولت
پادشاه کامکار ظفر آثار چشم اقتدار بخیر ظهور رسانیده چند قلعه و شهر
مسخر و مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند و منوچهر طوعاً
و کرهاً بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و خدمتکاری نمودند
والیجناب ایشان را امان داده همراه خود گردانیده بآستان ملایک
آشیان توجه فرمودند و هم در قشلاق نخجوان قوایم سریر نصرت نشان
سرافراز گشته بود بواسطه آن نیکو خدمتی عنایت و التفات بی نهایت یافت
و پادشاه پرورش پذیر امرای گرجی را مشمول الطاف پادشاهانه ساختند



پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال همگنان تافت و گرجیان باج
و خراج قبول نموده بانعام تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند و زمام مهام
درباب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش
آوردند و هم دران اوان درباب قرار مهمات ولایات مازندران و هزار
چوب و رستمدار نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر
الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الامانی خواجه مظفر بتکچی بر نموجب مقرر شد
که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ
تعلق بآقا محمد گردد مشروط بر آنکه هر سال مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان
اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزار چوب به هزار تومان مقطع
پذیرفت و برین قیاس قضیه رستمدار نیز بر مبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم
عرض شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت
هزار تومان چهار هزار تومان را که حصه عبدالکریم است جناب سلطانی سیف الامانی
تحصیل نماید لاجرم آن جناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت آقا محمد
حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده او را کماکان یک جهت تحصیل مبلغ
سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شده بعو و کلائش را
همراه برد و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید بر کنار جویبار مانند خط
نوشن لبان گلعذار سبزه بردمیده سلطان گل بار خسار تر از دو خته عنان
بجانب باغ و بستان انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دل بر آتش هجران سوخته

نغمه سرایی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم الکای سهند
و بعضی دیگر از ییلاق آذربایجان گردید و در مرغزاری بهشت آثار خیمه و خرگاه
باوج مهر و ماه افراخت و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانید دران اثنا از
جانب خراسان ایلچی رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که عبدالله خان با سپاه
فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده دران بلاد طوفان
بلا بالا گرفته دست تعدی برافراخته و ابواب فتنه بر روی روزگار برا
گشود و بنا بران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ایشیک حضرت
البهیه دورمیش خان باتفاق زینل خان متوجه مدد حکام خراسان گردند و
خان عالیشان حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی را در قم گذاشته علم عزیمت
بجانب خراسان برافراشت و کوچ بر کوچ بر فوقان شتافت جهت آسایش
مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع
و عشرین و تسعمایه از نزد والی هرات امیر سلطان قورچی شاه قلی نام بآستان
سپهر احتشام رسید و اخبار وحشت بعرض نواب کامیاب رسانید اول
آنکه عبدالله خان با جنود بیکران بظاهر هرات آمده چند روز بامر محاصره پرداخت
و چون دید که کاری از پیش نمی تواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر
معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف بهواخواهی ظهیر السلطنه
والخلافه بابر میرزا متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز شنبه ششم ماه رجب
در قلعه اختیار الدین محبوس شده روز دیگر مهم او از هم گذشت پادشاه

س

عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده
بتحقیق انجامید که در وقتی که عبدالله خان در ظاهر هرات نشسته بوده و بامر محاصره
قیام مینمود از امیر سلطان جلادتی وقوع نیافته بنابران اوزبکان در
بلوکات هرات خرابی بسیار کرده اند و امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف
از جرمیکه باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بی گناه بوده اند امیر سلطان
بنابر غرضی که داشته تیغ ظلم آن سید فاضل نیکو اعتقاد را شربت شهادت
چشانید لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم کرد که شاهزاده
مظفر لوا طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایهٔ سریر اعلی گردند و ایالت
خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزادهٔ عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه
عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر تتمه احوال حکام مازندران و رسیدن والی شروان بآستان پادشاه کامران

چون جناب سلطانی سیف الانامی از وجه نقل امیر عبدالکریم
مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون شرف صدور یافت که
آنجناب بدار السلطنه هرات رفته در ملازمت شاهزادهٔ عالیمقام ابوالنصر سام میرزا
بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه متعلق بوده جوک بیک باشد اما او در تحصیل بیک که
متعهد سرانجام سه هزار تومان بود نقل آقا محمد شده بود پیش از آنکه وجه
معتد به وصول دهد آقا محمد از پایهٔ سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت
در میان او و میر عبدالکریم نایرهٔ نزاع التهاب یافته امیر عبدالکریم بقوت عبدالکریم

دیون

و بقوت دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلو کلیس و اولاد را استحکام داده
در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن شد چون اخبار بمسامع نواب فلک اقتدار
رسید حکم همایون بنفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و
کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایهٔ سریر اعلی رساند و جوجی سلطان
حسب الامر نموده لشکر بآن ولایت کشیده تخت بظاهر قلعه اولاد شتافت
و در عرض یکهفته آن حصار استوار را ملک گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا تحصن
داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بهر جنگلی که مفر آقا محمد بود رفته او را
نیز در دام انداخت و رایت مراجعت بصوب سدهٔ سنیهٔ سلطنت برافراخت
بعد از وصول بمقصد نیکو خدمتی او عز قبول یافت و پرتو عنایت پادشاه عالیجاه
بر ناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و الطاف عفو خسرو عطابخش جرم
پوش شامل حال آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر شد اما رخصت
انصراف نداد که بجانب مازندران رود ایالت مملکت من حیث الاستقلال
تعلق بامیر عبدالکریم گرفت و آنجناب قبول نمود که هفت هزار تومان را بتمام
جواب گوید ماعات که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثمانین و تسعمایه رسید
آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان روزگار میگذرانید و امیر عبدالکریم
در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی تقدیم میرساند و در خلال
این احوال گذشته شیخشاه بموجب وعده که با نواب سپهر احتشام کرده بود و دوام مدت
بسته از شروان متوجه آذربایجان گشت و شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا و سلطانان

باستقبال الجناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه
در نباتات مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسیده صباح عید بوسیله
ملاذ امرا رفاقتین میرزا شاه حسین از دریافت شرف پای بوس همایون فرق
افتخار و مباهات باوج ثریا رسانید و از اسپان تازی مرصع لجام و شمشیرهای مصری
ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس و عقود جواهر آنچه دست
مکنتش بدان رسید و لایق و مناسب دید پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم
اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد نظم روی بر پای
پادشاه نهاد ** وز پی اعتذار لب بگشاد ** گفت کای پادشاه اوج شرف **
سرور خاندان شاه نجف ** جمله عالم ترا مسخر باد ** همچو من صد هزار چاکر باد **
جنح بادا بروی بر راحت ** سجده گاه ملوک درگاهت ** من چو در [illegible] شاهم **
بنده بندگان درگاهم ** گرچه زین پیش از کمال غرور ** بودم از سلک خادمانت دور **
داشت بخت بدم ستیزنده ** وز غلامی تو گریزنده ** شکر کامروز نهادم از اقبال **
رخ برین بارگاه جاه و جلال ** چاکران ترا شدم چاکر ** سودم از فخر بر فلک افسر **
جرم این بنده گرچه بسیار است ** لیک عفو ترا از او [illegible] است ** هست از لطف
عام تو مامول ** که شود اعتذار من مقبول ** چون نقد افعال شیخشاه در معیار
نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش غرض و ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت
و نسایم عواطف شاهی از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل
و گلزار عقیدتش را فضل او را نضارت و طراوت بخشید و خازن غایت خاص بدست

اصطفا و اختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر مرصع طلای شاهوار
مزین و آراسته گردانید رباعی هر کس ره اخلاص و غلامی پوید ** در خدمت شاه بیگمان نیکی
جوید ** در گلشن امید وی از فیض ازل ** بی شبهه گیاه دوستکامی روید ** بساط
جشن و سور و مجلس عیش و حضور تمهید یافته پادشاه عالیجاه شیخشاه را در صحبت بهشت
رتبت طلب فرموده از ایاغ لطف و احسان آن جناب را بکام دل رسانید
و ابواب انعام و اکرام بروی روزگارش برگشود و چون شروانشاه چند روز
در ملازمت پادشاه گیتی فروز در رعایت عیش و کامرانی اوقات گذرانید
و بکرات و مرات از جام التفات شاهی سرگرم گشته باصناف الطاف
نامتناهی مفتخر و مباهی گردیده افسر اعزاز بر سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادت
در آستین و مرکب مرادات در زیر زین رخصت یافت و شاه والا نژاد آن
زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار عدلش بر وجنات
احوال رعایای آذربایجان تافت نظم خدیو کامران بنده پرور ** شه
عالیمقام عدل گستر ** در آن موسم که بود از سردی دی ** فسرده خون مردم
در رگ و پی ** ز دست ساقیان غنچه انگیز ** کشیدی می بدار الملک تبریز
دماغش دایم از می گرم بودی ** از آن فارغ ز سرمای [illegible] ** ولی گاهی
بتوفیق الهی ** نشستی بر سریر پادشاهی ** دل غمدیده را شاد کردی ** زمانی
گوشش سوی داد کردی ** غلط گفتم نباشد در زمانش ** ز عدل شامل آن شه نشانه
نشانش ** دلی بیچاره از ظلم غمناک ** گریبانی ز دست ظالمی چاک ** جور ای

گر نبودی ظلم نیست :: طپانچه خورده از دست رعیت :: الهی دولت و اقبال
شاهی :: مصون باد از آسیب زوالی :: جهان پر باد از عدل و جودش
بنام او روان اندر وجودش :: اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان
عراق و آذربایجان به بوستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایت
را که تا غایت بنابر ملاحظهٔ ارتباط سخن موقوف مانده بود من الله الاعانة والتائید

ذکر

گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدتی مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع دیگر که در ایام دولت او روی نمود

والد امیر سلطان
کلابی بیگ در سلک اعاظم امرای سلطان یعقوب انتظام داشت و پدر
کلابی در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیگ بغایت معتبر بود و همواره همت
بر مشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان چون بعنایت
پادشاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للکی شاهزاده طهماسب میرزا و حکومت
خراسان سرافراز شد چنانچه سابقاً سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت
بلکه اختیار ملک و اموال بکف کفایت شیخ مجدالدین کرمانی نهاد و خلایق
را تمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری
نوید داد لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر
روی بمعموری آورد و رعایا متفرقه با وطان خود باز آمده آغاز عمارت
و زراعت کردند چون قریب دو سال حال برین منوال بگذشت و اکثر قری
و قصبات مزروع و آبادان گشت و امیر سلطان باغوای بعضی قرابتان که اعتبار

اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صاحب فضیلت
شعار نصفت آثار را معزول ساخته مواخذه و مصادره نموده آنگاه برادر
خود خواجه میرزا ابراهیم را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر محمد قندی
را وزیر گردانیدند و دیگر کمال شیخ مجدالدین محمد پرداخت مولانا امیر بعضی
از اغنیا و متمولان هرات تحصیلات کرده در مقام کفایت شد و بدانجهت کار
پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت در اواخر سنه ثلث
و عشرین و تسعمایه در اردوی همایون جاسوسی بروی بدست بعضی از خدام
بارگاه پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش
بوضوح پیوست که در روم خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده او
را فرستاده اند که تحقیق آن حال نماید بنابران فرمان فرمای جهان مطاع
شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کس بهرات فرستند که
امیر سلطان را متوجه آستان خلافت گردانند و جاسوس را معلوم نمود که والی
خراسان در وقتی که آیند در ذی حجه سنه مذکوره بهرات رسید و نشانی که
درباب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان درگاه عالم پناه شده بود
رسانیدند اما چون مغرور بود که در بهار آینده سلطان اوزبک متوجه
ولایت خراسان گردند امیر سلطان را توجه بپایه سریر اعلی مناسب
دولت نمود و از جانب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب
حکم قضا جریان مهمات خراسان را باستصواب او فیصل می بایست داد

عالیجناب نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی میداشت التماس
کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس رفته سبب توقف او را بسمع اشرف اعلی رسانند
و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان مطلع گردانند بنا بر علی هذا
جناب سیف الانامی و حضرت صدر الانامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین
و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات
تبریز بشرف بساط بوسی فایز شده موجب تعلل امیر سلطان و بعضی دیگر
از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بوفور بسطت
کمال و دولتخواهی نواب کامیاب چند نوبت از فرق او در یک متعرز گشته بود
و بی شایبهٔ لاف و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن
آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی می بود حضرت
اعلی او را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخت و بانعام طبل و علم
و رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجددا فرمان همایون
بنفاذ انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات
ولایات خراسان را از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان
مفوض برای صواب نمایش باشد امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را
باستصواب آن عالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت هرات رود را
در وجه مواجب ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد میان منصب

صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان
انعطاف داد اما جناب سلطان سیف الانامی در ملازمت آستان
ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه
امیر محمد بهرات رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رفاهیت آنحضرت
را استماع نموده این موافق مزاجش نیفتاد و میرزا ابراهیم را در شعبان
سال مذکور جهة عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در
غرهٔ ماه مبارک رمضان فی جشنی طاهری خواجه مولانا امیر سمرقندی را گرفته
بعد از دو روز بقتل او حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد
و الاستقلال بخواجه علیجان کره رودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد
در اواخر همان ماه بحدود هرات رسید و علما و موالی و اشراف و فضلا
و اهالی بلوازم استقبال استعجال کردند و در سرپل خوشنج بمزد سبوس آنحضرت
فایز گردیده مراسم تهنیت امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه
مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال آن سید فاضل ستوده
خصال نپرداخت و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را کلیا
رای صوابنمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون
بپایهٔ سریر اعلی رسید کمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب کامیاب
بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود عرض داشت
کرده برطبق مدعا فرمان مطاعه حاصل نموده مقضی المرام مراجعت نمود طرفه آنکه

بخلاف مقصود امیر سلطان باغوری پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه
علیجان درین نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهادند و در قلم بطلان بر خدمات
پسندیده ملازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان دخل
ندادند امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل ظلم و تعدی نبودی باقامت صلات
مکتوبه قیام نموده هر روز سه جزو قرآن تلاوت مینمود و اما جهت تکبر
و نخوت بر وی استیلای تمام داشت و هرگز پرسش دادخواهی و غوررسی
عجزه و ضعفا نمی پرداخت و نواب او و پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خاتم مهردار
و خواجه علیجان دست بجور و طغیان آورده رعایای بیچاره در تشویش و تفرقه
افتادند و هرگاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث الدین محمد ازین باب لفظی
بعرض امیر سلطان میرسانیدند تحمل بر غرض نموده بسمع رضا نشنود و این معنی
موجب جسارت الجماعت می شد بنا بر علی هذا ابراهیم سلطان رخصت
طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الآخر سنه ست و عشرین و تسعمایه بار دیگر
روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه هفدهم ماه رمضان در رباط
مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب محافظت مهر همایون
تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آزار تمام در خاطر داشت
درین ایام که در پایه سریر سپهر احتشام راه سخن یافته بود از غایت سلامت
نفس اصلا زبان بعیبش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب
سلطانی اونی مبدل شد درین باب نشان واجب الاذعان مکمل

ساخته ارسال نمود اما دران اثنا نزد نواب پایه سریر اعلی تحقق انجامید
که معلم شاهزاده طهماسب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که نزد امیرخان
تقرب تمام داشت بطمع آنکه متولای ارباب عمائم من حیث الاستقلال تعلق
بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت معایب
اعمال قلمی نمود عمال الحضرت را بتصرف اموال موقوفات متهم داشته
در خلوات زبان بعیبش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان
طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش
فیصل داده بخشش را معتبر نمی شمارد لاجرم بتجدید حکم همایون عز صدور یافت که
امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان را
باستصواب آن سید عالیجناب مقطع دهد و منصب معلمی شاهزاده را نیز مفوض
بآن عالیجناب دانسته مولانا احمد را از آن امر معاف دارد و منشور شد که
مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هرات شتافته پروانچه که در آن
باب بمهر همایون متوقع گشته بود بر امیرخان خوانده او را برعایت جانب
امیر غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست یکم
ذی حجه سنه ست و عشرین و تسعمایه بدار السلطنه هرات رسیده قامت خان
و امیر غیاث الدین محمد را الخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود بیاراست
و مضمون پروانچه عالیه مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند بطبع صدور این حکم
بر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید

در شهر بود بیشتر از بیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود و مولانا احمد را از تعظیم
شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه
عالم پناه توجه نمود باز بدستور سابق طریق نافرمانی پیش گرفته در تفضل قضایای
رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود در اثنای حالات گذشته و وقایع
مذکور گشته حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا بجهت استیصال
ادبال شجاع بیک نمود و با لشکر بسیار از کابل بطرف قندهار توجه نمود
چون شجاع بیک با آن حضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن
شده همت بر حفظ برج و باره گماشت و محمد بابر میرزا ظاهر قندهار را
مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در
اکثر ایام برابرش گردون قوام سوار شده نزدیک بخندق می شتافت و سپاه
جلادت را باشتعال آتش قتال مامور میگردانید از انجانب نیز دلاوران
قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش آمده باستعمال تیغ و تیر می پرداختند
و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کاملان
می انداختند اما اکثر اوقات بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص
می یافتند و در خلال آن احوال خان میرزا در بدخشان از عالم گذران
انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات
خون از فواره دیدها بگشود و چون این خبر محمد بابر میرزا رسید بر فوت
پسر غم بسیار خورد و بالا قوه دست در دامان شکیبایی زده ایالت

آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش همایون میرزا تفویض کرد و بجهت فراغ خاطر و
بال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را بجهت تصرف
در آورده صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان در گذشت امیر خان
در بلده هرات از وقوع این حالات بغایت متاثر گشت زیرا که اندیشید
که چون بابر میرزا از فتح قندهار فراغت یابد لوای خلافت مرتفع گردانیده
بصوب خراسان بشتابد و در آن اوقات چند کرت شجاع بیک قاصدان
بهرات فرستاده از امیر خان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی
سازند که بابر میرزا از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا بخدمت شاهزاده
طهماسب میرزا شتافته مدت العمر از جاده خدمتکاری قدم بیرون ندارد و بنا بر
مقدمه امیر خان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایه سریر
آن زبده اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هر چند شجاع
بیک در ایام سابقه مرتکب جرایم شده بود سزاوار قهر و غضب می بود
اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول می نماید که بعد ازین سالک طریق دولتخواهی
بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشم و هر ساله باج و خراج بخزانه
عامره رسانم مناسب آنکه آن حضرت ترک محاصره قندهار گفته عنان مراجعت
بصوب کابل معطوف دارند و بیش ازین قندهار و متوطنان آن دیار را
نیازارد و محمد بابر میرزا جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیک
حکم ایمان یأس دارد و اعتماد در آن نمی شاید انشاء الله تعالی بعد از آنکه مارا

فتح قندهار میسر گردد اورا مقید بخدمت آستان ملایک آشیان روانه خواهم
نمود و کلید مملکت گرمسیر قندهار را بهرکس که حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهم
نمود از شنیدن این جواب امیرخان را تسلی و اطمینان حاصل گشت
اما دران اوان امری دست داد که روزی چند از سرگرفت و تشیید آن
مهم درگذشت ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هرات محفوظ
ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمایه
که سپهدار نامیه الوس ریاحین بفضای بساتین کشیده لاله گلگون از
هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلال جبال متحصن گردید عبید الله خان با سی هزار
پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کوچ
کنجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت سمرقند تعلق بوی گرفته بود
اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاولی
سنه مذکوره قاصدی از نواحی سرخس سیوندوک بیک بهرات رسید و آن
خبر را بعرض امیرخان رسانیده ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانید
زیرا که محصول سال گذشته در شهر نمانده بود و هنوز در نیامده حکام خراسان
هریک در مقر عز و شرف خویش اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهة
مقابله و مقاتله محال مینمود لاجرم هر دیان بر تحصن قرار داده امیر غیاث
الدین محمد حفظ دروازه ملک و تا برج شمال دروازه هرات تعهد نمود و بیری
سلطان باتفاق صوفیان خلیفه حراست دروازه هرات را متکفل نمود و بر

احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا
تا قلعه اختیار الدین بحیط ضبط در آوردند و انجی بیک و برادرش آن
حصار را محفوظ و مضبوط کردند مرجومک سلطان در دروازه خوش
رایت جلالت برافراشت و نخود بیک همت بر حراست دروازه فیروز
آباد گماشت و امیرخان بدستور استمرار در باغ شهر اقامت ورزیده
با نفر پیاده و سوار پیش خدمت نگاه داشت که بهر طرف بکومک احتیاج
شود الجماعت را بدانجانب فرستد و بحر روز شنبه هفدهم ماه مذکور
شاه عبید الله خان بحکم امیرخان در رباط قصبه چهل دختران ساکن بوده
بمحافظت آن طریق اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان
شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاص خود بیرون
رفته در اثنای حد باغ زاغان ز امل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله
خان با لشکر مسلح و مکمل از راه دره دو برادران بر خیابان رسیده باطراف
ساق سلیمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان
کرده شر و شور شرر کانون درون هر دیان را فزون یافت بواسطه قلت
حبوبات ابواب دکاکین خبازی و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن
اشتعال یافته ناله و نفیر فقرا و مساکین از فرق سپهر خضرا درگذشت و امیرخان
در آن حال بر افتاده بمشوره امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات بلوکات
که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هرکس هر مقدار درود

ازان او باشد بنابرین بعضی از غازیان و مردم جلد و نشان در
دو دیده از شهر بیرون می شتافتند و بهر وجه که می توانستند خوشهای
گندم و جو را بشهر در می آوردند و این معنی موجب آن شد که اسواق
و نان و آرد بر دکان ظهور آمده خلایق را از بلای غلا نجات دادند
و چون عبید الله خان دو سه روز در نواحی ساق سلمان ساکن
بود از ریخ راه برآسوده صباحی سوار شد و متوجه شهر گشته جمعی کثیر از
شجعان سپاه اوزبک را بافروختن آتش قتال مامور گردانید زمره
ازان اوزبکان از راه پیر محمد خواجه ابوالولید احمد بطرف باغ زاغان
شتافتند و فرقه از سر خیابان در آمده نزدیک بدر ارس سلطانی رسیدند
از ینجانب امیر حسن علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بود تمرد
شبی علت استیلا داشت با جمعی از سواران جنگ ساز و پیادگان
بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار بسمت ارتفاع پیوست
و نشاط عبید الله خان و بر باغ زاغان را مضبوط ساخته بزخم ناوک دلدوز
و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک
باضعاف مضاعف لشکریان اینجانب بودند امیر غیاث الدین محمد مطلب کسی
کس نزد امیر خان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت
شنید و اینمعنی موجب مزید ملال خاطر آن سید پسندیده خصال شده
با خود جزم کرد که چون از محنت کفش نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه

عالم پناه

عالم پناه شتابد القصه دران روز میان نوکران امیر غیاث الدین محمد
و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند کس زخمی گشتند
و بالآخره بساط محاربه بتقاعد پیچیده لشکر ماوراء النهر روی باردوی
خود آوردند و شهریان بشهر باز آمدند و بساط عبید الله خان نیز دران
روز غایت جلادت بظهور رسانیده کم گذاشت که اوزبکان ازان
در باغ زاغان که بطرف مزار پیر محمد است بیشتر آیند و برین قیاس
نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروازه عراق لنگ پیش آمدند اما
بی آنکه کاری سازند مراجعت نمودند و عبید الله بعد از آنکه ده روز
تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را سوخته
و بسیاری از گندمهای سبز را خورانید دولت ابد پیوند شاهی مدد
کرده بر طبق کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش
استیلا یافت و در روز جمعه دوم رجب از نواحی هرات کوچ کرده در
پل سالار و رباط پریان منزل گزیده و در روز شنبه آنجا توقف نمود
روز یکشنبه چهارم براه [illegible] علم عزیمت برافراخت کوچ
بر کوچ متوجه ماوراء النهر شد و شهریان از شدت محاصره و مضیقت زرع
دوباره فرج یافته بر غلات رفته بکوفتن مشغول گردیدند اما هم دران ایام
صورت محنتی روی نمود که هیچکس را از اهل عقل و کیاست در خاطر
نگذشته بود چنانچه حقیقت این محن عنقریب مذکور خواهد گشت و تفصیل این

اجمال بزبان خامه بر ملال خواهد گذشت انشاء الله تعالی **گفتار در بیان**
مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد ولد امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت
مقرون بانصاف تحریر تالیف چون خامهٔ مشکین عمامه و بنان عنبرین
شمامه جابر اشارت علیهٔ آن قدوهٔ آل خیر البریه در تالیف این نسخهٔ
شریفه شروع نموده در اثنای اشتغال بانتظام جواهر عقل ادل ازین
درج لآلی انواع انعام و اکرام ازان سید عالیمقام دیده درین هنگام
که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر
متوجه آن گردید که تخته صحایف این اوراق را بذکر شمهٔ از احوال
خجسته مآلش بیاراید انگاه آن واقعهٔ هایله را بر لوح بیان نقش نماید
ومنه الاعانة والتوفیق نسبت شریف آن سید واقف مناقب بر حاشیهٔ
کتاب عمدة الطالب بخط مبارک او بر نموجب نبط این ذرهٔ محقر اند
که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن پادشاه علی بن خسرو بن حسب
بن فرامرز بن نجیب الشکرانی و نسب این سید حسیب نجیب منتهی میگردد
بابی جعفر احمد بن عبد الله جعفر بن محمد اسحق بن عبد الله بن محمد بن حسن بن
حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی بن حسین بن علی ابن ابو طالب علیهم
الصلوة والسلام و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن نزد عم بزرگوار خود
امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بزیور علم و فضیلت سرامد علمای اعلام بود
و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش ظاهر

و هویدا می نمود بعض از متداولات مطالعه کرده در تحصیل علوم محسوس و معقول
شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید
فخر الدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد
مدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و جناب شیخ الاسلامی
و مولانا یوسف الدین احمد تفتازانی آمد شد می نمود و باندک زمانی
سرامد علمای عالم گشته نسایم نتایج طبع سلیمش مانند روایح گلها از روزن
بهار بمشام ناظران فضیلت رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون
فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مولفات عالمیان نخل سازی را
نافه گردانید لفظ دربار جواهر حقایق آثار گوش و هوش اعاظم افاضل
را زینت داده خامهٔ گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست
امانی شرایف اماثل نهاد **نظم** ز لفظ درفشانش گشت بی قیل ؞
مبین معنی آیات تنزیل ؞ ز ابر کلک او بحر معانی ؞ شدی پر از زلال
زندگانی ؞ لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور
میرزا سلطان حسین شده تدریس یک صفه از مدرسه که محوی بر
مقبرهٔ آن پادشاه مغفرت پناه است بدان حضرت مفوض گشت
و امیر غیاث الدین محمد چند سال دران بقعهٔ شریفه بلوازم درس و افاده
پرداخت بیشتر علوم دینیه قیام نمود و غایت فضل و کمالش بر ضمیر
انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون پادشاه

افاضل نواز بجوار مغفرت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث
الدین محمد کوشیدند و جمیع مقاصد و مطالبش را بانجاح مقرون گردانیدند
و درین مجلس محمد خان شیبانی هر روز ترتیب آن حاوی فضایل نفسانی ارجمند
بتقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال و اقران
فایق و راجح میدانست و بعد از انکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب
اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلده هرات طالع گشته ساحت امانی
و آمال مرتعان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب
اثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن فایز بغایات
دنیوی و اخروی مشاهده نموده زمام منصب قضای تمامی ممالک خراسان
در قبضه اقتدار آنحضرت نهادند و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور
مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال والانفراد بکف درایتش دادند
لاجرم عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد و سده سنیه اش پناه
اعاظم باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت
و تربیت پادشاه جنت آیین از درجه بدرجه ترقی مینمود تا میان منصب
صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه
هرات روی بتمشیت ملکی و مالی نهاد و ازین جهت نایره غضب در کانون درون
امیرخان بر افروخته ساز عمرو سعادت حمد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب

آن آتش بمرور ازدیاد میگرفت و مطلقا آب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش
و متوطنان نیکو کیش صفت تسکین نمی پذیرفت تا کار بدانجا رسید و مهم بدانجا
انجامید که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان
از ظاهر هرات کوچ نمایند بپایه سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان
بگشاید و شمه از خرابی ولایت خراسان عرض نماید و امیرخان ازین معنی
اندیشه مند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را نزد خود مصمم گردانید از نوادر وقایع
انکه در شب سه شنبه هشتم ماه رجب آن حسینی نسب در عالم رویا مشاهده
نمود که در کوچه سرگردان گشته بهر طرف توجه مینماید و راه نمی یابد
درین اثنا حضرت خیر البرایا علیه و آله الصلوة اتمها و من التحیات ازکاها
بنظرش در آمد که میفرماید که اگر میخواهی که ازین سرگردانی خلاص یابی نزد
ما آی و امیر محمد بدان جانب روان گشته بیدار شد و صباح خواب را با بعضی از
نزدیکان در میان نهاده هم دران مجلس یکی از محرمان آن سید ستوده
صفات گفت من نیز دوش در خواب دیدم که پدر شما اسبی نوری آورده
شما را سوار ساخت و همراه خویش برد بدین جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر آن
زبده اولاد خیر الانام راه یافته از روز سوار نشد و حال آنکه امیرخان
با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد جانب شهر در آید آنحضرت را
بی اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برند چون دو سه ساعت از روز
بگذشت و امیر غیاث الدین محمد پیدا نگشت امیرخان بر احمد بیک و قاسم

مهردار و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدولتخانهٔ آن یگانه فرستاد
تا اورا گرفته بقلعهٔ اختیار الدین برند و همان ساعت تمال الحضرت و متعلقان
و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته بکتابت آن حالت بعضی از متمکنان
ایشان نیز ترتیب نمود و امیر زین الدین علی و زمرهٔ دیگر از اصحاب آن
قدوهٔ اولو الالباب موافقه و مقید گشتند و طوفان بلا آن روز بمرتبه بالا
گرفت که هرکس از نوکران امیرخان در هر جا گمان بردند که چیزی از امتعهٔ
دنیویه بحصول می پیوند بهانه انکه جهات امیر محمد درین منزل است بدانجا
درآمده دست بنهب و تاراج برآوردند و این صورت بعرض امیرخان
رسید خواجه علیجان را با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا گرد شهر برآیند
و بتسکین فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد از روز دوشنبه که در
قلعهٔ اختیار الدین محبوس بود و این بیت را در سلک نظم کشید بیت
بتیغ ظلم مرا کشتی و خواهی دید :: که عاقبت چکند با تو خون ناحق من ::
و در رقعه نوشته نزد امیرخان فرستاد اما هیچ فایده بران مترتب نگشت
امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آن حضرت درنگذشت صباح
روز دیگر قدوهٔ اولاد خیر البشر یعنی جناب نقابت منقبت هدایت مرتبت
امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان
التماس تخلص امیر محمد فرمود و امیرخان سخن آن قدوهٔ سادات زمن را بسمع
قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بعزم بیداد شمع

شبستان ولایت را منطفی سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را
از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هر چند روزگار از ظهور این فتنه
بلرزید و رخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد گردید امیرخان
بتسویلات نفسانی و تسویلات شیطانی نماز دیگر چهارشنبه هفتم رجب المرجب
بوقت قاسم مهردار را بدر قلعه فرستاد و نخبهٔ آل خیر العباد را هلاک ساخت
و از عقوبات جبار منتقم نیندیشیده خود را در ورطهٔ خصومت حضرت
رسالت علیه و آله السلام انداخت مرثیه دریغ آن نقابت پناهی
که بود :: دلش کان علم و کفش بحر جود :: دریغ آن صدارت پناهی که مهر
بخاک ره او همی سود چهر :: دریغ آنکه بود از علو نسب :: سر دودمان رسول
عرب :: دریغ از [illegible] انعام عام :: دلی خلق را شاد کردی مدام ::
دریغ آنکه بود از گوهر کمال :: عطابخش اصحاب جاه و جلال :: دریغ آنکه
بودی ز خلق حسن :: نوازندهٔ واقفان سخن :: دریغ آنکه از بهر رای صواب
عیان ساختی سلک در خوشاب :: دریغ آنکه در زیر چرخ کبود :: بفضل و هنر
مثل او کس نبود :: دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین :: نه بیند نظیرش
بروی زمین :: چگویم که متوطنان بلدهٔ هرات از وقوع آن حادثهٔ هایله
چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم که افاضل سادات را از
حدوث آن واقعهٔ شنیعه چگونه مصیبتی اتفاق افتاد رباعی گفتم که
ز غصه مشکلی بنویسم :: وز درد فراق حاصلی بنویسم :: کو دل که از آن حال

دمی شرح دهم ۞ کو دست کزان درد دلی بنویسم ۞ حقا که اگر کوه از آن
اندوه متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از حرکت باز ایستادی غریب
نمی نمود بیت تا دیده دیده واقعه زین صعبتر ندید ۞ دل کین خبر شنید
کشتش باخبر ندید ۞ القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی
دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استخاره نموده جسد مطهر
آن قدوة اولاد خیر البشر را از قلعه کنابان برده به نهج سنت سنیه خیر البریه
غسل دادند و تجهیز و تکفین داده نماز گزارده بکوه مختار که مقبره آبای بزرگوار
اوست بخاک سپردند مرثیه سرو بالای تو در خاک دریغست دریغ ۞ زیر خاک آن
گهر پاک دریغست دریغ ۞ دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد ۞ شده چون
دامن گل چاک دریغست دریغ ۞ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد
پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین در تاریخ
شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا ۞
زین دیر فنا رفت سوی دار بقا ۞ تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا ۞
والله شهید هو حی الموتی ۞ و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین
حیقری در این باب گفته رباعی چون کرد تیغ جان ستان جسم و تنگ ۞
از لوح زمانه نام میرک را حک ۞ گفتم که حساب سال این واقعه چیست ۞
دل گفت که قتل بندگان میرک ۞ و امیرخان بعد از این واقعه شنیعه مدت دو روز
امی ب و اقربای آن آل عبا را تسلی نمود و بدست اعتذار بلوازم

لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشود و منصب قضای دار السلطنه
هرات را برای هواخواهای جناب نقابت قباب کفایت پناه امیر نظام الدین
عبد الحی و خدمت سیادت دستگاه اکابر زمین امیر کمال الدین حسین تفویض
کرد و بعضی از کتب سید شهید را بخدام نتیجة النقباء و الفضلاء امیر جوزدکه از قرابات
دودمان آنحضرت که بود باز داد عرض بعضی از وقایع و ذکر سبیل الابی از ذالا حقار
بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی جنة المخلد امیرخان
شاهعلی قورچی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و عرضه داشت کرد که
امیر محمد یوسف دفتر حقوق تربیت خدام سدره سدره مرتبه را بر طاق
نسیان نهاده داعیه نموده بود که میرزا محمد بابر را بهرات طلب
دارد و بنابر جریمه عظیمه مواخذ گردیده تیغ سیاست اوقات حیاتش
انقطاع یافت رباعی دوران زمانه بانشد راست هنوز ۞ با ما بر کینه و
غوغاست هنوز ۞ بی جرم بریخت خون ما خسته دلان ۞ دین طرفه که جرم
از طرف ماست هنوز ۞ و امیرخان بعد از فرستادن شاهعلی علاحظه
آنکه مردم را مخالفت بابر میرزا و موافقت امیر محمد بد آنحضرت باز آید
آوازه یورش قندهار شایع کردانید روز یکشنبه ششم ماه مبارک
رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه از شهر بیرون رفت و در النگ
کهدستان منزل کرد و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاهعلی
از پایه سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب

اشتعال نایرهٔ غضب خدام بارگاه شاهی گردید و ممکن که عقوبت
از آن ظهور آید لاجرم امیرخان بیشتر از پیشتر گشت و افراد دیوانیان
او دل از حکومت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و سر شمار نموده
رعایا و بیچارگان را بتحمیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیرخان
از کهدستان بیل مالان شتافته از آنجا عنان یکران بالنگ سمی تافت
و ذهب یکدفعه انجا بر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال
بجانب مشهد بازگشت و در باغ جهان آرای فرود آمده در دوشنبه دوازدهم
همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوروق سلطان را که
بعد از استماع خبر مراجعت ازبک از استرآباد و الغوای بملازمت
حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد
و در روز جمعه ششم از ملازمان حضرت شمس البهیه درویش خان حسینی
اکبر اسحاقی و از نواب زین الحان امیر شیخ جهاد بدار السلطنه هرات
رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان آورده شایع گردانیدند
و حیرت امیرخان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم
والی طوس مشهد مقدس احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین
سلطان و بوروق سلطان نزد امیرخان آمده بودند اجازت طلبیده
روی بالکای خود آوردند و امیرخان از غایت اضطراب نوبت دیگر
خیال یورش قندهار کرده روز دوشنبه نوزدهم ذی قعده از باغ جهان آرای

در ملازمت شاهزاده طهماسب بصوب قصبهٔ سبزوار در حرکت آمد هنوز
در حوالی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچهٔ رایت
درویش خان نورانی گشت و شب محنت هجران بروز صبح تبدیل
یافته غلغلهٔ بهجت و شادمانی از طرب سرای امید درگذشت نظم
مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ∴ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ∴ از غم هجر
مکن ناله و فریاد که دوش ∴ زده ام فالی و فریادرسی می آید ∴ گفتار در بیان
پایهٔ قدر و منزلت شاهزاده ابوالنصر سام میرزا بتفویض ایالت
ممالک خراسان و منور شدن آن بلده بیمن معدلت درویش خان
چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب
امیرخان از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بصدق
مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عالما عادلا ظاهر شد
در اطراف آن بلده و رغبت و امنیت بوقوع پیوندد و رای گیتی آرای
پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صورت مذکوره حوادث مسطوره بران
قرار گرفت که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده و امیرخان را
از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام میرزا را نامزد
بدار الملک هرات سرافراز کرده لوای معدلت آیین حضرت درویش خان
را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهانمطاع برین جمله

صدور یافته منشیان بارگاه تؤتی الملک من تشاء منشور فایض النور
ایالت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی
ولقب گرامی ابوالنصر سام میرزا مرقوم گردانیدند و طغرانویسان
درگاه ان الارض یورثها من یشاء بر دایحه نفاذ امر و جریان دورمیش خان
در ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض رسانیدند و یکی از
نواب بلندجناب از پایه سریر اعلی اعلاه الله تعالی نزد دورمیش خان
که در الکه غرقان اقامت داشت رفته که حکم همایون بر موجب صادر
گشته که موکب عالی عالی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح
مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط سازد تا بیش
ازین اختلال باحوال ملک و مال ایشان راه نیابد و این حضرت
دورمیش خان انگشت قبول بدیده نهاده عنان یکران بجانب مقصد
انعطاف داد چون مقرر بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب ظل حضرت
الهیه بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که نسبت شهادت امیر غیاث
الدین محمد بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت و فرمان کشیده
پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه دورمیش خان و زین الخان
مکتوبات محبت آمیز با میرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور
معهود از آن جانب است و ما جهة کومک متوجه آن جانب شده ایم و این
مکاتبت را مصحوب حسن بیک برادر قاسم مهردار دیگر اسحاق و شیخ

بنیاد

بنیاد بیک بدار السلطنه هرات ارسال داشتند و چنانچه سابقا مذکور شد
ایشان در روز جمعه هجدهم شوال بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشتها را
معروض گردانیدند و مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه
یورش قندهار روز شنبه نوزدهم ذی قعده در رکاب شاهزاده طهماسب
بصوب سبزوار شتافت و در آخر روز پنجشنبه پنجم ذی حجه منزل پل مالان از
نزول دورمیش خان و زین الخان نضارت ریاض رضوان گرفت
و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق دورمیش خان
در اهتزاز آمده هوای دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت
روز دیگر سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان و اهالی کف
اخلاص و نیاز بر کف نهاده زبان بهجت و شادمانی بدعای دولت
خانی گشادند و بوسیله افصح البلغا و افضل الفضلا ناظم مناظم صدارت
و سرافرازی مولانا امیدی رازی بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول
مقاصد و مآرب امیدوار گردانیدند و در روز جمعه باغ جهان آرای را
از طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دورمیش خان غیرت افزای
بروج آسمانی گشت و در اثنای آن بوضوح پیوست که امیرخان داعیه مراجعت
بدار الملک هرات ندارد و بقلم اندیشه عصیان نقش مخالفت و طغیان
بر لوح ضمیر می نگارد بنابران خاطر مبارک خانی که مطلع انوار الهامات
ربانی است چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و شرف

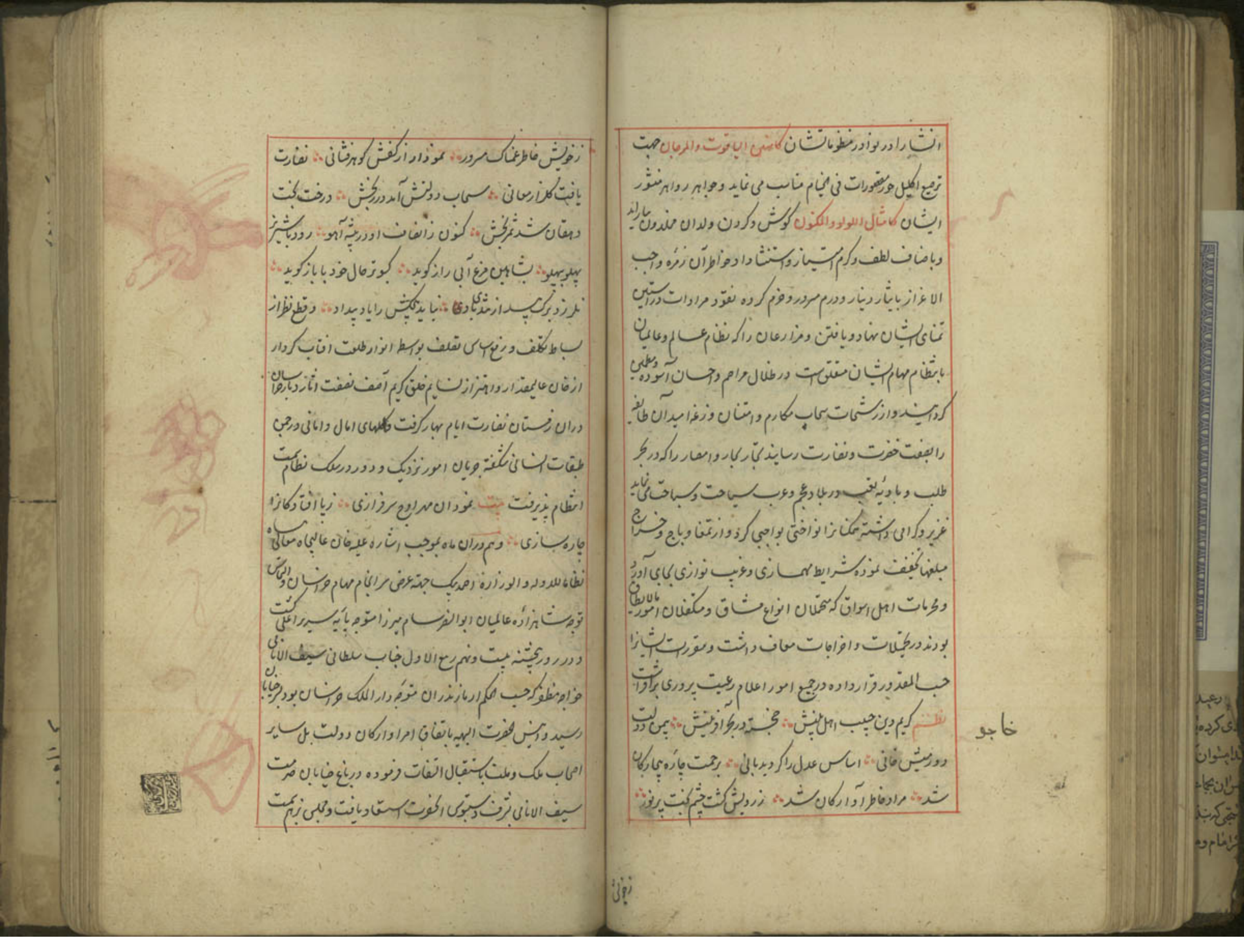
ملازمت شاهزاده طهماسب دریافته بتقریر کلمات محبت نشان ابواب
اطمینان بروی روزگار امیرخان کشاید و بتاریخ روز شنبه ششم ذی حجه
بافوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان شده مراسم استقبال
بجای آورده و از جانبین لوازم کذرانیدن تحف و تبرک بتقدیم رسید
و مجلس بزم تمهید یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان
خورشید دیدار دایر کردید و دران مجلس انس حضرت دورمیش خان
چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید
که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق تعلق بوی دارد
لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هرات گشت و دورمیش خان
هم ازان منزل مظفربیک را نزد ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاده پیغام
داد که درین ایام که ما بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسیدیم
شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه و اولادان
متوجه قندهار بودند بنابرآنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت در دل
آنجناب استیلا دارد بالتماس شاهزاده بهرات باز کردانیدیم
امید آنکه آن خدام عالیمقام نیز طریق اتحاد و سلوک داشته از ظاهر قندهار
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی
شتابد و طریقه وفا و وفاق بین الجانبین بشیوه خلاف و نفاق تبدیل
نیابد و بعد از رفتن مظفربیک دورمیش خان باتفاق امیرخان در ملازمت

شاهزاده

شاهزاده عالمیان روی بدار السلطنه هرات آوردند و در روز چهارشنبه
نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان بقاعده مستمر
باغ شهر را نشیمن ساختند و انیس الحضرت در منزل میر محمد ولی بیک نزول اجلال
فرمود و در روز شنبه بیست و پنجم همان ماه خضربیک از نزد ممالک پناهی حبیب اللهی
که حسب الحکم از قرار داد روی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون را در
باب سلطنت خراسان باسم سامی ابوالقاسم میرزا و تفویض اختیار
ملک و مال آن دیار بخدام دورمیش خان شرف صدور یافته بود رسانید
و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام از آن بشارت خرم و مسرور گردانید
نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد :: کز حضرت سلیمان عشرت
اشارت آمد :: خاک وجود ما را از آب باده گل کن :: ویران سرای دل را
گاه عمارت آمد :: لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته
در روز پنجشنبه سیوم محرم سنه ثمان و عشرین و تسعمایه از باغ شهر کوچ کرد و در
ملازمت طهماسب میرزا بنواحی قریه ساق سلمان منزل گزیدند و آنروز
یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله و ابقاه بسامع
هر دیار رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین :: نظام ملک
جلالت حبیب اهل یقین :: بلند مرتبه آن آصفی که می‌زیبدش :: تمام ملک
سلیمانیش بزیر نگین :: و صباح روز دوشنبه سادات و قضات و اکابر
و اشراف بلوازم استقبال قیام نموده در نواحی رباط پریان شرف

دست بوس شرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش
والتفات یافتند و در همین صباح امیرخان از صحرای سلطان کوچ
کرده روی تا در با حیات آورد و حضرت ملک داری در سر خیابان بنوبت
بوس آن حضرت منور گشت و خلع فاخره شاهی که همراه داشت در مات
قابلیت آن حضرت پوشانیده کیفیت مهمات و لایات خراسان را بر وجهی
که نواب کامیاب قرار داده بود عرض نمود و پروانچه که پادشاه
سلیمان احتشام انجم اهتمام آن آصف عالیمقام با نامل همایون مرقوم
ارقام التفات گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون پروانچه عالیه آنکه امرا
و اعیان خراسان بدانند که درویش خان نسبت بما رتبه فرزندی دارد
بنابران زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدارش
نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس گردن از ربقه اطاعتش در نیاورد
تیغ سیاست سرش از تن بیندازد و خان عالیشان آصف بلند مکان
باصناف لطف و احسان بیکران بنواخت و لوازم آفرین و تحسین
بتقدیم رسانیده بدستور معهود و مهر عالی را بدان حضرت سپرد و در ترخیص
اقتدارش را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور جزوی و کلی
و ملکی و مالی تمام و لایات خراسان قوی و مطلق گردانید و آن خواجه
بصفت من حیث الاستقلال والا نژاد بر مسند حکومت و دارایی
تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری

معروف داشت و بقلم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت
فما بر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال
بقدر امکان سعی نمود و باستماع اقوال مظلومان پریشان حال گوش
هوش گشوده دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه
کرده عمال امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلوب و چهره بهبود
محتاجان جفا رسیده را در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت از
غایت فراست و نهایت فحوی راحت افزای انزل الناس منازلهم
مطمح نظر خجسته اثر گردانیده و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم
و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانید سادات
صاحب سعادات را که دراری رسالت و در دریای ولایت اند نوعی
تعظیم و تبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال محبتش نقش یافتند و علمای عالی
درجات را از مشارق رای هدایت نمایشان مشکوه ایمان و مصابیح
ایمان واضح و روشن است بمثابه طوق عین عاطفت و مرحمت گردانید
که از روی فراغت در بحر علوم بحر نموده بافاده استفاده پرداختند و قضات
اسلام و مفتیان عظام را ترویج مهام شریعت غرا و تنظیم امور ملت بیضا
باجتهاد رای صواب نمای ایشان بازبسته است در کنف حمایت و رعایت
خویش متوطن ساخت و بحل ملتمسات آن طایفه و خدمه صفات را
بتوقیع اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت شعرا و ارباب



انشا را در نوادر منظوماتشان کانهن الیاقوت والمرجان حجت
ترصیع الکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب می نماید و جواهر زواهر منثور
ایشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش و گردن ولدان مخلدون بیاراید
و باضاف لطف و کرم امتیاز و استشاد دخواطر آن زمره واجب
الاعزاز بایثار دینار و درم مسرور و خرم کرده نقود مرادات در آستین
تمنای ایشان نهاد و یافتن و مزارعان را که نظام عالم و عالمیان
بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن
گردانید و از رشحات سحاب مکارم و امتنان زرع امید آن طایفه
را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار بحار و امصار را که در بحر
طلب و بادیه تعب در بلاد عجم و عرب سیاحت و سباحت می نماید
عزیز و گرامی داشته ممکنان را نواختی بواجبی کرد و از تمغا و باج و خراج
مبلغها تخفیف نموده شرایط مهمان‌نوازی و غریب‌نوازی بجای آورد و
و محرمات اهل اسواق که متحملان انواع مشاق و متکفلان امور مال الاطلاق
بودند در تحملات و اخراجات معاف داشت و ستوری ایشان را
حسب المقدور قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت

نظم

کریم دین حبیب اهل بینش :: مجسته در نگار آفرینش ::
بیمن دولت دوربینش خانی :: اساس عدل را کرد دیدبانی ::
برحمت چاره بیچارگان شد :: مراد خاطر آزادگان شد ::
زر دولت گشت چشم گیتی پرنور ::

زخویش

زخویش خاطر غمناک مسرور :: نمود از کفش گوهرفشانی :: نضارت
یافت گلزار معانی :: سحاب دولتش آمد درر بخش :: درخت بخت
دهقان شد ثمربخش :: کنون زانصاف او در دشت آهو :: رود با شیر نر
پهلو بپهلو :: شاهین مرغ آبی راز گوید :: کبوتر حال خود با باز گوید ::
نظر زد بر کس بیداد از هند تا دکن :: نباید گلکش را یاد بیداد :: و قطع نظر از
بلا تکلف و رفع اساس تکلف بواسطه انوار طلعت آفتاب کردار
از خان عالیمقدار و اهتزاز نسیم خلق کریم آصف نصفت آثار دیار خراسان
در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن
طبقات انسانی شکفته چون امور نزدیک و دور در سلک نظام بهمت
انتظام پذیرفت

بیت

نمود آن مهر اوج سرفرازی :: زیاران دگر آغاز
چاره سازی :: و هم در آن ماه بموجب اشاره علیه خان عالیجاه معالی
پناه نظام الدوله و الوزاره احمد بیگ جهت عرض سرانجام مهام خراسان و التماس
توجه شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا متوجه پایه سریر اعلی گشت
و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول جناب سلطانی سیف الامانی
خواجه مظفر بتکچی حسب الحکم از مازندران متوجه دارالملک خراسان بود در خیابان
رسید و آنحضرت البهیه باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر
اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان حضرت
سیف الامانی شرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بهمت

تمهید پذیرفته فروغ جامهای ارغوانی بر وجنات احوال تافت و همچنین
درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان تمام سادات
و ثقات و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از سرحد مازندران
تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و تبرکات بایسته ملازمت
خان عالیشان رسیده در هرات جمعیتی تمام دست داد و در روز نوروز
آنحضرت الهیه در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی نموده امرا
و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و ثقات و اکابر و اهالی و اهل قلم و
مزارعان و محتشم علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم از خلع فاخره پوشانیده
و چندین مرقع شعار را مربع دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخته
با انعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانیده در خلال آن احوال
مظفر بیگ از سفر قندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه بابر میرزا
برحسب اشاره خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه
نموده مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب مقوی ملت نبوی عربی تاج الملة
والدین حسن جلبی جهت قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد
بکابل شتابد و الجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاول سنه ثمان و عشرین
و تسعمایه از هرات روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ یکشنبه
بیست و هفتم جمادی الآخر ایلچیان ظهیر السلطنه بابر میرزا بدرگاه عالی رسیده
خبر استیلای آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بیان

موافقت

موافقت را موکد گردانیدند و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون بابر میرزا
بموجب التماس خان عالیشان سعادت نشان از ظاهر آن بلده بجانب کابل
توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلای غلا بتنگ آمده بود یکی
از نوکران خود را که مولانا باقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که
با حکام خراسان کرده بود وفا نموده رایت توجه بکنار آب سند برافراخت
و مولانا باقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی همعنان
برق و باد بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاده آنحضرت بمجرد رسیدن
حسن جلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بحیز تصرف در آورد
و آنرا باضعاف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود قتلی میرزا
را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه زمام ایالت
قندهار را در قبضه اقتدار ولد خود کامران میرزا نهاده بکابل بازگشت و حسن جلبی
و میرزا قلی در روز پنجشنبه سیم شعبان بدار السلطنه هرات رسیده کیفیت حالات بابر میرزا
بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا
قلی بعد از آنکه چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود بخلع فاخره و نقود
وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در اثنا آنحضرت همت
عالی نهمت بر سرانجام مهام ولایات گماشته زین الدین را بتفویض حکومت
مملکت جوجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت
اسفراین و نیشابور برافراخت و منصب فرمان فرمای سبزوار را بدستور استقرار

پیکور که سلطان داد و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدس را در کف
کفایت بوردن سلطان نهاد و چون در زمان امیرخان دارای
آن سرکار تعلق با محمد سلطان افشار رسیده داشت غبار نقار بر خاطر
نشسته اجازت توجه بجانب درگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشت
و عنان بکران تا ولایت ری باز کشید و این مضمون بعرض پایه سریر
اعلی رسیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که هم از آنجا بازگشته در
ولایت خراسان توطن نماید و محکوم فرمان امیر شمس حضرت البهیه و در [illegible] میرزاخان
بوده در طریق وفا سلوک فرماید لاجرم قبل مراجعت کو قشه بعد از
وصول بدار السلطنه هرات خان محمد احمد سلطان را منظور نظر لطف
و مرحمت ساخته حکومت هرات رود و سرکار [illegible] صاحبه
و ساقو و نولک و زاه داوق و قلوکاه رای صواب نمایش مفوض گردانید
و برین قیاس مهام جمهور حکام و اشراف انام بر انجام اقتران یافته
فرامین سیورغالات ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم بامضا رسید
الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی حبیبه الکریم گفتار در بیان طلوع طوق سنجوق
ابوالنصر سام میرزا و شهزاده مظفر لوا از افق دار الملک خراسان لازالت
ساحتها بانوار العدل والاحسان چون نظام الدوله والوزاره
احمد بیگ بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هرات
و ولایت را معروض گردانید هرچند مفارقت شاهزاده سام میرزا

همایون

همایون آن امام صعب می نمود اما بنابر مصلحت ملک و آسایش خلق زمان
جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن در درج سلطنت و سرافرازی
متوجه ورزوه عز و شرف خویش گردد و امرای عظام خلیفه محمد سلطان
و سراج الدین بیگ و سایر بهادران را با فوجی از اهل جلادت
و تهور در ملازمت آنحضرت عزیمت نمایند و شاهزاده سام میرزا در ساعتی
سعادت انجام بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان
آورد نظم روان گشت شهزاده ماه چهر :: چو خورشید بر اوج چارم
سپهر :: ملک گفت در موکبش دورباش :: ز گرد رهش بیش باش فلک
عطرپاش :: بهر جا بیابان که آن خورشید تابان عبور نمود از یمن مقدم
طفوزینش سبزه نشاط از مسام زمین دمیده و هر صحرا که با ماهچه لوای
جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان
روییده مشام زمان معطر گردیده نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت ::
لبان نفای فلک سبز گشت :: بهر جا که او کرد یکدم مقام :: شد از
مقدمش رشک دار السلام :: در روز آخر شعبان سنه ثمان و عشرین
و تسعمایه موکب عالی شاهزاده بحدود هرات رسید روز یکشنبه
سیم ماه مبارک رمضان مبشر اقبال این خبر بهجت اثر را بدار السلام
هرات رسانید نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید :: نوید فتح
و سعادت بمهر و ماه رسید :: جمال کبت ز روی نظر نقاب انداخت ::

کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ∴ سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد
گدا بکام اکنون رسد که شاه رسید ∴ و بهمان روز عالیجناب ممالک پناه
اکابر و اشراف هرات را بجود ملحق گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل
شتافت و در حدود ولایت راو و محولات بشرف پای بوس مشرف
گشت و فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و متصرف ماه
مذکور را خبر قرب وصول شاهزاده مؤید منصور شایع شد هر دیار از روی
نشاط و سرور در باب تزیین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین
و جدار آنرا در اطلس و پرنیان گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت
گذرها را عبیرآلود کردند ∴ گلاب افشان و مشک اندود کردند ∴ صباح روز
یکشنبه مقدم موکب عالی سامی از راه کوه متوجه باغ شهر گشته [illegible]
دورمیش خان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ
شهر پای انداز گسترده مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت
شاهزاده با دولت والسعادت بمستقر صحت و اقبال نزول اجلال
نمود و هر یک از امرای عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند
در منزل مناسب رحل اقامت انداختند و بتمهید بساط عیش و عشرت
پرداخته لحظه لحظه خاقان سعید را از وجود فایض الجود شاهزاده جوان
بخت عشرت افزای ربع مسکون ساختند بیت مقدم همایونش
از فلک بوقلمون درگذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات

روزگار

روزگار صغار و کبار تافته آوازه احسان و دادش سایر و از هیبت
سیاست آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار علامات
امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوه خاندان ولایت از افق
معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی
برتافت شکوه ذات کرامت صفاتش نگاهبان رخنه خوف و خطر
و شعاع وجود مهر ارتفاعش منور دیده اهل هنر گشت گویا همای چتر
دولتش ابر رحمت است که بر مفارق خلایق سایه گسترد و ماهچه لوای
معدلت آفتاب سعادتست که فضای این ولایت روشن کرد نظم
تعالی الله عجب عالی مکانیست ∴ که از نور رخش روشن جهانیست ∴
ز رویش لامع انوار امامت ∴ ز خویش لایح آثار کرامت ∴ بطفلی
عالی گشته طفیلش ∴ نباشد چو بعدل و داد مثلش ∴ بعدلش کشور
اقبال معمور ∴ بدورش فتنه در آفاق مستور ∴ بجود از حاتم اندر پیش
باشد ∴ بهر کاری صواب اندیش باشد ∴ چرا نیکو نباشد جمله کارش ∴
که دورمیش خان بود آموزگارش ∴ جهان معدلت خان فلک قدر ∴
بر اوج سرفرازی چون مه بدر ∴ انیس پادشاه تاجداران ∴ مراد خاطر
امیدواران ∴ فریدون دولت و جمشید حشمت ∴ کواکب موکب و خورشید
رفعت ∴ غضنفر صولت و رستم تهور ∴ ز عدلش روح کسری در تحیر ∴ کفش
گاه سخا چون ابر نیسان ∴ حسابش عادت ملک خراسان ∴ سریر جاه از

دانشش شرف ∴ وکیلش را ملازم صد چو آصف ∴ زهی آصف پناه دادگستر
امین شاه ملک هفت کشور ∴ کریم دین و دولت ابن حبیبی ∴ که هر کس یابد
از جود دستش نصیبی ∴ کفش چون ابر نیسان درفشانست ∴ ریاض ملک
دین خرم از آنست ∴ الهی ظل عدلش باد ممدود ∴ ز احسانش خدا
خلق خشنود ∴ جنابش مرجع اهل کرم باد ∴ ملاذ اهل شمشیر و قلم باد ∴

ذکر وصول ابو الفتح طهماسب میرزا و امیرخان بپایه سریر اعلی و بظهور
آمدن کمال نصفت و عدالت پادشاه عدالت انتما

چنانچه سیاق کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزاده عالیشان
طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه ششم صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمایه از هری
سایق سلطان روی توجه بآذربایجان نهاد و بر طبق کلام اعجاز نظام من
یعمل سوء یجز به در اثنای راه جانب شدید الانتقام مرض هلاکت انجام
بر وی گماشت و مضمون لحوم العلما مسمومه بظهور آمده عارضه مفاصل عام
و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت مقهور گشت
و از اسب عبور پیاده شده در محفه نشسته ساعت بساعت
صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از دو فرسخ
مسافت قطع نمی توانست نمود چون نزدیک باردوی ظفر مآل منزل
گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا را
استقبال نمودند و لوازم پیشکش و نثار بجای آوردند و زبان بادای دعا

دعا

و ثنا گشودند طهماسب میرزا در بعضی از یلاقات نواحی تبریز بتقبیل انامل
همایون مشرف گشته پادشاه ربع مسکون بنوشیدن خلع فاخره اشاره نموده
تنگش در بر گرفت و بدیدار فرح آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده
چند روز بساط جشن و حضور بزیر رفت در آن اثنا جناب زبدة النقبا
امیر محمود و امیر زین الدین علی بمجرد مصاحبت امیر محمد امیرخان مبلغها از ایشان
گرفته بود از جانب دار السلطنه هرات بدرگاه عالم پناه رسیدند و آغاز
دادخواهی نموده چون آن سید سعید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه
دین پناه در روز جمعه بیست و سیم رجب در مقام نوبر رکشت عدالت نشست
و پرتو اهتمام بر پرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطه شدت
مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه فلک اشتباه پیر احمد بیک و [illegible]
بیک و خواجه علیجان طبسی و خواجه عنایت الله را که رتق و فتق و قطع
و فصل مهمات خراسان بنیابت امیرخان تعلق بایشان میداشت بدیوان
یرغو حاضر گردانیدند و امیر محمود و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که
نسبت بسید سعید شهید وقوع یافته بود مشروح معروض داشتند و پادشاه
نصفت پناه کماینبغی بغور آن قضیه رسیده مضمون یوم یجعل الولدان شیبا
شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق
پیوست که ابلهی غث جناب را اغراض دنیویه امیرخان بر شهادت آن سید
صاحب سعادت اغوا کرده بودند اکثر جهات آنحضرت و مصاحبان



وملازمانش را که جهت خاصه خود تصرف نموده اند لازوم حکم همایون از
کمال عدالت روز افزون بمواعده آن جماعت و استرداد اموال که از
هر کس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نظام قد خاب من حمل ظلما
ثم ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشتند و محصلی آن گروه بملازمان ظهیر الدوله
ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغی کلی محصول پیوسته از الجمله سفید تومان
تعلق بامیر حوزد و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم هرات که امیرخان
اموال ایشان را بتعدی گرفته بود متعلق گشت و هم دران ایام مرض امیرخان
اشتداد تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض
ارواح سپرد و مظلمه چون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد فقطع
دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین خدای که عرش برین کاخ اوست ٭
سر سرکشان خاک درگاه اوست ٭ میندیش بد تا نیفتی ز پای ٭ اگر نیک
خواهی مکن کرای ٭ القصه چون امیرخان بدار آخرت انتقال نمود نواب
انجم نظام انس گرفته بودند بمیمن استمام ظهیر الدوله ابراهیم سلطان فرود
آوردند یاد ... رحمت پناه رقم عفو بر سایر جرایم ایشان کشید
و امیر حوزد را بانعام خلع فاخره و سیورغالات وافره راضی و شاکر
ساخته بطرف هرات باز گردانید و شاه صاحب تایید بقیه ایام تابستان
در ییلاق آذربایجان روزگار دولت آثار بعیش و خوشی مصروف
داشت و چون هوا عزم سردی نمود بتبریز مراجعت فرموده همت

برالحاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله والصلوة علی نبیه و آله

ذکر اهتزاز قد صرصر خزان از مهب تقدیر سبحانی در چمن زندگانی میرزا
شاه حسین اصفهانی رباعی دردا که سپهر فتنه انگیز بود ٭ وین عمر گرانمایه
سبک خیز بود ٭ در جنگ اجل خنجر کین تیز بود ٭ اندیشه مهر از پی خونریز بود ٭
افسوس که سپهر غدار ارباب دولت و اقبال را در موقف اقتدار آسوده
و برقرار نمیگذارد و فریاد که زمانه ستمکار اناء اللیل و اطراف النهار تخم
آزار در فضای ضمیر مردمان بمدارج اختیار می کارد نظم یارب چرا
اساس بقا استوار نیست ٭ در گلشن زمانه امید قرار نیست ٭ گردون
همیشه جنگ جفا ساز میکند ٭ با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست ٭ در جهان
سپهر ندیدم ستاره ٭ کز محنت و بال دل او فگار نیست ٭ کدام باد امل
در چمن زندگانی تنسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشیده که باد فنا و خزان
اجل اوراق شجره وجودش را بباد فنا نداد و منشی دیوان تقدیر مشیت
نام کدام کامکار را در بدو ایجاد رفع درجات من تشاء ثبت کرد که عاقبت
الامر رقم ختم بر حاشیه منشور حیاتش ننهاد رباعی در باغ گلی شکفته نبود جانا
بی داغ کجاست لاله در گلزار ٭ هر چند که سرو بر کشد طوبی وار ٭ از باد
فنا زیان فتد آخر کار ٭ غرض از تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه
چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه
حسین باوج کمال رسید دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از

سرانجام امور مهمات سلطنت کوتاه گردیده پایهٔ رنگ که از لوازمه
ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون خمیر استاد کان پایه سریر
خلافت میسر اشتغال یافت آتش غیرت نسیم غضبت در باطن جمعی کثیر
از اعیان حضرت برافروخته شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار
ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند
که دست تعرض بر دامان آنجناب رسانند و صورت عداوتی که در
پردهٔ خواطر مستور داشتند در منصهٔ ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان
سنه تسع و عشرین و تسعمایه که از طور مجلس عیش و سرور پادشاه مؤید
منصور هوای تبریز بود میرزا کمال الدین شاه حسین با فراغ خاطر
مهتر شاه قلی که جهت اخراجات کارخانهٔ همایون مبلغهای کلی تحویل
داشت اشتغال نموده مبلغ هفت هزار تومان بر آن خان بابی شده
طلب این وجه نمود مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاهی
چندان التفاتی بآن نمی کرد و در سرانجام آن وجه اهمال می ورزید و بدستور
شرایط ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بجای می آورد و در اواخر
شتا میرزا شاه حسین شمه از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید
حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافت صلاح و فساد مهم مهتر شاه قلی
برای صوابدید آنجناب میرزا مفوض گشت و آنجناب بنابر سلامت
نفس و فطرت با مهتر شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما از غایت شرارت

استیصال

استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده
منتظر فرصت می بود و در بیولا که نسیم اردیبهشت در اهتزاز آمده شاخ
ارغوانی لبان مرکان خونریز قطرات عقیق و مرجان ظاهر ساخت
و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از کوچه ژاله سنگ تفرقه در
میان معاشران انجمن چمن انداخت بید بخلاف خنجر زمردی از غلاف
برکشید و پیکان خار عازم خونریز لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشه
هجران گل غزل سرایی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه گری کرده بادای مضمون
این گفتار زبان برگشود رباعی دردا که زبان کلک تیز آهنگست :. با جور دو
رنگ روز و شب در جنگست :. گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون :. گاهی
فلک از خون شفق گلرنگست :. در فصل چنین میرزا شاه حسین پیوسته
از فروغ جامهای ارغوانی رنگ زنگ کدورت از لوح دل می شست
و از مکر زمانه غدار غافل بود همواره از جوانان گلعذار بادهٔ خوشگوار
می جست آواز چنگ و عود صفیر اجل بگوش هوشش میرسانید و از کر
آهنگ قانون در ربابت آیهٔ انقراضش میخواندند و بی شعور از جام
روح پرور درآنولا تا تاریخ روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاول
پادشاه هفت کشور در هشت بهشت تبریز مجلسی در زیب و زینت
داده ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط بر کار و میرزا
شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود

از دست ساقیان سیمین شراب چون لعل مذاب تجرع می نمود و چون
آفتاب حیاتش بنوبت زوال رسیده از سرخی شفق اطراف چرخ
مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب
خوابگاه توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه خانه خود شد و از
خمار آن باده خوشگوار غافل بود در آن حال مهتر شاهقلی از عقب
خلوت اعلی بازگشت و آنجناب را تنها دید بدست ستیز صبح خونریز از
نیام برکشیده آن تیغ را بشانه آن یگانه زمانه فرو برد و قورچیان که در آن
آستانه علیه بودند گفت حکم همایون بر آن موجب صدور یافت که این نخل
را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر برکشیده نقش وجود آن
جان فضل و هنر را در یک نفس از صفحه زندگانی محو گردانیدند مرثیه دریغ
آن سپهر سخا و کرم ⁖ پناه کرام از عرب تا عجم ⁖ دریغ آن سرافراز و الا گهر
نوازنده اهل فضل و هنر ⁖ دریغ آن عدالت پناهی که بود ⁖ دلش کان
احسان کفش بحر جود ⁖ دریغ آنکه بودی بهر صبح و شام ⁖ نوازنده
صاحب خاص و عام ⁖ دریغا که ایام ناسازگار ⁖ نذارد بنای وفا استوار
دریغا که این چرخ پر اضطراب ⁖ همیشه بخونریز دارد شتاب ⁖
بود دامنش رنگ از خون ما ⁖ نذارد غم جان محزون ما ⁖ القصه چون
مهتر شاهقلی بجرم دغلی نهال زندگانی آن سرو ریاض کامرانی را در
بهشت از پای در انداخت قبل از آنکه این خبر بموقف شاه والا گهر رسد

بر بارگی

بر بارگیر گردون مسیر سوار شده علم عزیمت بصوب آذربایجان
و حدود دیار بکر بر افراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله
غضب شاه والا جناب بر فلک اخضر کشید و عروس کواکب از
بدن انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون کسوت ماتم زدگان کرده
خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر روز افروز قرار گرفت و نیران
قیامت از شاهی مشتعل شده فرمان قضا نفاذ بقتل جمعی قورچیان که اکثر
امداد مهتر شاهقلی نموده بودند بسمت صدور یافت و هم در روز که پنجشنبه
بیست و نهم جمادی الاول بود کور سلیمان و چند کس دیگر از آن زمره
بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا
شاه حسین متعاقب مهتر شاهقلی مامور شده بر جناح استعجال متوجه
گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالم پناه تجهیز و تکفین بدن بی بدیل آن سرور
رشد و رشاد را پیش نهاد همت ساختند و سادات و قضات و اکابر
و اعیان جمع آمده بادای نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه
اسلام از غایت اهتمام بکمال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که
تابوت محفوف برحمت حی لایموت او را بکربلا بردند و جسد مطهر آن
مظهر لطف و احسان را در جوار عتبه علیه جاریه بخاک سپردند از نوادر وقایع
آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین سه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی
قاضی نور الدین عبدالرحمن ساوه که برادرزاده قاضی جهان بود در اواخر

سنه تسع وعشرین وتسعمایه بجوار رحمت ایزد تعالی انتقال نمود در عالم رویا
مشاهده نمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده یکبار بر زمین
افتاد و درخت هستی بباد فنا برداد و بعد از وقوع آن صورت متحیر گشته
دران اثنا کسی بادی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین بنهایت
انجامیده همین نام ونسب او تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب افضلی را
از خواب درآمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی
حساب نمود وچون اعداد الحروف را با آنچه در خواب بادی گفته
بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت
پناهی صدارت دستگاهی جمال الحق والحقیقه والدین شتافت و کیفیت
واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار میکشیدند که تعبیر خواب چگونه صورت
بندد که ناگاه آن حادثه از خبر قوت بفعل رسید یفعل الله ما یشاء
ویحکم ما یرید ذکر دخول خواجه جلال الدین محمد تبریزی در انجام امور ملک ومال
وکشته شدن مهتر شاه قلی بصمصام انتقام بارگاه جاه وجلال چون نواب
پایه سریر اعلی از ارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب
کربلا بازپرداختند بمصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک وملت را قائم
مقام ناظم مناظم دین ودولت سازند قرعه مشورت درمیان انداختند
چون از جناب نواب میرزائی کسی از عهده سرانجام امور کشورگشائی
بیرون تواند آمد و سینه آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود

غیر خواجه جلال الدین محمد رحمه الله تعالی ما تعز اسره کسی نبود شاه بنده نواز
چون در جنب الاعزاز را برجوع منصب علیه المراتب وکالت سرافراز ساخته
قائم مقام میرزا شاه حسین گردانیده بانعام خلع فاخره وتاج زردوزی
قامت قابلیتش را آراسته رتبت موکبش بفرق فرقدان رسانید
وخواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیه ذات وکاردانی وزیور
کیاست وفضل نفسانی مزین ومحلی است در مکارم اخلاق ومحاسن
آداب علو همت وسمو رتبت وبلندی شان ورفعت مکان از امثال
واقران ممتاز ومستثنی بدل قوی واهل فتح ورای صواب وفکر صحیح بنظام
مهام رتق انام پرداخت وبدستور میرزا شاه حسین در تشیید قوائم مبانی
دولت استوار وتاکید سریر سلطنت پایدار کوشید واساس رعیت
پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان کم شده بود
عاقبت از گریبان تو بیرون آورد اما مهتر شاه قلی که بعد از آن
جسارت وخسارت ارزنجان وحدود دیار بکر گریخته بود چون شنود
که بفرمان شاه ملک اقتدار قریب هزار سوار جرار در تعاقب
می‌آیند دران دیار مجال توقف نیافت تنگ بر اسب فرار کشیده
در غایت استعجال بجانب شروان شتافت پس در وصول بکوشه سنوی
شیخشاه از آن حضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد
قاصدی بدرگاه کیوان اشتباه فرستاده لب بشفاعتش بگشاید شیخشاه

جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم‌تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان
تو از آن جسیم‌تر است که از انتقام آن توان گذشت مع ذلک ترا نزد
نواب کامیاب فرستاده التماس نمایم شاید سحاب رأفت پادشاهی بقطرات
لطف نامتناهی نائرهٔ غضب قیامت لهب را فرو نشاند و بمقتضای کلام
اعلی زانتظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل فرموده بار دیگر
ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات نظم سر ناسزایان را افرا
شتن ∴ وزیشان امید بهی داشتن ∴ سنگ در دست و مار بر سنگ ∴
نه زند ابلهش بود فسون و درنگ ∴ قاعدهٔ پادشاهان عالیجناب نه لازم
چون مهتر شاهقلی محجوب قاصد والی شروان بدرگاه عالم پناه رسیده کیفیت
شفاعت شیخشاه معروض گردانید مضمون بصدق مقرون ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان
یافته او را ببعضی از غلامان میرزا شاه حسین دادند تا موافقت قضیه
قتل الحضرت کرده بمقتضای تربیت مطهره نعش وجود مردود را از صفحهٔ
هستی ستردند چت شمعان هر کس که سرکش افتاد ∴ سید به چون شمع آخر
سر بباد گفتار در بیان پادشاه دین پناه با شیخشاه و انبساط یافتن بساط
نشاط و عیش رود و دلخواه نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث ورباع بفروغ رخصت تعداد ازدواج
حجله مراد لامع الابتهاج طوایف الانام را می‌آراید و جمال نورانی عرایس معانی

النکاح سنتی فمن لا رغب عن سنتی فلیس منی زینت خواطر حمیده مآثر
طبقات بنی آدم بآن کار خیر ماثر می‌افزاید بنا علی هذا در سنه تسع و عشرین
و تسعمایه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن
نوعروس مقاصد حمایل بوده و بموافقت تأیید لم یزلی از ورای استار غیب
هر لحظه صورت مطلوب دیگر در نظر انور جلوه مینمود و مهناز غایت پرور
دکار نقاب حجاب از رخسار افکار مرام خدام واجب الاحترام میکشاد
و شاطر روز طاعت که از عارض عرایس مراد ملازمان سدره سایه
مقام را آرایش میداد و پادشاه والا نژاد متوجه آن شد که از ثمرهٔ
شجرهٔ زندگانی شیخشاه شروانی در ریاض سلطنت و جهانبانی برشحات
سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدرهٔ
حجلهٔ کامرانی را بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده ابواب
جشن و سرور بر روی روزگار همایون بگشاید و جهت تمشیت این مهم
در روز سه شنبه بیستم شوال سال مذکور از منزل شنب غازان که در آن زمان
محل اقامت موکب نصرت نشان بود انتهاز الصدر و النقا امیر جمال الدین
احسنه سلمه الله و مری بیک قورچی عازم شروان گشته از عقود و نقود
ابیض و احمر تومان تومان و از اقمشهٔ نفیسهٔ معمور روم و فرنگ چندین
شتروار و از اسبان تازی راهوار بیش از حساب و شمار برای
سرانجام آن کار همراه بردند و شروانشاه ملازمان آن درگاه منعقد تزلیف

حضرت نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را بقدوم بهجت لزوم تعظیم
و احترام استقبال نموده با حسن وجهی و ابلغ صورتی شرایط ضیافت و مهمانداری
بجای آوردند و چون شهنشاه دولت که بسبب تشریف قدوم تشریف نمادیم جهت
انگشت قبول بر دیده نهاده سر افتخار و مباهات باوج آسمان رسانیدند و در ساعتی
که برجیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود و زهرهٔ زهرا المحبت و دولا
بجانب خورشید عالم آرا ناظر بود بوکالت امیر جلال الدین محمد ناهید سپهر دولت
و اقبال در عقد ازدواج پادشاه باستقلال منتظم گشت و امرا و مقربان
شهنشاه زر و جواهر بسیار نثار کردند و غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ایوان
کیوان درگذشت آنگاه شهنشاه براق دستان مهد علیا و ستر عظمی پرداخت
و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سراپردهٔ عظمت چنانچه باید و شاید مرتب ساخت

مثنوی
بدو داد از کنیزان پرستار
هزاران لعبت ناهید کردار
سراسر گلرخان سرو بالا
همه سیمین بر و خورشید سیما
ز غلمان پری رخسار رومی
ز زنگی زادگان آبنوسی
بدو بخشید همچون شب و روز
همه پوشیده خلعتهای زردوز
ز گوهرهای نادر طبلها پر
ز زرکش جامهاش از نقود
ز اجناس ز رنگی هند شتروار
ز کتانهای رومی چند خروار
عنایت کرد چندان مشک و عنبر
که از بویش جهانی شد معطر
ز خرگاه و ز خیمه داد چندان
گران شد تنگ صحرا و بیابان
نه خرگه خانه چون بیت معمور
ز خیمه چلکی چون قبهٔ نور
مکمل ساخت چندان اسب و استر
لگام و زین هر یک پر ز گوهر

شتر

شتر با بار جمله پر تجمل
بیابانها بریده بر توکل
تمامی را جهاز و جل مذهب
قطار و مشک ز ابریشم مرتب

و درین قیاس شهنشاه از غرایب رغایب انجم
نوالت و مناسب دولت ترتیب نموده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را
بجانب لشکرگاه پادشاه سلیمان مکان روان نموده در وقت رخصت مجددا
نسبت بحضرت نقابت منقبت صدارت مرتبت و دو می یک انواع انعام
و احسان بتقدیم رسانیده زبان بابواب عذرخواهی بگشود و چهارشنبه ذی حجه
سنه مذکور در منزل و انبغج که در دو فرسخی تبریز است خبر وصول مهد علیا بپایه
سریر اعلی رسیده پادشاه کامران صاحب تایید اعاظم امرا و ارکان دولت
را باستقبال روان گردانیده خدام بارگاه شاه حجلهای عروس را با
مفروشات زردوزی مزین ساختند

نظم
مرتب گشت چندین حجله ناز
شد ابواب سرود و خرمی باز
زبانهای انواز صحرا یافت تزیین
بسان سقف صورتخانهٔ چین
ز بوی گلاب و مشک و عنبر
معطر شد فضای شهر و کشور

و در ساعتی سعادت اقتباس محفوف بدولت و اقبال ناهید
اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده در روز پنجشنبه هشت
و هشتم در یکفرسخی تبریز که هوای جانفزایش نسیم از بهشت روح پرور داشت
عذوبت آتش مانند تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت
و شاه جمشید فر بر مسند کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنگ و قانون و نوای عود
و ارغنون از ذروهٔ سپهر بوقلمون درگذشت و در مجلس فردوس آثار پادشاه

کامکار از ساقیان خورشید رخسار و ولدان مخلدون آواز اتهم لولوء
منثور رحیقی رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب
و اباریق کاس من معین بگردش درآوردند و خوانسالاران فرمان بردار
انواع اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در سرهای زرین
و سیمین که مرصع بود بجواهر زواهر ثمین حاضر ساخته تا مُلّه جوع را بدررود کردند
سازندگان خوش آواز چنگ در عود و چنگ در زده هردم آهنگی دیگر تهنیت
بتقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای
زبان بدعای دولت و کامرانی آفتاب آسمان کشورستانی گویا گردانیدند
نظم که ای شاه عطابخش جوانبخت ⁂ مقامت باد دایم زیب تخت ⁂
بکف بادا ترا جام امانی ⁂ در آغوشت عروس کامرانی ⁂ شبستان جلالت
بادا انور ⁂ ز شمع عارض هر ماه پیکر ⁂ ز اقبال تو بادا چشم بد دور ⁂ فضای ملک
ز عدل تو معمور ⁂ و چون جمشید روشن چهر عازم حجلهٔ محبوب گشته نقش
استیفای لذت بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه روزگار گیسوی مشکبوی شب
را شانه زده نقاب حجاب از پیش روی عروسان شبستان آسمان
برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از بارگاه خفتگاه
بخلوتخانه خاص خرامیده مقارن سعدین اتفاق افتاد و برجیس اوج
شرف و نامداری از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست
مهربانی بند از کمر آمال و امانی بگشاد نظم پس آنگه پادشاه نیک اندیش ⁂

کشید آن سیمتن را جانب خویش ⁂ رساند انگشت بر کام امیدش ⁂ از آن شد
لعل گون درج سفیدش ⁂ دری در حقه چون نقره افکند ⁂ کزان در حقه شد
یاقوت مانند ⁂ بالماس تجلد گوهری سفت ⁂ سخن زین بیش اینجا چون
توان گفت ⁂ علی الصباح که خورشید فیض گستر بر سریر سرافرازی برآمده
از انوار انعام عام بکر وجود حاضران بزم شهود را بلباس زرنگار بیاراست
بار دیگر بزم سپهر شعاع طلعت مهر منور گشته نور بهجت و شادمانی از میان
جان جهانیان برخاست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند
مسند سلطنت سرافرازی نشسته امرا و ارکان دولت ساچقهای کشیدند
و نقود ابیض و احمر و عقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد بتقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رخت چرخ روشن ⁂ ز رفعت افسر شاهی
قرین ⁂ مبارکباد بر تو این عروسی ⁂ غلام تو سپهر آبنوسی ⁂ بدستت باد
دایم جام خورشید ⁂ یکی از ساقیانت باد ناهید ⁂ رخت از ساغر اقبال
گلگون ⁂ عدویت را دل از ادبار پرخون ⁂ و بدستور روز پیشتر مجلس
عیش و عشرت مزین گشت نوای نوشانوش بلند گشت و بدو دست
عطابخش مدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و تاجهای
مرصع پوشانیده زمره از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار
آمده بودند بمزید لطف و احسان نواخت و چند روز متعاقب بر موجب
در بزم نشاط نشسته دران روزها هر روز بانعام هزار تومان از نقد و جنس

ر و درازا منتحر و سرافراز گردانید **نظم** بدنیان پادشاه صفت کشور . . رد
ساقیان ماه پیکر . . دیگی سرکران خاقان عادل . . زکار ملک وملت
نیت غافل . . همه وقت از کمال صدق نیت . . بود چشم ودلش سوی رعیت . .
ندارد جز رعیت پروری کام . . نخواهد جز رواج دین اسلام **والحمد لله والمنه**
که تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین وتسعمایه رسیده این
پادشاه مرتضوی خصال دریناه ایزد متعال در دار السلطنه تبریز سریر سلطنت
واستقلال ملکی دارد وحکام ربع مسکون وسلاطین عالم کین نیکون سر بر خط فرمان
واجب الاذعان او نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن
ضمیر نمیگذرانند ویمین دولت ابدی الاتصال وحسن معدلت بی زوال عمده
ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله معموری وآبادانی
بدرجه ترقی کرده که زیاده بران تصور نتوان کرد وانهدام مبانی ظلم وضلال
وانعدام مراسم خذلان ونکال بمرتبه رسیده که هیچ نظر از انظار زمانگ
مجوسه بدست جرات ابواب فتنه وفجور وبدعت بروی روزگار نمی
تواند گشود وسوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنه سابقه در ظل عدالت
لایزالی ماوای دارند وتشنگان بوادی خفف وتعدی اوقات سالفه
در جهاد امن وامان غنوده سکر بیداد را امری محال می پندارند وکاره
بلند مقدار ونیامره کردون اقتدار از صولت آواز دولتش چون برگ
بید از اهتزاز تندباد بلرزند وپلنگان قله کهسار ونهنگان دریای کار زار

ارو

از خوف توم سپاه انتش اهنکش بیان جنگ در نیران سوزان میگدازند
ومعمار اجتهاد اصابت آثارش همواره تعمیر مبانی قوایم را پیش نهاد
ضمیر مهر تنویر میسازد وفهرمان حسام ذوالفقار کردارش پیوسته در انجام مواد
طغیان مخالفان ملت مستقیم اهتمام می افزاید ومعقد همت همایونش از
تسخیر اکناف اطراف استیصال اعدای دین مبین است ومطلب نهمت همایونش
از تسخیر در انجاه اتفاق آسایش امت سید المرسلین است لاجرم جای آنست که
اهل اسلام از سر صدق باخلاص تمام متفق دست دعا بر دارند وروی در قبله
جاوید آرند دولت ونصرت او را ابنا زطلبند از ملک بی انباز **بیت**
بود لایق حال بر مکنان . . که گویند او را دعا هر زمان . . تتمه از بدایع حالات
واندکی از نوادر خصال ومحاربات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات
از مبادی طلوع صبح سلطنت وکشورگشایی واوایل ظهور نیر معدلت آرایی
الی یومنا هذا این بود که خامه مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر
نمود امید بکمال مکرمت جاوید خالقست که آفتاب دولت شاه سرافراز
بر نشیب وفراز سایر امصار وبلاد بتابد وزمان عمر وکامرانی این سپهر
جهانبانی بر طبق کریمه **وما ینفع الناس فیمکث فی الارض** تا اواخر ایام جهان
امتداد یابد **قطعه** جلالش را بود دولت ملازم . . زجوهر کی عرض را انفکاکست . .
بحمد الله که ذیل دولتش را . . بجیب روز محشر اتصالست . . وچون دعای
جاه وجلال نیر اوج سلطنت واقبال چنانچه از مقدمه مسلمه سابقه محقق میگردد

برجمیع افراد امم واجب ولازمست و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و منحتم
کلک سخن گذار قبول اقتدار و ازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را
زیب و زینت داد الکاه بموجب التزامی که درین تالیف کرده بشده قدم
در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی از سادات عظام و فضلای کرام این دوران
میمنت انجام می نهد الهی این پادشاه فیروز بخت مراتب فزاینده تاج
و تخت ثابت باد در کامرانی بیتی مرفه باقبال او همه کس :: تمام شد جزو اول تاریخ
حبیب السیر از مولفات افصح المورخین غیاث الدین خواندمیر علیه الرحمه و المغفره

ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق
قوینلو معاصره بوده اند و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب
فضل و کمالات نموده چون ذکر سادات مشار الیهم بابت زینت بود مذکور

از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلای دانشور در زمان جهانبانی امیر
حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی ببلده فاخره شیراز
باعزاز نشر علوم محسوس و مفهوم قیام نموده بجودت طبع و دقت ذهن از
جمیع علما و فضلای متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد ارشد امیر
غیاث الدین منصور است که در سلک سادات عالی نسب فارس انتظام
داشت و مرجع افاضل و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی دراجیان
بر الواح خواطر عالمیان می نگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب
نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده

باندک

باندک زمانی در تمامی فنون متداوله بدرجه کمال ترقی نموده آغاز
درس و افاده در بلده شیراز مدرسه وسیع رفیع ساخته هر روز
بآن بقعه شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبه علوم را از نتایج
طبع وقاد وجود مستفید گردانیده همت بر تالیف و تصنیف می گماشت
از جمله نتایج قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه
شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید در میان طلبه علوم مشهورست و دقایق
نکات آن مولفات افادت آیات بر الواح ضمایر علمای فضایل
مآثر مسطور وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک
وقتی اتفاق افتاده چون تاریخ ماه و سال آن راقم حروف را معلوم
نبود خامه بتقریر آن زبان نگشاد و امیر صدر الدین محمد را پسری مانده بود
در کمال فضل و علوم مقام امیر غیاث الدین منصور آنجناب حالا
بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهورست
و مهارتش در فنون علم حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علما نزدیک و دور
در مدرسه پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام می نماید و گوش
هوش طلبه علوم را از نتایج دریای طبع وقاد می آراید مولانا جلال الدین
محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث
فروع و اصول بر جمیع فضلای عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود در میدان
تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح

جبلیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران می ربود و فنون مکنون
که از ابوعلی علامهٔ طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت
و اسرار مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر
صحیفهٔ ضمیرش نگاشت **بیت** سپهر علم را بود آفتابی ۞ فنون فضل را جامع کتابی
مولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب
و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرونست بقطع قضایای شرعیه
اقدام مینمود و جناب مولوی تحت نزد والد خود بتحصیل اشتغال داشت
و بالاخره بشیراز شتافت و در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه
حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق
شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنغر در شیراز
بلوازم درس و افاده قیام مینمودند و ایضا مولانا جلال الدین محمد در درس
مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد و مطالع بعضی از تفسیر استفادات
کرده در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سید
دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده الفقه بواسطه علت اصلی بلکه بحقیقت عنایت
لم یزلی هنوز جناب مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش
مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاحین
دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام
دولت امیر حسن بیگ و یعقوب میرزا از اقطار و امصار عراقین و روم و دارا

و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل
بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت
عظمی از رشحهٔ ضمیر فیض تاثیرش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آن
جناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا
جهانشاه مشغول گشته بعد از استعفا از آن مهم در مدرسهٔ بیگم که آن را
دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نموده در زمان دولت سلاطین
آق قوینلو منصب قضایای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن
مرجع اهل کمال داشت هرگاه از درس فارغ می‌شد همت عالی نهمت
بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و آن جناب در اواسط ایام زندگانی
بر شرح تجرید مولانا علی قوشچی حاشیه در کمال دقت تصنیف نموده و آن رساله
بنظر شاهرخ میرزا رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش
گشوده اما امیر صدر الدین محمد هم در آن اوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته
در حاشیهٔ جناب مولوی اعتراضات کرده آن جناب حاشیهٔ دیگر بتغیر از نسخه
جهت روان سخنان در قلم آورده و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم
منجر بمباحثات بوقوع انجامیده و هرکس و اهل شیراز جی بود جهت تحقیق دقایق
طبع انسان جمال ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جمله تصانیف جناب
مولوی رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامهٔ بلاغت انتما گردیده
راقم حروف از شیخ محمد کرمانی لا زال مؤید بتایید سبحانی استماع نموده که مولانا



جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف رفته بود در روضه مقدس منزلت
حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیه روزی بر پای ایستاده آن رساله را
تصنیف کرد و بآن مناسبت آن مصنف را بر ورا موسوم کرده‌اند و چون
روز امشی است بغایت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت
حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و دیگر از مؤلفات آن
عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراف شیخ شهاب
الدین مقتول تحریر نموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق ناصری
نوشته داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله
مرقوم افادت رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه انوار
شافیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر اماثل
افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم پادشاه
باندک زمان روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آن جناب
دو پسر داشت امیر سعد الدین اسعد در سلک دانشمندانست و مولانا عبد
الهادی در زمان پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو زید دانشمندی
متبحر بود و در عهد مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز او بنشر فضایل نفسانی
قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم
در وطن مألوف مدفون گشت مولانا شرف الدین علی شیفکی در سلک
اشراف علمای کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا

محی الدین

محی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس
و مفهوم بر صحیفه ضمیر می نگاشت همواره بمواعظ و نصیحت خلایق می پرداخت
و بنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر می ساخت تفسیر
احکام قرآنی و شرح مختصر و شرح ارشاد و حاشیه مرشافیه از جمله مصنفات
مولانا شرف الدین علی است و آن جناب در سنه تسعمایه در هرمز فوت شد
و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر
اوقات دولت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا از شیراز به بلده هرات
آمده در مدرسه اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام
الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف داشت و باندک
زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیره والده خاقان مرحوم منصب رابعه
تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده می پردازد اما
مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ما وراء النهر
شد جهت سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در موکب عمدوان از جهان گذران
انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن یاری
بوفور مهارت در فن شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را
تتبع نموده آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز
بهرات ارسال داشت مال حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت
این بر زبان خامه بدیع نگذشت امیر حبیب الله اخفاد و الاثرا اشرف علمای

ربانی امیر شرف الدین علی جرجانی و سید شرف الدین علی صدر که
در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آن جناب بود
و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف
خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا
درین ولا بمنصب قضای شیراز منصوب بوده همت بر فیصل قضایای
خلق برایا می گمارد سید نجم الدین نعمة الله ثانی سرور اولاد امجاد پیغمبر
آخر الزمان و مرجع اشراف طبقات انسانی بود باطن خجسته میامنش
مهبط انوار ولایت و ارشاد و ظاهر خجسته مآثرش مظهر آثار هدایت
و اجتهاد و ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف
و روزگار خجسته آثارش بسنهٔ آبای بزرگوار معروف درگاه کرامت
بنیانش آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین
با استحقاق قطعه قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب ** بوسد از تعظیم
خاک روضهٔ جان پرورش ** خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح **
گرد از رخسار شاهان چون سلیمان بر درش ** و آن حضرت در سلک اولاد
عظام سید نعمت الله که شمه از مناقب و معالی آبای او در ذیل وقایع خاقان
سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت در شهور سنه در دارالامان
کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت امیر تاج الدین
کرمانی سید عظیم الشان بزرگی متعالی مکانست همواره خوان احسان گسترده

آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور گرداند
قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افاضل علمای عراق بل اعاظم
دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بود علم
امانت و دیانت می افراشت از جمله مولفاتش شرح دیوان معجز نشان
حضرت مقدسه امیر المومنین علی علیه السلام تصنیفی است دانش از مطلع
طبایع سلیمه دانشوران فضیلت پرور و همچنین آن جناب بر کافیه و هدایه حکمت
و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه و افادات انتظام داده و در آن مولفات
کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصهٔ عرض نهاده قاضی میر حسین را در فن
معما نیز رساله ایست مفیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل
ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بختام انقضا مختوم گشت
و بتقدیر ایزد سبحانی روزی چند بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی
می بود و کثرت مکنت و ثروت آن جناب بر آن مرتبه داشت که بسیاری
قلم و زبان بشرح توان داد و کمال اعتبار و اختیارش بدان مرتبه
بود که بر تبیین آن زبان بلاغت توان گشاد و امیر غیاث الدین محمد
در اوایل کشورگشایی نواب کامیاب مواخذه گردید و بعضی از امور نالایق
متهم شده دست قضا منشور حیاتش را در نوردید خواجه علای اصفهانی
جامع بسیاری از فضایل نفسانی و در علم صرف دعوی مهارت می نمود
و در نوشتن تاریخ و وقایع و احوال یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن کتاب

کتاب بلاغت آیات بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه ملا در
مذهب تسنن بغایت متعصب بوده زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان به
هرات آمده ساکن شده مشمول انعام خاقان مغفور سلطان حسین
میرزا و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت
خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان بست و محمد خان
اگرچه بادی کاهی اظهار التفات می نمود اما اکثر او را بعداوت اهل بیت
طعن میزد و خواجه ملا پس از واقعه محمد خان شیبانی در ماوراء النهر متوطن گشت
و در روز پنجشنبه جمادی الاول سنه سبع و عشرین و تسعمایه درگذشت سید
قوام الدین حسین از عظمای نقبای اصفهان است و بوفور علم و دانش ممتاز
و مستثنی است و جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین و ملمع لوح خاطر
خطیرش محلی بنقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل
مفهوم و منقول منشور ست طبع بحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین
و عرایس ابکار منظومات خامه گهربارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش
هوش بلغای زمن نظم ای مشکل اهل فضل از کلک تو حل ∴ گشته
بفنون علم در دهر مثل ∴ طبع تو در انواع فضایل کامل ∴ ذات تو ز اصحاب
فضیلت شامل ∴ و آن سپهر مرتضوی خصال در آن سال که ماهچه رایت
ظفر مآل شاهی پرتو دولت اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت
موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان

بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیه آن خطه را بر نهج ملت علیه امامیه
قرار داد و بی شایبه ریا همت بر فیصل قضایای برایا می گمارد سید معز الدین
از جمله النقبای نقبای اصفهان بمزید تقوی و دین داری و وفور عرفان و هنرکاری
امتیاز تمام یافته پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر کمال فضایل عرفان صوری
و معنوی و پرهیزکاری و اکتساب علوم دینی یافته شمایم آثار شمایل خوبی از
صادرات افعالش در دمیدن و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از واردات
شمایل احوالش در وزیدن ذات فایض البرکاتش باداء وظایف
طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش در تقویت
ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا معروف بیت شد از
سیفش قوی ارکان اسلام ∴ ندارد چو شریعت پروری کام ∴ پدر آن
قدوه اولاد خیر الانام شاه تقی الدین محمد است برادر عالی گهر سید قوام الدین
بسبب علو نسب و بموجب از اشراف سادات عجم بوجوه ممتاز و مستثنی
بود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت انجام بنابر فرمان پادشاه دوران
غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی متمکن دارد و در باب سرانجام امور
اهل اسلام بر نهج فتوی علمای مذهب ائمه کرام غایت اهتمام بجای می آورد
مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلده اصفهان بمنصب
قضا اختصاص یافت و پرتو انوار امانت و دیانت او بر وجنات روزگار
اهالی آن دیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن و بر مسند امور شرعیه متمکن است

امیر اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل اقبال
نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود امیر عبدالوهاب در سلک
اجله سادات صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا
بلوازم شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل و کمالات بهره
تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت وری
و دین داری بر لوح خاطر می نگاشت در اوایل ایام کشورستانی شاه
دین پناه هراس بیقیاس بخاطر راه داده از تبریز بهرات شتافت
و پرتو عنایت و رعایت خاقان منصور و اولاد دانش بر وجنات احوال
آن سید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان
آن سید عالیشان را تقدیم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون
خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبدالوهاب از
بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود
و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده
در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه
احدی و عشرین و تسعمایه از درگاه عالمپناه برسم رسالت نزد سلطان
سلیم رفت و پس از ادای پیغام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت
معاودت یافت لاجرم ناکام در آن ولایت رحل اقامت انداخت

وظاهر

وظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثلثین و تسعمایه رسیده آنجناب در قید
حیاتست و بفراغت اوقات میگذراند شیخ فتح الله از اوایل زمان
یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلده تبریز بر سجاده تقوی و پرهیزکاری
متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار ببرکت نفس نفیس و نفحه خاطر خطیر
اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش
می پویند و از روی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن
و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بلطایف لسان و فصاحت
بیان مباهی و مفتخر و آنجناب در ایام دولت ابدی الاتصال شاه مرتضوی
خصال در تبریز بمنصب جلیله المرتبت قضا سرافراز شده و مراعات
بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی ابواب تلمذ بر روی روزگار
طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و نجیب و نسب از جمله
اشراف و اعاظم اعلم و حالا منصب تدریس و تولیت مدرسه شریفه
نصریه تعلق بدانجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم
قیام و اقدام مینماید قاضی نصرالله ابدادی در دار السلطنه تبریز
بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوف تمام دارد و مهام
فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبدالاحد
بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلای آذربایجانست و بواسطه
سعت مرتبت احیانا بترتیب ما لا بد اشتغال می نماید تدریس یک خفیف

از مدرسه تبرکه تفریه تعلق بدان جناب میداد و در مدرسه خواجه علیشاه
نیز بشرایط افاده بجای می آورد مولانا میرک گیلانی در سلک علمای
تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی بیان مهارت کامل دارد مولانا
ضیا معاصر یعقوب میرزا بود و در عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنه
هرات توجه نمود و بعد از چندگاه که دران دیار در ظل تربیت و رعایت
امیر نظام الدین علیشیر بسر می برد میل وطن کرده بار دیگر بتبریز تشریف آورد
و او بحفر جفر و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صفحه ضمیر می
نگاشت این مطلع ازان جمله است مطلع خوش آن ساعت که آید ترک من
شمشیر کین با او ∴ رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او شیخ علاء الدین
علی بن عبد العالی علو مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل
علم و فضیلت بمرتبه ایست که در مذهب علماء امامیه نزدیک بحد اجتهاد رسیده
و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علمای صاحب
الاحترام گردیده فصاحت و طلاقت لسان الکنت از درجه توصیف
بلندتر است و نهایت دین داری و پرهیزکاری نزد اکابر و اصاغر
امر مقرر از جمله مولفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله لعنیه
در میان طوایف انام مشهور است و حدود بغداد و نجف از طلعت خورشید
خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم بصفت علم و عمل موصوف و بثبات
تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و منشور عالی

قبول

قبول نموده و بحفر جفری که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر
از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر می برند و از نتایج طبع و معانی
باطنش بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای آورند شیخ زین
الدین علی قدوه نقباء نجف و زبده اصحاب فضل و شرف است ذات
خجسته صفاتش باصناف طاعات و عبادات معروف قدوه اشراف
علمای عرب و جامع اصناف فضل و ادب است بکمال امانت و دیانت
موصوف بنهایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آن جناب در شهور
سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور
نظر عاطفت نواب نامدار از مظهر عدل و احسان دوربینش فال گشت
و بمنصب شیخ الاسلامی و قضا منصوب شده پایه قدر و منزلتش از امثال
و اقران در گذشت بعد از انکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت
و میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیار عرب برافراخت
سید نعمت الله در سلک اجله سادات و علمای ملت انتظام
دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه بلده فاخره هرات متمکن شده
آن بلده را بیمن مقدم شریف مزین ساخت چندگاهی در مصاحبت شیخ
زین الدین بسر برد و همراه آن جناب روی ببوستان نهاد قاضی ضیا
الدین نور الله ولد درویش محمد بن خواجه شکر الله وزیر برادر
زاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلده فاخره هرات

متکفل منصب قضا شده چند سال در امانت و دیانت بلوازم آن امر
قیام نموده الحال از اقسام فضایل و کمال بهرهٔ تمام داشت و بجودت
طبع و لطافت موصوف بوده اشعار دلفریب بر صفحهٔ روزگار می نگاشت
در انشای مکاتبت غایت بلاغت بجای می آورد و بدانه بر وحان
مرغ دل طوایف انسان صید میکرد وفاتش در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین
و تسعمایه باتفاق افتاد و از قاضی نور الله نور مرقده پسری مانده در غایت
رشد و صلاحیت امیر مخدوم نام و آن مخدوم زاده حالا در سلک
خواص حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم
اخلاق و محاسن آداب همت بر تمشیت مهام فرق انام می گمارد قاضی
عبد الاحد برادر خود قاضی نور الله بود و در ایام دولت ابد مدت
شاهی قریب بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی
قیام مینمود و جمال حالش بحلیهٔ علم و دیانت آراسته داشت و در اواخر
سنه تسع و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بصوب نشو آخرت برافراشت
نواب درگاه عالم پناه اولاد امجاد آن قاضی والا نژاد را بر مسندش اختصاص
دادند و زمام امور آن منصب را در قبضهٔ درایت ولد ارشدش قاضی
غیاث الدین نهاد مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بوده
در بدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی می نمود و جودت نظمش بمرتبه
بوده که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف نگار

رقم گردانیده که تا مرا بحال شعرا شعور واقع است از جانب عراق بهتر
از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام این مطلع از رشحات کلک بلاغت
نظام اوست مطلع دوش دیدم گر هوا شاهین او صیدی ربود چون شدم
بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا شهیدی در سلک شعرای بلدهٔ قم انتظام
داشت و مزاجش بهزل بغایت راغب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم می نمود
و این مطلع از نتایج طبع اوست مطلع ستمگری عجبی یار بوده است مرا
ببین که با که سروکار بوده است مرا مولانا شمس الدین محمد جعفری در سلک
اعاظم علمای اتقیای فارس انتظام دارد و درین اوقات در بلدهٔ کاشان
ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت بر افادهٔ علوم می گمارد و در
اوایل سال یعنی سنه ثلثین و تسعمایه دو رساله یکی در تفسیر سورهٔ کریمه
فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام حضرت ممالک
پناهی حبیب اللهی تالیف نموده بدار السلطنه هرات فرستاده و از
دار و ارد وفور انعام آن بلاد طوایف انام بصلات گرامند بهره ور گشت
سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش است
و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت و در زمان خاقان مغفور
سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر
اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرای عظام و صدور کرام
جهت مدد معاش آنجناب هر ساله مبلغ چهار هزار دینار کپکی و دویست خروار

علم مقرر ساختند سید جعفر از غایت علو همت سر بدان منع و مقدار
فرو نیاورد و در خشم شده عزیمت دیار عربستان کرد این مطلع از
منظومات اوست مطلع ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد ** تشنه را آب
زلال خضر از یاد برد شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت ولایت
پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر بزرگتر سید جعفر بود لوامع انوار شمایل
نبوی از ناصیه حالش ظاهر و لوایح آثار فضایل مرتضوی از جبال کمالش باهر
مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت و ارشاد و فضای خاطر
مهر منیرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد آن جناب در زمان فرخنده نشان
خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده
پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم قدام ذوی الاحترامش مبالغه نموده
میرزا الغ بیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن
سعادت بنیانش انوار سعادت میشنود بعد از آنکه میرزا الغ بیک داعی
حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب
الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن
گشته پرتو لطف و احسانش بر ساکنان آن حدود تافت چون شاه
دین پناه لوای کشورکشایی بر افراخت آن جناب را کما ینبغی مشمول
مراحم بیدریغ گردانیده از سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت

و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال اوقات
خجسته ساعات میگذرانید تا در شهور سنه عشرین تسعمایه ندای یا ایتها النفس
المطمئنه ارجعی بگوش هوش شنید و متوجه ریاض قدس گردید حالا
نبیره پسری آن جناب شاه قوام الدین بن شمس الدین قائم مقام
جد بزرگوار گشته باحیای سنن آبای عظام قیام مینماید و بصفت
علو همت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی
روزگار کبار و صغار میگشاید ع یادگاری که بوی او داری شاه
بهاء الدوله فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم
و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی می نمود
و همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات
مصروف میدارد و در تتبع سنن سنیه آبای عظام خویش کوشیده
نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر می نگاشت و آن جناب در
اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب
عراق بدار السلطنه هرات تشریف آورده در خانقاه خواجه فضل الدین
محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال نموده منظور نظر
رعایت پادشاه عالیجاه گشته در ظل عاطفتش میاسود و چون خاقان
منصور وفات یافت و غبار تفرقه و پریشانی در درون متوطنان بلاد
خراسان تافت شاه بهاء الدوله بصوب عراق و آذربایجان شتافته

در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از سه سال
که در کمال اقبال ملازمت نمود بجلب اقتضای قضا مواخذ شده در گذشت
مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل
نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای
دوران بود و آنجناب در ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه در ملازمت
نواب نامدار امیر حضرت الهیه دورمیش خان بدار الملک خراسان
آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف شرف داشت
و لحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال با حسن وجهی سلوک نموده
همواره همت بر سرانجام مهام ایشان می گماشت و در پاییز سنه سبع و عشرین
و تسعمایه بمبالغه و الحاح تمام مراجعت بصوب مملکت ری که وطن مالوف
و مسکن معهودش بود حاصل نموده بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد
رسیده روزی چند از رنج راه بر آسود درین اثنا جمعی از اهل شر و فساد
که از اختلاط کینه دیرینه در سینه داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشتند
و شبی با تیغهای کشیده بر بالینش رفته چند زخم بروی زدند تا برحمت
الهی پیوست و در روز دیگر هر چند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند
از قاتل خبری نشنیدند و نه بر حقیقت جریمه مقتول مطلع گردیدند و این مطلع از
نتایج طبع اوست مطلع نرگس نیم مستی من مرغ نیم بسمل من کام من از تو
آسان کار من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دین داری است

و گوهر درج سعادت و بزرگواری آنجناب برادر حمیده سیرت حضرت
منقبت و افادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شاهی
تمکن دارد و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی
نهمت بر تمهید اساس دین داری و دولت و تشیید ارکان ملک
و ملت می گمارد و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشاء
اتیانست اقامت می نماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار متوطنان جرجان میگشاید و در باب معموری و آبادی آن مملکت
مساعی جمیله بتقدیم میرساند و اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرماید
بدانچه می تواند امیر قاسم نجفی اشرف سادات جرجان و قدوه
اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه
امامت مرتبت تعلق بدان جناب میدارد و از امانت و دیانت
پیوسته بر تحقیق انساب سادات اقدام می گمارد و ذات واجب
الاحترامش بصفت عدل و سخا موصوف و زمام اهتمامش بصوب
ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف آن عطوفت ردیف مولانا ربانی
سلطان حسین خیابانی بر مسند قضای ولایت استراباد تمکن دارد
و خود را در سلک افاضل و بلغا می شمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در
نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق نقبای ذوالمعالی امتیاز
دارد و بصفت تقوی و پرهیز و طهارت موصوف علی الدوام خوان ضیافت

در نظر خواص و عوام انام می گسترد و وجه معاش و ماده انتعاش الجناب
از زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر دور و نزدیک و ترک و تاجیک
از حاصل مزارعش کامیاب و بهره ور و پدر و جده آن قدوه اولاد
خیر البشر جلال الدین قاسم نقیب بود که نبیره شمس الدین علی النقیب
النجفی الکوفی است و والده ماجده اش جنیبه جلیله میرزا احمد خواجه لالی که بر
عم سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب
امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولو الالباب بود
استماع افتاده که امیر شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلافی که در میان
نقبای نجف دست داد از وطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده
در ایام سلطنت سلطان سعید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدام آن
سید ستوده بمثابه بود که ظاهرا پیش ازان نقیبی بآن حشمت و عظمت
از عراق عرب باین بلاد نیامده بود و الا حضرت از جمله سادات
مختاریه است و علو نسب و سمو حسب بنی مختار در عربستان بدرجه
اشتهار دارد که صغار و کبار آن دیار [illegible]
مختاریه اشتهار دارند و سلسله نسب سادات مختاریه که از ذریه کریمه عبید اللهی
اند تا بامام زین العابدین علیه السلام علی بن الحسین بن علی علیهما الصلوة و السلام
اتصال می یابد اکنون امیر شمس الدین اخلاص اخلاق رضیه و اعراق
مرضیه را علاوه این نسبت عالی ساخته بر جمیع تقدیم در رتبه نقابت ممکنی است

رونق

توقع و ترفع و تقدم مردم بالجناب غیر ممکن و محبت الحق قلم رقم کرد در دل اهل
عالم زنت و هو خیر الشاهدین و عالم الغیب **وجیه الدین جعفر** پدر خجسته
سیرتش امیر رفیع الدین بن امیر ناصر الدین قریش است که در ایام دولت
خاقان مغفور مقدم جمهور سادات نیشابور بود و والده نیک اخترش
دختر خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی که سالهای فراوان وزارت
آن پادشاه عالیجاه می نمود و امیر وجیه الدین جعفر در تمهید بساط عیش
و نشاط بنهایت الغایت مایل و راغب است و از اختلاط انام و دخل
در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب است امید آنکه شرف سعادت
دستگیری کرده بالا فوه طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست
از ارتکاب شرارت شراب باز داشته ابواب امانت بر روی
روزگارش برگشاید و التوفیق من الله تعالی قادر علی ما یشاء **امیر
ابو القاسم** در ولایت نیشابور قدوه سادات و نقبای ذوی
المکارم است و ناظم مناظم امور مهمات اصاغر و اعاظم پدر بزرگوارش
امیر تاج الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان مغفور سالهای موفور
دران دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و بامر زراعت اشتغال
نموده معیشت ازان ممر بهم میرسانید **امیر زاده محمد** ولد بزرگتر
امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان فرخنده نشان خاقان مغفور
بر اکثر نقبای مشهد مقدسه منوره رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیه

تقدم داشت و صحت انتساب میرزا محمد و سایر نقبای آن بقعه بزرگ
که مانند آفتاب روشن امیر علی اکبر که بامیر معین اشتهار دارد و برادر
خجسته اطوار او امیر غیاث الدین محمد بسان فروغ آفتاب بر تمامی ذوق
معرفت بر ظاهر و هویداست و عظم شان و شرف دودمان سادات
عالی مکان محتاج بشرح و بیان نیست مصرع بآفتاب چه حاجت بثبت تحریر را
امیر محمد موسوی ولد امیر تاج الدین علیست که در سلک اعاظم نقبای
روضهٔ رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق
موصوفست و درین اوقات بمنصب قضای ولایت طوس و مشهد مقدس
منصوب گشت و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای
می آورد امیر نظام الدین عبدالحی استرابادی پدر بزرگوارش سید
عبدالوهاب در مملکت جرجان از جملهٔ اعاظم سادات عالیجناب بود مدت
مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایای شرعیه و انتظام
امور برایا اهتمام می نمود و امیر عبدالحی در شهور سنه اثنی و تسعمایه از بلدهٔ
استراباد بدار السلطنه هرات خرامید بهمگی اوقات خجسته ساعات
را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطهٔ جودت ذهن
و حدت طبع باندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده
رایت مهارت در فنون محسوس و معقول برافراشت لاجرم منظور
نظر عاطفت ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسهٔ مهد علیا

گوهرشاد بیگم بمنصب تدریس منظور و منسوب گشت و کماینبغی بلوازم افاده
مشغول بود تا وقتی که ماهچهٔ لوای کشورگشایی بلدان خراسان را مسخر نمود
آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت رعایت یافت و آفتاب انعام و احسان حکام
خراسان بر وجنات احوال اقبال مآلش تافت و در وقتی که حضرت
سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب
قضا برخاست آن جناب متعهد فیصل قضایای شرعیه شده چند سال در کمال
استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون در رعایت اعزاز و احترام
هم در دار السلطنه هرات مقام و آرام دارد و همواره خاطر ستوده مآثر
بر نشر مسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف نقلیه می گمارد و بی شائبهٔ
تکلف و غایلهٔ تصلف درین روزگار امیر عبدالحی از دانش بر اکثر صنادید
خراسان فایق است و قلم فصاحت بیانش و زبان بلاغت نشانش
مظهر انواع حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علم بر لوح ضمیر منیرش
مرتسم و امور عادی و قضایای شرعیه بیمن توجه خاطر خطیرش منتظم لیس
کلامی نفی سعة کماله صلی الله علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی
ولد ارشد امیر نظام الدین عبدالواحد است که در سلک اماجد سادات
قهستان انتظام داشته پیوسته تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل
متوطنان آن ولایت می کاشته و افزونی اتباع و اموال از مرتبهٔ والد
نامدار تجاوز نمود بواسطهٔ کرم جبلی و سخاوت اصلی خوان ضیافت گسترده

ابواب انعام و احسان برگشوده همت و از مکرمتش خورشید صفت
رفعت یافته و انوار ضمیر و از موهبتش همیشه از مطلع سیادت بر وجنات
احوال فقیران شکسته بال تافته بیت همیشه طالعش مسعود بادا ظلال
دولتش ممدود بادا امیر نظام الدین عبدالحی رازی در میان خرد و بزرگ
مشهور است و آن جناب در سلک ابنای اعاظم حضرت نقابت منقبت
شهید انتظام دارد در صغر سن از ری ببلدهٔ فاخرهٔ هرات آمده در ظل
تربیت و رعایت آن و تحصیل علوم اشتغال نمود قابلیت باندک زمانی
ترقی تمامی فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه
عالم پناه شتافته باضعاف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص
یافت و رخصت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دار السلطنه هرات تافت
و حالا دران بلده توطن دارد و در پناه دولت دورمش خان در مهاد
آسایش و فراغت بسر می برد امیر کمال الدین حسینی بحسن خلق و لطف
طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوفست و از جملهٔ اشراف سادات
و اعیان معروفست و آن جناب نیز در زمان سلطنت روز افزون شاهی
در منصب قضایای بلدهٔ هرات با میر نظام الدین عبدالحی شریک بوده
چندگاه بفیصل امور شرعیه می پرداخت مهمات فرق انام را بمقتضای
مذهب علیه بکفایت مقرون میساخت و اکنون منصب تدریس یکی از
صفه‌های مدرسهٔ سلطان بدان جناب تعلق میدارد و گاهی بنقش افاده و استفاده

بر لوح خاطر می نگارد مولانا عبدالعلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس
و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول در علم کلیات و نجوم بی
مثل و بدل است و در شیوهٔ زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را از حافظ
غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را درس مولانا منصور ولد مولانا معین الدین
کاشی تحصیل نموده سایر متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین اللغوی
کسب کرده در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی
و مولانا کمال مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و الحال بصفت تواضع
و پرهیزکاری و علم دین‌داری اتصاف دارد و همواره نقش افاده و تالیف بر صحیفهٔ
خاطر شریف می نگارد و تذکرهٔ تحریر محیطی و محشیه و حساب زیج جدید گورکانی
شروح در سلک تحریر کشیده بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی
رسالهٔ شریفه در باب العاد و اجرام در عقد انشا منظم گردانید امیر
نظام الدین سعید بن احمد و سعید بیرک دو جوان پسندیده خصال حمیده
افعال اند بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف
پدر بزرگوار ایشان جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت
پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق والحقیقه والدین عطاء الله سلمه الله
و ابقاه امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان
حسین میرزا بامر درس و افاده می پرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال
نموده فرق انام را بانتفاع سودمند مستفید و بهره مند میساخت اما حال بنابر

بکبر سن و ضعف مزاج زاویه عزلت منزل کرده همگی اوقات شریف را
باداء وظایف طاعات مصروف داشته و ازین دو پسر فضیلت آثارش
امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفهای مدارس سلطان بدرس اشتغال
می نماید و سید میرک در سر مزار متبرک حضرت باری خواجه عبدالله انصاری
در ایام خجسته بهجت ذوق پرداخته ابواب تقدیر معانی حدیث و تفسیر
میگشاید از افاده طبع دراک آن یک طبع ملموس و مفهوم مستفید کاملان
و از افاضه ضمیر منیر بذیرش این یک روضه هدایت و ارشاد ناقصان سیراب
می شوند ظل ایشان باد ممدود خواجه عبدالمؤمن و خواجه محمد مومن جوانان
حمیده اخلاق خجسته اطوارند و بسلامت نفس موصوف و باستقامت
طبع معروف پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید
که شمه از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر صدور خاقان سبق ذکر یافت
و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره است که مدت
مدید پرتو اهتمامش بر سر انجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه
می تافت و مهارت خواجه محمد مومن در تحریر خطوط اصول بدرجه رسیده
حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان الباب را در علم
میدارند در رشحات خاطر خنکش عمامه اش را بر مشق خویش میبازند
و خواجه محمد مومن درین زمان خجسته نشان مشمول عنایت و التفات
حضرت مالک پناهی حبیب اللهی گشته مخالفت ابوالنصر سام میرزا

سرافراز شده اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر نکته دان
کلام مجید سبحان می گمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک
مسالک شجاعت و پهلوانیست پدر خجسته سیرش خواجه جلال الدین در علم
نجوم و سیاق بی مثل زمان خود بود مدتی بوزارت پادشاه سعید سلطان
بدیع الزمان میرزا قیام مینمود بعد از آن ترقی نموده بمنصب امارت
دیوان رسید و امور ملک و مال بیمن سعی و اهتمام او منتظم گردید و میرزا
قاسم در ایام جوانی میل تحصیل علوم کرده بمطالعه رسایل متداوله پرداخت
و در خط تعلیق و نسخ تعلیق رایت خوشنویسی برافراخت و ایضا الکتاب
در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف
بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نفس خیرخواهی او
بر صحایف معانی مزین است و نقشات پر زیب و زینتش در نظر
فضلای نکته در مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی در
سده سنیه انیس الحضرت البهیه خانی در سلک ندیمان انتظام یافته و پرتو
عنایت نواب نامدار آن خان معدلت آثار چنانکه می باید شامل احوال
خجسته مآلش یافته از منظومات میرزا قاسم این بیت که بخاطر بود بتحریر
آن مبادرت نمود بیت بیش واعظ منشین قصه طولی مشنو :. قد برافراز
که کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبدالقادر
طبیبی است که در علم شرعیه و نوشتن صکوک کبالات و تمسکات و فنون

تمام دارد و در زمان خاقان منصور بقضای کازرگاه منسوب بود و در ایام
دولت ابد پیوند شاهی بیش از پیشتر ترتیب یافته سه چار سال در دار السلطنه
هرات باتفاق سایر قضاة اسلام قضایای شرعی انام را بفیصل
میرسانید و حالا نیز دران امر مدخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه
شرایط اهتمام بجای می آرد مولانا حسامی واعظ از جملهٔ اقربا و تلامذه
مولانا محمد بن حسام الدین قهستانی است و بهمان مناسبت حسامی تخلص
می نماید و او بطلاقت لسان و فصاحت بیان موصوف و بکثرت قوت
حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب
مصنفین مسطور است بر سر منبر بزبان می آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع
دار السلطنه هرات بوعظ می پردازد و در روزهای چهارشنبه در سر مزار
برکت دثار خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را بنصایح و مواعظ محظوظ
و بهره ور میسازد امیر نظام المنشی در سلک سادات عظام نیشابور منتظم
و پدرش امیر ابو تراب از جملهٔ اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین
بواسطهٔ صلاحیت و ملاءمت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را بتحصیل علوم
صرف نموده در هنگام جوانی اکثر متداولات را مطالعه نموده و چون
آن جناب بحسن خط و جودت عبارت موصوف در زمان سلطنت
محمد خان شیبانی خدمگاه صاحب منصب انشا بود و بتحریر احکام و مناشیر پرداخت
و در ایام دولت شاهی تدریس مدرسهٔ امیر نظام الدین علیشیر شده

یکدو سال

یکدو سال لوازم آن امر را بجای آورد و در سنه ثلثین و تسعمایه ترک آن
شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استراباد
نموده و حسب الدعا فرمان عالی حاصل کرده بدان جانب توجه نمود
مولانا میر سیدی بسیادت مشهور است و در خط نستعلیق سر آمد خوش
نویسان نزدیک و در طبعش بنظم اشعار ملایمت تمام دارد و احیانا
ابیات و معما بر صفحهٔ روزگار می نگارد و این معما باسم مهدی از جملهٔ
منظومات اوست معما خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده ... بیگانه ز خویش و
آشنا گردیده ... یکبارگی از قید خود وارسته ... در میکده ها بی سر و پا گردیده ...
وایضا این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار و مضمر در مدح مربی
اهل هنر نتیجهٔ طبع اوست اظهار و مضمر دلا بگو غم و درد دم اگر یابی راه ...
به پیش آصف عالی گهر حبیب الله ... ای ذات توفیض بخش هر اهل هنر ...
در حسن تو گردیده فزون ذوق طرب ... تو معدن ملک جودی و دیده نهند ...
صاحب جاهان بیابت از عین ادب ... شرف ملک و صاحب عهدی
مولانا نظام الدین جیلانی از مشاهیر منجمان قطب نشان است
و از علم رمل و طالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد و آن جناب در زمان
خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان ع بطالع کم
تولا کند بدان تقویم ... بدار الملک خراسان آمده رقم اقامت بر صفحهٔ
خاطر نگاشته و همگی اوقات خجسته ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت

الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت
و نجوم والحمد لله خیر العلیم **اختتام در ذکر بدایع غرایب ربع مسکون و عجایب**
دقایق جهان بوقلمون بعد از حمد و ثنای صانع جهان غریب آیین
و پس از درود و دعای خاتم النبیین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس
و فضلای نجوم اقتباس برین معنی اتفاق دارند که نصفی از کره زمین در بحر
اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر در عالم نمایش
و ظهور بصورت بیضه که آنرا در آب افکنند و این نصف که مکشوف است
نصفی که در جانب جنوب افتاده ویران است پس از چهار بخش زمین یک
بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال
خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی
زمین از مشرق و مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزل که برین خط بود
شب و روز در آنجا پیوسته مساوی بود و در سالی هشت فصل در آن
دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو پاییز و دو زمستان بود
و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریاحین شکفته
بنابران جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بران رفته اند که معتدل ترین مواضع
جهان خط استوا است و ابتدای خط استوا از شرقی اراضی چین است
و بر جزایر چکو گذرد پس بر جنوبی بلاد چین گنگ دز پس بر جزایر زاده
که ارض الذهب نیز گویند پس بر شمالی سراندیب و میان جزیره کله و جزیره

و وسط جزیره دبو و شمالی و جزایر زنج و معطلات بلاد زنگیان گذرد و بر شمال
جبال قمر و جنوبی بلاد سودان مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکمای ربع
مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم هفت بخش کرده اند
و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض
اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتمل است
بر دریاهای اعظم و ارض اقلیم هفتم نیز از بسیار اقالیم زیاده است زیرا که
محویست بر قفار و بیابانهای بسیار بر زحل منسوبست و عامه اهل این اقلیم
اسود اللون باشند و ابتدای این اقلیم از جانب مشرق از شمالی جزیره
یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد سراندیب و وسط دیار سند و هند
گذرد و بحر فارس را قطع کند بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و وسط جزایر
یونان و جنوبی امصار مرطانه گذرد تا بحر محیط منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه
این اقلیم بر موجب **نوبه** دیار طویل عریض است بر کنار بحر نیل و طول
آن از ابتدا تا هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار
نصاری باشند و طعام ایشان شعیر بود و دار الملک نوبه را دنقله گویند
و ساکنان دنقله مردان سیاه فام صاحب جمال باشند و خورش
ایشان ذرت و گوشت از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت
شتر نیز آنجا شایعست و زرافه آنجا بسیار پیدا شود و مملکت نوبه متصل است
بر بلاد سودان و هوای آن موضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن

بلاد بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند و گاهی
بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد سودان زر
از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانه بیرون نشتابند
و آن زر را بدست آرند و متاع ایشان همانست و طعام ایشان ذره است
و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ است زیرا که
پلنگ در آن سرزمین بسیارست و بازرگانان نمک و برنج و اوانی رنگ
بواطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشت برنج و مهره و آبگینه و شیشه و ظرفها
از آبگینه و مس و همراه برند بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه
خود را در آن موضع معین جدا جدا بنهند و اهالی آنجا یی از آواز طبل زر آن
تجار وقوف یابند و شب برآمده ایشان رفته در برابر هر متاعی جهت
ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته تفاوت
از ثمن روز تر نهند و باز طبل زنند و باز گردند و شب نوبت دیگران مردم
بیایند و چیزی دیگر زیاده کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام
سودا و معامله ساکنان بلاد اسودان باین طریق باشد زنج شمال آن
اقصار مملکت یمن است و جنوب آن بیابانها نامسکون و شرقی آن
نوبه و غربی آن حبشه و مردم آنجا اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت
که بر هوای آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و ظرفهای
خود با استخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه زنگیان

با اعدا محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشتش را بخورند
و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان
بر صید جانوران مشغول نمایند و در آن سرزمین درختی است که برگ آن را
در آب اندازند و فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان آن را
گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی
دندانهای آن فیلان بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من باشد
و احیانا بسیصد من نیز رسد تغاره شهریست در جنوبی مغرب
نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه در تمامی زمین آن موضع شوره زار باشد آب
آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن بسیارست چنانچه کار عام
تغاره جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد اسودان
برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا در آن ولایت زرع نباشد
حضرموت ناحیه ایست در یمن و در عجایب البلدان مسطور است که شخصی
از حضرموت حکایت کند که در آن دیار گندم می یافتند که هر گندمی از آن
برابر بیضه بود پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته
بود رفته از حقیقت آن گندم سوال کردند جواب داد که در اوقات سابقه
بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگی حبوبات باین مرتبه بوده از
غرایب آنکه در حضرموت و عمان مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف
دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از خانه بیرون رفته با هر کس که خواهند

خوش برآیند و شوهران مانع نیایند **سبا** شهریست که میان آن
و صنعا سه روزه راهست و بانی آن بلده سبا بن یشجب بن قحطان
هود است علیه السلام و سبا مشتملست بر آبهای خوشگوار و اشجار میوه دار
چنانکه حق عز و علا در شان آن نازل کرده ایند الایه **لقد کان لسبا**
فی مسکنهم جنتان عن یمین و شمال کلوا من ربهم و اشکروا له بلدة طیبة و رب
غفور و بعقیده عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
هوام در آن بلده نباشند **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت
آب و لطافت هوا اتصاف دارد چنانکه هر بیماری که از جای نقل کنند
باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یکهفته متغیر نشود زمان
صنعا صنعای بن ازال بن عبیر بن عابر است و هود نبی علیه السلام در اغا
صنعا قصر غمدانست که بعضی از جنا بقولی آنرا بنا کرده اند و یک رکن آن خانه
زرد و دیگری سفید و دیگری سبز و دیگری سرخ بوده است و در عجایب
البلدان مذکورست که قصر غمدان آن مقدار ارتفاع داشت که در وقت
طلوع آفتاب طول سایه آن به میل میرسید و سقف آن خانه از یک
پاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بهر رکنی از ارکان ار نحاس صورت
شیری تعبیه کرده و چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها آواز شیر
مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان در ایام خلافت خود بهدم قصر غمدان
فرمان داد و بعضی از اهل کتاب گفتند که بر کتابه آن قصر مکتوب بود که اسلم

غمدان

غمدان انهار یک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان میگفتند که ویران کننده غمدان
البته بقتل خواهد رسید پس صاحب آنست که از برای انهدام آن جادو کردی
عثمان این سخن را سمع قبول جا نداد و آن قصر را ویران کرد بعد از اندک
زمانی کشته شد در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در صنعا نوعی گندم می باشد که در
یک غلاف دو دانه منعقد میشود **مهره** داخل مواضع یمن است و در آن
منزل درختیست که در ماههای حرام از آن آب بیرون آید که همه حوضها را
پر سازد و بعد از انقضای آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال
دیگر باز حال بر منوال باشد **چین** مملکتی طویل عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار
و آغاز حدود اثار ابتدای اقلیم اول و دوم و سیم و چهارم از آن مملکت است
و اوانی و آلات چینی لحسن صورت اتصاف دارند اما بیشتر ایشان کوتاه
قامت بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند
و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود و در عجایب البلدان
مسطورست که در یکی از قرای چین غدیریست که در روزی معین در هر سالی
یکنوبت اهل آن قریه جمع آمده اسبی در آن گو اندازند و در دم بر اطراف
آن ایستند و هر چند اسب میل بیرون آمدن کند او را نگذارند مادام که اسب
در آب باشد باران بر آن سرزمین بارد لاجرم اسب را چندان از خروج
مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند از غدیر بیرون آید و او را
کشته بر قله کوهی که نزدیک آن غدیرست برند تا طیور و سباع از گوشت

و پوستش انتفاع یابند و درسالی که این فعل از مردم آن قریه صادر
نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن سرزمین معادن زر و جوهر
بسیار است و دابة المسک نیز در آن صحرای چین پیدا شود و گویند در آن
وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و چون نافه را از آن موضع
بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد
چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرکست و سنگ اعلی ساکن و از
زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی**
این اقلیم بمشتری منسوبست و قول عامه آن بلاد بمیان حمرت و سودا
باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال
سراندیب گذرد پس بر بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب
بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد
جنوب گذرد و از آنجا بحر قلزم قطع کند پس بر وسط رقه و افریقه و بعضی
از شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد طابه گذرد و بساحل
بحر دقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست
مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلدهٔ شریفه است و بکه بای موحده موضع
خانهٔ کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن بکه را بکه خوانند
لازدحام الناس فیه لانه بکّ ای زحم و بکه را ام القری نیز گویند چه زمین
را در تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل ارض باشد لاجرم آن

بلده

بلده را ام الارضین نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام نیز طوایف
خلایق مختلف المذهب معزز و محترم داشته اند و از خصایص آن بلده یکی
کعبهٔ معظمه است که بر طبق آیهٔ کریمه **ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا** طواف آن بر جمیع مردم واجبست و حجر الاسود که استلام
آن از جملهٔ مناسک حج است در یکی از ارکان آن خانهٔ متبرکه موضوع است
و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام **فیه آیات بینات مقام ابراهیم مصلی** مبنی
بر تعظیم آنست داخل آن موضع مبارکست در عجایب البلدان از عبدالله عباس
رضی الله عنهما منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود که
در جوهر بوده اند از جواهر بهشت و اگر نه مس اهل شرک آنرا بودی هر علیل
و مریض که آنرا مس کردی شفا یافتی دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام
چاه زمزم است که از یمن مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آن
چاه متبرکه آنکه هر تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان می بخشد
و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبدالله عباس رضه آن
اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمرهٔ از انام آنکه هر کس کله
بریان بر سر آن کوه بخورد مادام الحیات از درد سر ایمن باشد و کوه
صفا و مروه که آیه **ان الصفا والمروة من شعائر الله** مشعر بتعظیم شان ایشانست
از جبال مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة
اتمها مرویست که فرموده اند دابة الارض که خروجش از علامات قیامت

از کوه صفا بردن خواهد آمد **مدینه معظمه** از قدیم الایام نامش یثرب
بود و رسول صلعم آن بلده طیبه را مدینه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد منور نبی
دران بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از نواحی مدینه امکنه هر
غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و در عطر آن شهر خوشتر بوی
دهد از مواضع دیگر **هندوستان** مملکتیست در غایت طول و عرض بعضی
از بلاد آن داخل خط استواست و اکثر معموره آن از اقلیم سیم و چهارم
و مذهب متوطنان آن مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از
عبادت معبود حقیقی کردن بپیچند و در هند حیوانات غریبه الاشکال
و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و انقدار نباتات نافع و ادویه
مفیده که دران دیار مجهول بوند و در دیگر امصار نباشند و اکثر بلاد هند
و دهلیست که شمه از و ذکر کرده فاحیش در ضمن احوال ملوک و سلاطین مذکور است
و در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوه شیرین
دارد و طیوری مثل کبوتر و فاخته و غیر ذلک بران شجر می نشینند و از آن
میوه خورده بیهوش میگردند و ماران قصد آن مرغان کرده هر یک که در
سایه آن درخت افتاده باشند از تعرض ایمن باشند و بقیه طعمه
شوند دیگر از غرایب اینکه شهریست که چون غریب بانی درانجا اهل آید
جماع کردن قدرت نیابد هرگاه از انجا رحلت کند باز بحال خود آید
صاحب عجایب الاخبار آورده است که در یک شهر آن بلاد زر امیخته است و علی

از جانوران

از جانوران در آن حوض باشند بر هیات سگ بزرگ جسیم و تیز چنگ
و هوای آن موضع در غایت حرارت بنابران آن جانوران در وقت
ارتفاع آفتاب بزیر زمین میروند و در وقت اختفای آنها بجار و صحت
نگاه داشته باد پایان برق رفتار خود را بدان زمین رسانند و از ان
ریگ چندان که توانند بار کرده بتعجیل باز گردند زیرا که اگر آن جانوران
دو چار خورند از دست ایشان جان نبرند و از جمله نباتات غریبه آن ولایت
یکی برگ تنبول است و آن مشابهت برگ نارنج دارد و در اکثر بلاد عرب
و مملکت هرمز آن برگ را معتقد اند و کیفیت تناول آن چنانست که بمقدار
فوفل که آنرا سپاری گویند شکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را
بمقدار ارزنی آهک تر کرده بدو بپاشند و پیچیده در دهان گذارند و بسیار
بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور با آن هم
کنند و برگ تنبول آب دهان را سرخ سازد و رخساره را برافروزد
و کیفیتی مشابه نشاء شراب بدید آورد و تشنگی و گرسنگی را تسکین
دهد و سیر را قابل طعام گرداند و بوی دهن بر دوخ و دندان را محکم گرداند
و در تقویت باه و دیگر صحبت هیچ چیز بآن مرتبه نرسد و این ابیات بشرح
بعضی از اوصاف آن برگست **نظم** نادره برگی چو گل بوستان :: جوهری
میوه هندوستان :: تیز چو گوش فرس تیزخیز :: صورت و معنی بصفت
هر دو تیز :: تیزی او الت قطع حدام :: قول نبی رفته علیه السلام ::

برنگ و در رگ نه نشانی ز خون ∴ لیک هم از رگ رودش خون برون
خوردنش چو حیوان بدر آید ز تن ∴ طرفه نباتی که چو شد در دهن ∴ سستی دندان
همه محکم کند ∴ خوردن او بوی دهان کم کند ∴ سرخی رویش ز دود هر نگرش
چونه و فوفل شده رنگ آورش ∴ طرفه که با آن دو ترنگش رئیس
مرتبه نام سوء هست و بس ∴ گرچه که آتش نبوی نیست پیش ∴ کهنه نمود بیش
کند رنگ خویش ∴ برگ عجب بین نو گشته زر ∴ از برش نش ماه بود
تازه تر ∴ در دهنش کبر و نعمت فرام ∴ تا نگری فعل عجب والسلام ∴ در
یکی از نسخ بنظر درآمده که در بعضی از حدود هند بتخانه ایست در دامن کوهی
و زنجیری در سر آن کوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام عید خود بت‌پرستان
آن بیت الصنم را می‌آرایند و از اطراف و جوانب خلقی جمع می‌آیند
و شراب میخورند و تحفه در غایت جنتی و چالاکی در ان جمع حاضر میگردد و بت
پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کرده بت را
سجده میکند انگاه دست در ان زنجیر زده بقله کوه صعود می‌نماید و انگشته
دست بهم میزند و از سه سنگ که همراه دارد یکی را پیش بت و دیگر را
بطرف یسار و سیم را پس پشت خود می‌افکند و باواز بلند چیزی میگوید
که همه مردم می‌شنوند بعد از ان دست در سلسله زده پایان می‌آید و ماننده
مرده می‌افتد و او را باعزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم می‌برند ازوی
احوال که در ان سال واقع خواهد شد از قحط و جنگ و غیره ذلک می‌پرسند

و او همه مطابق جواب میگوید بعد از ان بحال خود می‌آید و برخاسته
بمنزل خود میرود و تا سال دیگر او را هیچکس نمی‌بیند **بادام** داخل بلاد هندست
و در ان بلده بتی هست بر یک پهلو خفته و بعضی از سنوات بی حرکت
بر پای ایستد و از وی صدای ظاهر میشود و این معنی علامت ارزانی
و رفاهیت باشد و در سالی که آن حرکت از ان بت صادر نگردد
در ان شهر قحط و غلا وقوع یابد **سریره** بلده ایست در ملکت هند و در ان
شهر مناریست که بزعم مردم انجایی آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند
و بر سر منار خمی از سنگ موصوفست و بر سر آن خم خروسی از طلا منصوب
هر کس قصد منار کند آن خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد زند چنانچه
همه مردم بشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند **کلبار** ایضا از جمله
بلاد هندست و بزعم صاحب تحفة الغرائب در ان بلده عمودیست از مس
که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش این عمود چشمه ایست
هر سال در روز عاشورا آن بط بالهای خود بگشاید و منقار خود در آن
چشمه رساند آب آن چشمه را بیاشامد و بعد از ان از ان بط چندان
آب ترشح کرده که تا یکسال مردم انجا را الکفاف باشد **کالیکوت**
بندریست در هندوستان بمثابه هرموز و متوطنان انجا کافر باشند
جمعی از اهل اسلام نیز در ان بلده مقام دارند و دو مسجد جامع بتکلف
از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در ان بقاع جمعی فراهم آیند و باداء

نماز قیام نمایند و دیوان شهر عدالت بمرتبه ایست که تجار در زروه
صورت بپای دارند و از دیار بار بدان بلده بسیار آرند و درین
حال دریا و کوه و بازار پر گذارند و بواسطه انتقال ضرورت بآن
رو آرند و عمال دیوان اموال را غفلت نمایند هرگاه فروخته شود
زکوت چهل یک ستانند و دیگر هیچ نوع تعرض نرسانند و رسم سایر
بندرها آنست که هرگاه کشتی را اختیار ناخدا و ملاح بادی شدید
انجا آرد هندوان آنرا باد آورد گویند و غارت کنند ملک کالیکوت
که از اموال کشتی باد آورد و غیر چهل یک پیش نگیرند و اکثر مردم شهر
کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته
در یک دست کتاره هندی چون قطره آب و در دست دیگر کاوری
چون قطعهٔ سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را سامری گویند
و هرگاهی که فوت شود خواهرزاده اش را قائم مقام گردانند و پسر
و برادر و سایر اقوام را معتبر ندانند و هیچکس نتواند که بعد و قهر
بران استیلا یابد و در کالیکوت همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در ان
دیار عیب نیست مگر کشتن گاو و خوردن گوشت او چنانچه اگر معلوم
گردد که کسی گوشت گاو خورده یا گاوی کشته در ساعت او را بکشند
و گاوان را از مردار جان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین
مالند مولانا کمال الدین عبد الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ

او را جهت رسالت بهند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت
اگرچه در اصل ترک و بت پرستند با یکدیگر برکت دارند اما هر قومی روش
علیحده دارند قومی از ان قبیل اند که یک زن ایشان را شوهر متعدد باشد
هریک نوبتی از موونات آن زن را تعهد نموده اند از وثاق و پوشیدن
و خوردن و بوی خوش و غیرها و اوقات شبانروز را قسمت کرده اند
چون یکی از ان شوهران بخانه زن رود نشانی بر در گذارند اگر آن
شوهر دیگر دران محل بدانجا رسد آن نشان را دیده باز گردد علیهم اللعن
الله والناس اجمعین **بیجانگر** شهریست که سیاه پوش مردمک
در هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیز گوش هوش در هیچ
اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن شهر چنانست که هفت حصار دارد
و شهر بند در گرد یکدیگر کشیده اند و در گرد اگرد حصار اول در عرض
پناه گز و سنگهای طولانی نصفی در زمین و نصفی بیرون بقد آدمی متقارب
یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت نزدیک نتوانند رفت
و اگر کسی خواهد صورت آن هفت حصار و شهر بند را بنسبت بلدهٔ
فاخره هرات تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول طولا از
دروازهٔ دو برادران تا پل مالان باشد و عرض از پل ماره دار تا
قریه بسکسان و حصار دوم در طول از پل جوی نو تا پل درفراد در عرض
از پل رنگینه و دکان تا باغ رسیده و حصار سیم انعدار علامه رازی

تا گنبد محمد سلطان شاه و حصار چهارم از مدارس سلطان تا پل کارد
و حصار پنجم در باغ زاغان تا دربند نخ جوم و حصار ششم از دروازه
ملک تا دروازه فیروزآباد و مجموع شش تلو بگرد یکدیگر درآمده و در
دارهای ایشان در کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع
تخمینا برابر چهارسوق هرات و کریاس پادشاه که او را رای گویند
و در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم و سیوم مزارع و باغها
بسیار است و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشمار و متصل بقصر پادشاه
چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاق رفیع و رواق بدیع ساخته اند
و بازارهای آن بلده بغایت گشاده و پرداخته اند و در همانکه پیوسته
گل خوشبوی باشد و در دکاکین آنجا اکثر گل فروشند زیرا که متوطنان
آنجا چنانکه خوردن طعام را ضروری دانند بی استشمام گل بسر نتوانند
کردن و همچنین در بلده مذکوره صرافان جواهر زواهر شاهوار مانند مروارید
و یاقوت و الماس و زمرد در بازارها آشکارا سودا و معامله نمایند و از
هیچکس باک ندارند و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته
اند در غایت وسعت و رفعت بصورت چهل ستون و در پیشان
این چهل ستون که ارتفاعش مقدار قامت تخمینا باشد درسی گز طول و
شش گز عرض برافراخته و آن دفترخانه باشد و نویسندگان پیوسته
آنجا نشسته خاطر بر نوشتن دفاتر گمارند و خط مردم آنجا بر دو نوعست

یکی

یکی بر برگ جوز هندی که نیل ابقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی را
سیاه کنند و امار داده مهره زنند چنانکه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ
نرمی را که در آن دیار باشد شبیه دسته قلم تراشش برداشته بآن آغاز
نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفیدی برین جنس سیاه ظاهر شود و آن
خط بسیار ماند و دفتر اعتمادی بهاکران باشد و در میان چهل ستون خواجه
سرایان که دانک خوانند من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت
نشینند و یساولان چوبها در دست در پایان آن صفه بایستند و هر کرا
مهمی باشد بمیان ایشان آمده تحفه گذرانده روی بر زمین نهاده
بر پای ایستد و حاجت خود را بعرض دانک رساند که آنچه مقتضای عدالت
باشد کنند دیگری بهیچ آزنده را مجال دخل نباشد و چون دانک
از دیوان برخیزند چند چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند
و از دو طرف مداحان زبان بدعایش گشایند و از آن دیوانخانه
تا پیش پادشاه هفت جا حاجب و دربان نشسته باشند و دانک
چون متوجه رای گردد بنزد هر دربانی ملازمانش چتر باز ایستند چنانکه
در دربند هفتمین تنها درآمده مهمات ملک و مال را عرض نماید
و فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه است
و زر آن مردم سه نوعست از طلای مغشوش یکی را درسه گویند و آن
را دیک بمثقالی باشد و بده دینار کپکی خرج شود و دوم که نصف آنست

برتاب خوانند و سیم که ده یک درست فنم نامند و فنم از ان دو نوع
رایج تر باشد و شش یک فنم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن
نیز بنوبت رایج است و سه یک تار از مس باشد آن را جیتل خوانند
و قاعده آن مملکت چنانست که از تمامی بلدان بمیعاد مقرر زر
بخزانه فرود آرند و هر کرا از دیوان چیزی دهند بخزانه نویسند
و سپاهیان هر چهار ماه یکبار بخزانه رفته مواجب بستانند
و یکدینار بر هیچ ولایت حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بجائی
بمرتبه ایست که شرح نتوان داد و خزانه رای جاها باشد که از
زیر زمین حفر کرده اند مانند حوضها از طلای گداخته مملو مالا مال
و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات
در گوش و گردن و بازو و بر دست انگشتان کنند و در برابر
خزانه تنخه کاهست و دوازده هزار عسس در ان شهر باشند
که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فنم است و آن وجه از
حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از
قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هر چه کم شود دزد
را پیدا کرده بخداوند مال سپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از
احوال خرابات بجائیکه آنست که در قفای خزانه صورت بازاریست
در صد گز طول و عرض یازده گز تخمینا در دو طرف بازار ستونها

برافراخته

برافراخته صفها بتکلف ساخته اند و در پیشانی صفها خانهای زیبا پرداخته اند
هر روز بعد از نماز پیشین درهای خرابات را آب زده کرسیها و
صندلیها نهند و لعبتان خردسال صاحب جمال هر یک از جواهر و زیور
توانگر بران کرسیها و صندلیها نشینند و در پیش هر یک یک دو کنیز
بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت دهند هر که خواهد بدانجا شتابد
و با هر که خواهد خوش بر آید و آنچه داشته باشند اهل خرابات
محافظت نمایند و اگر چیزی کم شود در عهده آن بیرون آیند مولانا
کمال الدین عبد الرزاق در مطلع السعدین مرقوم کلک لطایف نگار
گردانیده که چون حضرت خاقان سعید مرا بجهت رسالت بران
دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمایه بمقصد رسیدم
و بعد از چند روز که از رنج راه آسوده روزی قاصدی از پیش رای
بطلب من آمد بعد از نماز بدرگاه رفتم پنج اسب خوب و دو تغوز
کمخا و اطلس پیشکش بردم پادشاه در چهل ستون که بعظمت هر چه
تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند
همه جامهای نخ پوشیده و جواهر گران بها در گوش و گردن خود
کشیده و رای قبای اطلس زیتونی پوشیده بود و از درهای
شاهوار گردن بندی بگردن بسته بود و سبز رنگی لاغر اندام قامت
او به بلندی مایل در ایام جوانی صورتی بغایت مطبوع و بر عارضش خط

سنگ فام دیده و بر زرق مغز موی ارسته چون مرا پیش او بردند سر فرود
آوردم التفات نموده فرمود که مرا بر دست چپ بردند و نشان
خاقان سعید را ستاننده بسپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه
بزرگ ایلچی برای ما فرستاده آنگاه طبقی که در آن دسته تنبول بسته با نصف
فم و بیست مثقال کافور پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق
رفتم و هر روز گوسفندی و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یکمن روغن
و یکمن شکر و دو دو درسه زر فلقه مقرر کردند تا اینجا بودم هفته دو نوبت
آخر روز پادشاه مرا طلبید و از احوال خاقان سعید می پرسید و
بدستور روز اول طبقی که در آن دسته تنبول و بسته فم و چند مثقال
کافور بود بمن می بخشید و ترجمان را گفت با او بگوی که قاعده جماعت
که ایلچی را طعام دهند و مایده پیش او آرند چون ما و شما بجهة مخالفت
مذهب باهم چیزی نمی خوریم این بسته آرد و قوت ایلچی باشد پادشاه
بیجانگر را در آن وقت معتقد خاتون و حرم بود و در مجموع حرمهای او
بر ده ساله را ایکدازند و هیچ دو عورت در یک خانه نمی نشینند
و مهمات ایشان ضبط تمام داشت و در آن مملکت هر جا دختر جمیلی
شود پدر و مادر دختر را طلبیده رعایت بسیار بکرد و دختر را بمحلی
تمام بحرم سرای خویش می برد و دیگری نبیند هیچکس از والدین و اقربا
او را نبیند و سلاطین بیجانگر در سالی یکنوبت از روی تعظیم و اقتدار

دلخ

کر و فر و افتخار جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را مهانوی
گویند شرح این آنکه از تمامی ممالک رای که طول آن سه چهار ماهه راه است
سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را با سلاحهای
آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته
حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام بیض ماه رجب یعنی سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم در فضایی بغایت وسیع مقامی بسیار بدیع
سرداران بلاد و فیلان کوه نهاد در رتبت اقامت برافرازند و در آن
فضای دلگشا چهار طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از
بالا تا پایان مصور بصور مجسم و هر صورتی که در خیال از آدمی و وحوش
و طیور تا مگس و پشه در اطراف آن چهار طاقها چنان باشند که پیوسته
در گردش بود هر ساعت روی بدیگر منظر آرد و در منظرها و غرفهها دختران
دلبران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر نه طاق
جهت خاصه پادشاه سازند و در میان آن چهل ستون و چهار طاقها
میدان وسیع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار
ناهید کردار در میدان فوالی کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای
غریب بجای آرند چنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق در تحریر کشیده
پیل را با چند بر زبر چراغ پایه در نشستند و بر اصولی که مطربان سازند
پیل آن از حلقوم نگاه دارد و صاحب آن حرکات نماید [illegible]

ودر شهر سمانگر و در سه و سنگی آن شهر بتخانه ایست مربع و متساوی
الاضلاع ده گز در ده گز ارتفاع جدار آن بصورت چهار صفه در میانی
صفه که در برابر درست بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته اند
و یاقوت احمر در دو چشم او بر دوخته در غایت دقت و نهایت
صنعت که گویا نگاه می کند و امثال این بتخانها در ممالک هندوستان
بسیار است و عجایب و غرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد
و شمار و العلم عند الله الحکیم الغفار **الاقلیم الثالث** صاحب
این اقلیم مریخ است و اهالی این اصفر اللون باشند و ابتدای اقلیم
سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و شمالی
بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس با مصار
قندهار رود و بر وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر
و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت شام بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه
و وسط قادسیه قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی
از بلاد عرب این اقلیم بر موجب است که مسطور میشود **قیروان** داخل
مملکت افریقیه است و در این دو ستون است که جسم آن با حجار و جواهر
مشهور مشابهت ندارد در ایام حمو پیش از طلوع آفتاب آن ستونها را
آب ترشح کند در سایر روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه**
از بناهای اسکندر فیلقوس رومی است و سوریست از سنگ و چهار دروازه

دارد یکی ازان ابواب را باب الرشید گویند و دیگری را باب
السایر و سیم را باب البحره و دروازه چهارم را نمی گشایند مگر در
حمو و حرارت بهوای اسکندریه غالب باشد و آبش از رود نیل
و قنوات بود از غرایب آنکه اگر اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سال
نگاه دارند متغیر نگردد و قریب باسکندریه حصاریست در غایت بلندی
و دران قلوطیناس حکیم بفرمان ذوالقرنین میلی ساخته در کمال ارتفاع
و آینه بقطر هفت گز دران میل نشانده و آن از الطلسم جهان پرداخته
که هر کشتی که از قسطنطنیه ز روی دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن
بلده واقعست حرکت کردی دران آینه پدید آمدی و این آینه تا زمان
عمرو بن العاص حاکم اسکندریه بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام
بر احوال حقایق ایشان بغایت متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری
اندیشیده جمعی را ازان قوم باسکندریه فرستادند در لباس اهل
تقوی خود را ملحق نمودند و چون مردم را نسبت بایشان اعتقاد پیدا شد
آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آینه گنج عظیم نهاده است
و عمرو بن العاص با وجود ذکا و فطانت و دانایی فریب خورده بطمع گنج
آن آینه را از جای برگرفت و از انچه شنیده بود اثری ندید و آن خاصیت
را باطل یافت در عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای اسکندریه
از آبگینه بود صورت فرجکی در غایت نزکی از جنس ریخته و در میان آب

نهاده بود و بر پشت آن منار بنیاد کرد و ارتفاع آن مناره چهارصد
و پنجاه گز بود العلم عند الله مصر از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارت
و زراعت و آبادانی و شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز
داشته در دار معموری و آبادانی آن سرزمین و کثرت باغات
و بساتین آن در ازمنهٔ سابقه بمرتبه بود که بسبب غرور فرعون ملعون شده
گفت الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی معز الدین اسمعیل در
وقتی که آن مملکت را تسخیر کرد بنای توطن را در مصر برافراخت و نزدیک
بآن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبائی نهاد و آنرا موسوم بقاهره
معزیه گردانید و آل ایوب در ایام سلطنت خویش قاهره معزیه را
بکمال معموری و آبادانی رسانیدند و در آن بقاع خیر و عمارات عالیه
و بنای متعالیه مرتفع گردانیدند و قاهره در معزیه بلده ایست طولانی بر
کنار نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون و منقش
مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی
آن بود که مردم آنجای تخم مرغ بسیار در زیر سرگین نهان کنند و بعد از
مدت چند روز بعد در هر بیضه جوجه برون آمدی و آغاز دانه چیدن کردی
و بتدریج بزرگ شدی دیگر آنکه در بعضی از حدود ولایت کوهیست
که آب بسیاری از آن مترشح شود و در حوضی بزرگ جمع گردد و از آن حوضی
باطراف و جوانب جریان نماید و اگر شخص جنب یا حایض بکنار آن آب رسد

ازرفار

از رفتار باز ایستد و تا آن جنب یا حایض دور نشود آب آن حوض
جریان نکند و دیگر در تاریخ مذکور مسطور است که در حدود مصر جانب
غرب ریگی روانست و در ازمنهٔ سابقه بطلسم مردی از سنگ
رخام ساخته اند در غایت مهابت و بافسون چنان راه را مسدود
کرده اند که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمی تواند نمود تا بعمارات
ضرر رساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست که آنرا ابو الهول خوانند
دیگر از جمله عجایب ابنیه آن مملکت اهرام مصر است و آن عمارت گنبدهای
بزرگست که حکمای سلطنت ساخته اند و بروایت بعضی از مورخان بانی
آن عمارت ادریس علیه السلام است و آن گنبد عالی در دور و سنگی
مسافت تعمیر یافته و کوچکترین آن ابنیه از عمارات بزرگ عالم
کلانترست و در زمان عزت یوسف پیغمبر علیه السلام در مصر غلات
را در آن گنبد انبار کرده بودند و از آن جمله سه گنبد بزرگترست و از آن
سه گنبد یکی کوچکترست حضرت یوسف ع ساخته و آن دو گنبد بزرگتر را
هرمان گویند و هر یک از هرمان چهارصد گز در چهارصد گز است و ارتفاع
آنها نیز همین مقدار است و آن گنبد که سیصد گز است در عجایب البلدان
مسطور است که وقتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتجربه
و انهدام ترغیب نمود و سلطان بسیاری از بیلداران بابل و کلنگ میتین
بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی گنبد کوچک سعی کردند اندکی از آن

ودران سند چنانکه از دور بنظر بیننده درنیاید و از نزدیک چنان
نماید که گویا روی آن دیوارها را تراشیده اند صعید ناحیه ایست
بمصر در جنوبی فسطاط در صحرای صعید مغارهاست که مردکان درانجا
افتاده اند از وحوش و آدمیان و طیور اموات ایشانرا اکثر تهانی
سطر کفن کرده اند و ادویه دران مالیده که پاره و پوسیده نشود
گویند نوبتی کفن جاریه را از ان مردکان باز کردند اصلا تغیر
در بدنش راه نیافته بود و اثر حنا در دست و پای آن میت باقی
مانده بود در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند مومیای
مصر از ان مردکان حاصل میشود و آن بهترین مومیای است عین الشمس
شهریست در حدود مصر که بقول اثبات تختگاه فرعون بوده است
و درختی که روغن بلسان حاصل میشود در عین الشمس باشد و در
عجایب البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که در
زمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام ساخته اند از انجمله جاریست
از سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز
متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس و بر میان و
آن دو صورت دیگر از مس ساخته اند از ان صورت پیوسته آب
ترشح کند و آن آب هر جا برسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد
شامست وجه تسمیه اش زعم بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل علیه السلام در ایام

حمو گوسفندان خود را انجا میدوشیده و شیر آنرا بفقرا قسمت میکرده
گویند در نواحی آن بلده چاهی است که چون سنگ دران اندازند
ساعتی طاهر گردد و چون سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن
چهل روز از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد حمص دران بلده
آزموده از مار و کژدم ضرر نیابند اگر جامه را از آب حمص نشویند
و بپوشند مادام که آنرا ابردن نکنند در هر جا که باشد کژدم متعرض او نشود
و در بعضی از نسخ بنظر رسیده والعهدة علی الراوی که بر در یکی از مساجد
حمص از تمثال است نصف اعلی مشابه مردم و نصف اسفل بصورت
کژدم چون پاره گل پاک بران صورت نهند و آن گل را برداشته در آب
اندازند کژدم گزنده که از ان آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک
بلاد شامست و تخت ارم بن سام بن نوح علیه السلام در حدود آن
بانی ساخته اند و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت
از انست و بعد از ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم دران سرزمین
بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها
فی البلاد کنایه ازان موضع است پس ازان تاریخ بروایت اهل سنت
و جماعت پدر ابراهیم خلیل علیه التحیه دمشق را احداث نمود و اسکندر
رومی تجدید آن عمارت نمود هوای دمشق بحرارت مایل است و آبش
از بعلبک می آید اکثر در میان درختان جاری میشود و بدین سبب گوارنده نیست

و غوطه دمشق یکی از چهار جنت عالمست و آن سه موضع که عبارت
از شعب بوان و ابله و سغد سمرقندست در لطافت و صفا و نزاهت
و ذوق غوطه باشند و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود عمارات عالیه
بغایت ساختند و ولید بن عبدالملک بن مروان در تعمیر و تزئین مسجد جامع
آن بلده که مشهورست بجامع بنی امیه و در عالم بقعه بدان زیب و زینت
نیست و نتوان یافت غایت اهتمام بجای آورده چنانچه گویند هفت سال
مال ممالک شام را دران عمارت صرف کرده اند و دمشقیان بلهو و لعب
و نشاط مشغولند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف
اند غفور الرؤف **انطاکیه** شهری بزرگست نزدیک بدریای روم
و نزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارات آن بلده دختر رومی
لعی سامست که پسر نوح علیه السلام بود و در سور انطاکیه که سیصد و شصت
برجست و جهت محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری
معین می بوده اند و در عجایب البلدان مسطورست که از منه سابق در درون
انطاکیه پشه نبوده و در بیرون انقدار پشه بوده که اگر کسی دست از پنجره
سور شهر بیرون کردی تخمیناً صد هزار پشه بر دست وی چسبیدی ناگاه عمودی
از رخام که دران بلده بود بشکست و در درون آن حقه از مس ظاهر گشت
مالامال از تمثال پشه بود بعد از آن در درون شهر نیز پشه پیدا شد
و در انطاکیه موضعیست که گویند از عهد او عاقولست **بیت المقدس** مهبط وحی
و محل توطن بنی اسرائیل بود و آن بلده بنا کرده داود است صلوات الله
علیه و سلیمان علیه مسجد اقصی که سالهای دراز قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن
شهر تعمیر نمود و حکایت عظیم الشان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت
بیت المقدس و مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیه **سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الاقصی** حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از آن
بقعهٔ متبرکه بعالم بالا و مقصد اقصی عروج نمود و در عجایب البلدان چنین
مسطورست که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصای منصوب بود از ابنوس
هر کس که دعوی کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که این عصا را
مس نماید اگر دعوی او بصدق اقران داشتی متعذر نشدی و الا عقم
ظاهر گشتی و آن مدعی کذاب را بوضحی **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین
سرافراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و این معمور را که در سنه
اربع و سبعین بوده عم حجاج بن یوسف محمد بن قاسم بن ابی عقیل ثقفی بنا کرد
و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارات اتصاف دارد
بازارش انواع اطعمهٔ لذیذ توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و آب لیمو
و غیره و در زمان عضد الدوله دیلمی از ازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکر را
جای نشستن نماند بنا بران عضد الدوله نزدیک شیراز قصبه در نهایت
تکلف ساخت و سپاهیان را دران مقام که موسوم بود بفنا خسرو جای
گرد مشهور بسوق الامیر گردانید اکنون آن موضع خراب و بایرست و هوای

شیراز در غایت اعتدالست و آبش از قنوات جریان می یابد و
بهترین آن کاریزها قنات مشهور برکن آبادست که رکن الدوله حسن بن
بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ منور مطابقت و عذوبت
آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آن جمله است
بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم ❊ عیبش مکن که خال رخ
هفت کشور است ❊ و در شیراز بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس
و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفارست از آن
جمله است و قصه بقیه الله اکبر نیز قریب بلده واقع است مشهور است و
صحت آن بر زبانها و افواه اهل سفر مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان
مسطور است که در طرف ولایت جنوبی فارس صحرائیست متصل بقریه
و قبر جاماسب حکیم آنجاست و در زیر قبر آهن پاره ریخته اند و هر کس
که پاره از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتوانند رفت مگر که
آهن پاره را بجایش بنهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر
بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود
غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن
قبر میگذشت بعضی از ملازمان نواب او را گفتند مناسب آنست که راه
بگردانی یا پیاده شده از قبر جاماسب بگذری التفات بآن سخن
نکرد و گفت هذا من خرافات العجم و همچنان سواره بگذشت و همان سال

حب الکم

حب الکم دست از حکومت برداشته فوت شد اصطخر از بلاد قدیمه
فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان نبی علیه السلام بوده است
و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آن حضرت صباح در بعلبک
شام بودی و در اصطخر نموده آتشکده که فرو مردن آن از جمله علامات
ولادت حضرت رسالت پناه صلعم در آن بلده بوده و در بیرون آن
شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر است
هیکلی عظیم ساخته اند و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنا بر آن گویند
سلیمان عم باد را در درون آن هیکل حبس کرده است والعلم عند الله
ابرقوه از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک
بیان انتظام یافته که از عجایب که در درون بلده ابرقوه باران نبارد
مگر اندکی و در بیرون شهر بدستور سایر امصار و اقطار امطار در فقدان
باشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن صلی الله علیه است و علی سایر
الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین الاقلیم الرابع این اقلیم
بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم و مسکن اشراف اولاد آدم است
و متوطنان بلاد این اقلیم بسبب صورت و سیرت افضل اولاد
ابوالبشرند و بنور حسن و خلق و لطف مظهر اصناف فضل و هنرند
و ابتدای این اقلیم چهارم از مشرق شمالی بلاد چین بود پس بر اراضی
تبت و زجال از کشمیر و بلور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج.

گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلدان طخارستان
و انفار کرمان و فارس و خوزستان و در اثنای بحر روم را قطع کند و جزیره
اندلس و سقلیه و شمال بلاد مغرب و اسکندریه و بلاد بربر و بلاد افریقیه و طنجه
بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع این اقلیم بر موجب
خان بالیق دار الملک مملکت ختای بود بصحت فضا و لطافت آب
و هوا شهرت یافته چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت
خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری بزرگ بجانب
ورسی که عرض در میان شهر و بان دارد و نزدیک بکنار آن جوی
جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع
را که چهل روزه راه است سنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان
بید سایه انداخته چنانچه مسافران در سایهٔ درخت تمامی طی
می نمایند و هیچ آینده را از لشکریان و غیره زهره و یارا نیست که شاخی
از آن توانند شکست یا آسیبی برگ آن رسانند و در دو طرف
آن راه معموره مشتمل بر تماشاها و دکاکین بسیار است و بعضی از غرایب احوال
و اطوار اهالی خان بالیق درین حکایات که نوشته می شود مرقوم کلک
لطایف نگار میگردد حکایت در مطلع السعدین مسطور است که در
شهور سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی
از ملازمان که سردار ایشان شادی خواجه بود در رسالت ختای نامزد

نمود و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش
که از زیور فضل و هنر بهره داشت مصحوب ایلچیان ارسال نمود
و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از دار السلطنه هرات تا روزی که
باز آیند آنچه مشاهده کند بی زیاده و نقصان بقلم آورد چنانچه از روزنامچه
خواجه غیاث الدین بموجب و نموده نگاشته بود بوضوح پیوسته آن
ایلچیان در شانزدهم شهر ذی قعده سنه ۸۲۲ مذکوره از بلده فاخره
هرات عازم ختای شدند و بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث و عشرین
و ثمانمایه بسمرقند رسیدند و از آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا
سیورغتمش و امیرشاه ملکشاه در بدخشان بدیشان پیوستند
وعاشر صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و هشتم جمادی الاول بتختگاه
یلدوز و ایل شیر بهرام در آمدند با آنکه آفتاب در سرطان بود در میان
المعتاد از راه زمین دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات برف و ژاله
می بارید لاجرم ایلچیان بکلفت تمام طی مسافت مینمودند تا در آخر
جمادی الاخر بشهر قابل رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت می پرستیدند
و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ
نهاده میگفتند که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا
کوچ کرده روز نهم در قراول و نود آوردند و دهم رجب جمعی از نویسندگان
ختایی بدیشان رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را بتفصیل گرفتند

و بیست و یکم همان ماه شادی خواجه و رفیقان را در شهر طراقان
اتفاق نزول افتاد و در آن بلده سید قوام الدین نامی مسجد عالی در
غایت تکلف و تزیین ساخته بود و در پیش آن بقعه عبیدان اوشان
بتخانهٔ بزرگ داشتند که بر اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک
مصور بصورت مرغ نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو
که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوانی خشکل تمور نام در غایت
حسن و جمال در قامل بحکومت اشتغال داشت و از قامل روان شده
بیست و پنج روز مرحله پیموده دوازدهم شعبان در آن بیابان گاو قطاس
باز خوردند گویند گاو قطاس حیوان بزرگ و با قوت می‌باشد
که نوبتی سواری را از پشت اسب ربوده مدتی بر شاخ نگاه داشت
القصه ایلچیان در چهارم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که
اول شهر از شهرهای ختایست ده روز راه بیابان بی آب بود
و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته در آن مرحله با
شادی خواجه و رفیقان ملاقات نمودند و یک روز در مرغزاری
نضارت آثار صفه عالی ساخته سایبانها افراختند و میزها و صندلیها
نهاده از ماکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوه‌های خشک
و تر طبقهای چینی ترتیب داده بر روی هر میزه نخلی بسته بودند با
سبزی خوانها را آرایش داده چون از طعام خوردن باز پرداختند

انواع

انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد
و جو دادند و نسخه گرفتند که هر یک از ایلچیان چند نوکر دارند و جانور کردند
که زیاده نگویند گفتند که هر کس که دروغ گوید او را پیش پادشاه اعتباری
نماند و بازرگانانی که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام
یافته کمر خدمتکاری بر میان بستند و پانزدهم شعبان دانک داجی
که حاکم سرحد بود طوی عظیم مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود
برد و ختاییان بدستوری که معهود ایشانست مربع فرود آمده بودند
طناب اندر طناب چنانکه هیچ آفریده میان ایشان راه نمی‌یافت
مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در
میان خیام ایشان فضای بزرگ بود و در وسط آن فضا کانی بلند
که ساختش یک چوب ساخته بودند و خیمهٔ بزرگ ختایی در آن موضع
وضع کرده و دو نیزه انتهایش را برداشته و تالاری از چوب مرتب ساخته
و سایبانها برافراشته چنانچه بهیچ باب مطلقا آفتاب نمی‌افتاد و در
زیر آن خیمه صندلی داجی نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها
بود ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختا طرف راست و از آنکه گفتند
و پیش ایشان تعظیم در جانب چپ زیاده از راست است و پیش
بزرگ ایلچی ایشان دو شیره نهاده در یکی غاز و مرغ و گوشت و میوه‌های
ختایی و در دیگری کلیچهای و نانها خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم نجاب

مرغوب و در پیش سایر مردم نیز یک یک شیره و در مقابل کورکه
شاهی که مرصع مرتفع بود خمها و خمهای چینی و صراحی خرد و بزرگ بعضی نقره
و بعضی چینی مرصع بود و در چپ و راست کورکه مطربه و اهل ساز ایستاده
بودند با ارغنون و نی و کمانچه و چنگ و موسیقار و ضرب و سنج و چهار پاره
و دهل نوازش در آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران برقع
و سفیده در روی مالیده و مرواریدها در گوش کشیده بازیگری ها کردند
و در این فضای بزرگ گشاده تا جهار بر سر در دروازه سپاهیان جبه
پوش جان ملکین دو قطار ایستاده بودند که از محل خویش بمقدم پیش
و پس نمی نهادند و نیزه ها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز
شراب کرده امیر درمون که حاکم دیوان بود کاسه برداشت و صندوق
نکل بندی بادی بیسکر دانیدند بهر کس کاسه داد شانچه ازان زرکش
رز مجلس را غیرت افزای چمن ساخت و بازیگران در کاغذ قنوی
صورت جانوران ترتیب داده بودند و بر روی گوش و گردن
ایشان می نمود پیرامون ختاییان برقص اشتغال داشتند و بعضی
از پسران کلفدار در طبقهای فندق و جوز و عناب و شاه بلوط مغز
و سیر و پیاز در سر که پرورده و خربزه و هندوانه بر کف نهاده بودند
و چون امیری کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود را پیش
داشتی تا آن کس بهر نقل که مایل بودی تنقل نمودی یکی از بازیگران

صورتی

صورتی مشابه لک لک با طول پای کوفتی الغصه آن روز از صباح
تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند نهم شعبان
به بیابان درآمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند قراول
قلعه ایست در غایت متانت در میان جبال و کمر واقع شده و یک
راه بیش ندارد ایلچیان بدان حصار درآمدند و متوطنان ایلچیان را
شمردند و نام نوشتند بعد ازان از قراول بسکجو رفتند و ناخی نه
بزرگ که در شهر بود فرود آمدند و ختاییان ایلچیان الاغان درجوب
الجماعت را تمام ستانده بدفتر بردند و مایحتاج ایشان را از مرکوب
و مشروب و مأکول و مفروش همه را خوب مرتب ساختند و برای
هر کسی کتی دیگر دست جامه خواب ابریشمین و خدمتکار زمان بردار
مقرر فرمودند و از ابتدا تا دار الملک ختای در هر جای یام‌خانه ایلچیان را بدین
نهج خدمت میکردند سکجو شهریست در غایت عظمت و سوری مستحکم
برگرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر
بازارهای عریض فراخ عرض هر بازاری پنجاه گز نرخ باشد همه آب
زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک اهل بوده و گاو میش
دارند و دکاکین قصابی گوشت گوسفند و خوک باهم در پهلوی یکدیگر آویخته
میفروشند و در ان شهر بازار چهارسوی بسیار دارد و بر سر چهار سوقی
تختی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و کنگرها در و تعبیه کرده اند

چوب و منقش ختایی دران بارگاه زده و بر فصیل سنگی در هر پنج
قدم برجی بر پوشیده ساخته اند و چهار دروازه در چهار رکن شهر
در برابر هم گشاده و با آنکه از میان هر دروازه مسافت بسیار است
اما از غایت بازارها و کثرت مردم راه اندکی می نماید و بر پشت
هر دروازه کوشکی دو طبقه بنا کرده اند و درین شهر بت الصنم
متعدد است و هر بتخانه قریب ده جریب در وسعت و تمامی صحن
آنرا از خشت تراشیده و فرش انداخته اند و بر در هر بتخانه پیران
صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سکچو
تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختاست نود و نه یام بود همه معمور و
آبادان و هر یامی در بزرگی نزدیک بشهری و در میان هر دو یام قرغو و کیدی
قرغو عبارت از خانه است که بارتفاع شصت گز باشد پیوسته درین
خانه ده کس نشینند و آن منزل راجان ساخته اند که قرغوی دیگری نماید
و هر حادثه که دست دهد مثلا اگر لشکر بیگانه اثری بینند فی الحال در قرغو
آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حالت بدیده کنند و هم باین عمل قیام
نمایند و علی هذا القیاس اشتعال آتش مرای ایستادگان پایه سریر
اعلی گردد چنانکه در یک شبانه روز از افروختن بران حال که از دار الملک
تا آنجا مسافت سه ماهه راهست بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب مکتوبی مبنی از
شرح واقعه بدست ایلچی بدرگاه رسانند و کی و توکی عبارت از خانه

داری چند که در محل معین ساکن گردانیده و مأمورند با آنکه اگر
مکتوبی بایشان رسد فی الحال یکی د توکی رسانند تا آن قضیه بانگ
زمانی مفصلا بعرض پادشاه رسد و ارکی و توکی دتوی دیگر ده
مرحله است هر شانزده مرد یک فرسنگ است و همه روزه ده کس ملازم
قرغو باشند بنوبت و چهره رسد اما جمعی که منسوبند یکی د توها بجا
اقامت ورزند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکچو تا قمچو که بلده ایست دیگر
و بزرگتر نه یام بود و ایلچی که کلانتر و اعیان سرحدست درین شهر حکومت
کند و هر یامی صد و پنجاه اسب و در از کوتش و قرب صد عرابه جهة ایلچیان
می آورند و پیرانی که اسپان را محافظت نمایند موسوم اند بمافو و متعهد
در از کوتش را بونو گویند و عرابه کشان را جینود و این طبقه بسیار باشند
ریسمانهای عرابه بر دوش بعمود معقد کنند و هر عرابه در عهده
دوازده کس است و هر چند در راه بارندگی و سرما باشد ایشان از
عرابه کشیدن باز نمانند و پیران خوش صورت سیمین بدن مردا
ریدهای در دوعی ختایی در گوش کشیده و مویها بر سر گره زده در اسپانی
برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و او ساق متعاقب یکدیگر
پس و پیش اسپان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهة
ایلچیان گوسفند و غاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و سیر و پیاز و در سرکه پرورده
و بقول دیگر آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در

هر طرفی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب بوده و در هر دو سون
اول پیش کورگه روی بجانب تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده آویزند
و شخصی بر پهلوی تخت ایستاده باشند و شخص بزرگ زیر پای آن دو اخته
بغایت پاکیزه ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم
در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان که در صف
نماز ایستاده باشند و آن شخص که بر پهلوی تخت ایستاده بزبان ختایی
ندای کند سه نوبت بعد از آن راجیان سر بر زمین نهند و ایلچیان
تکلف کنند و سه بار این فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بر شیره
خود رود و در قمچو خانه بنظر ایلچیان در آید بالغه که در میان
بتی خفته بطول قامت پنجاه گز درازی قدمش نه گز و در کله او بیست
و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک
بطول گزی کمتر و بیشتر و صورت ایشان در نظر آمد که کشیده بودند
چنان متحرک که بیننده را گمان میشد که زنده اند و بر دیوارها صورت
گرهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن عمارت بتها نهاده بود
مانند بوتکارو انرا همه پردههای زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیهای
پرکار و شمعدانها و چراغهای چینی آراسته و درین شهر خانه دیگر ساخته
بودند که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند و مانند کوشکی هشتی از زیر
تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر منقوش ختایی و غرفها

پرداخته

پرداخته شده بود و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده از آن
جمله تختی ساخته بودند و پادشاه بر آن نشسته و از چپ و راست او
خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان
پدیدار بود که آنرا بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز
بود ارتفاعش دوازده گز همه از چوب تراشیده اما آنرا چنان
مذهب کرده بودند که می پنداشتی که جسم از طلاست و در تحت آن
قعر سردابه بود و میلی از آن سردابه بالای کوشک تعبیه کرده و سر
میلی را در زیر کوه آهنین نهاده و سر دیگر بسقف خانه که آن کوشک
در آنجاست محکم ساخته چنانکه باندک حرکتی که آن میل را کردندی آن
کوشک عظیم در گردش آمدی و ایلچیان برای پادشاه ختای می
بردند درین شهر از ایشان ستاندند گر شیر را که پهلوان صلاح الدین
شیربان آنرا بدرگاه رسانید القصه ایلچیان هر چند بجانب بالیغ میرفتند
داروغگان و حکام و کلانتران یام در ازدیاد طوی مبالغه و اهتمام
می نمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم
شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آب موازی
رود جیحون است و جهت در کشتی جسر بسته اند آن کشتیها را بزنجیر
که در ستبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف
ده گز بر خشکی گذشته بود و در دو طرف آب دو میل آهن هر یک بستبری

جیان تخته در زمین محکم کرده بودند و زنجیرها بران استوار ساخته و
کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده و بر بالای
آن تختها انگنده لاجرم ایلچیان بی تعب از فراز آن گذشتند و در آن
طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر عمارت پر زیب و زینت
و در آن بلده ایلچیان را زیاده بر بلدان دیگر طوی دادند و در آنجا
بتخانه عظیم بود از سرحدهای تا اینجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده
بود و آن شهر سه خرابات داشت و در هر یک دختران صاحب جمال
خوش محاوره نشسته بودند و زیبائی رخسار نسوان در این ناحیه که بحسن
آباد اشتهار یافته. القصه ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند و در چند
روز دیگر عبور نمودند و در بیست و هفتم ذی القعده سنه ثلث و عشرین و
ثمانمایه ببلده صدین فور نزول نمودند و آن شهری بغایت عظیم بود
و محتوی بر خلق بسیار و بتخانه بزرگ بیشمار داشت و بتی جسیم بر آن موضع
بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای او
صورت دستها بود و بر کف هر دستی چشمی و آن بت را
هزار دست گویند و در شهر اصنام خطا یافت و این بت در عمارتی
مربع رفیع بر کوهی سنگین در کمال غرابت تراشیده اند موضوع بود و در اطراف آن
و منظرها بر گرد آن بتخانه ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقه اول که بر آن گذشت
گذشته دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانو تا ... کرده برین قیاس

تا رسیدم و بر آن عمارت را بمونس در آورده اند و چنان پوشیده
که دیده نظارگی در مشاهده آن حیران می ماند و در مجموع طبقات این
عمارت از درون و بیرون توان گردید چنانکه از سیاق نخی مفهوم میگردد
و این بت ایستاده ساخته اند و قدمش که طول هر یک به ده گز نزدیک است
بهر دو طبقه ریخته منوبت و بلکه کفها مقدار صد خروار برنج صرف شده است
و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بودند از گچ که آنرا رنگ آمیزی کرده بودند
و کوهها و کمرها در آن کشیده و صورت رهبانان و کشیشان و جوگیان
تصویر نموده که در چله نشسته و قفقار و کرگ و ببر و پلنگ و اژدها و اشجار بقلم
نقاش پدیدار کرده و بر جدار آن صورت گران تصویرها در کمال حذاقت
و مهارت بجای آورده و در آن شهر نیز چرخ و فلکی بود بتکلف هزار حجره
و فلک شهر محمود ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده هشتم ذی حجه
سنه مذکور بدروازه خان بالیق رسیدند شهری در غایت عظمت
و بزرگی دیدند چنانکه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سواد
آن شهر معمور استادان بناکار بسر کرده و دروازه بسیار بسته بودند
و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز هیچ دروازه خان بالق
نگشاده بودند ایلچیان را از برجی که بعمارت آن اشتغال داشتند بشهر
در بردند و برادر کردن اساس ایلیک خان که پادشاه بود فرود
آوردند و در بارگاه مقدار هفتصد قدم سنگ تراشیده فرش انداخته بودند

و خوانسالاران پیاده ازان ورش گذشتند و بر هر طرف پنج پیل ایستاده
بودند خرطوم بر راه داشته ایلچیان بدهشت تمام ازمیان گذشتند تا بفضای
در بادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا
مجتمع بودند و در پیش کوشک دایمنک خان کرسی بنظر درآمد ارتفاعش
موازی کسی کز بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته اند
و بر بالای آن طشتی زرینت داده جفت گز و حمل گز و در پیش ستونها
سه دروازه مربع گردانیده اند و دروازهٔ میان از چپ و راست
بزرگتر و این میانه خاص بادشاهی است و از طرفین خلایق آمد شد مینمایند
و بر زیر کوشک پشت دروازه کورگه و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس
منتظر ایستاده تا بادشاه کی قدم برکت نهد و قریب سیصد هزار
آدمی بهنگام روشنایی روز بر در بارگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب
حاضر آمدند بر پای ایستاده و دو هزار از لشکریان باچ دورباش ورو
و چوب و خشت فولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرگ بدست گرفته مستعد
خدمت شده و بر اطراف و جوانب فضای کرباس خانها و صفها بسته بودند
در غایت عظمت ساخته اند و ورش مجموع را از سنگ تراشیده الغرض
آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار بادشاه میکشیدند
کورگه و دهل و دمامه و سنج و ناقوس و نی فرو کوفتند و آن سه دروازه
راگشاده مردم برعیتی تمام باندرون رفته زیرا که در وقت دیدن بادشاه

رسم ختایان

رسم ختایان و دیدن بادشاه باشد و چون ایلچیان را ازان دروازه
درآوردند فضایی دیدند دلگشاتر از فضای اول و کوشکی در غایت
عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آوردند و آن سریر مثلث بود در اطلس زرد
ختایی گرفته و دران نقش سیمرغ و اژدها و دیگر صور خورده بر بالای آن
تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست ختاییان صف کشیده
ایستاده بودند اول امرای تومان و بعد ازان هزاره و صده بر ترتیب
و هر یک ازان جماعت تختهٔ در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض
موازی چهاریک چشم بران دوخته بطرفی دیگر نمی نگریستند و در عقب
امرا از مرتبه لشکری افزون جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای
برهنه در دست داشتند و صف زده در غایت استوا بایستادند
و مجموع ختایان خاموش بودند که گویا نفس نمیزدند و بعد از ساعتی بادشاه
از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند
تا بادشاه بالا رفته بران صندلی نشست میانه بالای مکشش نه
بزرگ و نه کوچک مقدار دویست سیصد موی از محاسنش چنان دراز
که در کنار او سه چار حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر
قمر پیکر بایستادند و موی مشکین در میان سر گره کرده و گردن و عارض
مکشوف گشاده مرواریدهای آبدار بزرگ در گوش و قلم و دوات در دست
منتظر آنکه هرچه بادشاه گوید قلمی کنند چون بحکم رود بتوقیع رسانند

اگر حکمی تغیر یابد کرد بر در فرستند تا دیوانیان بر آن موجب عمل نمایند
القصه بعد از نشستن پادشاه امرا ایلچیان را با بندیان یکبار پیش بردند
و پادشاه گفت یرغوی بندیان و مجرمان پرسید و ایشان هفتصد
کس بودند بعضی دو شاخه بر گردن و بعضی زنجیر طولانی مقید بر پای ایشان
از نور احنای تخته بر گردن آمده و هر کس لگوی موکل داشتند موی ایشان را
بر دست گرفته مترصد آنکه پادشاه چه حکم فرماید و اینک خان طایفه ایشان را
بزندان فرستاد و زمره را حکم کرد که قتل نمایند و در جمیع ممالک
ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص بکشتن کسی نیست و هر آفریده که گناه
کند آن را بر تخته پاره نوشته از گردنش آویزند و هر گناهش را قلمی کنند
که در کیش قاآنی فراجیت دو زنجیر و دو شاخه لجان بالین فرستند
و فی الحال از مکان مجرم تا پای تخت یکماهه راه است باشد که در هیچ
جا توقف ننموده کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت
ایلچیان را نزدیک تخت بردند و بمسافت پانزده گز دور نگاه داشتند
و یکی از امرا زانو زده صحیفه که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد
آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا رسم عبودیت
بر زمین ارادت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف
قاضی که از جمله امرا تومان و اینک خان بود از دوازده دیوان پادشاه

نفقی

نفقی با وجود تهت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند
و ایشان را گفتند که نخست عانتهای خود خم کنید و بعد از آن سه نوبت
سر بر زمین نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند
و مکتوب حضرت شاهرخ میرزا و بایسنغر میرزا و سایر شاهزادگان و امرای
خراسان را در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند و باشاره خواص و اینک خان
ایلچیان بدو دست گرفتند و قاعده اصل ختای است که هر چه متعلق پادشاه
بود آن را در چیزی زرد پیچیده مولانا رشید را به آن مکاتبت را از ایشان
ستانده بخواجه سرای تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوب گشاده ملاحظه
نموده باز بخواجه سرا سپرد آنگاه و اینک خان از تخت فرود آمده
بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند و هزار دگله و دو هزار قبا پادشاه
همه را بر شفر زدان و قوریان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانیده
از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بدین موجب شادی خواجه
و نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین میرزا بایسنغر
و از عراق ایلچی میرزا سیورغتمش اردوان و قاصد امیر شاه ملک
و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت بزانو درآمده
و اینک خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید بعد از آن
استفسار نمود که قرا یوسف شما نزد ما ایلچی می فرستد و مال ارسال می نماید

گفتند که فرستاده از آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در آن
ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکیست یا فراوان جواب دادند
که نعمت غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه
بایزد سبحانه و تعالی راست است منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی
داشته است دیگر گفت خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم
تا از ولایت او اسب آورند زیرا که این اسپان خوب نمی باشند از
اسبست ایلچیان گفتند نافرمان شاهرخ میرزا است آینده و رونده بقراباغ
آمد شد نمی نمایند و پادشاه گفت آن را دانسته ام اکنون شما
از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید امرا ایلچیان را برخیزانیده
بصفای اول بردند و پیش هر کس یک سفره نهادند و یک صندلی بران
نفر بود و چون از طعام خوردن فارغ شدند بموجب فرمان بیام خانه
رفتند و در آنجا بهر خانه کتی بتکلف و بستر و بالش اطلس و کمخا و کوشک (?)
و صندلی و منقل و آتش دان و زیلوچها و حصیرهای نازک مرتب بود از همی (?)
و بسیار آن کتهای خود تر نیز بود و هر یک از فرستادگان را
برین نهج خانه مقرر ساختند و دیگ و کاسه و قاشق و سیر ترتیب
کرده هر روز هر کس را یک گوسفند و یک غاز و دو مرغ و دو من آرد بود
شرع و دو کاسه برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر
و پیاز و نمک و بقول متنوعه یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال

تعین

تعین نمودند و در صباح نهم ذی حجه مذکور سنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید
و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد ایشان حسب الاشاره
بتقدیم رسانیدند و چون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستور روز اول
دیدند و امرای ایشان را از فضای اول و دوم که کلگاه پادشاه
در گذرانیدند و بگریاس سیم در آوردند صحنی دیدند بغایت وسیع
و خوش همه مشتمل بر درختهای بدیع از سنگ تراشیده و در میانی
آن طنبی در غایت طول و در آن کجی بغلت نهاده بودند از قامت
مردی بلندتر و در سه طرف آن نردبان نقره موضوع بود یکی
از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا نزدیک آن کت
ایستاده و کاغذ مقوی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و کجی کوچک
بر زبر آن کت بزرگ منصوب بود مانند صندلی کوشنهای
بسیار درنشست و پایهای غرایب آثار از یمین و یسار آن کت
مانند عود سوزهای اسما مرتب بود و از چوب مطلا مولانا یوسف
خواجه ایلچی را گفت مدت هشت سال است که این کت را ساخته
اند و از آن چیزی سوده و از چپ و راست کت داجیان صاحب
وجود ایستاده بودند مکمل و مسلح نزدیک پنجره طبی نهاده بود در
با آن تخت بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او از آهن
سار مصف گسترده در پیش کت مغت چیز صفت دیگ منصوب

بود و در بیرون طنبی دویست هزار سلاح دار ایستاده بودند
و دری بود پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ بطناب ابریشم
دران آویخته و سرهای طناب را دو خواجه سرا بدست داشتند
و میان آن طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که سر طناب را
کشیدندی آن پرده درهم پیچیده شدی و در بازگشتی القصه
بعد ازان که مجلس زینت یافت پادشاه ازان دربیرون
آمد و سازندگان بیکبار آغاز نواختن سازها کردند و چون بر
قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز
ارتفاع پرده بسته بودند همچنان شامیانه اطلس زرد و چهار اژدر
که باهم در جنگ بودند بران نقش زده و پس از نشستن ایلچیان را
طلبیدند امرا ایلچیان را پیش بردند تا پنج نوبت سر بر زمین نهادند
انگاه ایشان را بصفهای اول پرده در پیش سفرها و طعامها که آماده
بود نشانیدند و ختاییان هرکس که معظم بود در پیش او سفره
نهادندی و ازان فروتر ازو دو سفره و ازان پایینها یک سفره
دراز و در زیر هر سفره پیش مردم نهاده بودند و پیش پادشاه کرد
بالای هفت چتر ملون در محوطه که از اطلس زرد زینت کرده
بودند چون آتش خانه داران آتش خاصه را آتش بردند مطربان و مغنیان
بیکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر

چرخ

چرخ زنان همراه آتش گرد حقه بزرگ بودند میرفتند تا نزدیک
گشت و با آنکه دران روز در هر سفره از اصناف بره و غاز
و مرغ آورده بودند و در پیش مردم می نهادند و دران روز دختران
و پسران صاحب جمال در مجلس بسیار بودند و بعضی به تنغم و زمزمه
بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور
پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیره ذلک بودند که ریزهای
طعام و میوه ازهم می ربودند و از مجلس نمی رمیدند و کسی متعرض
ایشان نمی شد و آن صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد
یافت بعد ازان خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت
پنجاه روز در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر کرده
بودندی بتفقد ایشان میرسانیدند و چند نوبت دران اوقات
طویهای بزرگ بوقوع انجامید و از بیست و هفتم محرم سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی نزد ایلچیان کس فرستاده پیغام داد
که فردا امسال نوست و پادشاه بارروی نو در می آید و تولیت
که هیچکس جامه سفید نپوشند زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند
بیست و هفتم شعبان آمد ایلچیان را بارروی نو بردند و آن عمارت عالی بود
که بعد از آنکه نوزده سال دران کار کرده بودند با تمام رسیده بود و دران شب
خلایق در دکاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و مشعل افروخته

بودند که عالم لبان روز روشن می نمود از ولایات ختای
از چین و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در اردو
جمع آمده بودند از در بارگاه تا انتهای آن عمارت هزار و هفتصد
و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ تراشیده و خشت
تراشیده و زینت یافته و آن خشتها از خاک چینی پخته شده بود
و در آن روز دایمنگ خان امرای اطراف را طوی داده تا نصف
النهار آن روز صحبت امتداد یافت و در آن ولایت ختای
حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن
دایمنگ خان بدستور معهود حکم شب چراغ نمود و رسم چراغ
در آن دیار بر این موجب است که درون کریاس پادشاه کوهی
سازند و روی آن چوب را شاخ و برگ پوشند و صد هزار
چراغ بر ریسمان تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند
بوجهی که چون یک چراغ برافروزند موشک بر آن ریسمانها دوید
بهر چراغ که رسد روشن سازد و بیک لحظه از بالای کوه تا پایان بر افروزند
و این شب هفت شبانه روز باشد و مردم شهر نیز در آن لیالی
در دکاکین و بیوتات چراغ بسیار روشن کرده‌اند و پادشاه
در آن هفت شبانه روز گناه بر کسی نگیرد و بخشندگی بسیار کند
و باقی دیوانیان و بندیان را آزاد فرمایند و در سر دهم صباحی

نقال

نقال آید و ایلچیان را بر ده بر در کریاس اول نشانند و خلایق
هر دیار زیاده از صد هزار در آن موضع جمع آمدند و در کوشک اول
تختی مرصع نهاده بودند و درها را گشاده و بعد از اجتماع مردم
پادشاه بیرون خرامید و بر تخت نشست و خلایق زانو زده
سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آوردند و در برابر تخت پادشاه نصب
کردند و کسی بر بالای تخت بر آمده حکمی را که از دایمنگ خان
شرف صدور یافته بود و بر جای مثبت گشته دو کس برداشتند یکی
بآواز بلند نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون زبان
ختای بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم زبان‌دان خان
معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته
و موسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقی‌داران
را مطلق العنان گردانند که ما ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که
خون کرده باشند تا سه سال باید که ایلچی هیچ جا نرود و بعد از خواندن
این نشان حریر بر پرلیغ داشتند بر چوبی زرد گرفته و حلقه بر آن
تعبیه کرده و طناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا
فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرود می آمد و خلایق مجموع سازندگان
با سازها همراه از فضای آن در کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند
تا باقی که ایلچیان آنجا می بودند و از آن بوقخانه سواد نشان را بولایات



وفرستادند و در غرهٔ ربیع الاول دایلنک خان نه شنقار جهت حضرت
ایلچیان را طلب کرده گفت که شنقار یکی میدهم که برای من اسب
خوب آورده است پس شنقار بایلچی میرزا الغ بیک که سلطان
شاه نام داشت عنایت کرد و شنقار سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنقر
و شنقار شادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که تا وقت رفتن تمام
این جانوران را قوشچیان ما نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول
دایلنک خان بشکار رفت و در غرهٔ ربیع الآخر بازگشته ایلچیان
بموجب حکم عازم استقبال گشتند در در یا مخانه از مولانا یوسف
قاضی مستمع شدند گفت که اسب حضرت خاقان پادشاه را انداخت
و ازین جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرد که ایلچیان را مقید کرده
بشهرهای شرقی ختایی برند لاجرم ایلچیان بغایت ملول گشتند
و روی بار دوی پادشاه آوردند جاشتگاه بمنزلی که پادشاه
شب در آنجا فرود آمده بود رسیدند دیواری دیدند بگرد معسکر
کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض داشت و ده گز
ارتفاع و در یکشب ختاییان آن را ساخته بودند و بران محوط دو
دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از همانجا برگرفته بودند
خندق عمیق در گرد آن جدار پدید آمده بود و در میان محوط دو چتر
مربع هر یک بیست و پنج در بیست و پنج گز بچهار ستون برافراشته بودند

درگرد

و برگرد آن خیمها و سایبانها از اطلس زرد زرافشان نصب کرده
چون میان ایلچیان و اردو پانصد قدم مسافت ماند مولانا یوسف
بایشان گفت پیاده شوید و درهمین محل توقف نمائید تا پادشاه
برسد و خود پیش رفت و لید اختاجی و خان را در پای سریر
ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند مولانا یوسف
باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهادند و زبان بشفاعت ایشان
گشودند و سخنان معتدل خاطرنشان نمودند که توهین اطاعت
موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان از ان ممر نقصان
برسد دایلنک خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش
خشم بآب حلم تسکین داد مولانا یوسف متبهج و مسرور نزد ایلچیان
آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرده پادشاه گناه
ناکرده شما را بخشید و ایلنک خان بر اسب سیاه چهار دست و پا سفید
که میرزا الغ بیک فرستاده بود و قبای زرد زربفت بر آن انداخته
و دو اختاجی رجب در رکاب او میرفتند و پادشاه در آن روز
سرخ زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در اطلس سیاه
بند برساخته اعنی محفهٔ سرپوشیده که دختران در آنجا بودند
بر گردن گرفته از عقب می آوردند و یک محفهٔ بزرگ را هفتاد کس
بر دوش گرفته میکشیدند نزدیک یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار

سوار بسیار به پیال می آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس
نمی نهادند و از هر صف سواران تا صف دیگر موازی بیست
قدم بود و چون پادشاه نزدیک ایلچیان رسید بر زمین نهادند
دایمنک خان ایشان را گفت سوار شوید ایشان پای در رکاب
آورده در موکب پادشاه روان شدند و پادشاه شادی
خواجه را نزدیک طلبیده گفت که تحفه و پیلاکات و اسب و جانور
که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشند تا آن سبب مزید
محبت گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده در غایت زبونی است
مرا در صیدگاه انداخت و دست من درد بسیار کرد شادی خواجه
معروض داشت که این اسب یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور
کورکان است و جناب شاهرخی ملاحظ تعظیم بندگان این
آستانه از ارسال نمود و این عذر درجه قبول یافته پادشاه
شادی خواجه را تحسین فرموده بعد از آن شنقاری طلب کرد
و یک کلنگ بپرانید و شنقار بر انداخت شنقار رسیده کلنگ
زده کلنگ را گرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد
و در صندلی دیگر نشست هر یک از سلاطین را نوازش نموده سلطان احمد
و سلطان شاه ملک را هر یک شنقاری داد و شادی خواجه را اعانت
نکرد باز سوار شده روی بدار الملک نهاد و نزدیک بآن بالیق

مردم بسیار باستقبال بیرون آمده بودند و بزبان ختایی او را
دعا میکردند و دایمنک خان تعجیل اسب راند تا بمقر سلطنت رسید
و ایلچیان نیز آنجا بار شنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت پادشاه
امروز شما را اسنکمی میدهد یعنی بانعام مخصوص میگرداند چون
ایلچیان بپای تخت رسیدند که پادشاه نشسته است و شترها
در پیش او نهاده چون دایمنک خان ایلچیان را دید اشارت کرد
تا شترها بیکطرف بردند و امرا از بر شترها [illegible] دو ایشان
آن شترها پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شتره شادی خواجه
ده بالش نقره بود و شش اطلس و منقاد پارچه قلو و طرقو و لوریا
بیگی و چهار ارجه و دو قته و جبت خاتونان نیز قماشها نامزد کردند ایلچیان
اشیای مذکوره را انصراف نموده بیامی نه بازگشتند مقارن
این حال یکی از خواتین محبوبه پادشاه فوت شد و جهة انجام مرا
حاضر ساختند و در روزی که آن خبر شهرت یافت داعیه نمودند
که روز دیگر میته را بمدفن برند لکن منجمان راست شده اثر برق
آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بودند بارگاهی که در طول
هشتاد گز بود و در عرض سی گز مبنی بر ستونهای رنگین تمام بسوخت
و آتش از آن تا کوشک منقش که در تر بود رسید و حرم سرای
پادشاه نیز احراق یافت و بیست دو بیت و پناه خانه که متصل بآن

بود خاکستر گردید و آن شب تا نماز دیگر هرچند سعی نمودند آتش فرو نشست
و پادشاه و امرا ملتفت بآن نشدند چه آن روز روزهای عید
دین ایشان بود بکار و بنا نمی‌پرداختند بعد از آن پادشاه
بتخانه رفته تضرع بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب
کرده و بتکده مرا بسوخت با آنکه من کار بد نکرده‌ام مادر و پدر را
نیازرده‌ام و ظلم از من در وجود نیامده است و از این غصه بیمار گشت
و بدین سبب معلوم شد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه
دفن کردند آورده‌اند که در ختای جهت مدفن خواتین معظم کوهی معین نیست
و چون یکی از ایشان میرد بآن کوه برده در سردابه نهند و اسبان
خاصه او را در آن کوه رها کنند تا بر خود چرا کنند و دیگر هیچکس متعرض
آن اسبان نشوند و در آن سردابه که بغایت وسیع می‌باشد بسیاری
از دختران و خواجه‌سرایان را علوفه نیم ساله بلکه زیاده داده
ساکن گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان نیز همانجا
فوت شوند القصه هنوز پادشاه بیمار بود که ایلچیان را اجازت
دادند و در منتصف جمادی الاول از خان بالیق بیرون آمدند جمعی از
واجیان با ایشان همراهی نمودند و بدستور وقت رفتن بهر شهر
و قصبه که رسیدند آش و ازیام دادند و در بیابانها الاغ و علوفه تسلیم
نمودند تا نهم ذی قعده بشهر سکو رسیدند و حکام و دیوانیان سکو

هرچند

هرچند چیز در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بدفتر زده بودند بی
زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا
ابراهیم سلطان میرزا رستم که از شیراز و اصفهان
متوجه خان بالیق شده بودند بشادی خواجه و رفقا باز خوردند
و راه بغایت نا امن نشان دادند بار آن ایشان مدتی در سکو
ماندند و در منتصف ماه محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمایه از سکو روان
شدند و عمارات و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی الاول
بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیگ راه
سمرقند پیش گرفته سایر الجماعت بطرف خراسان روان شدند
و از آب آموبه گذشته غره رمضان ببلخ رسیدند و از آنجا بتعجیل
بهرات خرامیده در یازدهم همان ماه بتقبیل قوائم سریر میرزا
شاهرخ استسعاد یافتند و احوال را بر نهج مسطور بعرض رسانیدند
طمغاج از جمله بلاد ترکست گویند که خاصیت آن زمین است
که هرچند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید
و در بعضی نسخ بنظر آمده که در آن بلده دو چشمه است در یک غدیر
جمع میشود اما بیکدیگر نمی‌آمیزد چنانکه دو جوی از آن غدیر جاری می‌باید
یکی شور است و یکی شیرین کشمیر چنانکه اشرف الفضلا مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده

که کشمیر در وسط اقلیم چهارم است و عرصه آن ملک طولانی افتاده و از
جمیع جوانب محفوفست بجبال بلند بود و جنوبش بجانب دهلی و بعضی
دیگر از بلاد هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع
خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اوغان
می‌باشد و شرقیش منتهی میشود ببادی اراضی ولایت تبت و ساحت
طول آن عرصه که هموار است از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل
فرسخ است و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمالی بیست فرسخ و در نفس
آن دشت هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریه معمور است
مشحون بچشمهای آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات
زبان زده عامه سکان آن دیار آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان
و هامون صد هزار قریه مزارع است و امارت موودت آب و هوای
کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان آن جایی در السنه و افواه
ناطقان و امثال مثل گشته و در آن معنی در زبان بلاغت بیان بعضی
از شعرای سخن آرای این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی
خرم دل آن سیاه کشمیر توئی ∴ ای روح که مور را سزد گر گویند ∴ کاغذ
کف پای نازکش میر توئی ∴ و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار
هست و اثمارش بغایت خوب و سازگار اگرچه بسبب سردی هوا در آن
ولایت میوهای گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما نمیشود لیکن از گرمسیرات نزدیک

نقل

نقل می‌کنند و در وسط آن ولایت نهریست بهت نام که گذرگاه حکام آن دیار
می‌باشد و مانند دجله بغداد نهری عظیم در میان بلده جریان دارد و عجب
آنکه چنان آب فراوان از یک چشمه ترشح میکند و منبعش هم در آن ولایت
است و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک بپنجاه جسر بسته اند و راه آمد شد گشاده
هفت جسر از آن جمله در نفس شهر است و این آب بعد از آنکه از کشمیر میگذرد
آثار العجب بمواضع دندانه و جهد میتوانند و آب آن در بلاد مولتان
بآب چیازه می پیوندد و از مولتان گذشته در حد ونته بدریای
عمان میریزد و از وقایع حکمت الهی آنکه معمار صنع والقینا فیها رواسی سوری
از راسیات جبال برامن آن فضای وسیع المجال کشیده که اهالی آن
سرزمین بسبب آن سور از عالم تعرض اعدا فراغت دارند بکلفت و اندیشه
آنکه هم در زمان و آسیب باد و باران اختلال بآن راه یابد زیرا که معظم سواد مزروع
تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راه بغایت
بسیار ضیق و دشوار چنانکه نقل احمال و اثقال از آن راه بر پشت
دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی بجای برند آنرا
بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجایی رسند که اگر
داشته باشند بر چهارپای بار توان کرد و راهی که بصوب هندوستان
رفته است همین طریق باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگر
چه از آن دو راه آسانتر است اما چند منزل عقبه است زهردار بسلامت

بیرون بردن چارپای ازان ممر بغایت دشوارست والله اعلم بحقایق
الامور والاسرار هرات واتفاق عجایب اخبار امصار کیفیت
بنای آن بلده بهشت آثار وبنای بانیان آن خطه فردوس مقدار
اختلاف بسیار کرده اند وایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام
نیست لاجرم کلک سخن گذار بتحریر بعضی از روایات غریبه که دران
باب وارد شده اختصار می نماید ومنه الاعانة والتوفیق ابو الحسین
صفوانی باسناد خود روایت نموده که قایل کلمه انا مدینة العلم وعلی بابها
علیه من الصلوات انماها واکملها فرموده که ایزد سبحانه وتعالی در خراسان
شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر والیاس و ذو القرنین آن
بلده را بنا کرده اند واز جانب قدس الهی بران شهر برکت خواسته اند
واز شیخ ابو المظفر بالیسنی منقولست که گفت بکنار سوی هرات نشسته
بودم در احوال گذشته از روی اعتبار تامل میکردم ناگاه حضرت
خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت وپرسید که در چه کاری گفتم در اندیشه
روزگار ناپایدار الجناب گفت ای مظفر این بلده را یاد دارم که بحری
عظیم بود باز دیدم که خشک شده خار بسیار ازان رسته بود ازان
شاید بمن گفت که کشت زاری شده حالا می بینم که شهر شده است
بابن معموری وهم از خضر علیه السلام مرویست که زمین هرات دریائی
زخار بود وجائی که اکنون چهار سوق هراتست گردابی خطرناک

بود چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرقه شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب
فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در انموضع
بغرقاب فنا میرود ع هر زمینی را بود خاصیتی ٭ ودر تاریخ هرات
مذکورست که چون اسکندر بن فیلقوس بر دارا استیلا یافته اورا
بدار بوار فرستاد ودر حین طواف ربع مسکون بنواحی هرات رسید
ودران زمان غیر قهندز مصرع دران حوالی عمارت وآبادانی نبود
وخاطر عاطر اسکندر مایل بآن شد که دران منزل شهری حصین وحصاری
متین طرح اندازند ومردم قهندز از وهم آنکه ایشانرا تکلف بکار
نمایند اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضای ما باین معنی که در
خاطر پادشاه کشورگشا گذشته مقرون نیست بنابران اسکندر
در تعمیر هرات متامل گشته دران اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید
مضمون آنکه چنان استماع افتاد که داعیه نموده که در خراسان بتعمیر شهری
فرمان دهی ومردم آنجای طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری
از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین ومارا
ازین استدلال نمایم اسکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد وآن
ضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را در خانه تنگ پهن ساختند وبساطی
بر زبرش گسترده اعیان روم را طلب داشت وبران دربارش نشاند
ودر غیبت اسکندر به بنای آن شهر با ایشان درمیان نهاد وقرده گفتند

که تعمیر آن بلده نهایت بی فایده است و زمره جانب نقیض گرفته زبان
آوردند که ساختن هرات مناسب است مادر اسکندر ایشان را از اظهار
انصراف داده گفت فردا بار دیگر اینجا آیید تا کرت دیگر درین باب مطارحه
نماییم چون روز دوم حکما و علمای روم به درگاه حاضر گشتند بلکه آن خاک
از آن خانه برداشته و فرمود تا همان بساط را دوش ساختند آنگاه
همان جماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق
اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجاه مقرون بصواب است
و بنای شهر چنین مستلزم نام نیک و مستوجب ادراک ثواب آنگاه
مادر اسکندر نامه به پسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم
که اهالی آن سرزمین متقلب الرای و متلون المزاج اند باید که درین
امر با ایشان مشورت ننماید و بعمارت اشتغال فرماید اسکندر بعد از
مطالعه نامه مادر آغاز آن بلده فاخره نموده بر وجه دلخواه آنرا باتمام
رسانید و دار السلطنه هرات از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام
پیوسته مجمع اکابر و مسکن علمای اعلام و مامن طبقات امم و خرگاه
طوایف بنی آدم بوده و هست غبار توتیا نثارش دیده روشنان
افلاک و زلال حیات کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه پاک و صاحب
باغاتی نسبت الوان ریاحین و ازهار اطراف بساتین طربناکش حالی
جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش بمرتبه که هوای

از دهشت

از دهشت از خجالت آن قطرات شبنم کهای عرق فرو بارید و اعتدال
هوای روح فزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بود و دیده
و سواد روشنش از روضه ارم دلگشاتر و شمال گلشنش از فوایح مشک
خطای عطرسای تر نظم چو باغ ارم ساحتش دلگشا ∴ چو صحن فلک
عرصه اش جانفزا ∴ معطر هوا از دم سنبلش ∴ وزو صبا از نسیم گلشن
درختانش طوبی بود سربسر ∴ برآورده بر اوج افلاک سر ∴ میوه های لطافت
آمیزش شیرین تر از شیره جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریب
تر از خط عذار جانان نظم چو خط بتان سبزه اش دلفریب ∴ عذار
بساتین ازو دیده زیب ∴ بود عطر گلهاش آرام دل ∴ شود حاصل
از میوه اش کام دل ∴ و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده
نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید
در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا انار برهانه بیشتر
بقاع خیر احداث یافته زراعت و عمارتش درافزود و همت آن
پادشاه والا مکرمت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت
آیین محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن
دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه انجامیده که ساحت کوه
و دشت سمت تضایق یافت فی الواقع حدود آن بلده از قریه ماشتان
تا ساق سلمان که حصار ذکست در عرض تمامی فضای بیابان و صحرا باغ

دبستان وخطهٔ گلستان شده واز کثرت بقاع دلکش وزینت
عمارات فردوس وش آن عرصهٔ وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه
گون مینمود بلکه از قصبهٔ کوسویه تا اوبه که سی فرسخست باغات وحظایر وقصور
ومملوکات این بلدهٔ ستوده مآثر بیکدیگر اتصال داشت وهر جهاندیده
که در فصل بهار بر آن موضع نظارت آثار عبور می نمود بهشت عدن را در
دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم می پنداشت

نظم همه در خوبی بسان بهار :: گشته در دیدها بهار نگار :: از بهارش
برفعت آمده ننگ :: وز بهشتش بنزهت آمده عار ::

وچون ایام
رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید
وآن ملک بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایت سابقه مستفاد
میشود ویرانی تمام بعمارات بقاع خیر وباغات وبساتین راه یافت
وبواسطهٔ وقوع ظلم وتعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا یمن دولت
دوربینش خان وفرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی
حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی بار دیگر سواد هرات بنهایت
معموری وآبادانی رسیده وریاض امید ارباب حاجات
وگلزار مراد اصحاب مینمات از رشحات سحاب عاطفت واحسان
ناضر وریان گردیده ومضمون همایون بلدهٔ طیبه ورب غفور در شان
او صادق می آید وهوای راحت فزای ما، ونهرها سلسال وصف نتش را

ادا مینماید واز جملهٔ عمارات نوادر ظاهر دار السلطنهٔ هرات جسریست
که بر آب هرات رود بسته اند وآن جسر را پل مالان گویند وپل مالان
مبنی است بر بیست وشش طاق که از خشت پخته وگچ وآهک ساخته شده
ودر هیچ یک از تواریخ مذکور نیست که بانی آن جسر کیست وآنچه از السنه
وافواه استماع می افتد آنست که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده است ودر آن
حین که خامهٔ بلاغت آیین تحریر لفظ پل مالان تمام نموده حکایتی غریب
بخاطر رسیده مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبد الله طاهر
جماعت مجوس در هرات متصل مسجد آتشکده داشتند چون جزیه میدادند
کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از واعظان که در قریهٔ مالان
نصیحت طوایف انام می پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت در این
شهر اسلام ضعیفست زیرا که مسجد وآتشکده در پهلوی یکدیگرست واهل
اسلام در دفع این صورت تغافل می نمایند از شنیدن این
نایرهٔ غضب مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر آن مسجد وآتشکده را خراب
ساختند وهمان شب مسجدی جدید بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان
چون صباح از خواب سر بر آوردند از مسجد وآتشکدهٔ خویش نشان
ندیدند ودود حسرت بروزنهٔ کاخ دماغ ایشان تصاعد نمود وحقیقت
حال را معلوم کرده از هرات به نیشابور رفتند ونزد عبد الله داد
خواهی نمودند عبد الله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهت تحقیق آن قضیه

هرات و هشتاد و چهار هزار پیر معمر از نفس هرات و توابع مجتمع
گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت
که حالا واقع است دیده ایم و قبل از این درین موضع آتشکده بوده
مسجد دیگر عبد الله دست از تیر و بیان باز داشته آن گواهان در ادای
شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه قرب
بانگ زاغ که در پنج فرسنگی آن بلده است کوهی است که در آن شکاف
عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته
از سقف آن صفه سنگین آب میچکد بنا بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی
که آب میتراود ساخته اند و سابقا احیانا ماهی بزرگ در آن حوض
مرئی میشد و میان مردم شهرتی داشت که هر کس حاجتی داشته
باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا
گردد والا فلا آن موضع بغار خواجه عباس مشهور است و پیوسته برسم
سیر مردم آنجا روند و پوشیده نماند که چون وفور میمنت و کثرت
زیب و زینت مسجد جامع هرات و سایر عمارات این بلده
نزاهت سمات در رساله مآثر الملوک و خاتمه خلاصة الاخبار صفت
تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف
آن بقاع نپرداخت و عنان بیان بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم
رابع معطوف ساخت **جیلان** ولایتی مشتمل بر جبال بسیار آثار

وعقبات

وعقبات بسیار و در توابع اطراف بیشه‌های آن تشابک اشجار
بمرتبه ایست که نسیم شمال و صبا از فرود و فراوان افتان و خیزان میگذرد
و آب تیز رفتار با وجود طبیعت سیال از پیچ عقبات آن راه
بیرون نمی برد **بیت** به پیرامنش بیشهای خدنگ ⁂ بهم بر رسته شاخ
بر شاخ تنگ ⁂ و چون آن ولایت متصل بدریاست و در دشت
و جبال آن نورانی چشمهای بلا انتها پیوسته در هوای فضای آن از جوش
کف ارباب کرم گوهر بارست و تواتر اقطار امطار در آن دیار سیل
و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت **گیلان** منقسم بدو
قسم است لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در
هر یک از این دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمه گیلان در اغلب
اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ و اردک ترتیب یابد و خوردن
گوشت گوسفند و دسومات در آن ولایات عزیز بسیار رساند
گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار مردم
با مطر از آن جا مد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن بانگ
بانگ کنند البته بامداد باران تسکین یافته هوا منکشف گردد و ذکریای بن
محمود القزوینی در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده
بودم و قبول نمی نمودم تا که بآن ولایت افتادم و مکرر امتحان مشاهده
کردم دانستم که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد

تبریز

معموره و قصبات موفوره دار الملک آن ولایت تبریز است
بعقیده صاحب نزهة القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم در یکی از کتب معتبره
بنظر درآمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحه هارون الرشید بود
بنا نمود و بعد از چندگاه بزلزله انهدام بمبانی آن بلده راه یافته
متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت
القایم بامر الله فی رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه ابوطاهر
منجم شیرازی تبریزیان را گفت امشب زلزله آفتی عظیم بساکنان
این شهر میرساند بنابران دارو غه بخروج مردم از شهر داد و زمره
انقیاد حکم کرده فرقه بموجب کلمه کذب المنجمون برب الکعبه عمل نموده
و بحسب اتفاق دران شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار
کس در زیر خاک ماوا گزیدند و روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی
عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت
برج عقرب بود چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز از
زلزله خراب نشود و استادان بنا در ساعت بنیاد کار کرده بعد از
آن بواسطه زلزله انهدام بمبانی آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکو
خان و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته عمارات عالیه چندان
ساخته شد که شرح آن تیسر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثلثین و ثلاثمایه

هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع
مسکون گشت و بواسطه وفور عمارت و زراعت غیرت افزای
فضای چرخ بوقلمون گویا کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین آیتی در بیان
او و کلمه جنة عرضها السموات کنایتی از فسحت جنت نشان داد نظم

آب حیوانست آبش یا زلال سلسبیل ∴ عرصه جنت صحنش یا بهشت
جاودان ∴ آب و باد اوست چون باد مسیح و آب خضر ∴ باد جان بخشش
چو جان و آب دلجویش روان ∴

و در تبریز باغستان فراوان
و اکثر اثمار و اشجارش در لطافت رشک میوه بوستان جنان اما
هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه بعضی از سنوات برودت
هوا و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت
تردد نمی توانند کرد بنابرین تبریزیان در زمستان آذوقه و سایر
ضروریات آن فصل را در خانهای زیر زمین ساخته اندر ترتیب می نمایند
و در وقت دم سردی دی دران منازل نشسته بفراغت اوقات
بگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند در صباح
هرکس با ایشان سخن گوید جواب درشت می شنود و بعد از
چاشت که کیفیت رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام بشنوند بزبان
تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت
و تکبر باشند و بر عکس خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد

بنا بر علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی
دوست ∴ منوند همه جهان و تبریزی پوست ∴ آنرا که بدوستی نیابی
صادق ∴ گر نیست عجب که تبریزی خوست ∴ مولانا همام الدین
تبریزی در جواب رباعی فرماید رباعی تبریز نکو و هر چه آنجاست نکوست ∴
منوند مپندار تو اینها نه پوست ∴ با طبع مخالفان موافق نشود ∴ هرگز
نشود فرشته با دیوان دوست ∴ اردبیل ازین حیثیت که ملک
زبدة الاصفیا و قدوة اولیا صفی الحق والحقیقة والدین و اولاد کرامت
نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله طوایف بنی آدمست
و اردبیل بعذوبت ما و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار
میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان
مذکورست که در بیرون اردبیل سنگیست دویست من تخمینا و در مسافت
بنابه که آهن بران تاثیر میکند و هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند
آن سنگ را بر گاو بار کرده بشهری برند و مادام که آن حجر دران بلده باشد
قطرات مطر نیسان نماید و چون آنرا باز بیرون نقل کنند باران تسکین
یابد و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجا و ماوای اشرف
طوایف انسان و درمشاید عطرسا و مراقد جنت آسای زبدة الاصفیای
مشار الیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده
اند و همواره بسده آن عتبه که مرتبه صلای ضیافت خاص و عوام در داده

درضیافت

درضیافت خانه خوان نوالش منع نیست ∴ در کشاده دست و صلا در داده
خوان انداخته ساوه از مشاهیر بلاد عجم است و محل نشو و نمای
بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت
مآب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال
و زمین پاکش در لطافت پاکتر از آستین مریم و سنگ ریزهای
اتشش در صفا و جودت غیرت عقود لالی یم و آن بلده فاخره
راهمین شرف بسندست که منشا و مولود صاحب دولتی است
که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را نمودار آنکه
صفت وادی ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک
نگارخانه چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم
آرایش بتقویم دعائم دین مبین و تاسیس قوایم ملت خاتم النبیین پرداخته
و از مآثر طبع نقادش مهام ناظمان نحو وری در سلک نظام منتظم
و از میامن تدبیرات و اصابت پذیرش امور صاعدان متقاعد
رعیت پروری با وج مراد رسیم قطعه مشتری عقل دور بین ترا ∴
در بد و نیک پیشوا دانند ∴ ماه عالم نورد در شب تار ∴ رای تو مشتری
روا دانند ∴ یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه
کریما للدنیا والدین ملاذ الفقراء والمساکین حبیب الله آن عالی متعالی
که عدلش داد عالم را نظامی عمت آثار نصفته و ساعت مهامی را فتنه

وچون فاتحه وخاتمه مجلدات نسخه عجیب البر بذکر آثار حمیده واطوار
پسندیدهٔ این جناب صاحب حشمت وفضیلت پرور مزین ومحلی است
درین مقام زیاده ازین بتحریر مدح وثنایش اقدام نمی نماید وابواب
نوب غرایب کوی را که در حدود ساوه است میکشاید درعجایب
البلدان مسطور است که در نواحی آن جبلیست که چون یک تیر پرتاب
بالا روند ایوان بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر درآید
ومتصل بآن ایوان دیگریست که از سقف آن چهار سنگ بیرون
آمده است بسان پستان نسوان واز سر پستان پیوسته آب ترشح
می نماید ودر چهارم اصلا آب مرئی نیشود ومتوطنان آن دیار گویند
که در ازمنهٔ سابقه ازان پستان نیز آب بیرون می آید اما چون
کافری آنرا ایکده آب آن خشک گشته ودر در ایوان سوراخیست
که بعضی از مردم آن گشاده است وبعضی تنگ وبزعم اهل ساوه آنست که
هر فرزندی که رشید باشد دران منفذ تواند رفت واگر او ارشدی
نباشد درانجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله قزوین در سلک
اعاظم بلاد عجم منتظم است مؤلف عجایب البلدان بعجایب تاریخ گزیده
در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد
محدثان فضیلت آثار بصحت نپیوسته که دران بلده باغات وبساتین
موفور است ومردم انجا بصفت مروت وانسانیت مشهور گویند که یهود

درظاهر

درظاهر قزوین مقبرهٔ علامه دارند وچون دواب ایشانرا وجع البطن
عارض شود انجا برند ودرجانب راست وچپ بگردانند تا آن دابه
ازان الم نجات یابند قم شهر بزرگیست درمیان ساوه واصفهان
در ایام سابقه دران بلده طلسمی ساخته بودند که مردم انجای را
ازمار وکژدم مطلقا ضرر نمیرسیده ودران ناحیه کوهیست که از بسیاری
حیه وعقارب صعود بران امکان ندارد ودرعجایب البلدان مسطور است
که عود در قم مطلقا بوی ندهد ونزدیک بآن شهر وادیست که درانجا
یوز بسیار باشد نهاوند شهریست قدیم بزعم عجایب البلدان
آنکه آن بلده از بناهای نوح نبی علیه السلام است وبانیش نوح آوند بود
که بکثرت استعمال نهاوند شده ودرکوه نهاوند سنگیست عظیم وهرکس را
غایبی باشد یا مریضی بود وخواهند که از عاقبت حالش وقوف یابند
نزدیک آن سنگ روند وبه نیت استکشاف احوال آنکس شب درانجا
بسر برند البته سرانجام مهمش را بخواب بینند وابدا تخلف نکند همدان
شهری عظیم الشان وبلدی رفیع البنیانست وهوای خوب وآبی مرغوب
دارد درعجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه هوای همدان
درغایت سردی بوده ویک نیزه وار دران دیار برف می افتاده
سلیمان علیه السلام فرخهٔ جنی را گفت حیلتی ساز که شدت برودت
وکثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود وفرخ جنی حیلتی کرده سنگری ساخت

بطلسم بسیاری تا سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی
از فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است والله
اعلم **میتوی** در شرقی دجله بغداد نزدیک بموصل واقع است صاحب
تحفة الغرایب گوید در میتوی طاحونه ایست که تمامی ادوات و آلات
آن تمام از سنگ است و چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش
باز ایستد بر زبان راند که اسکن لحق بولس بی اهمال ساکن گردد و هرگاه
آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت یابد گوید که از مهم خود فارغ
گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیده صاحب عجایب البلدان
داخل اقلیم ثالث است چنانکه در مجلد دوم مرقوم خامه خجسته رقم گشت
بغداد را ابوجعفر منصور دوانقی بنا نموده مبلغ هیجده هزار هزار دینار
در عمارات آن بخرج رفته بوده و مشهور است که نوبخت منجم جهة بنای
بغداد ساعتی اختیار کرده که برج طالع قوس بوده و بعرض منصور رسانید
که این طالع دلیل است بر وقوع عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق درین
شهر و ایمن بودن متوطنان اینجا از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این
ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد منصور گفت در
فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دار السلام
بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نموده‌اند
زیرا که منصور در بیر میمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد

ورشید

و رشید در طوس و امین در ساربه که موضعی است در شرقی بغداد بر کنار دجله
زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شویند بغایت پاکیزه
و با طراوت باشد و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه
بدان مثابه لطافت و طراوت نیابد وجه تسمیه و سایر حالات بغداد از
ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد و درین مقام سلوک طریق اختصار
مناسب نمود والله هو الغفور الودود **الاقلیم خامس** صاحب این اقلیم
زهره است و عامه متوطنان آنجا سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از
جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد و دریای
جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و طبرستان و کرمان و فارس
و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و بلاد
روم و جزایر یونان گذرد و پس بر جنوب هیکل الزهره و میان بلدان
اندلس گذشته ببحر اقیانوس منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه این اقلیم
بر نموجب که مسطور میگردد **سمرقند** دار الملک بلاد ماوراء النهر است
و در نفس شهر آب روان و اشجار و میوه‌های فراوان باشد و آن
بلده در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده
بود چنانکه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی
می بود و در بعضی از کتب مسطور است که از قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بود
مسافت بام و دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت

گرشاسب بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شد دیواری
که از ابنیه قلعه بود باقی مانده بود بیفتاد و گنجی عظیم پیدا آمد گرشاسب
بتجدید عمارت آن قلعه کرد و گشتاسب نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر
آن قلاع همت بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید
دران عرصه شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک
طوایف شمر نامی که از اقربای تبابعه یمن بود در ماوراء النهر استیلا یافت
آن شهر را ویران ساخت و مردم آن ویرانه را شمرکند می گفتند
و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه را سمرقند قرار دادند
والله اعلم بحقیقة الحال **روم** مملکتیست در غایت وسعت مشتمل بر صنوف
نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی
از کتب بنظر رسیده که در روم حصنیست و دران حصار خانه که صورت
و نسبی بر یک دیوار نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را
حرکت میدهد و در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را
خانه بود مقفل و هیچ یک از قیاصره آن را نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه
نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آن خانه جمع آمد و چون نوبت حکومت
بانوملوک روم رسید او را دغدغه شد که قفلها را بگشاید و حقیقت
آن خانه معلوم نماید هرچند ارکان دولت و علمای نصاری او را ازین حرکت
مانع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه باز کرد تمثال چند دید و هیأت



اعراب بعضی شتر سوار و زره بر سر کشیده و کتب اتفاق دران
زمان زمان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند
کماخ حصاریست در حدود روم بر روی سنگ پاره بلند بغایت متین
و غایت استحکامی و استواری آن در آفاق و اطراف صفت اشتهار
گرفته از غرایب آنکه دران سرزمین هر سال در فصل ربیع آثار بهار روز
متعاقب طیور صغار بجثه گنجشکی از هوا بزمین افتد و مردم آنها را
بگیرند و نمکسود کرده دراوان و ظروف ذخیره سازند و از آن
طیور هرچه دران سه روز گرفتار نشود خاکستر رنگ شده پرواز
نمایند **قیصریه** شهریست بزرگ در بلاد روم بر دامن کوهی
افتاده و سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی سور قلعه از سنگ
تراشیده ترتیب داده و در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس
حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن چراغ گرم می شد
یونان ولایتی است متصل بروم و مولد و منشا اکثر حکمای آن
سرزمین بوده است و در عجایب البلدان مسطور است که هر کس که
هر چیز در یونان حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هر کس
چیزی فراموش کرده باشد چون بآنجا رسد یادش آید **ارمینیه**
ناحیتی است درمیان آذربایجان و روم و در بسیاری از غرایب
و عجایب استمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب مسطور است

که در ارمینیه آتشکده ایست و سطح آن از سار وج و سر آتش از مس
و در زیر ناودان آن حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده
خادمان باشند هرگاه خشکسالی شود الجماعت در آن خانه آتش
افروزند و سطحش را بآب نجس مغسول سازند فی الحال آب از میزاب
در آن حوض ریزد پس آن آب را از آن حوض برگرفته بر اطراف
آتشکده پاشند و هنوز در پاشیدن باشند که ابر در هوا پدید آید
و چندان باران بارد که سطح آتشکده در آن حوض از آن آب نجس
شسته شود و از آب پاک مالامال گردد اندلس مملکتی عظیم است
در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات
مسطور است که در آن ولایت بر سر بیابانی که آنرا وادی النمل
خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و روی آنرا بادانی کرده
هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که بگذر و اگر از آن مکان
ملتفت نشوند و بگذرند مورچگان باشند هر یک برابر سگی آن
مردم را هلاک سازند و هم در آن دیار کنیسه ایست و در پیش آن
درخت زیتونی و چشمه بیرون آید سالی یکبار آن درخت را شکفته کند
و هم در آن روز درخت بر دهد و انقدر زیتون حاصل شود که تا یکسال
وجه معاش اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب
آن چشمه را جهت مداوا در ظروف کنند و نگاه دارند شنتره شهریست

در اندلس

در اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن
سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمایه کفار فرنگ متصرف
شدند تفلیس مدینه ایست در کمال حصانت در سرحد دیار کفار
و بانی آن انوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن
باشند چنانچه از یکجانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف
دیگر صوت ناقوس و در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس
حمامی بود که بی آتش افروختن هوایش در غایت حرارت می بود
زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمهای گرم ساخته اند و آن حمام باهل
اسلام اختصاص داشت و کفار در آنجا نمی توانستند رفت
الاقلیم السادس صاحب این اقلیم عطارد است و مردم
این اصفر اللون باشند و مبدا این اقلیم ششم از شرق بود از شمالی
دریای یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و اشغنیات گذرد پس
بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطیه و وسط بلاد [illegible]
بگذرد و بر جنوب صقالبه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا بحر
اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه این اقلیم قسطنطیه و آن شهریست
در غایت وسعت و متانت سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب
عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطیه بیست و یک ذرعست و آن
شهر [illegible] و فراز اشمال دارد و در اوقات سالف در بلده

مذکور گشته بود که عمودی عالی در سفید که طول و ده گز عرض بدان
نصب کرده بودند و بر عمود مارسی از مس بر کرسی هم از ان جنس
منسوب ساخته و در یکدست آن سوار کرسی بود و بدست دیگرش
نوعی موضوع بود که گویا اشارت بالا دست میکرد و مثل ان ذلک
صورت قسطنطین بود الی هذا البلد و در عجایب البلدان مسطور است
که در قسطنطنیه مناریست مستحکم که قواعد آن با آهن و ارزیرست هرگاه باد
دران وزد میل دران ظاهر شود و مردم در وقت میلان آن مناره
جوز و سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند چون باد ساکن شود منار
بحالت خود آید آن اشیا را ازانجا بیرون میتوان آورد صاحب
تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست که دران قریه
خانه ایست از سنگ و دران خانه تمثال رجال و نسوان و فیول و بغال
و حمیر افتاده و هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآن خانه در آمده
عضو متألم را بر صورتی که مشابه او باشد مالد فی الحال آن وجع یا قرحه
بصحت تبدیل یابد و امثال دران دیار عجیبست و مشهور و قسطنطنیه مدتی
در تصرف نصرانیان می بود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کلیساها
را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد فرمود **الاقلیم السابع**
این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامه ساکنان انجا میان سرخ و سپید
باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از مشرق است و ازانجا بر بلاد

یاجوج



یاجوج و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیمک و الان و شمال بلاد جلج و جنوب
بلدان ترخان گذرد و از جمله امصار و غرایب آثار این اقلیم **بلغارست**
که در نهایت عمارت شمال واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است
نزدیک برود آتل و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی
آن اصلا درخت نروید و در عجایب البلدان صفت آن نیز یافته
که صور بلغار از چوب مخروط است و ازانجا تا قسطنطنیه دو ماهه راه است
و نهار اطول بلغار بیست ساعت و شب اقصر آن دیار چهار ساعت
و چون خامه ربع المسیر از تعداد شمه از عجایب بعض بلاد باز پرداخت
نوبتی دیگر در بحر نحی شناوری نموده نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد
همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار که قطره ایست از لجه قدرت**
حضرت پروردگار بر ضمایر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که دریاها را
احوال مختلفه بسیارست و هیجان آب و مد و جزر زیادت و نقصان
از انجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکبست
که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه
درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است
در بدن آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور آب دریاها
سنگهای بزرگ باشد و چون ماه در برابر یک دریا رسد در انتشار اشراق
خود بران افکند شعاع او بران احجار تابد و ازانجا رجعت نموده آب را

گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده
مکان وسیعتر طلبد تا باران در تموج آمده متلاطم شود و حالش برین موجب
باشد تا وقتی که قمر در وسط السما زایل گردد آنگاه غلیان بسکون بدل یابد
و اجزای آب بقوام آید مد و جزر عبارت ازین حال باشد و باز چون
قمر بافق غربی رسد در جانب شرقی افق مد بنیاد کند بان طریق که گفته شد
تا وقتی که قمر در وتد الارض رسد باز آغاز جزر نماید و در شبانه روزی
دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان مسالک و ممالک
بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است اول بحر هند دوم بحر شام
سیم بحر مغرب چهارم بحر نیطس پنجم بحر طبرستان که آنرا بحر سند
و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند و طول این از زمین تا ارض
حبشه دو هزار و هشتصد و شش و بخت و نهصد فرسنگ عرضش و از
جمله سیصد و سی فرسنگ شمالیت از خط استوا است که داخل اقلیم
سیوم نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید و آنرا خلیج بربری
و خلیج احمر و خلیج اخضر و خلیج هند خوانند و درین دریا هفت هزار
جزیره است بعضی از آن جزایر بکنار میرسند و اخذ منافع می کنند
و بعضی دیگر جهة انسداد نتوانند رسید اما بحر شام که آنرا بحر الادم
و بحر افریقیه و بحر کبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و نهصد
فرسنگ و عرضش آنجا که بمحیط می پیوندد سه فرسنگ و در وسط ازین دریا

بیان

بیان اقالیم سبعه در آید یکی را خلیج اورمش و دیگری را خلیج یونان گویند
و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معموره است که تجار در آنجا
رسیده اند و بعضی جزایر دیگر دارد که در آنجا نمی توان رفت اما بحر
مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز
خوانند ابتدایش از اقصای جنوب از برابر ارض السودانست و بر
حدود سوس و بلاد اندلس و برتس گذرد و بجانب مشرق جاری
بوده بر اراضی غیر مسکون عبور کند تا ببحر اعظم منتهی شود و در نهایة
الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب
بحار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد
مگر آنکه نزدیک بسواحل این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند صاحب عجایب
الابحار گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی است
که بحر هند باین دریا خورد و در آنجا مناره ساخته اند از مس خالص که
ارتفاعش صد گزست و در حوالی آن جزیره ایست که بغایت
معمور و این دو دریا بشکلی غریب بهم متصل میشوند چنانچه از هنگام
طلوع آفتاب تا وقت زوال بالای بحر مغرب بالا گیرد و در بحر
هند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب
بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنا بر
عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین

بحر معمور است **اما بحر نیطس** که از ان بحر طرازن گویند و بحر روس
نیز گویند در عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و سقلاب
ممتد شود و بنای قسطنطنیه برین بحر واقعست و طول این دریا بقول صاحب
نهایة الادراک چهار صد و سی و هشت و درین بحر جزایر بسیار است
که در اکثر آنها انواع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور باشند و از آن
جزایر تجار منافع یابند و ازین دو شعبه باقالیم سبعه در آید یکی قرب
بجزیره سودان و دوم شعبه که آن را خلیج فرنگ گویند **اما بحر طبرستان**
که آن را دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر
نیز گویند طول آن دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت و هشت
و عرضش دویست فرسخ و این دریا از آبسکون امتداد یافته بطرف
دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان منتهی شود و ارباب
مسالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد چه امواجش
پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر
هفت جزیره دارد که ازان جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد و نمک
و قیر سیاه نیز ازان جزیره بحصول پیوندد اما بحار صغار و خلیجات و بطائح
در ربع مسکون بسیار است از الجمله بذکر بعضی که بمزید غرایب امتیاز دارد
اختصار می رود **بحر بربر** از جمله خلیجات دریای هند است و آن را بحر
زنج گویند طول آن صد و شصت و هشت و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش

صد و شصت

صد و شصت ذرع و کف این دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و ازان
باطراف برند و جهة تقفیه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این
دریا صندل و ابنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد
بحر فارس این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریای
کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین ازانجا بسلامت بیرون رود
زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و مغاص در و لآلی دارد و طولش
چهار صد و شصت و پنج و عرضش صد و هشتاد و پنج است و بعضی از
جزایر غریبه این بحر در محلی دیگر مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی **بحر
الشمال** دریاییست در زیر قطب شمالی و ساکن است و غور آن معلوم نیست
چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد
و از نجت تجار از رکوبش تقاعد ورزند و مردم آبی درین دریا بسیار است
بحر السحاب دریاییست در ولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخار
بر بالای آن ایستاده باشد ازینجهت آن بحر را السحاب نسبت کرده اند
و اعتقاد آنست که آدم علیه السلام درین دریا می بوده است **بحر ازیر**
در حدود آذربایجان است و در میان بحره در قدیم الایام دریای
عظیم بوده است و چنین گویند که ازین بحره ماهی طرح باطراف برند
و آن بغایت لذیذ می باشد و استخوان ندارد **بحر تنیس** بحیره ایست در دیار مصر
بحره متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و در ان

دریا ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد
و ماهی نیز هست که چون آن را بخورند خوابهای هایل بینند و فزعناک از
خواب در آید بحر الافامیه در حدود شام است و بغایت بعید العمق
آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق بحره را معلوم نماید در کشتی نشسته
بمیان دریاچه رفت و لنگر بر سر طنابی بسته در آب گذاشت
و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد تا درازی طناب بچهار هزار
گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر بالای هم نشسته است
پس آن را بر کشیده فرمود که سنگ آسیایی بر سر طناب بستند و وسط
تخم مرغ در زیر سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره
بر کشیدند و چون بیضات درست بود دانستند که بعمق بحره نرسیده
و دست از کار باز داشتند بحرة الفخ دریاچه ایست بحدود بلاد شمال
در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در
یک طرف آب این دریا چنان سیاه باشد که از آب جوانب لجستی ظاهر
فرق توان کرد و چون اینجا را بآن آب سیاه گل سازند و در
آفتاب گذارند گل سنگ گردد و چنین گویند که یکی از ملوک خواست
که عمق این دریاچه را معلوم کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجایی
نرسید و آب این بحره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعر آن
چنان نماید که گویا سه چهار گز عمق دارد بحر جرجان در حدود منوبت

و بغا

و بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی
که کعب الاحبار از حضرت خضر علیه السلام روایت کرد که تخته در زمان
نوح علیه السلام درین دریا رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین
گویند که موج این دریا در قوتش حدوث یابد بخلاف امواج
دیگر بحار از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین
بحر چه مشاهده نمودی گفت سلامت نفس اعجب ما رایت بحره
اخلاط دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که دو ماه
درین دریاچه ماهی باشد و ده ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
اما سبب تولد انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است
که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در مغارها
مجتمع گردد تا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام
و اختلاط بعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک
بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه است
که بسمت سیطرمی یابد نهر اتل ابتدایش از جبال روس و جبال بلغار
و حدود شمالست و به هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت
چندین نهر در آن شعبات باشد و مع ذلک نقصانی محسوس در آب او
پدید نیاید و نصف این دریای اسکونت و میان آب اتل و آب بحر
فرق توان کرد و اصلا بآب دریا در نیامیزد نهر دریابیان آب آن جو گوار است

ومنبع این جبال آن ولایتست ونهایتش بحیره طره ودر بعضی از
مواضع جدولی ازین نهر جدا شود ودر زمین نفوذ کند چون تفحص کردند
در غایت بلاست در نظر آمد که از آن آب انعقاد یافته باشد
وسنگ آن را از رخام خوانند **نهر جیحون** که آن را آمویه نیز گویند ابتداش
جبال صغانیانست وانتهایش بحیره خوارزم ودر بعضی از سنوات بفصل
شتا آب آن چنان منجمد گردد که چندگاه کاروانها بر بالای یخ گذرند
وهیچ اذیت ننمایند **نهر دجله** نهری بعظمتست ومبدا آن از
جبال ارز الروم وباکوههای نصیبین وحصین ذو القرنین باشد ودر زمین
عبادان بحر فارس منتهی شود وآب این دجله نافع زمین وسکنه زمین
آنجاست **نهر الذهب** در زمین شامست ودر صفت آن گفته اند
هو نهر جاء الله بالنیران وآخره بالکیل یعنی از جدا اول آن زرع بسیار
کنند ومحصولاتش نیکو آید ونهر الذهب چون با آخر رسد آبش در نفوذ کند
ونمک شود وهیچ از آن آب ضایع نشود **نهر ارس** از مغرب بمشرق
جاری باشد وابتدای آن از جبال ارمنیه است وآبش بغایت
سریع الجریان بود وسلوک کشتی دران متعذرست بلکه متعذر زیرا که
بر کنارش سنگ لاخ بسیارست بعضی مکشوف وبرخی مخفی و
جوی ارس هیبت دارد وبهره از حیوانات در وی در آید بسلامت
بیرون رود **نهر مسیح** رودی بزرگست نزدیک بصره وبران قطره

عظیم

عظیم ساخته اند وآن یک طاقست وپهنش دویست قدم ومجموع
آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته وهر سنگ از آن ده گز در
پنج گز باشد **نهر زنده رود** در بلده فاخره اصفهانست وبعذوبت
ولطافت اتصاف دارد وبساتین ورساتیق از آن منتفع شود
نهر اندلس آبیست که کشتی بران شوان رفت ودر کنار آن آب صورتی
در موضع بلندی نهاده اند از مس خالص ودر ناحیه وی نوشته اند
یا ایها الرجل تجاوزنی فانک لم ترجع **نهر صهای** مبدا آن
از جبال چین باشد وآن جوی در غایت شاملتست واگر آن را نگشتندی
آفت رساند ومردم آبی در وی باشند وچون تجار آب روند
از اموال ایشان غافل چیزی در ربایند ودر آب غوص کنند
نهر طبریه آب بزرگست نیمی سرد ونیمی گرم ومصب آن بحیره طبریه است
نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکونست وجریان آن از جانب
جنوب بشمال باشد وابتداش از پس خط استوا است اما از جبال القمر
بود ومصب بحر رومست ونهری درازتر از وی در تمامی ربع مسکون نیست
زیرا که یکماهه راه در میان بلاد اسلام رود ودو ماه در میان دریای نوبه
وچهار ماه در صحاری وخرابها وهیچ در تابستان زیاده نشود الا آن
بحیره سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان
در آمده چه آفتاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد ومانی بلاد نزدیک شود

وچون اینجا زمستان روی نماید اینجا تابستان بود وعبد الصمد ابراهیم در کتاب
اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع وهیجان آب نیل آنست که آب
بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع شود هیجان کند
وموج زند واز مواضع خود مرتفع گشته در پس رود چون سدی شود وگذارد
که آب نیل بروی ریزد پس بدین جهة میل رجعت کند واراضی مصر مملو
گردد چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه وتعالی باد جنوب
را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد وجاری گرداند پس دیگر باره
نیل روان گردد واینمعنی از عجایب قدرت آلهی است واهل مصر را
مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده ونقصان آب معلوم کنند وان
در میان برکهٔ نیل موصوفست ودرانجا خطی چند است که ازان دستور کفاف
اهل مصر معلوم شود وآن چهارده خط باشد وچون بشانزده رسد
خیر ومنفعت بسیار بحاصل آید وغایت زیادهٔ آن تا هیجده خط بود هرگاه ازان
بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف
صدیق است علیه السلام حکایت مشهورست که در ایام جاهلیت در سالی
یکنوبت آب نیل بمرتبه طغیان میکرد که نزدیک بآن رسیدی که مصر را
مغمور گرداند چون دختری صاحب جمالی بحلی وحلل آراسته در آب می انداختندی
تسکین می یافت واین صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ گشت
ودر رود نیل نهنگست واب آن بسیار بود وماهی سقنقور نیز خاصهٔ این نهرست

ذکر

ذکر بعضی از غرایب عیون وآبها علی سبیل الایجاز والاختصار

بر طبایع صافیه وضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیارست والبته
دران آب بود یا هوا زیراکه خلا محالست وهرگاه که برهوا برودت
غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آبرا دروی از محل دیگر رسد
وزمین صلب بود چون دران موضع نگنجد طلب خروج کند وطرقی
بشکافد وبر روی زمین ظاهر شود واگر زمین صلابت داشته باشد
بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات وابار بجای آورند واختلاف
بقاع وتغیرات هوا به را در عذوبت ولطافت آب وملوحت وحرارت
وبرودت آن اثر تمام است وبعضی از چشمهای غریب اینست
آب رود پیشنگ از ضیاع قزوین است وآبش مسهل باشد وچون
ازان موضع بدیگر جا نقل کنند این خاصیت ندهد عین اللطف در
میان اسفراین ودوجانست وآب بسیار حاصل گردد ودر بعضی
اوقات آب آن انقطاع یابد وجمعی کثیر با اسباب مناهی وملاهی
بدانجا روند ورقاصی کنند تا باز جاری شود عین باد جان
در حدود دامغانست وهرگاه نجاستی دروا افکنند طوفانی قوی
پدید آید وصحت این خبر متواتر پیوسته وچنین گویند که در نواحی غزنه
نیز مثل این چشمه هست عین مطلم چشمه ایست که آب سفید ازانجا
بیرون آید وچون انرا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری

دو روز بند و نخورند در بدن سنگ شود و سبب هلاکت گردد عین
داراب در آن چشمه گیاهیست که هرگاه کسی بجهت غسل در آنجا
در آید گیاه بروی پیچد و هر چند اضطراب نماید محکم تر گردد و چون صبر کند
بمصاحبت همان آب از وی جدا شود عین دورق آب او در غایت
حرارتست چنانچه اگر کسی دفعه واحده بآن چشمه در آید اندام او بسوزد
و اگر بتدریج در رود ضرری نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد
و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و سبز ورزد
از آن بدرخشد عین جراد در میان شیراز و اصفهانست و آب آن
رفع مضرت ملخ کند هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود آن آب را
در ظرفی کرده بدان شهر برند اما بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند
آنگاه از جای او را پاشیده زنند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را
براندازد و مشهور است که هرگاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش
زایل گردد عین مسکوده (?) چشمه ایست برابر سیری در اراضی اردبیل
با وجود صغری اگر لشکری در کنار او نزول کند تمامی را سیراب گرداند
و نقصان در آبش نشود عین انار در نواحی انطاکیه بود هر دم
نفسی در وا افکند در ساعت بوزد عین الفار که در معره در مرغزاری
واقع است و در آن ناحیه خاکیست که چون از آن آب چشمه گل شود
موش را کشنده گردد عین سلمان در قلعه ایست که در کرمان

گوبند

گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده از آن آب
تجرع نمودی البته بپادشاهی رسیدی عین براب چشمه ایست
در بالای حصن قریب برباط کوکو و در رنگ آن سنگهای ملون است
که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و آن احجار بآن چشمه اختصاص دارد
عین الفضه چشمه ایست در صوب و پارهای نقره بوزن یکمثقال در و
پیدا شود عین الکرم در نواحی بلقانست و چون قدری از آن در
بیخ تاک خشک ریزند سبز شود عین نهاوند چشمه ایست در شکاف
کوه نهاوند هر کس بآب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته
گوید که آبکی در ساعت از جریان بماند عین بحرا گویند که این چشمه
در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیری مجتمع
گردد که در آن یک تیر پرتاب است و در میان غدیر درختی بزرگست
و در سالی چهار ماه این درخت از نظر خلایق غایب میشود و سبب
آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای
آهنین استوار گردانیدند چون اوان غیبتش در رسید آن مسمارها
بگسیختند و شجر ناپیدا شد غواصی را جهه تحقیق آن حال بآب فرستاد
بعد از مدتی بازآمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع
نیافتم عین الموت (?) چشمه ایست که صندوقی مقفل بر سر آن موضوع است
هرگاه صندوق را گشایند آبی که در آن مجتمع بود با شامند شور بود اما

قطراتی که ازان ترشح کند بترین باشد و برین آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور بسیار است و چون آب مندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنمقدار طعام ترتیب نمایند که هزار کس را اکتفا باشد و از حوایج و انام تو به کنند باز آب مندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد **عین العلاج** درمیان قزوین و خوقانست و آبی گرم دارد و هر انسان و حیوانی که در عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون دران آب غوطه خورند صحت یابد و آن بخاصیت استخوان شکسته را بیرون آرد و قولنج و استرخا و استسقا را و خنازیر را نافع است و پیکان از جراحت بیرون آرد و نمک اندرانی و توتیای مغادع ازانجا بحصول پیوندد **عین جو** این چشمه ایست در قریه و اقعان گویند که اگر زنبوری در وی افکند سنگی منقش شود در مملکت چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد و چون ازانجا یک فرسنگ دور برند زهر هلاهل شود و سم قاتل گردد **عین السم** آب آن از کوه بیستون النجا رباید و بغایت صافی بود و چون هزار درهم نقره دروی افکند روز دیگر که بیرون آورند دو هزار شود و سبب آن معلوم نیست **عین الذهب** از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از

غروب بازگشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آن دیار سبب پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نپیوسته **عین الشمس** چشمه ایست در دیار چین منبع از پایان کوهی و هرچه بآن آب بشویند بغایت سفید شود و بوی مشک و عنبر ازان بمشام رسد **عین الملک** نزدیک بنصیبین چشمه ایست که سر آن از سنگ مسدود ساخته اند زیراکه پیش مردم آن دیار مشهور است که اگر از انگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود **عین النورة** در اردروم است و چنان شهرت دارد که هرکه در بهار بآن آب غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن گردد دیگر در طالش است که چون مقداری روان گردد سنگ شود و در زمستان شرب آن آسیب رساند و در تابستان منفعت بخشد و دیگر در جزیره سلاهط که در دریای هندست چشمه است که آب آن در نقبه که نزدیک بدان چشمه است فرو میرود و از قطراتی که در کنار آن نقبه می ماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه گردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب ازان چشمها در فوران باشد و هفت سال دیگر دران عیون نماند و لا یزال حال برین منوال جاری بود دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آن را بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد والا صحت یابد

دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم و تابستان ازش
یخ می‌بندد و در روزی که هوا خنک باشد یخ کمتر شود و هم دران ولایت
چشمهٔ دیگر است که مردم بوقت خربزه آنجا روند و از آن آب باشامند
اسهال قوی آرد و اگر آن آب را بجای دیگر برند این خاصیت ندهد
در سغد کوه که در حوالی بلدهٔ هرات است مثل این چشمه موجود است
و سابقا در فصل خربزه مردم آنجا میرفتند و دفع فضلات کرده می‌آمدند
دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست
که از آن دو سه آسیاب آب بیرون می‌آید و مدت سی سال آب
آن در جریانست و سی سال دیگر انقطاع می‌یابد چنانچه قطرهٔ دران چشمه
یافت و لا یزال نشود دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن
چنان بقوت جهد که از مسافت بعید آوازش توان شنید و هر
جانوری که دران چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال
قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است
متصل یکدیگر از یکی آب در غایت برودت و یکی در کمال حرارت
ترشح نماید دیگر خامهٔ مشکین رقم در صفت چاههای غریبة الاحوال
و الاوضاع خواهد پرداخت ان شاء الله تعالی بئر بضاعة چاهیست در
مدینهٔ طیبه واقع است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب
دهان مبارک دران افکنده بنا بران هر بیماری که از آب آن چاه بیاشامد

شفا یابد

شفا یابد بئر الوثیق در مغرب زمین است و بخاری عظیم از آن مرتفع
شود چنانکه اگر سنگی بزرگ درو افکند بیرون اندازد و البته بقعر چاه نرسد
بئر ازرق چاهیست بزمین طرابلس و چنان شهرت دارد که هر که از آن
آب باشامد بی عقل شود بئر باهس آب خوشگوار دارد و چون
خشت خام دران چاه افکندند آوازهای مهیب برآید و بعد از گذشتن زمانی
تسکین یابد بئر الصواعق آبش سهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی
برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقهٔ حیض دران
افکند صاعقهٔ عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات
منهدم گردد بئر بابل گویند که چون نجر بقصد آشامیدن آب بکنار آن
چاه رود آب از قعر بالا آید و چون نجر دهان بر آب نهد غرق شود
و بعد از ساعتی استخوانهای نجر بر کنار چاه افتد رجعت آن معلوم نیست
بئر الاصوات در حدود تبت واقع است و هر که نزدیک آن چاه
روند آوازهای آن جماعت انقطاع یابد و هر گاه باران بارد دیگر
اصوات ظاهر شود بئر سنگلدیب هرگاه کسی از قعر چاه نگرد سنگ
مانند تیر بر رویش خورد موجب آن را کس نداند بئر الفع در دیار
هندست چون آبش در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند
تریاقی منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهر قاتل گردد
و حکمت آن را غیر از علام الغیوب کسی نداند بئر عبد الرحمن در ناحیهٔ از نواحی

فارس است و نیست بتویه که باین اسم مخصوص است و آن چاهی است
بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی
یکنوبت بوقت معین آبی از قعر آن بر جوشد و بر سر چاه رسیده
بر روی زمین جریان نماید چنانچه روزی یک طاحونه بآن دایر گردد
و مزروعات بآن معمور شود و باز آن آب بزمین فرو رود و قطره در
جا نماند **بیر خوزد** در میان حوضی است در شهر خوزد و بر سر آن چاه دیگی
بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده و از آن
سوراخ که بغایت ضیق است آنمقدار آب بیرون می آید که جوی
بزرگ میشود و در بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که اینصورت از جمله
طلسمات است و الا شهر خوزد از کثرت آب محو شود اگر مرغی از بالای آن پرد
بر و بالش بسوزد **ذکر بعض از غرایب عجایب آثار** بر جزایر البحار مخفی نخواهد
بود که در میان بحار و نطاق جزایر بسیار است که باری سبحانه و تعالی بعضی
آنها را امر معیشت ذوی عباد ساخته و برخی را جهة منافع اهل عالم پرداخته
از جزایر بسیاری در تصرف آدمیانست و بسیاری مساکن جنیان
در بعض از جزایر حیوان چند متوطن دارند بصورت انسان نه بصفت
ایشان و برخی از جزیرها معمور وحوش و طیور است و بعض طلا و نقره و جواهر
و بسیاری از آن جزیرها از آن قبیل است که هیچکس را بر چگونگی حال آنها
اطلاعی نیست و بعض از جزایر غریبه هست که مذکور میشود **جزیره واق** در بحر

محیط است

محیط است و در آن جزیره درختیست که میوه آن بطریق سر آدمی بار آرد
چون آن ثمره پخته گردد آواز واق واق از او بر می آید **جزیره ملکوب** در عین
خط استوا است و مساحت آن جزیره صد و پنجاه فرسنگ در صد و پنجاه فرسنگ
و از عجایب آن در این جزیره شجریست که ثمر آن بصورتی باشد مشابه
انسان و چون آن صورت بزرگ شود اعضایش درست گردد
و چیزی مانند کدویه دو پستان که شیر از آن در جریان باشد
از آن درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان شیر مکد تا بمقدار
یک ذرع بلند شود و بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره مذکور
کرمیست که یک ذرع طول دارد هر چند او را پاره کنند باز بهم پیوندد
و حیات یابد اگر بقدر وقیه آبی از آن کرم بگیرند هر کرا استخوانش شکسته
باشد بر آن بمالند یا بخوردش دهند که بهیات سابق البته شکسته درست شود و قوت
گیرد **جزیرت الیاقوت** جزیره ایست معظم میان بحر معظم و در آن احجار
یاقوت و زر نیز توان یافت و نوع دیگر است از جواهر که اهالی آن جزایر
آنرا قبول دارند و درین جزیره پیدا شود **جزیرة الفضة** نزدیک بخط استواست
در اقصای شرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد
از یک مثقال تا نیم من **جزیرة الراخ** در دریای چین است و در بعض از کتب
بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول آن جزیره هزار فرسخ است و مردم
آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال ششصد هزاری طلا از مال

و امواجات واصل جزیره آتش گردانند و مهراج آن طلا را در
غدیری عظیم که درمیان جزیره هست و خود ترتیب داده انداز ودران
پادشاه را اسپان باشند که موی گردنشان بر زمین کشد
ایضا درین جزیره مرغیست که آنرا حواری گویند و آن طایر سخن
گوید بزبان فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد
و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشند و ضفی
از روباه و دران جزیره پیدا شود که پیل و کاومیش را فرو برد جزیره
ولی وان متصل بجزیره الزانج و انجا طلای بسیار باشد چنانچه قلاده
و سلسله کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه این جزیره
زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند
و با رجال اختلاط نمایند آبنوس را دران جزیره بجای هیزم سوزند
جزیره جیلا دران جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قد
ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بنهایت دراز بود
و آن مردم گوشت آدمی خورند ذکر بعضی از غرایب حکایات جنیان
منقولست در کتب علمای و از مناقب و روایت خذیمه بن ثابت
از ابو عامر بن راهب که گفت نوبتی شنیدم در ولایت یمن کاهنی
ظاهر گشته که دران فن شبیه و نظیر ندارد و آرزوی ملاقات او بر ضمیرم مستولی
شده در ماه رجب بشترهای اثر از عرب درمیان بود متوجه

یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که دران راه شتر میراندم
خواب بر من غلبه کرده پس از انکه بجانب تیقظ و انتباه آمدم خود را
در بیابان منکر غریب دیدم و نظر با طراف و جوانب آن مهجر انداخته
آتشی مشاهده می شد از دور که مانند ستاره میدرخشید نزدیک
آن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم که در
گرد آن آتش نشسته بودند لاجرم ترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو
در امد من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخاستند
و من تضرع نموده زنهار خواستم و زمره از ان قوم جماعتی را که متوجه آزار
من بودند منع کرده چهار شخص نزد من بنشستند و یکی از ایشان مرا
مخاطب ساخته گفت ای آدمی از کدام قومست گفتم از قبیله عیلان از
بطن قبیله انگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند من صورت حال را
معروض داشته فریاد بر اوردم که ما در اخبار سنینه اعتماد بر قول کاهنان
از ان میکنیم که ایشان خلایق اسرار از شما می شنوند و من اکنون
حق جوار را وسیله ساخته بعض از قضایای آینده از شما استعلام
می نمایم دیگر کس از ایشان اشارت بجهار مین کردند که دانا ترین ماها است
من متوجه وی گشته آن جنی گفت که یا ابا عامر فراگیر علمی را که
نه در کتاب باشد نه دانوه در رودس بی سامان و فرود آرنده باران
از ان هر آینه لبس باشد که پایند شتران باریک میان که لحیتش کند مردم را

برجک فردم وفصیح ترین زمان دهنده همکنان هرآینه فرود آید از آسمان
سخن بر معنی که جگرها دیده و سختیها کشیده شد خوی و فسانه گوی را زرم
و خاموش گردانند بدرستی که ناکسان بی باک حق را خشمناک گردانیده
اند و نخوت را که شکننده پادشاهان روم و فارس باشند خوانده عامر گوید
که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد که پیغمبری باشد از
بنی هاشم با شرف و وقار و کرم بعد از آن شمه از اوصاف حضرت خاتم
صلی الله علیه وآله وسلم بر زبان آورد و گفت گوش من این سخنان را
از دشمنان استماع ننموده که نویسندگان اعمال نبدکار شنید ابو عامر گوید که
چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظرم غایب شدند و من
آن شب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم
از غرایب آنکه با وجود مشاهده این حال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب
که زمان بعثت نبی غالب را دریافت از کمال حسد ایمان نیاورد
و بر کفر و ضلالت بمرد حکایت در بسیاری از نسخ سیر بنظر درآمده که
سواد بن قارب که در میان قوم از اقارب و اجانب بملاقات شان
امتیاز داشت در ایام خلافت عمر بن خطاب علیه اللّٰه روزی بدار الخلافه
آمده عمر باوی گفت یا سواد شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی علیه و آله
من الصلوات اتمها جنی که از همزادت بوده آگاه گردانیده بود گفت
این سخن را میخواهم که بی واسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا عمر من شبی

درخوابگاه خود با استراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمده پای بر من
زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسول از بنی لوی
بن غالب رسید و نیم دولت او وزید و وی خلق را بخدا خواند و طریق
بندگی و عبودیت حضرت الوهیت روشن گردانید بعده بیتی چند
بر زبان بهمین مضمون آورد من این سخن را وقعی ننهادم و گفتم بگذار
که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام آن جنی آن شب دیگر باز آمد و همان
سخنان را اعاده نمود و من بدستور شب اول از آن حدیث متأثر
گشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان مقاله را تکرار کرد و همان
ابیات را بر زبان آورد پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از
علما و دانشمندان این فن بموجب تحریر کرده ترجمه نموده اند نظم شگفتی در دلم
از جنیانست ∴ که راه مکه شان مقصود جانست ∴ با آن جنی که چون
یکسان نباشند ∴ پری و آدمی یکسان نباشند ∴ همه رایت هدایت
گشته طالب ∴ که تا در کمرهان گردند غالب ∴ تو نیز از سوی مهتر شتابان
بر آن گامی که میخواهی بیابی ∴ القصه سواد گوید که در شب سیم سخنان منظوم
آن جنی موثر افتاد و در روز دیگر رو بصوب مکه نهادم و در اثنای
راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه هجرت نموده
به یثرب شتافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را
ندیدم از جناب مثوب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که از نود

روزی قاضی اختیار الدین حسین گفت از مولانا نور الدین عبد الرحمن
جامی شنیدم که نوبتی بتقریبی در وقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودم
درویشی که نسبت با طریق ارادت سلوک میداشت و هر روز بمنزل ما میرسید
چون ببادیه در آمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از ان پیدا شد در غایت
ضعف و ناتوانی لاجرم از وی پرسیدم که درین روزها کجا بودی و چه حال
داری گفت مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاده بیمن همت
شما از ان بلیه نجات دست داد چون از تفصیل این اجمال سوال کردم
گفت در فلان روز در فلان منزل در کنار برکه ماری دیدم و بزخم سنگ
او را بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و غبار عظیم حادث شد و خیال
احساس کردم که جمعی از هوا در آمده مرا بر داشتند و بجایی بردند که پادشاهی
بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند
عرض کردند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است پادشاه جواب این
سخن از من استفسار نمود یکی از ان طایفه آهسته مرا گفت بگوی بحرمت شرع
فرمایند من این لفظ بر زبان آوردم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید
تا این قضیه بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه اعیان مرا پیش شخصی
که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که من ماری کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از اظهار
سوال کرد که مقتول شما چه صورت بدانی نشانه بود گفتند بهیات مار گفت

سوار و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند
و برای او طعمه در آب اندازند تا بخوردن مشغول گشته از قصد کشتی
تقاعد ورزد نهنگ جانوریست که در اندامش بجز از یک سوراخ
دهانش نیست خوردن و بچه آوردن و فضله افگندن او از همان منفذ است
در رسالة الصید که مصنف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت
سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش
در فک اسفل و در میان هر دو دندان خشتهای خرد چهار گوشه دارد و بعضی
گفته اند که نهنگ را هشتاد دندانست چهل در بالا و چهل در پایین
و سنگ یا جانوری را که در دهان گیرد دندانش از یکدگر گذشته تنگ میشود
که اصلا آن جانور را خلاصی نباشد و پشت نهنگ شبیه سنگ پشت است
و آهن بر وی کار نکند نهنگ را چهار پاییست و دم دراز دارد و گاه باشد
طول آن بده گز رسد و بهانیش بدو گز نهنگ را توان کشت مگر آنکه
در زیر بغلش ضربی رسد که موجب هلاک او شود و او هر گاه جفت شود
از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند
و از بچگانش آنچه بآب رود نهنگ گردد و آنچه در خشکی ماند سقنقور شود
ایضا در رسالة الصید مسطور است که چون شکم نهنگ از غذا پر شود از آب
بیرون آید و دهن باز کند مرغک کوچکی جیب التقدیر بدهن وی در آید و آنچه

از اندرون وی بیرون آید بخورد و آن نهنگ را چیزیست بر سر مانند
خار هرگاه نهنگ دهان خواهد بهم آرد آن خار در کامش خلیده بازدهان
بگشاید تا او بپرد درش جانوریست بر دو کردنش مشابه گاو میش
و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون باشد و چهار
رسته دندان دارد هر دندانی برابر تخم مرغ و دست و پای شتر دری
کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جا جانور را که یابد هلاک
گرداند و قوت گنج و صلابت جلدش بر تبه ایست که نوبتی در معبر هزار
مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند میسر نشد و هم در عجایب
البلدان مسطور است که در ساحل دریای هرموز شاید افتاد که
جانوری ماهی صید کرد که مانند سپری پهن و گرد و دنباله دراز و باریک
داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم
داشت و این از غرایب است و هم در رساله الصید مذکور است که نوعی است
از ماهی که او را حوات حیض خوانند و آن بسیار بزرگ باشد
چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه بخون
حیض آلوده در دریا اندازند آن ماهی بگریزد و اگر در کشتی زنی حایض
باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از کنار ماهی می باشد
که طول آن صد وجب گز است و عرض او بیست ارش و هم در آن
بحر ماهی است که می پرد در وقت طیران ماهی از و بزرگتر در عقبش

در پرواز

در پرواز آید و او را گرفته بخورد دیگر در یکی از دریاها در آید این حیوان
و آن ماهی را از و ببرد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان
دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیأت
انسان چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند
در ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و مردم آن دیار در شبهای مهتاب
نزدیک بآن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند راقم این
حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا
بجال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب اموی نشسته بود بعضی مردم
از آن نهر ماهی گرفتند که طول آن یک گز و نیم بود و سطبری نصف بالایش
برابر اعضا و نصف پایانش بمقدار قلمی و فلس اصلا نداشت و غیر
دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانست
که او را خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد
و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه او دو در دارد
دری در خشک و دری در آب وقتی که پوست اندازد در جانب آب را
محکم گرداند و طرف خشکی باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ
بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد و مانند
سایر حیوانات دهان بر ماکولات نهند گویند که سرطان را بیست
مرده اگر یابند علامت امنیت باشد اما حیوان بری غریبة الاشکال

دالاحوال بسیارست از انجمله آنکه در ولایت جنوب جونیست که
چون آفتاب طالع گردد ولدی ازوی متولد گردد تا وقت غروب
خورشید مادر زنده باشد بعد از آن بمیرد روز دیگر صباح از آن ولد
بهمان دستور ولدی متولد شده مادر هنگام غروب بمیرد و لا یزال توالد
و تناسل و فوت آن حیوان برین وجه است و غرایب احوالات بعضی از
حیوانات درنده و دونده و جهنده برین منوالست که از رسایل العید و دیگر
رسایل افاضل نقل میشود شیر در میان وحوش بمنزله پادشاهست
از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر ظرف مسین پاروی و هم
نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت
و بعد از سه شبانه روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی
در وی دمد که تا صورت شیر پیدا کند و در جنبش آید و شیر تا هفت
شبانه روز چشم باز نکند چون گرسنه شود چه گردد شکار نماید و شیر
پس مانده هیچ جانور را نخورد و پس مانده خود نخورد و از ارسطاطالیس
حکیم روایت که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل دراز گوشی که شاخهای
دراز داشت بدرازی یک شبر پلنگ متکبر ترین جانوران سباعست
و او چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش
آید بخلاف شیر که بوی بد کند و هر گاه پلنگ مریض شود موش خورد
تا نیک گردد و پلنگ را آن مقدار همت بازست که اگر زخمی نه رسد حیوان

پابسته

پابسته ماند که او را شعور نماند یوز بشکل مانند پلنگست و عجب مزاج خشمناک
و یوز چون پیر شود ترک شکار گیرد و با یوز جوان مصاحبت کند و از
صید وی خورد و یوز مانند پلنگ خواب بسیار کند اول کسی که آن جانور را
برد و سواری ساخت یزید بن معاویه علیهم اللعن بود گرگ چون در خواب
شود یک چشم او باز باشد و یکی پوشیده در صحرا از باد بسیار گند
هر گاه او را بگیرند هر چند چوب و نشتر بر وی زنند آواز بر نیارد
تا بمیرد گرگ از یک و نیم فرسنگ بوی مردار شنود و هر گاه خوردنی
نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند چون سر گرگ را در کبوترخانه
آویزند گربه بدانجا نرود و پوستش چون بر گوسفند اندازند موی او بریزد
کفتار از گفتار بعض علمای اخبار چنین معلوم میشود که حایض میگردد
سالی نر و سالی ماده می باشد و او لطافت اشتهار دارد چنانکه
از کیفیت گفتنش بوضوح می پیوندد خرس از جنس ماکولات آنچه
آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین عسل بر و شتر و دراز گوش و طعمه سباع
نیز بکار دارد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند
که خرس از دهان زاید و در زمستان کم تردد باشد و هر گاه گرسنه
شود دست و پای خود را بمکد تا فربه شود خوک را قوت شهوت
از همه حیوانات زیاده است در یکماه که عمرش گذرد کیفیت میل نماید و ماده
در شکمش ماهی آبستن شود اما تا در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه

زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید و هرگاه خوک بیمار شود
خوردن علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را بریسمانی بدراز
گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد ایضا اگر یک چشم او را
از حدقه بیرون کشند سقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز بخوری نه دهند
و بعد از آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نقاری او را بر موجب بر دار
کند روباه بحیله و تدبیر نظیر ندارد گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند
آهسته آهسته بآب رود تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند
و بگریزد دیگر آنکه شکم خود را پر باد کند و بر پشت خسپیده پاها را بلند
سازد تا پشه و مگس گمان برند که مرده است نزدیکش روند او در جسته
آنها را صید کند و در هند و دکن نوعی از روباه است که از درختی بدرختی
می پرد و هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا یابد نقلست که در زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و سکه
می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید نان
و سکه را خورد و بر صنم شاشید بت پرست چون این حال را مشاهده
نمود بت را بشکست و مسلمان شد شغال جانوری مشهور است گویند
که اگر زبانش را در سرای گذارند ساکنان آن موضع را نزاع شود
خرگوش بعضی از مردم گمان برند که آن جانور سالی ماده و سالی
نر است و این سخن اصلی ندارد اگر از غرایب حال او بعجب پیوسته است که

حایض

حایض می شود از غرایب گویند چنان از خرگوش بگریزند و چون چشم خرگوش
بر دریا افکند بمیرد بدین جهت هرگز بدریا نرود سوسمار هرگز آب ننوشد
و باستنشاق هوا اکتفا نماید لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و او هفتاد
بیضه کند و ذکرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش بهفتاد
سال رسد بوزینه از تمامی جانوران بآدمیان مشابهت دارد
بخندد و خوردنی طلب نماید و بغایت غیور باشد و در ماده خود صنعتها آموزد
چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات
کرد آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند باز
بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را مات نه رساند طبقچه که در آن
مجلس بود بر سر نهاد گشت که شه مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه
غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفات
ملخ ایمن باشد بوتیمار عرب او را مالک الحزین گویند جهة آنکه
پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطرهٔ از آب دریا کم شود محزون
و متالم گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفا داری حمایت
صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است در یکی از کتب بنظر در آمده
که زاوری در قزوین شخصی سگی داشت و وفات یافت و آن سگ همراه
تابوتش تا بر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود
خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع می باشد اهلی و صحرایی

وازانجمله گربه زباد است وآن جانور دم دراز دارد وموی وی مایل بسودا
بود گربه زباد در هند وبلاد مغرب بسیارست وجون خواهند که دران
ایام که زباد دهد جوبی نصب کنند که بر گرد آن جوب گردد وخود را دران
مالد وزباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر جوب نشیند واز عجایب
گربه اهلی آنکه جشمهایش گاهی گرد وگاهی دراز وگاهی بزرگ وگاهی خرد بود
این اختلاف در دیگر نیز بسیار دیده شد وسبب معلوم نیست موش جانوری
کثیر الفزرست گویند که اگر دمش را ببرند ودر خانه دفن کنند دیگر موش بآن
خانه درنیاید از امیر نظام الدین علی شیر استماع افتاده که فرمود در وقتی که
بنای رباط سجده اشتغال داشتم در زمینی که از اهالی عمارت می ساختند
خانه موشی ظاهر شد واز اجناس حبوبات مثل گندم وجو وارزن
وبرنج وماش وعدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته
بود بزینتی که در دکان علافان ریزند وموشی سه جهار بجه رایش گرفته
بود ومطلقا از مردم نمیگریخت واگر کسی از فرزندان او را دور می انداختند
میرفت واو را برداشته بجایش می آورد ومن جون این حال مشاهده کردم
فرمودم تا جند خشت در اطراف منزل او جیده بالایش را بپوشیدند
تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر نگردند وجون روز
دیگر از وی خبر گرفتم معلوم شد که دران شب نقبی زده بیکبارگان خود را با تمامی
حبوبات مذکوره برداشته از آنجا بجای دیگر برده جنانچه یکدانه باقی نمانده بود

فارپشت شب راه رود وبخوردن افعی میل کند اگر افعی او را بگزد جو
خورد تا نیک شود سلحفاة او را سنگ پشت وکشف نیز گویند جون
تخم کند بنظر کردن زردی بچه بیرون آورد زیرا که تخمش در سختی بشابه ایست
که اگر بنجم رسد آن را بشکند گویند جون کشف را بپشت اندازند میوه آن موضع
را ثمر فرو نرساند مار جندین صنف است از آنجمله یکی مکلله است که بمجرد
دیدن او موجب هلاکت آدمی شود ودیگر افعی که خالهای سیاه وسفید
دارد وگویند عمرش بهزار سال رسد وبعد ما کور گردد درخت بادیان را
پیدا ساخته جشم خود را بران مالد تا بار دیگر بینا شود ودیگر از غرایب افعی
آنکه جون جشمش را برکنند باز بروید وهمچنین اگر دمش را ببرند ودندانش
را برکشند بار دیگر بیدا شود وعلاج مرض افعی درخت زیتون بود ومطلق مار را
از شراب سیر توان کرد زیرا که بشراب میل بسیار دارد وهرگاه که بر شراب قادر
باشد جندان بخورد که بیخود شود وگاه باشد که در مستی بمیرد بیت
بسر خم که پایم بدر از میخانه ⁘ تا در اندم که مرا پر نشود پیمانه ⁘ از غرایب خلقت
آنکه دیده اش در حدقه نگردد ومحکم باشد ومار از آدمی برهنه بگریزد واگر او را
بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد زنند بمیرد کژدم کژدم بقول صحیح
از دهان وضع حمل نماید واو را بجه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را
نگزد ونایم را نیز مادامی که بدست ویا متعرض او نشود نگزد وجون کژدم افعی را
بگزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد واگر از جای دیگر بدانجا برند

زنده نماند **کرگدن** صورتش بگاومیش ماند واو یک شاخ بزرگ سه تیز
دارد بر پشت بینی وبآن شاخ با فیل جنگ کند وجون شاخش را بشکافند
اندرون او منقش بود بنقوش عجیبه ونزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز
باشد وازان کمرها سازند وقوام گردن ودست وپای او از جمیع حیوانات
بری واهلی بزرگترست وجنان اشتهار یافته که کرگدن انقدر قوت
دارد که فیل را بشاخ خود بردارد وجندان نگاه دارد که هلاک شود
ودر گدازش آید وجشمش از روغن فیل پر شده انجمعی سبب هلاکش
گردد **رخ** طایریست که هرگاه که کرگدن فیل را بدان صورت بیند هر دو را
از زمین ربوده بمنزل خویش رساند وجندگاه بگوشتشان اوقات
بگذراند گویند کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی جهار سال وبروایتی
هفت سال بماند بعد ازان سر از رحم مادر بیرون آورده جندگاه بهمان دستور
بوده جرا کند وجون خود را ازان وضع بیرون اندازد از مادر بگریزد زیرا که
مادر نسبت باو در غایت عطوفت باشد واگر نگریزد زبان درشتی دارد
جندان بلیسد که گوشت وپوستش ازهم فروریزد **جون شمه از حال سباع
وجانوران جرنده مذکور شد دایره خامه بعجایب دیگر حیوانات پرنده
در پرواز آید** انشاء الله تعالی **شترمرغ** هرجند طبیعتش موافق دواب
قوت طیران ندارد وجون پر دارد بیضه می نهد واورا از طیور شمرده اند شتر
مرغ را گردن بلند وپایها کوتاهست وصورت مجموع انواعش بهیات بط دارد

ودر عظم

و در عظم جثه برابر گوسفندی باشد واو را حاسه سامعه نیست واصلا آواز
نشنود اما شامه او بغایت قویست واو آب نخورد الا اندک واگر
یک پایش را بشکنند از حرکت باز ماند یا بمیرد وشترمرغ ببلاهت مشهورست
جنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در ریگ پنهان سازد وسایر اعضا را
ظاهر وپیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضها را بخش کند از قسمی بچه بیرون
آورد وبخش دیگر را بگذارد تا گنده شود وکرمها ازان بیرون آید وخورش
بچگانش گردد وآن جانور در مصر بسیار باشد جنانچه گوشتش را بقناره
فروشند ودر زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا انجنان شترمرغی
بهرات آورده بود راقم حروف گوید که جندکرت مشاهده نمودم که مقدار
آهن پاره بر یخ میباختند وپیش او می انداختند او در حال میخورد واثر
وقت در هیچ عضوش ظاهر نمیشد از امیر نظام الدین علیشیر استماع رفت
که گفت در وقتی که میرزا الجی بیک از سفر حجاز باز آمده بود بیضه شترمرغی جهة
خاقان منصور آورد وپس از آنکه قریب دو سال آن بیضه در خزینه بود پادشاه
را بخاطر رسید که آنرا دو نیم ساخته از هر قسمی بچگکی ترتیب نماید جون بیضه را
پاره کردند ازان بچه شترمرغ بیرون آمد زنده راقم حروف گوید هرچند
این داستان ازان غریبترست که عقل وقوع آنرا تصدیق کند جون کذب
در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید کرد **عنقا** در مرآت الجنان از شرح مقامات
حریری که مصنف آن ابو القاسم عبد الله بن الحسین العکبریست نقل نموده که در

اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت و در آن
جبل بسیاری از اصناف طیور منزل کرده بودند و در سالی یک نوبت مرغی
بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و سایر
اعضایش از حیوانی مینمود در آن کوه پیدا شده بآن طیور تعرض رسانیدی
بعضی را هلاک میگردانید و گاهی متعرض احوال اطفال دیار میگشت و اهالی
رس آنرا عنقای مغرب میگفتند والمغرب الذی یجی بالغرائب و چون
مردم آن دیار از او متنفر شدند نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة والرضوان
رفته شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از سر ایشان اندفاع پذیرفت
و مسبحی مورخ که معاصر عزیز بالله اسمعیل بود در تاریخ خود آورده است که
از صعید مصر طایری در غایت عظم که لبان آدمی لحیه و قصب داشت
و پرهایش ملون بود بخود در رنگ و شبه اکثر طیور در اعضایش می نمود
نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا میگفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبد الله
عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی
زمن موسی طایرة اسمها عنقا اجنحة اربعة من کل جانب و وجه کوجه الانسان
و ... از هر چیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از
چندگاه جهت او زوجی مشابه او آفریده و بموسی وحی فرمود که حق تعالی آن
دو مرغ عجب خلق کرد و رزق ایشان را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس
اند مقدر ساختم و باندک زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نمودند و نسل ایشان

بسیار

بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار رحمت و مغفرت ایزد سبحانه تعالی
انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحرای نجد و حجاز آمدند
و همواره وحوش و صبیان آنجا را طعمه میساختند لاجرم در وقت ظهور
شاهباز قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و آله و سلم مردم از آن
طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان منقطع شد مثلی که گویند
آنچه در عدم از اشیا مثل شده است که مانند عنقا مراد آن مرغست که بعد از
دعای مذکور کسی آنرا ندید و خبری از آن نشنید والعلم عند الله **عقاب**
نزد اعراب سید مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیز پرواز است
چنانچه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهد
و در سی روز بچه بیرون آورد و از بچگان خود یکی را بیرون افکند زیرا که
بوی مشقت میرسد که بهر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه که عقاب بیرون افکند
مرغی که استخوان شکند موسوم است بالهام ایزد تعالی بوی مهربان گردد
و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی اهل دانش گفته اند که در
تمامی عقابان نر بهم نرسد همه ماده باشند با غیر جنس خود جفت میکردند
دیگر آنکه چون عقاب پیر میگردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند
و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند
تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه در جگر عقاب قصوری پیدا شود
جگر خرگوش خورد و صحت یابد **چرغ** بعضی از اهل راز گفته اند باز زرکی

زوجش از طیور دیگر می باشد چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکار صید
آهو نتواند کرد مگر چرغ فراج چرغ بمرتبه بر دست که هرگز میل آب خوردن
نکند از آن جهة از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول
کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بود
که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون
نیاید نقلست که نوبتی کسری کسی را فرمود که بدترین مرغان شکار کند و بهترین
که بدترین هیزمها باشد کباب کند و بدترین مردمان را دهد آنکس بوم را گرفت
و بهیزم تلخ کباب کرد و بعامل ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم
او گشاده ماند و یک چشم را پوشیده دارد هرکه آن چشم گشاده را با خود دارد
خوابش نبرد **موش گیر** او را غلیواج گویند و غاد و جداد نیز گویند
و در رسالة الصید بدین عبارت مذکور است که موشگیر فرزند مرغانست
و دو تخم نهد یا سه تخم بهر حال سه بچه بیرون آرد و این صورت در غایت
غرابت واقع است گویند که موشگیر بهترین مرغانست در حق همسایه
زیرا که اگر از گرسنگی بر حد هلاک رسد قصد بیضه و جوزه همسایه نکند نوبتی
نحوی از عزیزی پرسید که این سخن راستست که غلیواج شش ماه ماده و شش ماه
نر است جواب داد که این را کسی داند که یکسال غلیواج بوده باشد **کرکس**
عرب کرکس را نسر خواند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر
و وحدت بغیر توصیف کرده اند چنانکه گفته اند از چهارصد [illegible]

را بیند و در یکروز از شرق بمغرب رود همچنین آورده اند که بوی مردار
از دور بشنود اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بچری خوردن حرص
بسیار داشته باشد گاهی آنمقدار خورد که حرکت نتواند کردن و گرفتار شود
کرکس را با جفتش آن مقدار محبت باشد که هرگاه جدا گردد از اندوه او بمیرد
لک لک گویند جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان
لک لک بار غم و اندوه از دل بیرون برد و اگر چشمش را همراه داشته باشند
در آب غرق نشوند و هر چند که نشناخته اند **کبوتر** جانوریست بغایت
مقبول و انواع او بسیار است چون خلت و دریا و بغدادی و نوشتری
و شیرازی و بردم و صحرایی و از طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از
آشیانه معهود خود دور افتد و ده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع
کند کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق ورزند و در وقت جفت شدن
روی بروی هم می بوسند از ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهشتاد سال میرسد **طوطی**
باصناف و اوصاف متصف است از الطف در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید
نزد او آورده اند که منقار و پای وی سیاه بود و بر سر اکلیلی فستقی داشت
و در زمان دولت سلطان ابو سعید میرزا طوطی سرخی از هند آورده بودند
و در هنگام زمان فرمای سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه بود
و پایهایش سرخ دیده شد گویند هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس
زهره اش را تناول نماید لکنت در زبانش پیدا آید **طاوس** عجب صورت

بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پرهای وی بکمال
رسد و مادهٔ وی در سالی یکبار دوازده تخم یا کمتر نهد و بادی اگر بازی کند تخم
بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه بیرون آورد و ماکیان از آن بیضها زیاده از
دو عدد محافظت نتواند کرد و در رساله الصید مذکور است که از عجایب آنکه
طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت ننمایند بلکه چون نر مست شود و او را اشکی
بدیده آید طاوس ماده آن را بخورد و این سبب بیضه نهادنش گردد اما چون
راقم از نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که
میفرمود ما خود نوبت جفت شدن طاوس را با ماکیان زوجیت خروس
و ماکیان مشاهده نموده ایم از غرایب آنکه چشم طاوس چون رطوبتی
اندکه زهر داشته باشند آغاز رقص کرده زیاد زند خروس عالم بوقت
نماز باشد چنانچه بعضی از مجتهدین برین رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس
کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبید زیرا که خروس
ملکی می بیند و بانگ می کند خروس بر مادهٔ خود غیور است و بصفت سخاوت
مشهور دراج خروس دشتی بود و او در هوای خوش و موسم وزیدن
باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام هبوب باد جنوب لاغر گردد و دراج
مرغ مشهور است و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش طیران نماید
و در زمان هبوب جنوب بال پرواز نگشاید کلنگ از غایت شهرت احتیاج

توصیف ندارد و از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر
تخم نهد و گاه باشد که کبک ماده در خاک غلطد و خاک بر پای خود پاشد
و بیضه نهد کبک دو آشیانه سازد و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت
نماید و کبک ماده بیضه را که بچه ماده شود نگاه دارد و کبک نر مادهٔ خود را
بنهایت دوست دارد و ده سال زیاده عمر نکند هدهد رسول حضرت سلیمان
پیغمبر علیه السلام است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان
بیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که هرکس پر هدهد را با خود نگاه
دارد بر دشمن ظفر یابد اگر هدهد را در خانه بیاویزند ساکنان آن خانه
را ضرر از سحر نرسد فاخته با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در
موضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانهٔ فاخته باشد
مار ساکن نگردد زیرا که هرگاه آوازش شنود بگریزد و گویند که فاخته چهل
ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که این معنی
مشاهده شده قمری بعضی از ناظمان مناظم سخنوری آورده اند چون
قمری نر بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که
بمیرد و در بعضی از تواریخ مسطور است که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغ [illegible]
قمری سلطان محمود غزنوی فرستاد هرگاه طعام مسموم حاضر میگشت از چشم
آن مرغ اشک میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن سنگ را
چون تراشیده بر جراحتهای نهادندی التیام می‌یافت خفوک مانند سایر طیور

دانه می چیند ولی آنکه ماخ درنده خواسته باشند مثال سباع در خوردن
گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر خغوک بهزار سال رسد و زره
جانب نقیض گرفته بران رفته اند که خغوک بکثرت مجامعت مشغوف است
بنابران زیاده از یکسال عمر نمی یابد فراسوک طایریست بغایت
معروف و از وی غرایب بسیار منقولست از جمله آنکه چون بچه‌اش
را کسی بکنند باز بروید و جهت دفع خفاش که دشمن اطفال اوست
همواره کرفس در آشیانه خود اندازد که خفاش از بوی کرفس بگریزد
دیگر آنکه اگر بچه وی را زعفران رنگ نمایند بتصور آنکه او را علت یرقان
حادث شده فی الحال رفته سنگ یرقان آورد اما خواجه نصیرالدین
محمد طوسی در یکی از مولفات خویش نوشته است که صدق این
سخن معلوم نیست دیگر آنکه از ثقات نقل کرده اند که نوبتی در سقف
یکی از خانهای من فراسوک آشیانه ساخته بود من او را ویران کردم
چون فراسوک آمد خانه خود را ویران دید آغاز اضطراب کرده بربام جست
و افغان میکرد تا وقتی که فراسوک بسیار جمع آمدند هر یک مقداری
گل در منقار یا در چنگال داشتند و بعد از آن همه از بام پایین آمده
در همان موضعی که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند
و آن فراسوک بانجا درآمده فی الحال بیضه نهاد و دیگر آنکه جوان خادم
صادق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا

پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول ثقلین
شنیدم که فرمودند من ترا بنوزده فان قبیل دمه هدر اکنون این شخص را
برداشته بقافله ملحق گردانید ایشان بموجب فرموده مرا بهمان
سرزمین رسانیدند و من از عقب قافله می آمدم تا اکنون که بدینجا
رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این
حکایت اظهار تاسف کرد و گفت کاشکی من در زمان مولانا نورالدین
عبدالرحمن جامی این واقعه را می شنودم تا بی واسطه کیفیت حال از زبان
او معلوم می نمودم و هم از معتوب حضرت سلطانی استماع افتاد که فرمودند
یکی از قرابتان من گفت که شبی مرا میل حمام شد پیش از طلوع صبح
برخاستم و بحمام میرزا شاه رخ رفتم اتفاقا حمامی آن زمان حمامی چراغ روشن
کرده بود و هنوز کسی بحمام درنیامده من فوطه بسته بحمام رفتم و در یکی از
خلوتها غسل بر آوردم چون بمیان حمام آمدم دیدم شخصی بر روی لنگی نشسته
از وی پرسیدم که صبح دمیده است یا نه گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه خود را
بلند ساخته دست بشمسه روزنه حمام رسانید تا از آبر داشته ملاحظه
دمیدن صبح کند تا جوم و هم بر من غالب گشته در ساعت بیرون دویدم
و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ رسیدم شخصی بنیاد
مردم آشنا پیدا شده گفت درین وقت از کجا می آیی گفتم از حمام و مرا
واقعه غریب دست داده گفت بگوی چون کیفیت بلند شدن شخص را

تقریر کردم آن عزیز نیز هر دو کتف خود را بالا کشیده تا زینت
طاق در باغ شهر بلند شد و بر زبان آورد که آن شخص که در حمام دیدی
بلندتر بود یا من و من از مشاهده این صورت غشی کرده تا روز
آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا میشناختند بر دوش رسیده
مرا بخانه بردند و تعهد حال من کردند تا بهتر شدم و هم از جناب
مشار الیه استماع افتاده که فرمود یکی از نوکران امیر حسن ملکی که در
زمستان متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم در روزی که تمام دشت
و بیابان برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف
خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او نمی‌نمود من متحیر شده اسب
بدان طرف راندم و آن بزغاله را گرفته بفتراک زین رسانیدم و در آن
اثنا دست بمیان هر دو پای او در آوردم دیدم که خصیتین او غایت
بزرگی دارد بزبان تعجب گفتم که نوالغ خایه لاری بار بزغاله روی باز
کرده گفت بشن باتمن بولغای لاجرم هول و هراس بیقیاس بمن راه یافته
بزغاله را بدر انداختم و از غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از
غرایب اوصاف امور که تعلق از حیوانات آبی و وحوش و طیور
در عجایب البلدان مسطور است که در رود نیل مصر جانوریست که در سایر
انهار و بحار نیست ورش و نهنگ و فرس البحر فرس البحر جانوریست
بهیات ترنج که طول و عرض او یک گز باشد و نقطهای گرد ملون بر بدن

دارد

در روزی بخانه سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در
موضعی نشسته که آشیانه فراسوک در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد
کرد که بآن آشیانه رفته بچگان فراسوک را طعمه خود سازد چون آن حال
مشاهده نمود بیرون پرید و پس از آنکه مار خود را باشیانه او رسانید
باز آمده نزدیک بمار پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار
بیطاقت شده از سقف خانه پایان افتاد و چون بر خاسته او را بکشتند
و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراسوک خار خسکی در دهانش
انگنده بود بدان سبب شر او مندفع گردید هر چند وقوع این امر بغایت
مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر او
زبان گشود عکه بدزدی و خیانت موصوفست و او بیضه خود را ببرگ
درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پره نزدیک
تخم وی رود گنده شود و همچنین عکه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از
آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد
غراب چندین نوع می‌باشد و طبیعت جمیع اصنافش بدان مجبولست
که در جایی جفت شوند که کس نبیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته‌اند
که کلاغ بی جفت بشکند بچه آنکه طعمه بمنقار خود بماده دهد قناعت کند
و آنچه متفق علیه است آنکه هیچ غراب با یک ماده جمع و مواصلت جایز
نمیدارد و از جهت بعد و جا منسوب سازند دیگر از غرایب آنکه چون بچه کلاغ



از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر انمقدار کریه منظر نماید که چندروز کرد ش
نکردند در ان ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد
تا قوت بچکانش کردد و هرکاه بچه غراب پر برارد پدر و مادرش بآشیانه
آمده متعهد حالش نمایند دیگر انکه کمال الدین بنوردی کفت در بازار
معرموکه کبری که کلاغی بردست خود نشانده بود کفت باغراب وحد الله
کلاغ بزبانی که مفهوم شد کفت لا اله الا الله لک جانوریست ابیه
و دبنک زیرا که در وقتی که در هوا پرد چون کسی دست خود جنبانید دانشانه
کند متوهم شده بطرف دیگر برود امابک صفت نیک دارد که چون
مادرش برکردد و او را ضایع نگذارد بهرجا رود همراه برد و در طوطمدید خاید
بفارسی او را بعدری کویند و بعدری مرغیست تیزپرواز
چنانکه نوبتی در بصره بعدری صید کردند از چینه دانش سیاه دانه که در
بلاد شام می باشد بیرون آمد و در طلب دانه جیله بسیار مینماید و آخر
الامر از کرسنکی می میرد ضرب المثل شده که بعدری افکنده دلیت
اکر بری از جناح بعدری کنده شود دیرتر بیرون آید از غصه میرد و کوشت
بعدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است بط در وقتی که بط
ماده بر سر تخم نشیند بلکلیط نر از وی دور نکردد و در آخر ماه بچه از بیضه
بیرون آورد و بط نوح دوست دارد سمندر مرغیست که در میان
آتش پیدا شود و پرو بالش نسوزد و کاه باشد که آتش از وی شعله زند

